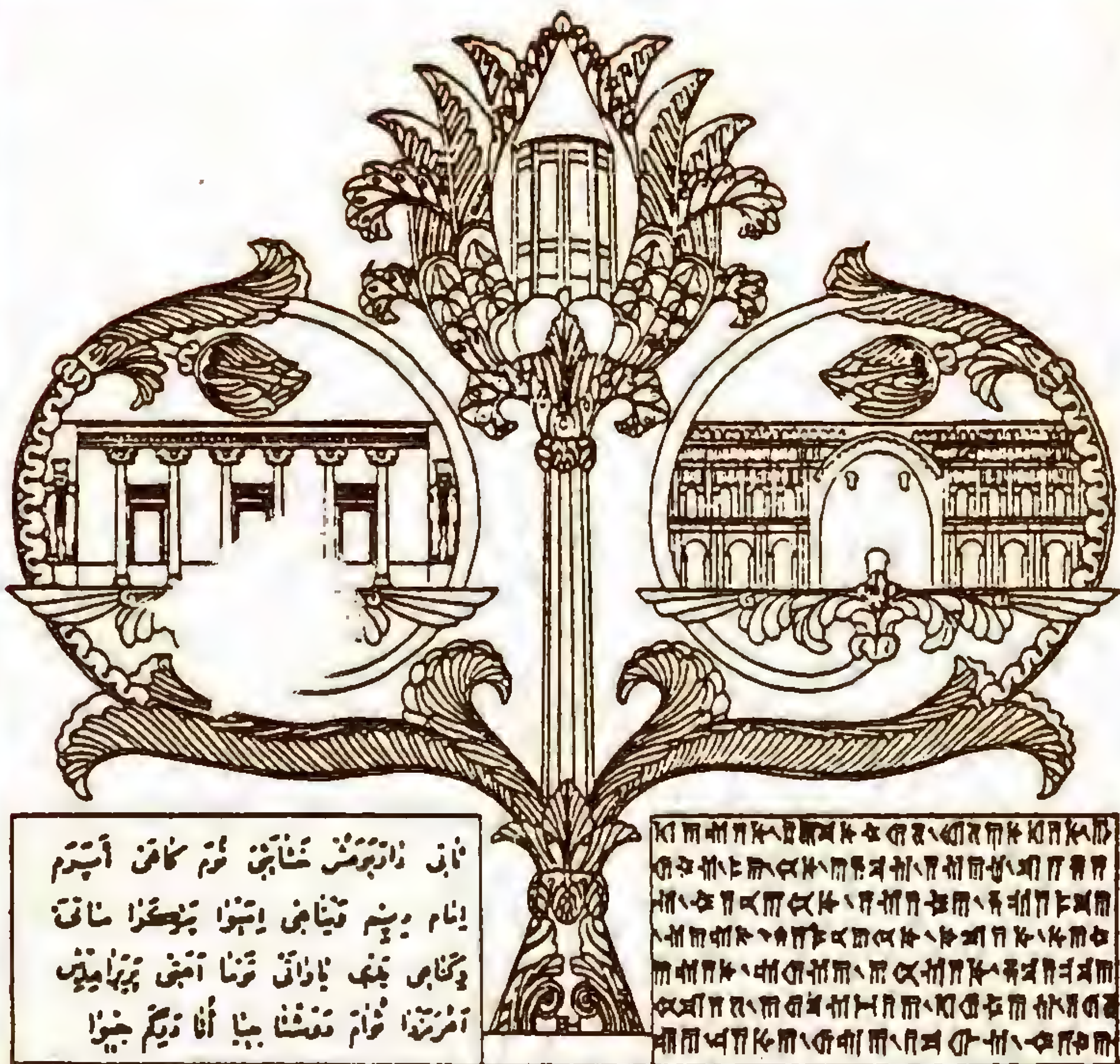


الواح بابل

ادوارد شی یرا

ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت

درباره تمدن مردم بابل و آشور، روایات بیشمار نقل می‌کنند. در این باره کتابهای بسیار نوشته و بررسیهای فراوان کرده‌اند. دانشمندان و باستان‌شناسان، کاوشها و پژوهشهای گوناگون به عمل آورده‌اند و از حاصل کار ایشان، موزه‌های بزرگی از نفایس آثار و تحف گرانبها که همهٔ ذخایر آن تمدن باستانی است پدید آمده، اما هنوز عطش اهل علم و طالبان حقیقت سیراب نشده و هنوز به تاریکترین زاویهٔ غارها سر می‌زنند و دشتهای پهناور را زیر پا می‌نهند و به‌دنبال گوهر مقصود خود از اقلیمی به اقلیمی راه می‌پیمایند. چه بسا یک قطعه لوح گلین یا یک مهرهٔ منقش، طعم هزاران رنج و مرارت را از کام جانشان بیرون می‌کند. سلسله مساعی و مجاهدات ایشان همچنان پیوستگی دارد و کتاب الواح بابل نموداری از این کوشش مستمر و جهد دائم است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

قیمت: ۹۰۰۰ ریال

الواح بابِل

بسم الله الرحمن الرحیم

اِدوارد شی یِرا

الواح بابل

ترجمهٔ علی اصغر حکمت



تهران ۱۳۷۵

This is an authorized translation of
THEY WROTE ON CLAY
Written by Edward Chiera
Published by The University of Chicago Press, Chicago, Illionois, U.S.A.

Tehran 1996

الواح بابل
نویسنده : **ادوارد شی‌یرا**
مترجم : **علی‌اصغر حکمت**
چاپ اول : **۱۳۴۱**
چاپ دوم : **۱۳۷۵؛ تیراژ ۳۰۰۰ نسخه**
آماده‌سازی و چاپ : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **اداره فروش و فروشگاه مرکزی** : خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸؛ صندوق پستی ۳۶۶ـ۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ **فروشگاه یک**: خیابان انقلاب ـ روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶

○ **فروشگاه دو**: خیابان انقلاب ـ نبش خیابان ۱۶ آذر؛ تلفن : ۶۴۹۸۴۶۷

○ **فروشگاه سه**: خیابان جمهوری ـ نبش آقا شیخ هادی؛ تلفن : ۶۷۴۳۰۰



گاو آشوری ـ در مؤسسه شرقی ، شیکاگو

فهرست



سخن شاه داریوش   اگه زین پس این نوشته و پیکرهای آنرا بر میفکن

اگر تا توانی نگاهش داری یزدان ترا دوست باد   و زندگانی دراز داد

سرآغاز

باستان‌شناسی فنی است کـــه در قرن اخیر در نتیجه تحقیقات و تتبعات اهل فن و جویندگان آثار باستانی ملل و اقوام گذشته بوجود آمده و رفته رفته صورت یك علم عزیز و پر مـــایه بخود گرفته است. موضوع آن، گذشته تاریخی نژاد ها و اقوام انسانی است. وفایدهٔ آن، کشف اسرار تمدن و فرهنگ و هنر ملل نهفته دربطون خاك است که به‌نیروی مطالعه صحیح ومنظم بسبك علمی حقائق تاریك فراموش شده را دیگر بار روشن و آشکار میسازد. از برکت هنر باستان‌شناسان‌است که از قرن نوزدهم به بعد تمدن و فرهنگ وادب بسیاری از امم سالفه از پرده استتار بیرون‌آمد و طالبان دانش و باحثان رازهای نهان تاریخ بالسنه و عادات و رسوم و ادیـــان و صنایع و نژاد و دیگر خصوصیات گذشتگان که احدی ازآن آگاه نبود آشنا شدند. در حقیقت این علم مردگان اعصار قدیمه را بار دیگر زنده کرده است.

در زبانهـــای مردم غرب این علم را ارکئولوژی «Archaeology»

میگویندو آن مرکب است از دو کلمه : «ارکئو» یعنی «کهنه» و«لوژی» یعنی«شرح و بیان» . فرهنگستان ایران ، کلمهٔ «باستان‌شناسی» را برای فارسی آن وضع کرده است .



از تاریخ تکوین این علم بیفایده نیست اگر مختصری ذکر شود .

باید دانست که لئونارد و نسی Leonardo da Vinci صنعتگر و هنرمند معروف ، نخستین کسی است که به آثار مکتشفه قدیمی از زیر خاك توجه کرده و آنهارا اثر هنروذوق آدمیان باستانی دانست، برخلاف عقیده متداول آنزمان کــه اشیاء عتیقه را اثــر شیاطــین و اهریمنان میپنداشتند .

در عصر رنسانس که دوره بازگشت به صنایع و آداب «کلاسیك» یونان وروم بود ، میل به‌جمع آوری مجسمه‌های مهم وظروف ومسکوکات تاریخی درمردم اروپا پدیدار شد ودرنتیجه برای تحصیل و فروش اینگونه اشیاء دیرینه، اندك اندك کاوش وحفاری مختصری در گوشه و کنارممالك اروپای غربی و جنوبی به‌عمل آمد. پس ازانقلاب فرانسه که قصرسلطنتی لور Louvre در پاریس بصورت منزلگاه عمومی ملت درآمد و سرانجام منجربتأسیس موزه‌ملی درآن کاخ رفیع گردیدبرای آنکه‌تالارهاورواقهای وسیع آنرا باتحف نفیس و نوادر قیمتی پر کنند،طالب ومشتری جدیدی برای آنگونه آثار قدیمی بظهور رسید و پس ازآن در انگلیس وآلمان و سایر کشورها همه در صدد برآمدند که موزه‌های ملی تأسیس کنند و همه‌آنها بنوبت خود خواهان وخریدار آثار «عتیقه» شدند .

از طرف دیگر همانطور که اهل ذوق وصاحبان قریحهٔ‌هنری‌هوا-

خواه مجموعه و«کلکسیون» نفائس صنعتی بودند، جماعتی ازدانشمندان از لحاظ مطالعات علمی «آکادمیك» نیزطالب و دوستدار اشیاء و آثاری شدند که نماینده و میراث تمدنها و فرهنگ ملی ملل مختلف باستانی بود. هیئت‌های‌علمی‌فرانسوی‌درزمان ناپلئون‌در کشورمصر وبعد ازآن درخاك‌عراق‌وایران،هم‌چنین‌هیئت‌های‌انگلیسی درممالك آسیا مخصوصاً در بین‌النهرین در ضمن کار های دیگر ، بجمع آوری قطعات نفایس و اشیاء عتیقه نیز پرداختند. البته درابتداتوجه گرد کنند گان‌مجموعه‌های قدیم بیشتر معطوف به‌آثار هنری‌یونان و روم و بعد به‌آثار مذهبی سرزمین کتاب مقدس ــ فلسطین ــ بود، ولی بعد ازپیدایش احساسات ملیت وقومیت وتدوین تواریخ اختصاصی درملل غربی اروپا ، هرملتی بقصد دانستن اصل و تبار و شناختن روایات و فرهنگ نیاگانی خود عنایت خاصی بگردآوری آثار مربوط به‌پیشینیان خود مبذول داشتند. مثلا فرانسویها آثار تمدن گولواها Gauls و انگلیس ها بقایای قدیم بریتون‌ها Britons و آلمانها اشیاء باستانی قبائل جرمنی Germans را جستجومیکردند.

در اواسط قرن نوزدهم هنگامی که علماء اروپا به‌علوم اجتماعی متوجه گشتند وعلم انتروپولوژی Anthropology ــ علم‌الانسان ــ بظهور رسید، صحبت از علم ارکئولوژی نیزبمیان آمد. انتروپولوژیست های نخستین‌دانشمندان‌معروفی‌بودندمانندمورگان فرانسوی L. H. Morgan و تایلر Sir. Ed. Tylor انگلیسی که پایه واساس این علم نوین رانهادند وبرآن‌رفتند که جامعه انسانی نیز مانند موجودات طبیعی ذیحیات‌تابع

قوانین ونوامیس تکامل و ارتقا « Evolution» میباشد. پس برای‌تحصیل بقایای موجودات حیّه مانند فسیل‌ها و اجسام متحجره در نقاط دور ــ افتاده جهان و کشف آثار انسانی ملل منقرضه و اقوام بدوی از هرسو به تکاپو افتادند . در نتیجهٔ کشفیات‌وغنائم‌ایشان، موزه‌های بسیارپدیدار شدومتحف‌های‌موجودغنی‌وتوانگر شدند. رفته‌رفته‌درهر دورشته، یعنی‌هنر و اجتماع ، علیحده علما و مردانی ذیفن بظهور رسیدند که شغل شاغل خود را مطالعه و بحث در آثار باستانی نوع بشر قراردادندووقت‌خویش را وقف این‌کار کردند. ازینقرار علم‌ارکئولوژی‌صورت استقلال حاصل کرد . در موزه‌های بزرگ برای عرضه کردن صنایع ظریفه آدمیان دیرینه و هم‌چنین علم به تحول اجتماعی اقوام‌بشر، طالارها وکانونها و آموزشگاهها‌بوجودآوردند. ازآن تاریخ‌تا کنون‌این‌علم شریف‌همچنان رو به‌تکامل وتوسعه است ومطالعات دانشمندان درمؤسسه‌های مختلف که مربوط به‌امم و کشورهای گوناگون است شعب متنوع حاصل کرده .

در وقت حاضر در هریك ازدانشگاههای بزرگ جهان، مراکزو محافل«آکادمی» مخصوص برای‌مطالعه ارکئولوژی‌ممالك جهان‌تأسیس شده و هزارها کتاب و رساله در اطراف شعب وفروع این علم به نسبت ملل مختلف جهان طبع و نشر یافته است .

☆☆☆

(در ایران فن باستانشناسی بسیار جوان است وتاریخ آن ازاوایل قرن‌بیستم شروع میشود؛ درست ازوقتی که‌علماء ودانشمندان‌فرانسوی وباحثان وابسته‌به‌موزه‌لورپاریس Musée de Louvre, Paris ازدولت‌ایران امتیاز انحصاری حفاری در بلاد قدیمه تاریخی و ویرانه‌های باستانی را

بدست آوردند. ایشان نخست درهمدان، جایگاه «اکباتان» قدیم، سپس درنزدیکی دزفول محل شهر شوش باستانی، کاوشهای علمی خود را آغاز کردند و تا کنون شصت وپنجسال است (۱۹٦۱ ـ ۱۸۹۵) که به این کار سرگرم‌اند و به اکتشافات بزرگ و آثار گرانبها کامیاب گشته‌اند. در همین زمان است که این علم نوین در ایران صورت رسمیت حاصل کرده (۱) و دارای قانونی مخصوص و سازمانی رسمی گردیده است.

---

۱ ـ برای دانستن تاریخچه باستان‌شناسی در ایران بندهٔ نویسنده ازدو دوست دانشمندخود که هردو از بزرگان ومتقدمان این فن شریف هستند، استمداد کردم: یکی آقای محمد تقی مصطفوی که بحقیقت او را «پدر باستان شناسی ایران» میتوان نامید، زیرا تمام عمر گرانبهای خودراوقف این فن شریف فرموده است؛ دیگری آقای علی سامی شیرازی که سالیان دراز در بنگاه علمی تخت جمشید در شیراز به‌سمت رسمی مشغول مطالعه و تحقیقات فنی بوده. هر دو تن از خود کتابهای نفیس و سودمند در معرفی آثار باستانی ایران بیادگار گذاشته‌اند و هر یك از ایشان خلاصه‌ای در بیان تاریخ مختصر پیدایش باستان شناسی در ایران برای این جانب فرستادند که همه مستدل و مستند بمآخذ و اسناد معتبر موجود در بایگانی وزارت فرهنگ بود. اینك خلاصه مقال آن دو مرد دانشمند را در اینجا می‌نگاریم تا خواننده را اطلاع جامع کاملی دراین باره حاصل شود:

فکر تأسیس «ادارهٔ عتیقات» که اکنون بصورت و نام «اداره کل باستان شناسی» در آمده است در آغازمشروطیت ازطرف مرحوم صنیع الدوله هدایت بمیان آمد و از آن پس مراحل تکامل را سپرده تااکنون بصورت فعلی در آمده است.

درجمادی الاول ۱۳۳۵ قمری مرحوم مرتضی قلی خان (ممتاز الملك) وزیر معارف وقت، اقدام بتأسیس موزه ملی ایران نمودومقداری آثار واشیاء

بقیه پاورقی در صفحه بعد

تنی بسیار ازجوانان دانش‌پژوه ایرانی، بشوق کشف ذخائر نهفته نیاکان خود، در این فن شریف در دانشگاههای ایران وممالك خارجه ،

بقیه پاورقی از صفحه قبل

عتیقه را ازهرطرف جمع‌آوری کردوفهرست آنهارا بانضمام نظامنامه‌خاصی مدون ساخته بچاپ رسانید که حاوی مقدمه ومعرفی اشیاء مذکور بود. این موزه دراطاقهای تحتانی قسمت شمالی سالن قدیم مدرسه دارالفنون (خیابان ناصریه) تشکیل شد. پس ازدو سال، وزیری دیگر بنام مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) اداره‌ای بنام عتیقات در جزو تشکیلات وزارت معارف تأسیس کرد که نخستین رئیس آن، شاعر و استاد معروف ایرج میرزاجلال الممالك بود. منظورازآن اداره، رسیدگی‌واجازه صدور اشیاء زیر خاکی که توسط تجار بخارج فرستاده می‌شد و نیز جمع‌آوری اشیاء و نفایس برای ضبط در موزه و دیگر امور بود.

پس از انتقال وزارت معارف بعمارت جدید (مسعودیه) ۱۳۰۴ ش. اداره عتیقات و موزهٔ کوچك منضم بدان نیز بدانجا انتقال یافت، ولی‌هنوز آن اداره صورت کامل و منظمی نداشت و آن موزه نیز در واقع جز انبار کوچکی از قطعات و اشیاء نفیسه و چند قطعه قالی قدیمی بیش نبود.

چون در تاریخ ۱۶ ذیقعده ۱۳۱۲ (۱۲ ماه مه ۱۸۹۵) بموجب فرمان مرحوم مظفرالدین شاه و بموجب امتیاز نامه مورخ ربیع الثانی ۱۳۱۸ (اوت ۱۹۰۰)امتیازهرنوع عملیات حفاری وکاوشهای علمی انحصاراً به دولت جمهوری فرانسه واگذار شده بود. بعد از انقراض حکومت قاجارکه تحولی در شئون سیاسی مملکت روی داد، وزارت معارف بر آن شد که آن امتیاز بلا مدت را لغو نماید وبمسئله حفاری علمی و تشکیلات امور باستانی، صورت‌جدیدی بدهد. ازینرو در ۲۵ مهر ماه ۱۳۰۶ (۱۷ اکتوبر ۱۹۲۷) بموجب قانون مصوب مجلس شورای ملی امتیازنامه‌های مذکور لغو گردید و قرار شد که برای مدتی چند، امور عتیقات از طرف

بقیه پاورقی در صفحه بعد

به تحقیق و تعلیم و تمرین و تخصص مشغول‌اند تا پس از اخذ درجه علمی بکار و عمل بپردازند. هم ایشان در طی سنوات اخیر به اکتشافات

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وزارت معارف در تحت ریاست و راهنمائی یك نفر عالم فرانسوی اداره شود. از آن پس تدریجاً مقدمات سازمانهای ارکئولوژیك و نیز توسعه و تکمیل موزه ملی ایران فراهم آمد. آقای اندره گدار Mr André Godard که از علماء مدرسه صنایع ظریفه پاریس بود بسمت مدیر کلی آن مؤسسه استخدام گردید و از سال ۱۳۰۸ (۲۱ مارس ۱۹۲۹) شروع بکار نمود.

برای طرح ریزی تشکیلات جدید، قبل از هر کار ضرورت داشت که اساس باستان شناسی نوین و حفاظت آثار باستانی و حفاری علمی در ویرانه‌های بلاددیرینه وهمچنین تأسیس موزه بزرگ ملی برمبنای متین‌قانونی قرار گیرد. ازینرو با مساعی جمیله مرحوم محمد علی ذکاءالملك فروغی در تاریخ ۱۲ آبانماه ۱۳۰۹ ش. (نوامبر ۱۹۳۰) قانونی بنام «عتیقات ایران» بتصویب مجلس شورای ملی رسید و آئین نامه اجرائی آن نیز در۲۸ آبان ماه ۱۳۱۱ (۱۹ نوامبر ۱۹۳۲) از تصویب هیئت دولت گذشت و از آن تاریخ، اداره نوبنیاد عتیقات، دست‌بکار وظیفه فنی خود گشت. بر طبق ماده اول قانون مذکور، ثبت ابنیه و آثار تاریخی درفهرست خاصی الزام قانونی حاصل کرد. پس نخستین‌بار در ۲٤ شهریور ۱۳۱۰ (۱٦ سپتامبر ۱۹۳۱) تعداد ۱٥٤ بنا واثر ملی که همه‌جنبه تاریخی وياهنری وفنی‌داشتنددرفهرست مذکور ثبت گردیدودر آنزمان تاکنون هر چند یکبار تعداد دیگری بر آن مجموعه افزوده میشود، بطوریکه اکنون ٤۱۹ محل که همه بناهای سلطنتی یادینی و یادگارهای ملی تاریخی ایران‌اند در فهرست آثار ملی ثبت شده و انهدام یا هرگونه ضرر وزیان به آنها بموجب قانون ممنوع گردیده است، و دولت مکلف است که آنها را حفاظت و نگاهداری نماید.

موضوع کاوشهای علمی که پیش از وضع قانون عتیقات ایران فقط

بقیه پاورقی در صفحه بعد

باستانی گران‌قیمت‌درنقاط‌مختلفه‌مملکت مفتخر گردیده‌اندوالحق‌سعی و کوشش آنان‌دراین‌میدان‌شایسته‌میراث گرانبهای‌اجدادبزرگوارایشان

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در ویرانـه های شوش توسط هیئت حفاری فـرانسوی انجام میگرفت از آن پس از صورت انحصاری بیرون آمده و درغالب نقاطایران‌توسعه‌یافت. چنانکه در طی سی‌سال اخیر هیئت‌های باستان شناس وعلماء ارکئولوگ امریکائی، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائـی و ژاپنـی در ظل هدایت وهمکاری اداره کل بـاستانشناسی ایران دست بکارحفاریهای علمی شده‌انـد . هم چنین باستان‌شناسـان جوان ایـران مستقلا نیز در نقاط مختلف شروع بحفاری کـرده و بموفقیت‌های قابل توجه نائل گردیده‌اند . نقاط باستانی ایران کـه معروف آفاق ومشهور نزد تمام ملل‌جهان است مانند ویرانه‌های ری (طهران) تخت جمشید (فارس)وتپه‌سیلك(کاشان)وقصرابو نصر (شیراز)وویرانه‌های گرگان، و کرمانشاهان و تخت سلیمان (آذربایجان) و اخیراً تپه چراغعلی در رودبار گیلان وغیره همه محل بحث وکاوش و تفتیش و بررسی‌های دقیق خبره‌ها و اهل فن گـردیده است و نتایـج کشفیات ایشان در صدهـا کتاب و نشریات مختلف طبع و انتشار یافته است .

برای محل موزه ملی ایـران عمارت رفیعی در طهران بسال ۱۳۱۲ ساخته ودر ۱۳۱۶ ش . = ۱۹۳۷ م. باتمام رسیدکه شرح بنا وتاریخچه آن درکتاب های سالنامه معارف ایـران و هم چنین در بایگانی موزه مذکور مضبوط است و آثار قدیمی که در عمارت وزارت فرهنگ بـود به‌آن موزه که از آن پس بنام « موزه ایران باستان » موسوم شد ، منتقل گـردید و ازآثار مکتشفه جدید نیز نفائس وتحف قیمتین برآن افزوده گشت . اکنون آن متحف ملی محل مطالعه و تحقیق و اعجاب و تحسین خاص و عام است وهریك از غرف آن‌مخصوص‌یك قسمت ازاعصارتاریخی ایران ، قبل ازاسلام و بعد از اسلام ، و آثار تمدن فرهنگ آن ادوار قدیم و نماینده مفـاخر ملی و هوش و قریحه باشندگان این سرزمین میباشد . علاوه برآن درشهر-

بقیه پاورقی در صفحه بعد

است . خلاصه نهال باستان شناسی که درایران به‌تازگی غرس گشته‌امید است که بمرور زمان درختی بارور گـردد و باستان شناسان ایران نیز

بقیه پاورقی از صفحه قبل
های مذهبی ومقابر مقدسه، مانند قم ومشهد و درشهرهای کهن، مانند شیراز و اصفهان وتبریز موزه‌های کوچك‌تر محلی تأسیس گردیده . یك موزه نیز مخصوص بنگاه علمی تخت جمشید و پاسارگاد در همان قصور باستانی بوجود آمده است .

هم زمان تأسیس عتیقات و موزه در ایران انجمنی ملی بنام « انجمن آثار ملی » تشکیل گردید. فکر تأسیس این چنین مجمعی که حامی وحافظ آثار قدیمه وطن و مفاخر بزرگان دیرین کشور باشد ابتدا در سال ۱۳۰۱ بوجود آمد . و اینك چهل سال ازعمر آن انجمن میگذرد از آغازرجال علم‌دوست و منورالفکر بـراین کار خطیر و ذیقیمت اقدام کـردند و پرفسور ارنست هرتسفلد که ازکبار مستشرقین و از اجلـه علماء ارکئولوگ جهان بود بسمت عضویت آن انجمن برگزیده شد . آن مجمع در ثبت آثار ملی و بزرگ داشت رجال علم ادب و هنر و معرفی تاریخ فرهنگ و ثقافت ایران بخدمات سودمندمبادرت‌ورزیده‌است. دردوره اول‌فعالیت‌خود که‌تاسال ۱۳۱۳ شمسی ادامه داشت آن انجمن به‌انتشار مقالات و نشریات مفیده موفق گردید ، بالاخره بنای یادگار مجللی درطوس برآرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی‌وتشکیل جشن‌وکنفرانسی بین‌المللی‌درمهرماه۱۳۱۳ش. = ۱۹۳٤م. در طهران بیاد بـود هزاره میلاد گویندهٔ شاهنامه از مفاخر آثار آن انجمن است. دوره‌دوم حیات انجمن که‌ازسال ۱۳۲۵ شروع‌میشودوهنوز بفرخندگی ادامه دارد، نیز مشتمل برخدمات برجسته میباشد که از آنجمله بنای یادگار مجللی برآرامگاه‌شیخ‌اجل‌سعدی‌درشیرازدرسال ۱۳۳۱ ونیز ساختمان‌یادگاری رفیع‌و بقعه‌ای‌باشکوه برمدفن‌شیخ رئیس‌ابوعلی‌سینا درهمدان وتشکیل جشن و کنفرانس‌بین‌المللی بیادبود سالگردهزارمین‌سال ولادت آن حکیم بزرگ

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بنوبت خود گوی سبقت در این میدان از دیگران بربایند.

☆☆☆

این نکته معلوم است که سراسر کشورهای خاور نزدیك و آسیای مرکزی، یعنی از کنار رود سیحون تا ساحل دجله و از حاشیه رود سند تا شاطی فرات بمنزله میدانگاهی وسیع و عرصه ای پهناور است که در مدت چهارهزار سال اخیر، یعنی از هزاده دوم قبل از میلاد تا کنون که قرن بیستم میلادی است، تمدن وفرهنگ و زبان وادبیات وهنراقوام باهوش وهنگ ایرانی دراین معرض جلوه گر ونمایان گشته است. قبل از آن تاریخ و هم معاصران عهد وزمان ملل و امم باستانی دیگر نیز بنوبت خودپرچم تمدن‌های متعددوثقافت‌های اصیل را دردست داشته‌اند. اقوام فینیقی و کنعانی وعبرانی ومصری وآشوری وکلدانی و ملل قفقازی و هیت‌ها تا یونانیان سواحل مدیترانه و امم ماوراءدریای خزر و غیره همه در آسیای غربی کاخهای رفیع از دانش برافراشته و مشعلهای روشن از فرهنگ برافروخته‌اند. همین قدمت تاریخ تمدن

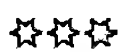
بقیه پاورقی ازصفحه قبل

درسال ۱۳۳۳ درطهران ازخدمات آن انجمن میباشد. علاوه بر آن مقدار زیادی آثار بزرگان وکتب ونوشتجات دانشمندایران رااحیا کرده ومنتشر ساخته‌اند. اخیراً نیز سه بنای یادگار در خراسان یکی بـرای نادرشاه افشار و دوم و سوم برای حکیم بزرگ خیام وعارف نامی عطاردر نیشابور ساخته وپرداخته‌اند که عنقریب رسماً مراسم افتتاح آنها بعمل خواهد آمد.

بالاخره یکی از وظایف خطیر وخدمات گرانبهای انجمن آثار ملـی همان خدمت به باستان شناسی ایران و یاری و کمك به‌علما وباستان شناسان و همـکاری ذیقیمتی است که بااداره کل باستان شناسی بعمل می آورد.

سر آغاز

این سرزمینهای باستانی است که جلب نظر بحاثان ومحققان را کرده و ازاطراف عالم دانشمندان‌برای بررسی وفحص بزادگاه آنها می‌شتابند و پس از تحمل رنجهاوپژوهشها دربیابانها واقامت در ویرانه‌ها بالاخره بارهای گران از گنجینه های نهفته و ذخائر دیرین‌ازآن‌سرزمین‌هابهم بسته‌وبه‌اوطان‌خودباز گشته‌موزه‌های ممالك‌غرب‌راازارمغانهای‌خودغنی و توانگر می‌سازند . تا امروز افزون از صدها هزار کتاب و رساله در پیرامون مطالعات و بررسیهای خود در اطراف همین منطقه بارور که زادگاه تمدن قدیم اولاد آدم است انتشار داده‌اند وهنوز نیز هزارهاتن در این جهاد علمی کوشنده و در این وادی مقدس پوینده‌اند . هر گاه دیگران که خود از نژاد و کشوری دیگر اند اینٔ چنین بفضائل و مواریث گذشتگان‌ملل‌شرق نزدیك،خاصهٔ مفاخر قوم ایرانی پی‌برده و تا باین درجه قدر کمالات و مواهب ایشانرا دانسته‌اند . فرزندان این سرزمین بطریق اولی حق دارند که درطلب ترکه پدران خود برآیند و از روی‌رخساره فضائل عالیه‌وآثاربر گزیده‌ایشان پرده جهل رابگشایند و بازمانده گنجینه‌های ایشان را از زیر خاك بیرون‌آرند .



نگارنده این سطور هرچند خود بشرف اختصاص و تبحـر در این علم شریف نائل‌نگشته‌ام ولی از دل وجان دوستدار تاریخ باستان و هواخواه باستان‌شناسان‌بوده‌ام وبقاعدهٔ «ازایشان نیستی میگو ازایشان» در سراسر عمر هروقت فرصتی بدست افتاده و در این طریق خدمتی از دست‌ناتوان برآمده دریغ نداشته‌ام . بسهم‌خود برای تکمیل وتجلیل و

ساختمان‌عمارت موزه‌ایران‌باستان کوشش‌بسیار کرده و نیزدرراه تأسیس کرسی باستان‌شناسی در دانشگاه طهران سعی فراوان نموده‌ام و محضر استادان دانشمند خارجی و داخلی را کـه وقت عـزیز خود را صرف مطالعه در فنون و شعب این‌علم شریف کرده‌اند همواره مغتنم و گرامی شمرده‌ام. با آنهمه همواره خارخار ملالی‌درون‌ضمیر مرا متأثر میساخت و تأسف‌داشتم که‌چرا در زبان فارسی کتابی برای طالبان این فن برشته تحریر در نیامده که مبتدی ازآن بـراه صواب برآید و منتهی از آن کمال خبرت و بصیرت افزاید. غالباً این ملالت خود را با دانشمندان و بزرگانی که درانجمن آثار ملی شرف مصاحبت داشته‌ام در میان‌نهادم ایشان نیزتألیف و تدوین چنین رساله‌ای که مقدمه و متن ابتدائی علم باستانشناسی‌باشد در آن زبان شیرین بیان لازم و واجب شمردند.

اتفاقاً در این اواخر کتابی بزبان انگلیسی ملاحظه شد که‌یکی از علماء بزرگ فن آشورشناسی که آن نیز یکی‌از شعب باستان‌شناسی است بقلم آورده است. ایـن مـؤلف ارجمند که خـود متخصصی خبیر در السنه سامـی بوده این مجموعه رادرباب مکتشفات ومعلومات استخراجی از الواح گلین مملکت بابل وبین‌النهرین نگاشته و مسائل مختلفه ازخط وزبان‌وفرهنگ وعلم‌وسیاست وهنر آن ملت‌باستانی‌را که همه را از روی کتیبه‌های روی خشت‌ها استنباط و اقتباس کـرده‌اند، با زبانی شیرین شرح‌داده و نکات مشکل و مسائـل غامض باستانی را بشیوه‌حکایت‌سرائی‌مطبوع‌ودلپسندبقلم‌آورده‌است.مجموعهٔ این‌یادداشتها را، پس از مرگ او، یکی ازهمکاران گرامی‌وی، یعنی‌دانشمند بزرگ

معاصر، پرفسور جورج کامرون G. Cameron جمع آوری کرده وتدوین نموده و کتابی بنام « They Wrote on Clay » منتشر ساخته است و در حقیقت میتوان آنرا نخستین‌متن‌علم ارکئولوژی درناحیه‌ممالك خاور- میانه دانست. چون آنرا مطالعه کردم با کمال مسرت مشاهده نمودم که همان گمشده‌ایست که‌درطلبش می‌شتافتم. زیرا از آن کتاب چندفایده‌عاید می‌شد: نخست‌اینکه موضوع آن مربوط به‌تحقیقات ارکئولوژیك کشور بین‌النهرین Mesopotamia میباشد . این ناحیه از لحاظ تاریخ سیاسی و طبیعی از کشور ایران جدا و منفصل نیست و درطول مدت دوازده‌قرن (۶۵۰م. — ۵۵۰ق. م.) یعنی از بـدو سلطنت کوروش کبیر هخامنشی تا سرانجام یزدگرد سوم ساسانی آن سرزمین عرصه بروز و نبوغ تمدن‌و فرهنگ ایران بوده است و سه سلسله بزرگ پادشاهان قبل از اسلام - کیان ، اشکانیان و ساسانیان سه شهـر بـزرگ - بـابل - سلوسیا - تیسفون رادر سواحل فرات ودجله محل تختگاه خود قرار داده بودند. نهال بارور زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در آن سرزمین غرس شده و از آنجاباطراف‌جهان‌سایه گسترده‌است. درتاریخ ادواراسلامی تاامروز باز بلاد بین‌النهرین صحنه بروز و ظهـور هوش و هنگ ایرانیان بوده و مفاخرادب وبزرگان‌علم درعراق زاده‌مواهب‌خداداد آنهاهستند. ازینرو سزاوار است که فارسی زبانان از تاریخ بـاستان بابلیان و سومریان و آشوریان که سکنه دیرین آن کشورند بخوبی آگاه شوند .

فایده دیگر آنکه استاد فقید و مؤلف ارجمند در مطاوی سخن‌از نکات فنی و دقیق علمی کـه همه مقدمات علم ارکئولوژی است بحث

فراوان کرده ومشکلات‌را حل ودشواریها راآسان‌ساخته‌است.درحقیقت رساله فنی عملی بدست‌داده، حاوی مبادی و مقاصد و متضمن براصول موضوعه و کلیات اولیه . خلاصه آنکـه اول وآخر این فن شریف را بخوبی شرح داده است. چندانکه نوآموزان رسم وراه‌کار خودرا ازآن میتوانند آموخت .

نکته دیگر آنکه نظیر این الواح گلین که برروی آنها بخط میخی کتیبه های بابلی و آشوری نقر و رسم شده‌اند و در این کتاب موضوع بحث است همچنان در ویرانه های بلاد باستانی‌عیلام و پارس و ماد که‌ایالات اصیل ایران‌هستند نیز بدست‌آمده‌است . چنانکه‌در۱۳۱۲ ش. =۱۹۳۳م.مقدارزیادی‌ازهمان‌نوع خشتهای‌مکتوب که‌درخرابه‌های «پرس‌پلیس»تخت‌جمشیدنهفته‌بود کشف گردیدوعلماءفن‌بالاخص‌پرفسور کامرون سابق الذکر سالیان دراز بـه ترجمه و تفسیر آنها سرگرم بودند .(۱)

---

۱ ـ تفصیل الواح منکشفه در تخت جمشید وترجمه‌آنها که از حوادث مهم ارکئولوژی ایران است باختصار از گزارش آقای علی‌سامی رئیس‌بنگاه علمی تخت جمشید که با یادداشتهای آقای محمد تقی‌مصطفوی مدیرکل سابق اداره باستانشناسی ایران تکمیل شده بشرح زیر است :

الواح گلی تخت جمشید

در پائیز سال ۱۳۱۲ شمسی=۱۹۳۳ میلادی ، ضمن‌کاوشهای علمی بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو،آستانهٔ مسدودی در یکی از اطاقهای حصار گوشه شمال شرقی صفهٔ تخت‌جمشید کشف گردید و درون‌آن قریب سی‌هزار لوحهٔ گلی نبشته بدست آمدکه عموماً بخط میخی نقر شده و بسیاری از

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بالاخره این خشتها و لوحه‌های گلی (tablets) مکتشفه در ایران و بین‌النهرین، همه نمودار تحول و تکامل تاریخ و منطق گویای داستانهای ملل

بقیه پاورقی از صفحه قبل
آنها بزبان پارسی باستانی و قسمتی هم بزبان عیلامی بود. در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) هم در حدود ۷۵۰ عدد از همان الواح ضمن خاکبرداریهای قسمت معروف به‌خزانه تخت جمشید پیدا شد. اندازهٔ کلی و متوسط لوحه‌ها بدرازای در حددو ۶ سانتیمتر و نیم و پهنای ٤ سانتیمتر و نیم و کلفتی ۲ سانتیمتر بود که دوگوشه بالای آن وضعی منظم و دوگوشهٔ پائین صورت مورب و منحنی داشت.

برای خواندن و ترجمهٔ الواح مزبور بایستی ابتدا خاکهای زائد را که طی دوهزار و پانصد سال به‌آنها چسبیده داخل محل حروف میخی شده بود بزدایند و درجهٔ دشواری چنین‌کاری با توجه باینکه لوحه‌ها از گل خام بود محتاج به‌بیان نیست، انجام‌این‌کارهم در ایران میسر نمیشد. لذا برحسب تقاضای هیئت علمی تخت جمشید هنگامی که نویسندهٔ این حواشی بخدمت وزارت فرهنگ مشغول‌بودم موجبات حمل آنها را به‌امریکا فراهم ساختم و در نتیجه الواح مزبور در پنجاه صندوق بسته بندی و بعنوان امانت جهت دانشگاه شیکاگو فرستاده شد.

براثر فوت پرفسور جیمس هانری برستد Prof.J.H.Breasted رئیس بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو و پس از آن هم بسبب پیش‌آمدن جنگ جهانی دوم، کارهای مربوط به‌پاك‌کردن الواح وخواندن آنها بتعویق افتاد. تااینکه‌پس‌از آزمایشهای مختلف ابتکاری که‌دکتر دبواز Dr.N.C.Deboisé بخرج داد مفیدتر و عملی‌تر تشخیص داده شد. بدین ترتیب که پس از پاك کردن الواح از خاکهای زائد مقداری آمونیاك خشک را درون لولهٔ شیشه‌ای قرار داده ونوك لوله را باریك وتیز مینمود سپس آنرا گرم میکرد وپس از آنکه‌آمونیاك بصورت بخار درمی‌آمد بوسیلهٔ دمیدن درلوله، بخار
بقیه پاورقی در صفحه بعد

قدیم است که دراطراف‌واکناف آن بلادتدریجاً ادوار وجودی خودراطی کرده‌وسپس درزیرخاك‌مدفون کشته‌اند. پس هرگاه باستان‌شناسان‌ایرانی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آمونیاك‌را به‌سطح لوحهٔ گلی می‌افشاند ودرنتیجه‌چون بخار آمونیاك‌به‌لوحهٔ گلی سرد میرسید منجمد گشته قشری در تمام سطح آن میبست و رنگ تیره و ناصاف لوح را روشن و نمایان میساخت و کمترین حفره‌ها و آثار حروف منقور آن به‌آسانی دیده میشد. در همان‌موقع از جهات مختلف هر لوح عکسبرداری‌میکردند و بدین ترتیب جزئیات نوشته‌های‌هر لوح درعکسهای مختلف‌نمایان میگردید. ازطرفی‌پرفسورجرج‌کامرون Prof. G.Cameron که‌از اساتید بنام‌خطوط‌قدیمه‌است درتیرماه ۱۳۱۸ به‌تخت‌جمشید آمده باوجوداوضاع دهشت انگیزی که درروزهای‌پیش‌از آغاز جنگ جهانگیر دوم حکمفرما بود و این‌دانشمند عالیقدرراهم نگران میداشت، توانست‌ازروی مقداری از ۷۵۰ عدد لوح گلی مکشوف درقسمت خزانه تخت جمشید شخصاً استنساخ نماید و استنساخ شخصی او باآنچه از عکس برداری الواح بشرح فوق‌الذکر بدست آمدطوری‌مطابقت نمود که تشویق و اطمینان بیشتر وی را بصحت و دقت کارهای قبلی فراهم ساخت و پس از ممارستها و بررسیهای فراوان موفق گردید تعدادی از الواح را قرائت نماید، یك نکتهٔ مهم که ضمن خواندن الواح هویدا شد این‌بود که مقدار زیادی‌ازاین الواح بزبان پارسی باستانی بود لکن‌آنها را بخط عیلامی نوشته بودند.

بهرحال کشف و خواندن الواح گلی تخت جمشید یکی از کشفیات بسیار مهمی بود که بسیاری‌نکات دقیق وحساس‌تاریخ عهد هخامنشی‌خصوصاً وضع ساختمان‌کاخهای معظم تخت جمشید را روشن ساخت، بعضی از نتایج این کشف را میتوان‌بشرح زیر خلاصه نمود.

۱ ــ احداث کاخهای تخت جمشید بصورت انجام‌کار درقبال دستمزد بوضعی منظم عملی میشده است وکلیهٔ کارگران وکارکنان اعم از پیشوایان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

در باره این اسناد گلی وصحیفه های گرانبها زیادت اطلاع و افزایش

بقیه پاورقی از صفحه قبل

دین و درود گرو سنگ تراش و پیکر ساز و منبت‌کار و فلزکار وکارکنان مختلف دیوانی حتی چوپان وکشتکار و مهتر و خربنده و فقاعی و شراب‌ساز هر کدام دستمزدی روزانه بفراخورکار و مقام و سن خود با واحد نقره (کارشا)از خزانه‌شاهنشاهی دریافت‌مینموده‌اندوکار بدون پاداش یا« بیگاری» در این دستگاه وجود نداشته است .

۲ــ ملیت و قومیت‌کارگران نواحی مختلف کشور شاهنشاهی دربرخی موارد روی لوح ذکر شده است .

۳ ــ بهای‌کار و نرخ اجناس برحسب تشخیص و تعیین مأمورین‌دیوانی ارزیابی و تعیین گردیده است .

٤ ــ نامهای ۱۲ ماه هخامنشی که تا پیش از خواندن الواح ناقص مانده بود بوسیله قرائت این الواح تکمیل گردید .

٥ ــ سازمان مسئول ساختمان کاخهای سلطنتی بحدی منظم و توأم با رعایت حق‌کارگران بوده است‌که چنانچه‌کارگرانی به تخت جمشید اعزام میشده بعللی از اشتغالشان خودداری میکرده‌اند دستمزدشان را تماماً پرداخته و به‌اوطان خویش بازگشتشان میداده‌اند .

٦ــ حریم‌بانوان درباری‌کاملا رعایت میگردید تاآنجاکه برای خدمت و تیمار اسبهای بانوان هم خدمتگزاران ومهتران زن گمارده میشد .

۷ ــ هر یك از الواح دارای تاریخ سال سلطنت و نام شاهنشاهی است که‌آن لوح در زمان او تنظیم شده است و همچنین نام نویسندهٔ لوح وخزانه‌دار وسرکارگر برروی لوح ذکر گردیده سپس آنرامهمور کرده‌اند.

۸ ــ نام برخی شهرها مانند شیراز ، خفر ، نیریز ، فسا همه برروی الواح مزبور کشف گردیده درجهٔ قدمت بیشتر آنها را مدلل ساخت .

اندازه و قطع هریك ازآن الواح مختلف است ولی اکثراً در حدود ۲×٤×۸ سانتیمتر میباشد .

بصیرت بجویند بهتر ازآنچه در این کتاب بیان شده متنی موجز ومفید بدست نتوانند آورد .

نظر بهمین فوائد، شوق قلبی ومحرك باطنی مرا برانگیخت که آن رساله شیرین مقاله را بزبان فارسی درآورم وباستان شناسان جوان ایران را ارمغان سازم. مؤسسه انتشارات فرانکلین Franklin Publications Inc. که در ایران بخدمات علمی گرانبها توفیق یافته و در طریق ترجمه ونشر کتابهای سودمند کوشش بسیار کرده است نگارنده را براین عمل خیر و اقدام مبارك تحریص کرد، پس ازاستعانت از خداوند متن آنرا ترجمه کردم وجابجا برای توضیح مقال و تفصیل اجمال، آن قدر که نگارنده را با قلت بضاعت میسر بود حواشی ضرور وتعلیقات مفید برآن افزودم تاآنکه بحمدالله این خدمت علمی درسال ۱۳٤۱ بپایان رسید .

بزرگان ودوستان ارجمند در انجمن آثارملی که اکنون درست چهل سال است بخدمت به آثار وطن خود همت بسته‌اند و منشاء آثار فرخنده و بانی یادگارهای نامی گردیده‌اند خاصه تیمسار دانشمند و دانش پرور سپهبد فرج‌الله آق اولی بنده نویسنده را برانجام این خدمت تشویق فرمودند و اجازه دادند که کتیبه‌ای که از شاهنشاه بزرگ داریوش هخامنشی بجای مانده و نشریات انجمن بدان مزین است در صدر این کتاب قرار دهم و این هدیه را درآستان دانش پژوهان کشور ایران نیاز کنم .



نگارنده را توفیق حاصل نشد که از برکت دیدار مؤلف ارجمند

بهره‌ور گردم . وقتی که این کتاب را بقصد ترجمه مطالعه کردم درعالم ذهن، خیالی از آن‌مرد دانشمندتصویرمی‌نمودم که باشبح‌اودرصحیفه‌عکس «فتو گرافی»(صفحه ۲۷)منطبق‌میگردید.شخصی درنظر آمد که نیروی جسمانی راباقوت وتوانائی عقلانی‌توأم کرده، قامت بلند وبازوان‌محکم و دستهای کارآزموده را با فکر دقیق و اندیشه عمیق و قلم فصیح در وجود خود جمع آورده. مردی باشوق باطنی ونیروی ظاهری که طاقت کار و عمل ساعتهای دراز در روزهای گـرم در ویرانه های پراکنده در صحاری کلده وآشور راداشته‌است . و با شکیبائی وپایمردی‌آنچنان که در خور دانشمندان صبور ودقیق است خطوط یکایك الواح گلی‌را ظاهر ساخته ومطالعه و ترجمه کرده وسپس آنرا به اهل علم و طالبان دانش عرضه فرموده . بالاخره مانند یك تن سرباز از جـان گذشته در این جهاد مقدس وجنگ با اهرمن جهل‌آنقدر کوشیده تا آنکه عاقبت جان خود را در این راه پرافتخار فدا ساخته است .

چون این‌دورنمای ذهنی ازمنظره‌حیات‌آن‌مرد دانشمند، نویسنده و خواننده‌را کفایت نمیکرد ناگزیربرای‌دانستن شرح احوال تفصیلی اوبه‌راهنمائی پرفسورجورج‌کامرون به‌همسر گرامی وی مراجعه کردم آن بانوی محترمه، Sylia Chiera ،درنامه پراز لطف باین بنده این چنین نوشت :

« درباره ادواردشی‌یرا سخن بسیاراست . تـأثیر شخصیت گـرم و قدرت نیروی‌تصوری ووسعت اطلاع وی درباره امم واقوام جدید وقدیم بقدری است که محال است بتوان آنرا در چند کلمه خلاصه نمود ... »

حقیقت همین است کـــه درباره آن عالم فقید کمتر میتوان سخن گفت ناچار باختصار کوشیده خلاصه‌ای که دریکی ازمطبوعات امریکا[1] بعداز وفات او منتشر گشته و جورج کامرون لطفاً برای مـــن فرستاده اکتفا می‌نمایم ، ازینقرار :

پرفسورد کترادوارد شی‌یرا .Prof. Edward Chiera, Ph. D استاد کرسی آشورشناسی درمؤسسه‌شرقی‌دانشگاه شیکاگو در ۲۰ژوئن ۱۹۳۳ بمرض‌ذات‌الجنب «پنوموبیا» بدرود‌حیات گفت. اجدادوی ازاهل ایطالیا وپدرش‌درسال۱۹۰۷ به‌فیلادلفیا آمده‌و بشغل‌یك‌پاستور (کشیش) در کلیسای باپتیست‌های‌ایطالیائی آنجادر آنشهر مقیم گشت. اوخودنیزدرابتداء عمر بخدمت کشیشی در همان کلیسا در ایطالیا اشتغال داشت و در نتیجـــه مطالعه کتاب «عهدعتیق» .O. T بهالسنه و لغات سامی علاقه‌مند گردید. ازآنجا که کسب‌علم‌را برای‌خدمت‌بدین‌می‌خواست پس‌برای‌تکمیل‌آن علم در امریـکا نزد علماء فقه‌اللغة سمیتیك مـــانند جاسترو[2] وهیل‌ـ پرشت[3] اساتید دانشگاه‌پنزیلونیا به‌تلمذمشغول گشت. در۱۹۱۲ازسمینار این رشته فارغ‌التحصیل گردید و بدرجهٔ استاد تئولوژی .M. Th وسپس در ۱۹۱۳ بدرجه دکتری .Ph.D نائل شد.سپس‌بخدمت دانشگاه درآمد و در این فن دائماً رو به‌کمال بود، تاآنکه در سال ۱۹۲٦ کرسی فن

---

۱ ـ «The Bulletin, Crozer Theological Seminary» اکتبر۱۹۳۳،ص۱۹۹.
۲ ـ پرفسور جاسترو (نظر کنید به‌صفحه ۱۹۵همین کتاب) .Prof Jastrow
۳ ـ هیل‌پرشت Hilprecht .

آشور شناسی [1] به‌او مفوض گشت و در همان سال در مدرسه امریکائی تحقیقات شرقیه بغداد نیز منصب مدرسی حاصل کرد . در همان حال ریاست هیئت حفاری و کاوش علمی در ویرانه هـای شهر نوزی [2] باو محول شده و اکتشافات مهمی که در آنجا برایش میسر گردید ویرا در صف مشاهیر برجسته فن ارکئولوژی قرارداد. نوشتجات و تحریرات او که بزینت لطف تعبیر ودقت تحقیق و صحت مطالب موصوف است در سراسر جهان انتشار یافت . درستی قضاوت او در مسائـل غامضه فنی و استعدادوی درتشکیل سازمانهای بزرگ حفاری و صبر و حوصله او در ترجمه‌و تفسیر آثارمکتشفه‌باستانی، پرفسورمذ کوررایکی‌ازبزرگترین رجال علم آثار تاریخی حوزه بین‌النهرین (بابل)معرفی کرد. در ۱۹۲۷ در دانشگاه شیکاگو به سمت‌استادی این کرسی منتخب گردید. یکی‌از بزرگترین‌خدمات او به‌مؤسسه شرقی‌شیکاگوهمانا حمل‌مجسمه گران‌ـ سنگ« گاو آشور» [3] بآنجاست.این‌تندیس کلان‌را که‌چهارتن‌وزن‌داردوی درقصرسارگون‌دوم [4] درخورس‌آباد کشف کردوبادقت درصحت‌وزحمت زیادآنرا به‌امریکا برده درموزه بنیاد شرقی شیکاگو [5] نصب فرمود .

در تمام مدت کـوتاه اقامت خـود در دانشگاههـای پنزیلونیا و شیکاگو، خامه هنرمندش به تحریر و تـرجمه وتألیف و تصنیف اشتغال

---

۱ ــ آشور شناسی Assyriology ، علم تاریخ تمدن و فرهنگ قدیم بابل و آشور (بین‌النهرین) .

۲ ــ نوزی Nuzi (رجوع شود به‌صفحه ۲٦٦ همین کتاب) .

۳ ــ رجوع شود به‌تصویر صفحه اول همین کتاب .

٤ ــ نظر کنید به‌صفحهٔ ٦١ همین کتاب.

۵ ــ نظر کنید به‌حاشیه صفحه ۷ همین کتاب .

داشت ومقدار بیشماری الواح مجهول بقوت هوش وصبر وتدقیق اومعلوم گشت و نقاط بسیاری از تاریخ تاریك بـابل را روشن فرمود . در ایام اواخر عمر خود به تهیه و تـدوین کتاب فرهنگ زبان آشوری اشتغال داشت . وسعت افق فضیلت و عمق دریای معرفت او مانع از آن نبود که بزبان انگلیسی فصیح شنوندگان خود را از لطائف ذوق و ظرافت سخنان و لطائف و حکایات کلام برخوردار سازد .

عاقبت پرفسور شی‌یرا رفت واز او میراثی گران‌بها در آثار علمی باقی ماند. بعلاوه یك خانم بیوه‌ویك پسرویك دختراز خودبجا گذاشت.

طهران ـ اسفند، ۱۳۴۰
علی‌اصغر حکمت

ویرانه های بابل

برخیز برانیم باطلال ز بابل ،
بر ربع فشانیم دوصد اشك چو وابل .
از بخت نصر تا که بکوروش و سکندر
صد شاه ببینیم در آن عرصه مقابل.
صد نکته بیابیم ز تحقیق اواخر
صد راز بجوئیم ز تاریخ اوائل .
هر خشت دهد یاد ز آشور و ز کلده
هر سنگ برد نام ز یونان و سواحل !
با خاك برابر همه « جنات معلق »
در خاك نهفته همه مردان مقاتل .
آن برج که افکند تبلبل بزبانها
از جور زمانها بزمین گشته معادل...
ای زهره چنین بازمپوشان تو ز ما روت،
جز چشم تو دیگر نبود سحر ببابل...!

علی اصغر حکمت، بغداد ۱۳۳۱

الواح بابل

فصل اول

در جستجوی گنج نهفته

خاطر انسان همواره بسر گذشت ایام ماضی خود تعلق دارد ، از اینرو علم باستان شناسی (آر کئولوژی)[1] Archeology یعنی « مطالعه در اشیاء دیرین و کهن» روزگاری است که مارا به دانش و ادب کلاسیك جهان آگاه ساخت. در اثنای قرن گذشته، آداب و فرهنگ های ملل قدیم که قبل از تمدن یونان و روم زندگانی میکرده اند در معرض تحقیق قرار گرفت. نزد پاره ای از دانشمندان، ملك مصر یا کشور فراعنه، مرکز همهٔ مدنیت های کهن باستانی است ، زیرا حفاریهائی که در آن سرزمین بعمل آمد به کشف عجائب آثاری نائل گردید که اکنون همین که کلمه «باستان شناسی» گفته میشود، آثار و اشیاء شگفت آور درّه نیل را بخاطر

۱ـ آرکئولوژی Archeology مرکب است از دو کلمه: « آرکئو »(لاتین) یعنی کهنه و « لوژی» (یونانی) یعنی سخن گفتن. و آن عبارت است از بررسی و تحقیق بسبك علمی در زندگانی و فرهنگ امم و اقوام قدیمه بوسیله حفاری در ویرانه های بلاد منهدمه وجمع آوری آثار واشیاء از مصنوعات ایشان. از چندین سال اخیر، فرهنگستان ایران، آرکئولوژی را در زبان فارسی به « باستان شناسی » ترجمه کرده است .

میآورد. اشیاء حیرت‌انگیزی که در گور توت‌عنخ عامون(۱) بدست آمد قوه تصوریّه عامه را آنچنان برانگیخت که در آنموقع موضوع تمدن و فرهنگ مصریان مبحث روز گردید و کار بجائی رسید که حتی بانوان عصر، زیور آلات جواهر نشان خود را بسبك (مد) مصرقدیم ساخته و جامه‌های خود را به نقوش و رسوم مکتشفه در دیوارهای قبور کشور فراعنه زینت میدادند. از آن زمان، باستان‌شناسی محل توجه و عنایت عام وخاص قرار گرفت و این‌توجه بمرور زمان نقصان نیافت بلکه عالم علم، روز افزون از آن بهره‌ور میگردید.

هرچند فرعون توت عنخ عامون را باین خدمتی که در تحریك حس علاقه جهان به‌اهمیت آن علم بزرگ انجام داد باید ستایش کرد، معذلك همو باعث شد جریانی بظهور برسد که بخودی خود غلط و ناصواب بود. یعنی اهمیت نسبی که برای نتایج باستان شناسی قائل شدند، بارزش تجارتی و بهای صنعتی اشیاء مکتشفه متناسب دانستند و بهمان نسبت پیوسته‌قیمت می‌نهادند. نزد اهل علم، غلط بودن این‌معنی حاجت باثبات ندارد زیرا که نقشه یك ساختمان یاتزیینات، یك ظرف گلی حقیر، یاچند خط نامعلوم بر کتیبه‌ای در روی یك‌خشت گلی، یا آجری کهن سال، غالباً ازمدنظر علمی، ازیك مجموعه اشیاء زر وسیم بیشتر قیمت دارد. در نتیجهٔ همین ارزیابی غلط که نتیجه مکتشفات قبر آن فرعون بود، قدر وقیمت بسیاری ازاکتشافات گرانبها که درمصر بعداً بعمل آمد. در

---

۱ ـ توت عنخ عامون Tutenkh Amon نام یکی از فراعنه مصر است ازسلاله هیجدهم - ۱٤قرن قبل‌ازمیلاد ـ که قبراو متضمن‌اشیاء نفیس و فراوان، در سال ۱۹۲۲ کشف گردید.

نزد اهل جهان مجهول ماند .

ازین رهگذر، بسرزمینهای دیگر بیش از کشور فرعون لطمه وارد آمد . خاصه به آن کشوری که در حقیقت مهد تمدن قدیم عالم است ، یعنی وادی دجله و فرات . من هنوز خاکی کـه از لحاظ تحقیقات آرکئولوژیك، پر ارزش‌تر ازآن سرزمین باشد پیدانکرده‌ام. سرزمینی که بآن « گنج نهفته » میتوان نام داد .

برای محققین و علماء حفار که محلی می‌طلبند تا عمل سودمند ایشان سالهای سال بعد ازمرگ خودشان همچنان درآنجا ادامه یابد ، علی‌التحقیق‌همان کشوراست. باآن‌همه کوشش که دربررسی آن‌سرزمین بعمل آمده، هنوز باستان‌شناسی بین‌النهرین(۱) در مراحل اولیه است و هنوز آنطور که باید در معرض تحقیقات دقیقه قرار نگرفته .

آری، مکتشفات فوق‌العاده و گرانبهائی که در قبور شهر اور(۲) در کشورکلده(۳) اخیراً بدست‌آمد ، مورد توجه و عنایت بسیار قرار گرفت . کلاه خـود مجلل زرنـاب ، ریـزه‌کاریهای بسیار زیبا در روی

۱- بین‌النهرین - یا کشوری‌که مابین دوشط عظیم - دجلهTigrisوفرات Euphrates - قرارگرفته ازهزاره‌چهارم‌قبل‌ازمیلاد تاکنون، جایگاه تمدنهای کهنسال تاریخی بوده ، مانند: تمدن سومری - بابلی - آشوری - کلدانی - ایرانی وعرب . این سرزمین را مورخین یونـانی Mesopotamia نـام داده واکنون محروسه مملکت عراق می‌باشد .

۲ - اور Ur - نام‌شهر و ناحیهٔ باستانی‌است‌که درعصرسومریها دردره فرات، ۱٤میل درجنوب بابل ، آباد بوده و اخیراً اکتشافاتی درآن‌جا بعمل آمده .گویند موطن ابراهیم خلیل است ودرکتاب مقدس نیزنام‌آن‌ذکرشده.

۳ - کلده Chaldea نام‌مملکت باستانی‌است دردره فرات که تاساحل خلیج فارس‌امتداد داشته است .

خنجرهای طلا، زیورآلات گیسوی زنان‌سومری(۱)وبسیارنفائس‌دیگر، همه حاکی از یك تمدن کهن سال درسه‌هزار سال قبل‌ازمیلاد میباشد و در جرائد و مجلات هم خبر آن‌ها منتشر گردید، همانطور کــه «گاو



مجسمه سر یك ملکه مکتشف درشهراور - درکلده - بازیورآلات‌زرین

---

۱ - سومر Sumer نام ناحیه‌ایست در جنوب دره فرات کـه تمدنی از تمدن کلدانیان بس‌قدیمتر داشته است.

بزرگ مقدس آشوری»(۱) که مؤلف این کتاب کشف کرد و آنرا به مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو(۲) منتقل ساخت و قصر سارگون Sargon(۳) در خورس آباد پیدا شد و خبر آن درمطبوعات منتشر گشت و درنزد عامه مورد توجه واقع گردید، باز با این همه آنطوریکه باید حق آن کشور ادا نشده است و نویسنده هرقدر تفسیراتی دراطراف این اشیاء منتشر میشد، بیشتر معتقد می‌شدم که از ارزش حقیقی مکتشفات باستانی سرزمین بین‌النهرین ، مردم چقدر بی‌خبرند.

برای این معنی، دلائل و علل چنداست: یکی آنکه علم «آشورشناسی» Assyriology (٤) هنوز نسبةً علمی جوان است و بسیار زمان میباید تا اکتشافات جدید در آنجا از صفحات کتب فنی و مقالات مشکل علمی تجاوز کرده در متون کتب عمومی تاریخ و ادب و علم و هنر قرار بگیرد ودر دسترس خاص و عام واقع شود.

---

۱ - گاو بزرگ آشوری ـ مقصود مجسمه هیولای عظیمی است که معبود آشوریها بوده وپیکر عظیمی از آن هنوز در مدخل قصر آپادانا در تخت جمشید فارس موجود است.

۲ - مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو ، Oriental Institute of the University of Chicago. نام بنگاهی علمی است. درسنواة ۱۹۳۱م. تا ۱۹۳۹م. در تخت جمشید فارس حفاری میکرد.

۳ - سارگون Sargon نام سردار آشوری است که بعدازمرگ شلمانسر چهارم بسلطنت رسید، در ۷۲۲ ق . م .

٤ - آشور Assyria نام یکی ازدوامپراطوری بزرگ : آشور و بابل - است که درسواحل دجله وفرات بظهور رسیدند. تاریخ و جغرافیای آندو کشور بسیار بهم آمیخته وتفکیك آندو مشکل است وهردو با یکدیگر در ادوار تاریخ معاصر بوده‌اند. آشوریها بعدها بر بابل غلبه یافتند.

دیگر اینکه علماء و محققین که مستغرق مطالعات و تحقیقات مهمه در این فن بوده‌اند تاکنون نتوانسته‌اند بطور تقریب، عظمت و اهمیت نتایج حاصل ازکارعظیم‌خودرا درآنکشوردرمعرض افکارجهانیان بگذارند. بالاخره علت‌دیگر که‌ازهمه بزرگتراست، همانا وضع‌وحالت داخلی‌خودآن‌خاك‌میباشد. همهٔاین‌علل‌واسباب، باعث‌شده که‌اکثرمردم جهان ازاکتشافات و اهمیت آثار مکتشفه درسر زمین عراق بی‌اطلاع مانده‌اند. البته علت‌نخستین‌یعنی‌تازه بودن‌علم‌آشورشناسی، بگذشت‌زمان خود بخود ازمیان خواهد رفت، وهیچ چیز دردنیا دائماً جوان‌نخواهد ماند. همچنین بمرور ایام، عده زیادی از شارحین موثق بوجودخواهند آمد که ارزش مساعی‌جمیله دانشمندانی راکه در این راه قدم برداشتند بوضوح و سادگی تمام شرح خواهند داد.

لیکن علت سوم که ناشی ازمقتضیات‌محلی‌است، متأسفانه همیشه باقی و دائم خواهد ماند.

توضیح این معنی‌آنکه‌درمصرسنگ خارا بفراوانی یافت‌میشود و فراعنه عظام(۱)ازین ماده محکم و استوار برای بنای معابد و اهرام بمنظور بقاء نام و تخلید ذکرخود استفاده کرده‌اند. حتی اگر درتاریخ مصر، فترت‌ووقفه‌ای‌پیدامی‌شدوتاریخ‌سلسله‌های‌آن‌مرتباً‌بدست‌نمی‌آمد، وجودهمین‌آثار بزرگ برروی‌این احجارباقیه به‌تنهائی دلالت بروجود تمدنی باستانی و بزرگ درآن کشور می‌نمود.

۱ــ فراعنه، جمع فرعون Pharaohs، لقب سلاطین تاریخی مصر است که سی سلاله در آن کشور از سه هزارسال قبل ازمیلاد تا زمان اسکندر کبیر، ۳۳۰ ق. م.سلطنت کرده و آثارعظیم‌باقی‌گذاشته‌اند. یکی ازایشان، فرعون معاصر موسی است که نام او در کتب سماوی مذکور میباشد.

در بین‌النهرین، وضع چنین نیست. سنگ بندرت در آن خاك دیده میشود؛ فقط یك نوع سنگهای گچی در شمال آن ناحیه وجود دارد که سلاطین آشور، آن را فقط برای تزیین کاخها وقصور خودبکارمیبرده‌اند. لیکن این سنگها بقدری سست و بی‌مایه و قابل انحلال درآب و رطوبت است که هرمجسمه یا کتیبه‌ای که ازآن ساخته ودرمعرض عناصرطبیعت واقع شود، در اندك زمانی از هم پاشیده و نابود میگردد ، همین سنگ گچی هم در نواحی جنوبی کشور نایاب است . بهمین سبب مردم بابل از قدیم الایام هر قدر قطعات سنگ از اماکن بعیده وارد میکردند و ذخیره مینمودند ، آنرا منحصراً بساختن تمثالها و اجسام خدایان و ثبت نوشتجات بسیار مهم مصرف میکرده‌اند ولاغیر. برای ساختمان ابنیه، مصالح موجوده نزد ایشان عبارت بود ازته‌نشین ولای کف رودخانه‌ها که آنرا برای ساختن قصور و عمارات بکار میبرده‌اند .

در کتاب مقدس خبری هست که بما سندی متقن در این باره بدست میدهد و آن کاملا مبتنی برحقیقت است ، ازینقرار :

«وواقع شد که چون ازمشرق کوچ میکردند، هموارئی در زمین شنعار یافتند ودرآنجا سکنی گرفتند وبیکدیگر گفتند ـ بیائید خشتها بسازیم وآنهارا خوب بپزیم وایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر(۱)

۱ــ در متن تورات(کتاب مقدس)فارسی این دو کلمه به (قیر) و(گچ) ترجمه شده که ما نیز عیناً نقل کردیم والعهدة علی‌المترجم . ولی درمتن انگلیسی اولی « slime » و دومی « morter » ترجمه شده‌که اولی بمعنای « لجن ولعاب » و دومی بمعنای «ساروج» یا «ملاط» است .

بجای گچ . (سفر پیدایش : ۱۱ / ۳)

این کلام البته صحیح است جز آنکه بابلی ها چندان خشت پخته استعمال نمیکرده‌اند و اگر هم آجری می‌ساخته آنرا بقدری خوب بعمل می‌آوردند و مصالحی آماده می‌ساختند که بر آنچه امروز در آن سرزمین میسازند ، بمراتب برتری داشته است .

من هیچوقت واقعه کوچکی که خود شاهد و ناظر آن بودم فراموش نمیکنم، و آن چنان بود که درهنگامی که به‌بازدید حفاریهای اور Ur رفته بودم ، روزی یك معمار انگلیسی که مهمان ما بود درمیان نخاله‌ها یك قطعه خشت‌پخته پیدا کرد که متعلق‌به ۲۲۰۰ سال ق . م . بود .او میل داشت که آنرا بیاد گاربرای خود نگاهدارد و چون کتیبهٔ منقوربرروی آن‌چیزی عادی بود وهیچگونه‌ارزش‌علمی‌نداشت، آن آجر

مجسمه گلی خشکیده یکی از خدایان آشور





خشت زنهای امروزی در ممالك خاور میانه

را بوی دادیم. لیکن این قطعه آجر خیلی بزرگ، یعنی دوازده اینچ مربع سطح و سه اینچ ضخامت داشت. بدیهی است برای حمل آن در بنه معمار عالیقدر ونقل آن بانگلستان، باری بسیار ثقیل مینمود. مهمان ما بر آن شد که آنرا بریده وفقط قسمت سطح آن که مشتمل بر کتیبه بود باخود ببرد. پس با تیشه‌ای تیز در زیر آفتاب سوزان بیش از نیمساعت بآن ور میرفت. لیکن آن آجر، همچنان مقاومت میکرد تا آنکه ناگزیر از آن صرف نظر کرد ولی با کمال تأسف میگفت: «آجر پزهای بابل قدیم، واقعاً عجب هنرمند بوده‌اند!»

آری، همان آجر پزهای آن ادوار باستانی بایك مانع سختی مواجه بوده‌اند، و آن این که در مشرق زمین از آن زمان تا کنون، موضوع سوخت مسئله مشکلی بوده‌است. وبنای معابدِ عظیم وقصوررفیع که معمارهای آن ازمنه دیرین طرح میکرده‌اند، آنقدر آجر لازم داشته که هزینه گزاف ساختن آنرا ممنوع میساخت، ناگزیر آن مردم هوشیار، وسیله ساده‌ای برای ساختمانهای عدیده خود بدست آوردند: باینمعنی که خشت‌های خام را در معرض حرارت آفتاب نهاده وخشك کرده و ناپخته بکار میبردند. سپس دیوارهای خشتی را که در معرض عناصر طبیعی بودند با کاه گل یا باخشتهای قیراندود می‌پوشیده‌اند. کف حیاط را نیز با آجر فرش میکرده‌اند در حالتی که اندرون دیوارها از یك طبقه کلفت خشت‌های خام ساخته می‌شده‌است. باین ترتیب، هزینه ساختمان بمیزان قابل ملاحظه‌ای تخفیف می‌یافت وعمارت نیز مادام که سقف و بام آن محکم و پایدار بود، بی‌عیب و برقرار می‌ماند. اما بمحض اینکه چند

مرمت یك دیوار کهنه با خشتهای گلی





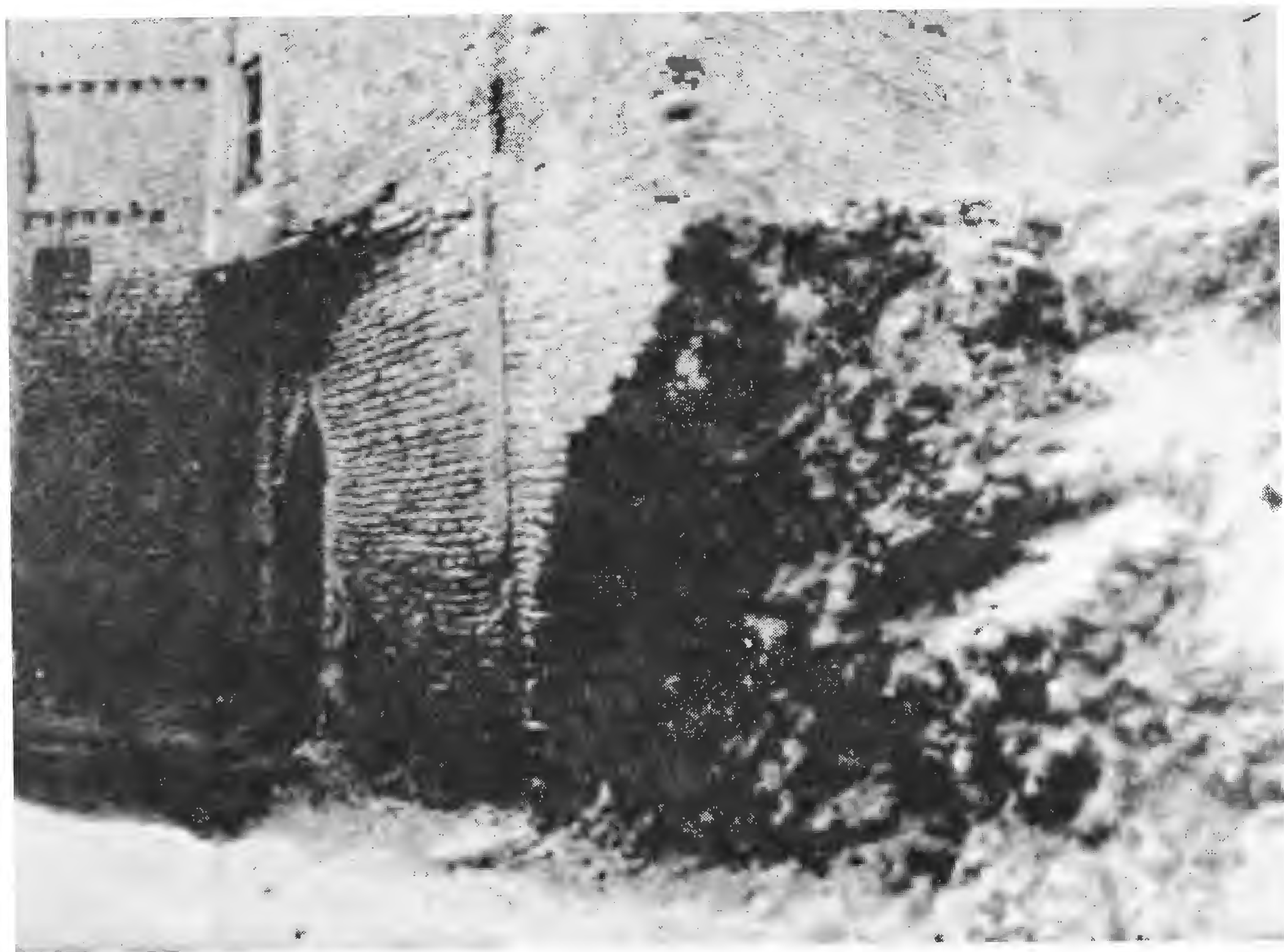
دیوار کهنه و یك کانال زهکشی قدیم



بنای دیوارها در زمان حاضر

سالی ازبام اندودآن غفلت میشد، سراسرآن بنای رفیع طبعاً سرنگون و بتوده ازخاك مبدل میگشت .

هنگامیکه درکارحکومت مرکزی، ضعف وسستی عارض میگشت، یاسرمایه وثروت خزانه روبنقصان میگذاشت بطوری که نمیتوانستند شبکهٔ کانال ها و مجاری میاه راکه منبع آبیاری دشت‌های وسیع ایشان بود محافظت کنند، ناگهان مجاری مسدود و آب مفقود واراضی دائر به‌صحاری بایرمبدل میگشت وشهرها ویران میگردید. هم‌چنین اگردریکی ازبام‌ها سوراخی پدید می‌شد ، اندرون دیوارهای ضخیم از نفوذ باران در امان نمی‌ماند. آب آهسته بدرون آن راه می‌یافت و خشتهـا خرد خرد ورم میکردند و در پایه‌ها و جرزها ، شکاف‌هائی نمودار میگشت . سرانجام



دیواری مخروبه که با آجرهای گلی ساخته شده ، در یکی از شهرهای خاورمیانه

آن بنا فرو میافتاد ودر نتیجه بعدازچند فصل بارندگی متوالی، قسمت علیای دیوارها بکلی خراب و ازآن کاخ بلند وقصررفیع، جز تل‌خاکی باقی‌نمی‌ماند . هرگاه صاحبان‌آنها نتوانسته‌بودند اثاثیه واشیاء خودرا ازآنجا بیرون بکشند، ناگزیر در دل گل‌ولای مرطوب‌مدفون میگشت و اندك اندك فاسد وتباه شده، بمرور سنین وایام، برای همیشه ازصفحهٔ هستی نابود میشدند.

ازاین سبب‌ما را ازعظمت ونفاست‌اثاث‌البیت وکارافرارهای‌ایشان کمتر اطلاعی بدست است و اگر بعضی چیزها مانند تخت و صندلی و میز که بمنتهای ظرافت تراشیده و منبت کاری شده در خرابهای قصور

باستانی آن دیار بدست آمده ، امری اتفاقی ونادر میباشد .

در خاك مصر ، اوضاع واحوال درست برخلاف این بود ، یعنی خشکی اقلیم ، قلّت بـارندگی ومقاومت صخور واحجار دربرابر نفوذ رطوبت ، همه عللی بوده است که به باستان شناسان مصر کمك و یاری فـراوان کرده .

اوراق پاپیروس(۱) که در زیر سنگ‌ها مدفون مانده از دست‌برد عناصر در امان و بعـد از هزاران سال اینـك صحیح و سالم بدست مـا رسیده است .

ازطرف دیگر ،عقاید مذهبی‌هم در حفظ آثارنقشی‌مهم داشته‌است : مصریـان قدیم برتمام امـم و اقـوام دیگر در مسئله احترام اموات برتری دارند زیرا از کوچکترین فلاح تا بزرگترین فرعون ، هریك بفراخورخود سعی‌میکرده‌است که برای‌مردگان خود، وسائل راحتی‌را درحیات عقبی فراهم سازد . بدیهی‌است هر کس توانائی وامکان بیشتر داشته ، وسائل آسایش اموات را در عالم قبور ، فراوانتر و زیادتر تهیه می‌دیده است .

ازقدیم‌ترین ایام تاریخ کشورفراعنه، مصریان صاحب مقام وشأن

۱- پاپیروس papyrus جمع papuri نام‌یك‌نوع نبات باطلاقی (جگن) است که قدیما در آبگیرهای رودنیل می‌روئیده‌و پـوست صلب و محکم آنـرا مصریهاو یونانیها و رومی‌ها بجای کاغذ استعمال میکرده‌اند ، یعنی قطعات آنرا درآب خیس کرده و سپس فشرده و آنگاه خشکانیده وبر روی آن می نوشته‌اند . اکنون ازیـن قطعات‌کـه شامـل مطالب و مکتوبات بسیار گرانبهاست از ازمنه باستانی‌مقداری‌بسیار باقی‌مانده وامروز، آن‌را هم‌چنان پاپیروس میگویند .



توت عنخ عامون
فرعون مصر

در زیرخاك و درون گورگاه خود گرانبهاترین اموال خویش را با خود پنهان میکرده‌اند. لیکن در برابـر این عقیده مشکلی بظهور رسید، یعنی آن گنجینه‌های نهفته درمقابر طمع دزدان طرار را برانگیخته و انـدکی برنیامد که در معرض دست‌برد شبگردان قـرار گرفت. با همه شرائط احتیاط که در بنای آن قبور بکار رفته و برروی آنها اهرام عظیمه، که درعین‌حـال نمایشی از قدرت و جلال فرعون مدفون بود، بنـا می‌شد. یا آنکـه جسد مرده درون غاری دور دست و مخفی نهـان می گردید،معذلك غارتگران قبوربه‌بسیاری ازین گورگاههای باستانی راه یافتند.

بالاخره این تدابیر که آن مردمـان دیرین در آن اعصار کهن برای حفظ اموال اموات خود بکار بردند دربعضی مواقع تاحدی مؤثر افتاد، بطوریکه‌باستان شناسان و علماء کنونی‌توانستند درآنجاها اجساد مردگان را بانضمام مایملك دنیوی‌ایشان دست‌نخورده و بی‌نقص بعداز چند هزارسال از زیرخاك بیرون بکشند. حتی در بعضی قبور در اماکن بعیده جائی که از نفوذ رطوبت وفسادحیوانات وحشرات محفوظ بوده، اشیاء کشف شده‌بقدری سالم ودرست باقی مانده‌بود که حتی‌بادزنی که‌از پر شترمرغ ساخته شده بود بی‌عیب بیرون‌آمد.

در سرزمین بین‌النهرین روزگاری درازاست که محققین از پیدا ـ کردن اشیائی نظیر اشیاء مکتشفه در قبور مصری قطع امید کرده‌اند. بنابراین‌ازآثار کشف‌شده‌دراور Ur و کیش(۱) معلوم‌میشود که‌سکنه‌قدیم

(۱) ـ کیش Kish محلی است در عراق که در این زمان بنام تل‌الحیم

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

آن کشور نیز میخواسته‌اند اشیاء نفیس ومحبوب خودرا همراه خـود بگور ببرند، تادرحیات دیگر باآنها باشد . ازاینرو اموال واشیاء عزیز خویش را پیرامون کالبد خود می‌نهادند،حتی از آن نیز گامی فراتـر نهاده، عرابه‌ها وپاسبانها وسر بازان شخصی وحتی بعضی‌اززنان سو گلی خـود را همراه جسد مرده در مقبرهٔ دفن میکردند . البته این عمل وحشیانه درنزد ملل‌خیلی‌قدیمتر نیز معمول بوده‌است.حتی‌قبل‌ازتوت ـ عنخ‌عامون‌به‌هزار وپانصد سال‌قبل‌ازاو، همچنان از این گونه آثار یافت شده است .

مقابر ساکنین بلاد بین‌النهرین نیـز مانند مـردم مصر همانطور باخطر دست‌برد دزدان قبورمواجه شده‌است ، چون درآن کشور سنگ یافت‌نمی‌شده بنابراین‌ساختن‌هرم‌های‌عظیم‌وبلندغیرمقدور،همچنین‌چون سلسله جبال نیز درآن خاك وجود نداشته،ازین‌رو احداث‌مقابردرغارها نیـز ناممکن‌بوده‌است . لیکن‌ایشان‌تدبیری‌دیگر برای‌محافظت اموات ودارائی‌مردگان‌یافته‌بودند که‌ظاهراً‌خیلی مؤثرافتاده‌است، ازاین‌قرار: که‌چاهی بسیارعظیم وبسیار عمیق حفر میکرده وآنرا دردل‌خاك محل قبرقرار میداده‌اندو بعدازآنکه کالبد مرده را درون آن قبر می‌نهادند ومراسم تدفین بعمل می‌آمد،سرچاه را پوشانیده آن‌زمین را تسطیح و دیگر هیچ علامت ونشانی درآن بجای نمی گذاشتند. آن امانت در دل

بقیه پاورقی از صفحه قبل

معروف‌است.یکی از قدیمترین شهرهای‌باستانی مردم سومر واکاد درساحل فرات می‌بوده ، ودر بیست میلی خرابه‌های‌بابل وده‌میلی شهر « حله » قرار دارد . از طرف دانشگاه اوکسفورد و موزه شیکاگو درآنجا حفاریهای پر دامنه‌وزیادبعمل آمده‌و باستان‌شناسان به‌اکتشافات بزرگ‌درآنجانائل‌گشته‌اند.

خاك سالیان درازمحفوظ و نهفته می‌بود . معذلك دزدهای ماهر بطریقی حیرت‌انگیز واسرارآمیز بر آن مقبرهای نهانی‌هم‌دست می‌یافته وهنوز معلوم نیست که چگونه بدان راه می‌جسته اند. تمام قبور سلاطین در « اور » در معرض دست برد واقع گردیده تنها یکی از غنی‌ترین مقابر که نام صاحب آن نامعلوم است و در این اواخر دست نخورده کشف گردید ، متعلق بشخص مجهولی است که نام او در هیچیك از نوشتجات تاریخی که در تصرف ماست ذکر نشده . این کفن دزدها همینکه به مقابرشاهان بزرگ می‌رسیدند زحمت ادامه تفتیش را بخود

کلاه‌خود زرین مکتشف درشهر اور





تصویر غلامان و حیوانات و دیگر اشیاء که با صاحب آن در خاک مدفون شده

نمی‌دادند، بطوریکه بعضی از اشیاء در آنجا از دستبرد مصون مانده و در همان قبری که درفوق ذکر شد، اکتشافاتی شده که دورنمائی از آنچه بوده و آنچه از دست رفته میتوان تصور کرد .

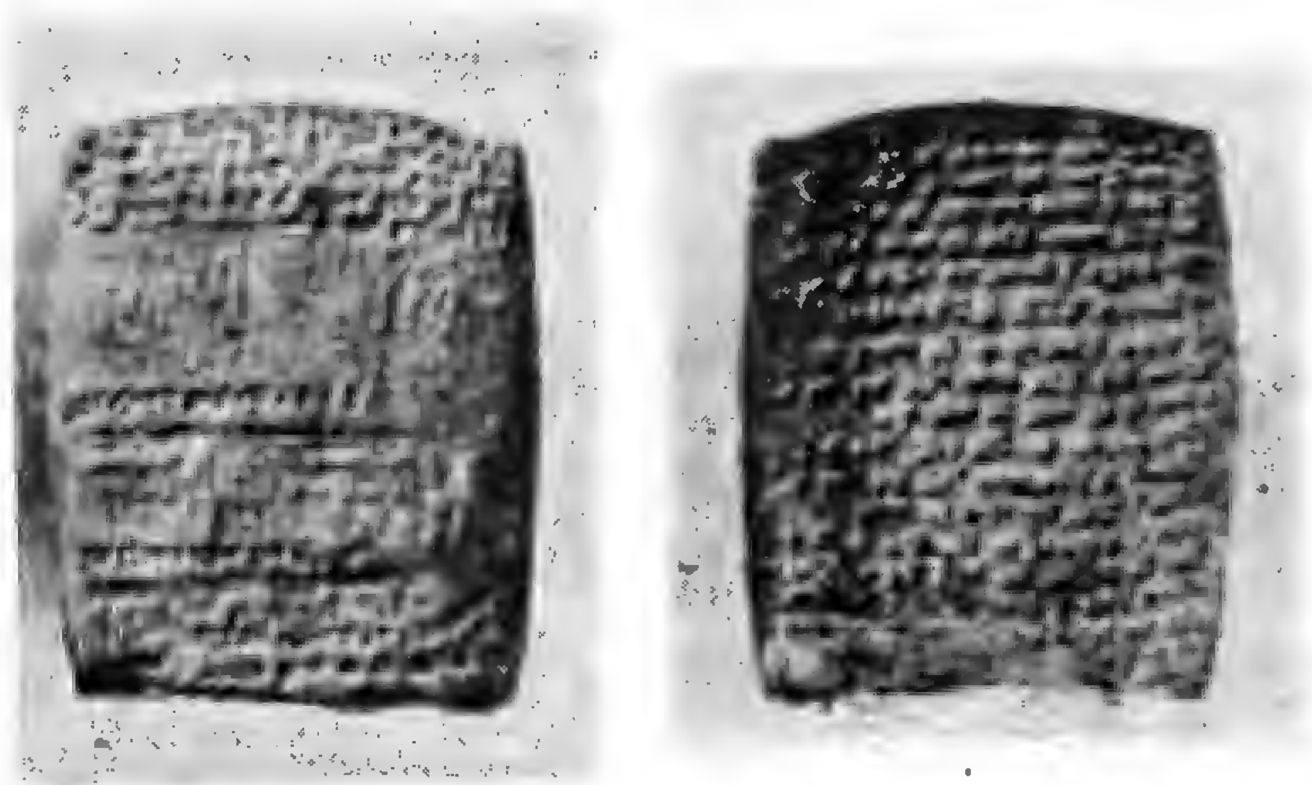
ولی نهفتن اجساد سلاطین در اعماق چاه ها عملی است که برای حفاریهای علمی ایجاد مشکلات و موانع کرده ، حفر خاك بین‌النهرین در عمق بیست یا بیست و پنج متر مسلماً کاری غیر ممکن است و امیدی نیست که راهنما و دلیلی مکتوب برای مکان قطعی این گونه چاهها بدست ما بیفتد. تمام اعتماد باستان‌شناسان دراین‌باره به بخت و اتفاق است که تصادفاً براین گونه گنجینه های نهفته دست یابند. ظاهراً همچو معلوم میشود که پادشاهان بین‌النهرین همانطور که هزاران سال است در دل خـاك خفته‌اند بعد از این نیز قرون بسیار دراعماق تراب نهان خواهند ماند.

یك نکته دیگر باز در کار است : اگر مقابر عمیقه آنسرزمین از آنکه هست عمیق‌تر و گودتر نرفته بواسطه فقدان کارگر یا نقصان سرمایه نبوده‌است ، بلکه مانع آن کار این بوده که هرچه در دل زمین فروتر بروند رطوبت افزونتر میشود و مسلم است که در غالب مواقع بحکم اجباراز کندن بیشترو فروتررفتن‌دست می کشیده‌اند زیرا آبهای تحت‌الارضی چاه را فرا میگرفته و باز هم اگر آب واقعاً چاه را پر - نمیکرده ناگزیر از یك طبقه خاك بسیار مرطوب احاطه می‌شده بطوریکه بسیاری تحف و نفائس تدریجاً ضایع و بعد از گذشت چند سال بکلی می‌پوسیده و نابود می‌شده است .

تنهااشیائی که‌باقی‌مانده وبدست ما رسیده مصنوعات‌جامدوفلزی ازطلا یانقره یامس یاسنگ‌است. از عرابه های سلطنتی‌هم‌فقط میخ های دور چرخ های چوبی و بعضی قطعات زر و زینت آلات یا استخوانهای حیوانات یا قطعات فلزی دهنه و هوبزه اسب باقی‌مانده‌اند . از سرباز-های‌زنده‌بگور بی‌نوا در چاههای‌نینوا فقط اسلحه برنده و از زیور های بانوان در حفره های آشور پاره‌های زرین و گوهرهای قیمتی که بر سر و روی خود بسته بوده‌اند بجای مانده ، دیگر اشیاء در بن‌آن چاههای مکشفه و یا غیر مکتشفه بکلی نابود شده‌اند . این مطالب را خیلی وقت است که ما دانسته‌ایم ، و نزدما مسلم است که هیچوقت در خاك عراق اکتشافی شبیه به مقبره توت عنخ عامون برای ما میسر نخواهد شد .

با وصف این حال چرا هنوز معتقدیم که آن کشور از بارورترین مراکز تحقیقات باستان شناسی است ؟ بر این سئوال جوابهای عدیده

گفته‌اند از این‌قبیل : قدمت تاریخی کشور ووجود تمدنهای گونا گون که در قبال یکدیگر روزگاری دراز درآن سرزمین نشوونما داشته‌اند ، ازین ها که بگذریم پـاسخ پرسش فـوق در این دوکلمه مندرج است : «الواح گلی»



یك دو سند فنا ناپذیر

فصل دوم

کتابهای جاویدی

گل‌ماده‌ای فنا ناپذیراست که اگرخشت آن ممتاز وبخوبی پخته شده باشد در برابر عناصر طبیعت بـدون هیچ کاهش مقاومت میـکند. سبوهـای سفالی و ظرف های گلی باشکال متنوع که بطرق گونا گـون و به درجات حـرارت مختلف پخته شده، در ویرانه‌های تمام شهرهـای کهن‌سال تـاریخی یافت میشوند. تا جائی که در بسیاری از کشور هـا تنها وسیله عملی بـرای تعیین تاریخ قدمت یك ویـرانه تاریخی همان بررسی سفال پاره‌هائی‌است که در آن‌جا پراکنده می‌باشد. ماده گل، لعاب روی سطح آن و صـورت ظـرف و سبك پختن و نقوش و طراحی‌های روی آن همه‌نشانهای بیّن و پیام های بلیغی است که باخوانندگان آنها بفصاحت سخن میگوید. گل پخته را حال چنین است کـه از آن هر چه بسازند زوال ناپذیر میباشد، هم اکنون معلوم شده که الواح و ظروف گلی حتی خام و ناپخته نیز ابدی باقی میمانند. ولی برای این مقصود مسلماً لازم است که جنس گل، خیلی عالی وخوب باشد. منشی‌های بابلی از «گل‌شسته» تعریف بسیار کرده و آنرا برای‌زندگانی‌مدنی

خودشان امری‌ضروری‌شمرده‌اند . معلوم‌میشود که آنها گل‌ها را برای الواح ضبط وثبت‌مخصوصاً خوب می‌شسته‌اند وبرای‌ظروف سفالی‌بسیار عالی یا برای‌اسناد مهم قبلاً شستن گل آنها کاری لازم بوده است .

عمل شستن گل بسیار ساده بوده یعنی خاك را در ظرف پر آبی میریخته و بهم‌میزده‌اند، خاشاك ومواد ناپاك مانند خاشاك وکاه و برگ درخت و دیگر چیزهـا ازین قبیل بروی سطح آب مـی‌ایستاده ، پس بسهولت آنها را جمع کرده و دور میریخته انـد . آنگاه سنگ ریزه و دانه های رمل و سایر مواد کثیف ته نشین می‌شده و در ته ظرف جا - میگرفتـه . پس آب آنـرا دور ریخته و گلی که در قسمت بـالای مواد رسوبی ته نشین شده، پاك وخالص می‌مانده است .

این عمل‌مصنوعی همه وقت لازم نبوده‌است زیرا طبیعت نیزخود این‌کار را انجام میدهد . یعنی همه ساله در کنار بستر رودخانه‌هـا یك طبقه گل پاك خالص ته نشین میشود . مواد ناپاك در مجرای رود افتاده بزور سیلاب حمل می گردد یااینکه‌در گوشه و کنار گودالهای کم عمق گرد می آید و سنگ و شن در ته گودالها می‌ماند .

نویسنده‌وقتی دقیقاً ملاحظه نمودم که‌چگونه کار گری در گل و لای حاشیه رودخانه فرو رفته و با دستهای خـود از روی آنها گل نـرم ته نشین شده را جمع مـی‌آورد و آنها را روی هم‌انبار میکرد کـه بعد بـار کـرده ببرد ، معلومم شد که آنرا بـرای کوزه گـری و سفالسازی میخواهد ؛ زیرا در زمان حاضر دیگر الواح گلی محل‌حاجت نیست . گل خشن و زبررا نیز بعداً بـا کاه کـوفته آمیخته و بسبك مخصوص



اکتشاف یك لابراتوار باستانی

خمیر کرده بمصرف ساختن آجر به کوره می‌برند .

یك قطعه خشت گلی را اگر ازجنس‌ممتاز ساخته و بدرستی خمیر کرده باشند میتوان در زیر خاك‌مرطوب هزاران سال نگاهداری نمود، بطوریکه نه تنها صورت و شکل خود را حفظ نماید بلکه اگر آنرا از زیر خاك بیرون آورند و دوباره در برابر آفتاب خشك کنند باز همان صلابت و استحکام روز اول را پیدا میکند . و اگر در روی آن قطعهٔ خشت خطوط و نقوشی رسم شده باشد مانند الواح بابلی با کمال آسانی میتوان آنرا برداشته و با یك ماهوت پاك کن زبری بخوبی آنرا پاك کرد ، همچنان بدون آنکه اندك آسیبی به خطوط و نقوش سطح آن برسد قابل استفاده میشود زیرا تمام چرکی و کثافتی که بر روی آن چسبیده البته باستثنای بعضی املاح معدنی از فراز آن قطعه خشت بابروش بکلی تمیز میشود . ولی اگر قشرآن املاح زیاد کلفت‌باشد بطوریکه خواندن خطوط میسر نگردد ، تدبیری که می کنند این‌است که آن لوح را دوباره بکوره برده و می‌پزند و چون باردیگر پخته شد آنرا در محلولی از اسید فرو میبرند و یا میجوشانند ، چون بیرون آمد خطوط بهمان لطافت وظرافت و وضوح که روز اول ساخته و نوشته بودند نمایان میگردد .

گل خاصیت قابل توجهی دارد وآن اینکه چون خشك گردد از حجم آن کاسته و کوچك میشود . اگر الواح گلی خشك را در ظرفی سفالی نهاده ودر زمین نمناکی دفن کنند آن الواح بتدریج رطوبت را جذب کرده و ورم میکنند . خردخرد حجم‌آن الواح بیش از گنجایش آن ظرف میشود ورفته‌رفته درشکافها ورخنه‌ها پهن‌شده عاقبت آن درهم

ریخته و تغییر شکل میدهد .

اگرمردباستان‌شناسی درضمن‌حفاری‌خودباین چنین‌ظرفی‌تصادف نماید نباید که دربیرون آوردن آن الواح شتاب کند بلکه باید بگذارد آنها دوباره خشك شده وخود را جمع کنند . بعد از آن نیـز هر گـاه آنرا ازظرف باعجله بیرون بیاورد ممکن‌است آسیبی به‌آنها برسد. پس بهترین‌کاری کـه آن باستان شناس باید بکند آن است کـه ظـرف را بشکند تاخشت هـا را بسهولت بتواند بیرون آورد . خسارت شکستن ظرف چندان مهم نیست زیرا که ظرف را بسهولت میتوان مرمت کـرد وبایك نوع‌چسب مخصوصی آنرادوباره بصورت اول درآورد ودرهرحال ارزش علمی آن الواح‌بمراتب بیش ازآن ظرف سفالی است .

در خرابه‌های شهرهای باستانی هـزاران الواح مدفون شده‌انـد که بیدقتی در بیرون آوردن آنها موجب خرابی و تضییـع شکل آنها میشود ، خاصه اگر آنهارا بابعضی اجسام صلب واشیاء سخت در خـاك نهاده باشند . با این حال اگر آن الواح انـدکی ضایع شده باشد باز آنها را میتوان قرائت کردوترجمهٔ خطوط آنرا استخراج نمود .

بدترازرطوبت،سرنوشت نامطلوب‌دیگری‌برای یك لوح گلی آن که در معبر بعضی جاندارها از نوع موش یاکرم خاکی قرار گیرد . پاره‌ای ازین موجودات زیر زمینی که شاید یك میلیون سال قبل ازیـن درآنجا زندگانی میکرده اند در نتیجهٔ عمل خود خویشتن را جاویدی ساخته‌اند . یعنی‌درهنگامی که در طبقات تحت‌الارض سر گردان بوده و راه می پیموده‌اند بـا یکی ازین الواح مصادف شده‌اند . در اینهنگـام

دوصورت روی می‌داده : یکی آنکه قشر آن لوح‌برای جسم لطیف آن حشره بیش ازاندازه‌صلب ومحکم بوده‌درآن حال آن کرم راه خود را کج کرده در اطراف آن خشت‌خط سیر جدیدی پیش می گرفته‌وهرچه درراه‌خودمی‌یافته‌میخورده ، تاآنکه بزمین نرم‌تری‌می‌رسیده است. دوم آنکه‌آن کرم‌بی‌باك‌مستقیماً به‌لوح‌حمله کرده‌وراه‌خود را درون‌آن‌حفر وخشت را سوراخ‌می‌نموده . باین کرم‌های زیر زمینی ازمنه باستانی که این چنین الواح ما را خورده و نابود ساخته‌انـد میتوان «کرم کتاب» یا «موریانه اعصار قدیم» لقب داد . من آنها را که طریق مستقیم را اختیـار کرده و در وسط لـوح یك روزن و سوراخ واضح در مسیر خود می‌ساخته‌اند بیشترخوش دارم، زیرا آسیبی که بلوح‌میرسانده‌اند کمتر است.تنهایك یادونقش یاعلامت دریك‌سطر محو می‌شده ولی مابقی سالم می‌مانده. برخلاف کرم‌های‌سرگردان که برروی سطح لوح سیر کرده ودرطلب‌محل‌نرم‌تری‌راه می‌پیموده‌اند. آنان یك خط درازی روی لوح ایجاد میکنند بطوریکه تمام سطور را ضایع و تبـاه می‌سازند. از این کرم‌های نـاتوان درسی می‌توان آموخت که نشان میدهند حتی برای آن‌موجودات‌ضعیف‌حقیر نیز اختیارراه راست وطریق مستقیم هم‌زودتر ایشانرا بمقصدمی‌رسانده وهم‌ضرری‌برای‌دیگران ایجادنمی کرده‌است.

باستان شناسان و حفـارهـای علمی در خاك عراق اکنون برای استحفاظ ومرمت‌الواح که درحال انحلال وزوال هستند راهها‌ومتدهای مختلف دارند ومن خود نیزاز نخستین زمانی که بحفاری درآن‌سرزمین شروع بکار کردم اسلوبهای گوناگونی بکار بردم ، لکن درآن‌میان‌یك

روش‌را عاقبت اختیار کردم واکنون‌بدیگران نیزهمانرا توصیه میکنم وآن این است : بمحض اینکه الواحی در شرف انحلال بدست آمد بایدآنهاراازچرك و کثافت اطراف بدون اینکه‌خیلی‌به‌آن دست زد پاك کنند وبگذارند تاخشك شود وخودش‌را جمع کند. همینکه بتوان‌آنرا دست زد بایدآنهارا با احتیاط برداشته وبه‌آرامی دریك قطعه‌کاغذ نازك بپیچید ، سپس بملایمت درکاغذ ضخیم‌تری گذاشت . آنگاه روی آن یادداشت کوچکی که اشاره به‌محل کشف ونوع خشت و سایر اطلاعات بکند بدقت ثبت وآن بسته را بخانه برده ودر سایه گذاشت که لااقل دو هفته هوا بخورد و خوب بخشکد . درین مدت از حجم آنها کاسته می‌شود وخود بخود کوچکتر می گردند وآن ظرف گشاد میشود . هم درآن موقع نبایدآنرا رها کرد بلکه‌باید دوباره درکاغذبسته‌بندی‌قطعی نمود ، زیرا بعد از دو هفته بحجم و اندازه اصلی خود برمی گردند . بهرحال این الواح را بهیچ‌رو در برابر آفتاب نباید گذارد بلکه هم در موقعی که‌ازمحفظه اصلی بیرون میآورند وهم در وقتی که درکاغذ بسته می‌شوندباید همواره درسایه بمانند زیرا دربرابر آفتاب بزودی خشك شده وبکلی فرسوده وخرد می‌شوند .

اگر این احتیاطات ساده رعایت شود هریك از آن الواح که سندی تاریخی‌است ازخطر نجات‌یافته ومیتوان‌آنرا بعداً دوباره پُخته و در معرض مطالعه علمی قرارداد .

بابلی‌های دیرین هم گاهی این نوشتجات خود را می پُخته‌اند . بعضی از اسناد و قرار دادهای مالی مهم را بکوره میبرده‌اند تا آنکه

بکلی از خطر فنا و زوال ایمن بماند . همین‌عمل درمورد الواحی که مانند «کتاب» حفظ میشده بکار مـی‌رفته تابتوانند آنرا بعدها بخوانند. لکن متأسفانه بسیاری از این الواح که‌بمنزله کتابهای گرانبهائی هستندروی خشت خام‌تحریر شده‌اند وبهمین سبب حفاری درخاك عراق بایدهمیشه باکمال دقت و احتیاط انجام گردد، مبادا براین ذخائر علمی زیانـی وارد آید .

هرچه‌درباره‌این‌الواح‌رعایت‌مراقبت‌ودقت‌بیشتر بشودنتیجه‌مطلوبه بهتر وبیشتر است . زیرادرست ملاحظه کنید:ــممکن است‌یك‌قطعه‌لوح مکتوب مشتمل برمطلبی مُهم در گوشهٔ ویرانه یکی از آن بلادباستانی افتاده ومنتظر اهل‌علم وتحقیق‌باشد ، اگر شما یك مرقومه وسندمهمی را امروز درزنبیل‌اوراق‌باطله بیاندازید، فردا آن در کجا خواهد بود؟ لیکن آن سندی راکه مردی در چهار هزار سال قبـل ازیـن در زنبیلی افکنده اگرامروز درمیان‌انبوهی‌ازنخاله وزباله وخاك‌وخاشاك از روی بی‌مبالاتی بیفتد بکلی مفقود می‌شود ولی اگر بیرون آید و در معرض نورعلم قرار گیرد فوائد بیشمار خواهد داشت .

ازهزاره سوم قبل‌از میلاد این الواح کوچك گلی که برفرازآن خطوط وارقام بی‌شمار نگاشته شده جمع وذخیره شده‌اند و پیوسته تـا اوایل تاریخ میلادی روز بروز برعدد آن‌ها افزوده می‌شده است .

بنابراین بوسیله این خشت های حقیر وکم بها یك سلسلهٔ منظم اسنادمربوط به‌تاریخ‌دائم وغیرمنفصل‌دردست ماست که‌نماینده‌تمام مظاهر تمدن بشری دراینهمـه قرون دراز است . اینك بوسیله آنهـا میتوانیم

تمدن‌های مرده باستانی را از نو احیا کنیم و حتی جزئیات زندگانی ایشان‌را در آن قرون تاریك‌روشن‌سازیم . این‌عمل‌با آنکه‌حالاا ندك‌زمانی است شروع شده نتایج‌حیرت‌آور ببار آورده است تادرآتیه‌چه‌برهادهد!

من در صفحات این رساله میخواهم از آنچه تاکنون بدینوسیله بدست آمده مختصری بنظر خوانندگان برسانم تا خود تصور کنند که درآینده‌ازین باب جدید چه انتظاراتی خواهیم داشت .

فصل سوم

تل هفت شهر

نام امروزی سرزمینی که درسالف ایام بابلی‌ها(۱) وآشوری‌ها(۲)

۱ ــ **بابل ــ** مأخوذ از ریشهٔ عبری «باب‌ال» یعنی (دروازه خدا) یا « باب‌الله » . بنابر آنچــه درکتاب مقدس عهد عتیق مذکور است شهری بوده است در ناحیه شنعار که اولاد نوح آنرا بنــا کرده و برج رفیعی در آنجا ساختند بـاین قصدکه بآسمان راه یابند، لیکن خداوند آنان را باین عمل غرورآمیز عقــاب فرمود و اتمام آن‌کار را مانع آمد ، یعنی آن برج ناگهان سرنگون شد و ایشان‌را از هول، سخن‌گفتن فراموش‌گشت و ازین سبب تبلبلی « پراکندگی » درالسنه ایشان روی داد (سفر پیدایش ــ باب ۱۱/۹-۱) . درنزد مورخین جدید بابل Babylon نام شهری باستانی بسیار کهنی‌است‌که پایتخت امپراطوری بابلیها وکلدانیها بوده ودر دو هزارسال قبل ازمیلاد بوجودآمده. در زمان غلبه ایرانیان پس از بنای شهر«تیسفون» ویران شده است . ویــرانه‌های آن هم اکنون در ساحل فرات نزدیك شهر جدیــد ــ حله ــ موجود است .

۲ ــ آشور Assyria نام‌کشوری‌کهن وباستانی است‌که در قسمت علیای رود دجله درحدودهزاره دوم ق . م. بظهور رسیده. تخت‌گاهش شهر نینوا Nineveh،در قرن هفتم قبل از میلاد باوج عظمت خود رسید و وسعت خاك آن از مغرب ایران تا ساحل مدیترانه ومصر امتداد یافت.

درآنجامیزیسته‌اند ، «عراق»[1] است . این نام قدیمی‌را درازمنه جدید به‌آن کشورنهاده‌اند. معنای این‌کلمه عربی «ساحل» یا« کرانه»میباشد. هر گاه‌سواحل شطوط یا انهاری که‌خاك این کشور راپیاپی میشویند در نظربگیریم وجه این تسمیه و مناسبتی که با مسمی دارد بخوبی مشهود می‌شود .

عراق ازسمت مشرق بیك سلسله جبال منتهی‌میشود که‌آن کشور را ازایران منقطع میکند ، درشمال به چند رشته کوهها محدود می‌باشد که‌آنرا ازارمنستان وآسیای‌صغیرجدا می‌سازد ، ازطرف مغرب وجنوب بدشت‌ها وبیابانهای وسیع منتهی‌میشود . باین ترتیب آن سرزمین بکلی از ممالك مجاور جدا افتاده و در گوشه واقع شده‌است .

عراق سرزمینی است بسیار حاصلخیز و بـا استعداد کشاورزی فراوان . ازاینجاست که طبیعت خاك ووضع جغرافیائی آن کشور را از دیرباز مهد تمدن قرار داده است .

خاصیت جدائی وانزوای آن‌سرزمین تا امروزهمچنان باقی‌است لیکن اختلافی که اکنون با ازمنه قدیمـه پیـدا کرده در این است کـه کاروانهائی که در اعصار دیرین روزهای دراز طـی مراحل میکردند تا بخاك شام یافلسطین برسند ولااقل میبایستی پانصد میل دربیابانی خشك وبی آب‌راه‌بپیمایندوازجاده‌های‌ناصاف‌وخطرناك بگذرند وغالباً ناگزیر

---

۱ ــ عراق نام مملکتی است معروف ، از بصره تاموصل طولا وازقادسیه تاحلوان عرضاً ، امتداد دارد ۰ کلمه عربی یا معرب است (وقیل معرب)= العراق : شاطئ‌الماء وقیل شاطئ البحرعلی‌طوله والعراق من‌النهرحاشیته‌من ادناه الی منتهاه ، اقرب الموارد ص ۷۷۰.



بستر کند و تنبل فرات

بودند که راه خود را کج کرده در اطراف دامنه‌های کوههای شمالی دور بزنند تا آب لازم را بدست آورند ، لیکن در عصر حاضر بوسیله وسائل‌نقلیه خودرو مسافر ازوسط صحرا بخط مستقیم مسافت بین‌بغداد و دمشق را تقریباً در ۱۵ساعت طی میکند و مسافرت با هواپیما کار را از این‌هم آسان‌تر کرده است،زیرا مرد مسافر سحر گاه از قاهره قصد رحیل میکند و چاشت را در فلسطین خورده و ناهار را در بغداد تناول می‌نماید .

چگونه عراق اسمی است مطابق با مسمی ؟ این نکته مسلم است که اگر رود نیل نمی‌بود تمدن مصر وجود نمی‌داشت ، چه از برکت‌فیضان منظم آن رود است که در دره آن مزارعی چنین حاصلخیز بوجود آمده، بدیهی‌است سرزمین مصر باستثنای قسمت مصّب نیل بدون نیل هم چنان در صفحه خاك وجود میداشت ولی مانند صحرای افریقا بیابانی‌خشك وسوزان می‌افتاد . همین‌حقیقت درباره عراق بیشترصدق

میکند زیرا اگر دو رود پهناور دجله[1] و فرات[2] نمی‌بودند هر آینه مملکت عـراق جامه هستی نمی‌پوشید . آری ، قسمت وسیعی از آن کشور از ته‌نشین گل ولائی‌است که این دو رودخانه از کوهستانهای شمال‌وشمال‌غربی با خود آورده ودرعرض وطول آن‌مملکت گسترده‌اند، این‌عمل‌طبیعی، یعنی آوردن گل وپهن کردن آن درسطح زمین ودرنتیجه افزایش وسعت کشور ، ازاعصاری‌بس‌قدیم که‌بیرون ازحافظه بشری‌است آغاز شده وهمچنان برقرار است تا کی پایان پذیرد .

آنچه معلوم است ، این دو رود بزرگ در ایام‌باستانی جدا جدا به خلیج فارس فرومی‌ریخته است ، تا آنکه روزی آن هردو بیکدیگر پیوسته‌اند.از آن روز تا کنون همچنان نیـروی آب ، گل ولای فراوان به آنجاحمل کرده‌بحدی که‌امروزخلیج‌فارس‌ازملتقای قدیم آندوبیش‌از

---

۱ ــ دجله Tigris نام رودی پهناور است که از کوهـهـای ارمنستان در جنوب شرقی خـاك ترکیه سرچشمه‌گـرفته و در خـاك عراق به رود فرات متصل میشود و سپس‌بنام «شط‌العرب» نزدیك بصره به‌خلیج فارس میریزد. طول آن ۱۱۵۰ میل است. دجله، بفتح یا بکسر کلمهٔ عربی است از ــ دجل الارض یعنی قطعها و تغطیها (اقرب الموآرد) . از زمان بنای بغداد این نـام را بآن رود نهاده‌اند . در زمـان ساسانیـان به « اروند رود » موسوم بوده است .

۲ ــ فرات Euphrates نام شطی است در مغرب آسیا که از کوهستان های شرقی ترکیه برخاسته و از شرق شام گذشته از عـراق به محلی موسوم به (البطائح) با دجله تلاقی کرده وشط‌العرب را تشکیل میدهد . آن نیز در ساحل آبادان به خلیج فارس میریزد. طول آن ۱۷۰۰ میل ولقب فرات ازریشه عربی« فرت‌المـاء » یعنی آب‌عذب‌وخوشگوار . این لفظ را بهردو معنای خاص و عام سعدی در بیت خود استعمال کرده است :

«روان تشنه برآساید ازکنار فرات مرا فرات زسر برگذشت وتشنه ترم

نود میل فاصله گرفته است .

بلاد باستانی که‌در آنروزگار کهن دردریا کنار بوده‌اندهم‌اکنون فرسخها در درون کشور قرار دارند ، هم‌چنین بعد از سقوط تمدنهـای کهن سال اراضی بسیار درآنسرزمین احداث‌شده که سطح آن مطلقاً از هر گونه آثاروعلائم‌وجودبلادقدیمه‌خالی است .درین اراضی مستحدثه ، یك پارچه سفال شکسته و یك قطعه لوح گلی بدست نمی‌آید .

پس چون قسمت عمده‌این کشور از گل‌ولای منتقل‌ا ز کوهستانها بوجودآمده‌نا گزیرعرصه‌آن خاك‌کاملاً مسطح شده‌است. ودر بسترهای آنها هیچگونه تلال ووهاد پیدایش‌نیافته وآب همیشه بسیارآرام برسطح آن خاك روان است .آن دشت وسیع ، همه جا دارای ارتفاع واحد و سطح هموار میباشدازاینرو درهنگام طغیان، این دوشطهیچوقت‌درمسیر

ساحل بخت‌النصر در بغداد





عربهای امروزی مشغول حفر کانالهای جدید

خودِ باتلی یا بریدگی تندی تصادف نمیکند. بالطبیعه آنهردو تدریجاً بستر خود را تغییرداده وازیمین ویسارا غلب‌ازمجرای‌اولیه خود متمایل شده‌اند و این نیز عامل دیگری در تسطیح و تسویه عرصه خاك بوده است. این گل و لای ته نشین در فراز آن سرزمین، برای زراعت بسیار ممتاز ومفید است. بهمین‌سبب هم‌ازفجر تمدن بشری،سواحل آنهردورود وسیع‌وممتد، مهدمدنیتهای باستانی‌شده است؛ خصوصاًدرنقاطی که بسبب فیضان‌سالیانه‌آندونهر، مانند فیضان نیل، گسترش آب برفراز اراضی وسیعه‌صورت می‌یافته است.

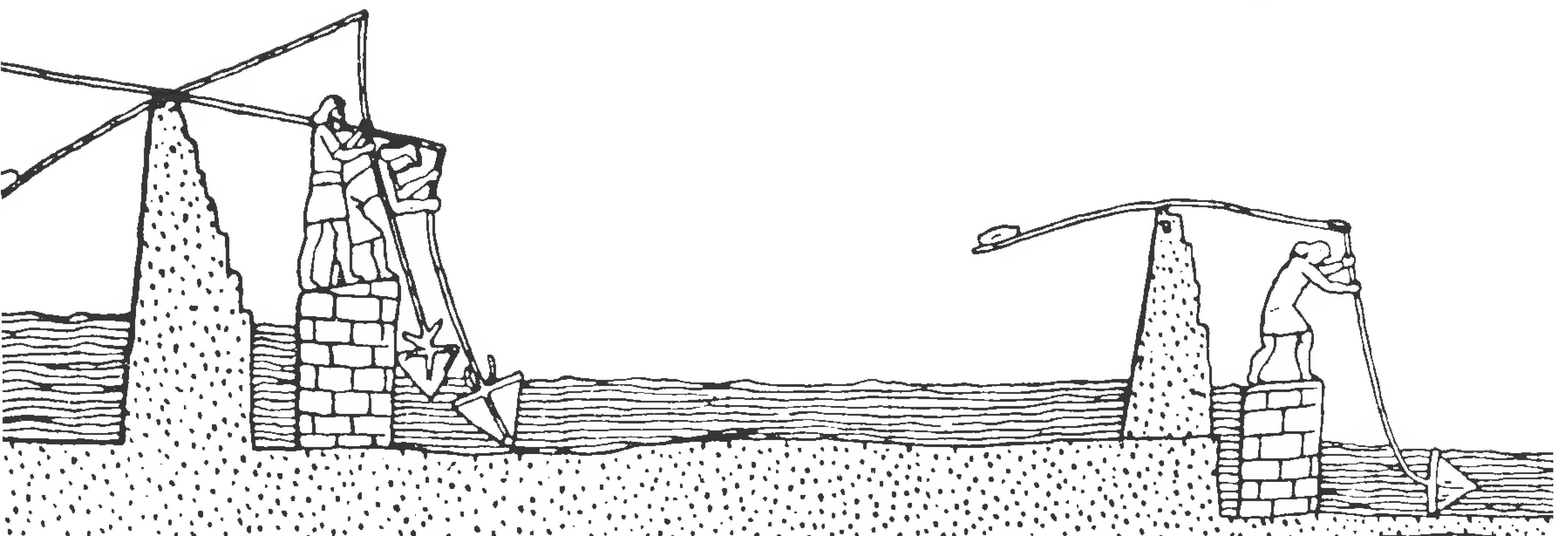
بعد از اینکه شهرها و بلاد رونق وافزایش یافتند، بابلیهای‌قدیم متوجه گشتند که نباید همه ساله به‌انتظارفیضان نهرها ورودها به‌نشینند و سرنوشت زندگانی آینده خودرا بدست تلون مجاری آب واگذارند. پس بر آن سرشدند که جریان آب را به تناسب احتیاجات خود در

تحت اختیار و انتظام در آورند. از اینرو به حفر «کانالها» و بـنای ترعه‌های عظیم که از آن‌دوشطوشاخه‌های آنها منشعب‌می‌شد، دست بکار شدند و از کانال‌های عمده شعب کوچکتر متفرع کردند که آب زیادی رابجاهای دوردست که مورد حاجت بودببرند وازآن‌کانالهانهرها وازآن نهرها جویها منشعب سازند. چنانکه در عرض و طول سرزمین ایشان شبکه‌کانالها ومجاری میاه مانند تاروپود قماش بهمدیگر بافته گردید.

احداث این ترعه‌ها نه تنها برای توزیع آب مورد نیاز سودمند می‌افتاد، بلکه ازفشارطغیان‌های مخرب‌رودخانه‌ها نیزمی‌کاست‌وهمینکه زمام دو رود فرات و دجله در کف قدرت ایشان قرار گرفت، آن هردو را برای آبادی و عمران و کشت و زرع در پهـن دشت کشور خود بکار انداختند.

اما حفر ترعه‌های پهن وبزرگ، بسیار گران وپرخرج بود و به عده بسیاری نفوس کارگـر و قـوای انسانی نیـاز داشت. و میبایستی این امـر بدست حکومت، یعنی بفرمان پادشاهـان با اقتدار، صورت پذیرد. سلاطین ذیشوکت ازبنای اینگونه اعمال خیر، تفاخرهامیکردند وتأسیس کانالها بمنزله یادگارهای دیرپای، نمونه‌ای‌ازدانش‌وکدخدائی و آبادی خواهی سازندگان آنها بود. بامر ایشان سکنهٔ آن ملك، این بناهای عظیم را با مال و منال خود و یا به زور بازو وکارکـرد خویش

آشوریهای قدیم‌سبك مصریان را در آب یاری بکار میبرده‌اند





دور نمای یك پشته خاکی قدیمی که محل یك شهر باستانی بوده

می‌ساختند وباج و خراجی که بخزانه سلطان میپرداختند، بمصرف خیر این کار پرخرج می‌رسید . این درست مشابه ساختن شاهراه‌های بزرگ و یا سدهای عظیم درعصر مدنیت حاضر است که خرج و رنج آن برعهده مالیات دهندگان است ولی افتخار آن نصیب نام کسی است که حواله پرداخت را امضاء می کند .

هم چنین این کانالها عیناً مانندشاهراههای نوین میبایستی دائماً در تحت‌مراقبت‌ونظارت قرار گیردو گرنه بزودی گل ولای، آنها را انباشته واز استفاده می‌اندازد . ناچار گروهی از کارگران لازم بودند که همواره در آن‌ها بکارتعمیر ومرمت مشغول‌باشندو کف آنهارا پاك وسطح آنرا در مستوی‌لازم‌نگاه‌بدارند. حکام‌ومأمورین‌عالی‌مقام، شخصاًمسئول‌نگاهداری وانتظام آنهابودند.مأمورین‌درجه‌دوم و کدخدایان نواحی‌نیز بنوبت‌خود شعب فرعی کانالها را درتحت‌مراقبت خویش‌قرار میدادند، در حالتی که حفظ نهرهای کوچك و جویبارها را مالکین‌اراضی رسید گی میکردند. اگر ازروی غفلت ، شکافی دریکی‌ازین‌مجاری حادث می‌شد که‌مقداری از آب‌بهرزه‌وهدرمیرفت، یا آنکه بمزارع‌مجاور، خسارتی‌وارد می آورد ، هر آینه صاحب آنها میبایستی جواب بگوید واز عهده غرامت خسارت وارده‌بر آید. بالطبع، بلادعظیم همواره درقرب یکی‌از آن دو رودبزرگ ویادر ساحل‌شعب فرعی آن‌هاو یانزدیك‌کانالهای وسیع‌بظهور می‌رسیدند

تا برفراز آنها مردم بتوانند قایق‌رانی بکنند و اجناس و محصولات خود را حمل و نقل نمایند. از این قرار، کانالها برای سه مقصود عمده بکار میرفت: نخست آنکه آب‌ها را درسراسر ملك توزیع می‌نمود، دوم آنکه سیلاب و طغیان رودها را تحت قبضه در می‌آورد، سوم آنکه‌مانند شاهراههای تجارتی برای حمل اجناس استعمال می‌شد.

در این ایام هرگاه کسی با هواپیما بر فراز خاك عراق طیران کند، بخوبی و وضوح میتواند علامات و آثار شبکهٔ کانالهای دیرین را تماشا نماید، ونیزدرسواحل و کنارهای آنها، بقایای‌خرابه‌های‌شهرهای کهن و بلاد قدیمه را مشاهده کند.

از نویسنده مکرر سؤال کرده‌اند که باستان شناسها محل‌شهرهای باستانی را چگونه کشف میتوانند بکنند؟ محلی را که مورد حفر و امتحان‌قرارمیدهندچطور معلوم‌می‌نمایند؟یعنی‌درست همان‌نقطه است که شهری قدیم ویابلدی ویران درزیر آن خاك نهفته می‌باشد؟ بعبارت دیگر این سؤال را بدینگونه میتوان طرح کرد: چگونه کسی که دیده بینا داشته باشد، بدون زحمت و تعب، نقطه مطلوب را درست برای حفاری انتخاب میکند؟

شهرهای ویرانه فراوان، و در گوشه و کنار نهفته‌اند. هر تلّی از خاك یا پشته‌ای از گل[1] خود وقتی شهری‌آباد بوده است. برای‌من خودبسیار اتفاق افتاده که ناگزیر بوده‌ام که درسرزمین عراق محلی را برای‌حفاری‌پیدا کنم. باستثنای ناحیه‌مصب«دلتا»[2] دردهنهٔ‌شطالعرب که

۱ــ پشته مصنوعی‌خاکی = mound ۲ــ مصب رود عظیم = دلتا:delta

در اعصار اخیره احداث شد ، در هر جای آن کشور میتوان ایستاد و از هر طرف آثار یك یا دوشهر متروکه را در کنارخط افق مشاهده کرد. مسئله مشکل برای مرد باستان شناس درعراق آن نیست که محل شهر خرابه را چگونه معین کندبلکه زحمت او در این است که ازمیان آنهمه خرابه‌های‌متعدد که از هرسواورا احاطه کرده‌اند، کدام را اختیار نماید که مناسب‌تر باشد .

در باستان شناسی نیز مانند سایر علوم «تخصص» ، بطور دقیق جلوه گر گشته‌است . هرحفاری، به‌نیتی‌دیگر،زمینی‌را امتحان‌میکند . حفارها بی مطالعه وسرسری ، دیگر امروز فقط برای کنجکاوی زمین را معرض آزمایش قرار نمیدهند بلکه هرحفاری نیت وقصدی خاص‌در سردارد.درسرزمینی که‌ازعمر تاریخ تمدن آن‌چندین هزار سال گذشته، مرد باستان شناس باید برای عصروزمانی خاص خود را آماده سازد .

عالم آرکئولوگ که در آثار قرون اخیر یونان، سررشته وتبحر دارد هر گاه درتل وپشته‌ای از اعصارقبل ازتاریخ حفاری کند، سردر گم شده و چیزی نخواهد فهمید . با توجه باین مقدمه هر حفار علمی باید بکوشد تا قبل از اینکه‌تیشه خود را بزمین‌آشنا سازد، بدقت وضع زمین

پشته‌خاکی‌شهر باستانی(آرماگادون)که محل‌زندگانی آرام قبائل‌محلی است





ظروف وسفالهای‌شکسته که امروز اززیر خاك بیرون می‌آید و نشانه مردم قدیمی سکنه آنجاست

را متناسب با منظور خود آزمایش نماید .

برای شخص متخصص وخبره که علائم وآثار را خوب میخواند احتمال‌خطاواشتباه کمتراست. رسم وروش وطرززند گانی‌دراعصار قدیمه نیز مانند عصر حاضر دائماً در معرض تبدیل و تبدل بوده است ، منتهی با سرعتی کمتر . مثلاً دریك کشوروقوم، فن سفال سازی و کوزه گری درطول زمان بحدی‌صور گونا گون بخود گرفته که ظروف سفالی قرون اخیر ایشان نسبت‌به‌ایام ماضی‌بمراتب‌ظریف‌تر ومزین‌تر ازکار درمی‌آمده یابالعکس،شاید این‌فن درزمان‌های گذشته نزد ایشان‌بهتر از ایام‌اخیره بوده است . وقتی که بشر باستعمال فلزات آشنا شد ، هنرمندان زمان،

ظرفهای سفالی را رها کـرده و دیگـر ذوق صنعتی جدیدی در آن بـکار نبردند . اینگونه‌اشیاء گلی فقط برای سد احتیاجات‌طبقه سافله وزیر-دستان،درمطبخ‌ویادرخانه بکاررفت وتوجه‌صنعتگران‌درفلّز-مس‌یابرونز-متمرکز شد . از اینجاست که ملاحظه می‌شود درآثار مکتشفه باستانی، آثار سفالی‌قرون قدیم تربمراتب عالی‌تر است و مصنوعـات گلـی ادوار بعد غالباً خشن و ناصاف و فاقد ظرافت هنری میباشد . بـاز هــم در تمدن یك گروه خاصی از امم ماضیـه نسبت بهمـان ظـروف سفالــی سبك‌ها و اسلوب‌های مختلف مشاهـده میشود ، و نیز ملل منقـرضه در میان خود رفت و آمدها داشته‌اند ومهاجـرت ها صـورت میگـرفته و مهاجرین همراه خود رسوم و اسلوب خاص خود را بسرزمین‌های دیگر می‌برده‌اند . درنتیجه مطالعهٔ همین عوامل است که عالـم باستان شناس بصحت‌ودرستی‌میتواندامروز ازچندپاره‌سفال‌وظروف گلی شکسته‌پی‌ببرد که‌آنها متعلق به چه‌عصر و زمان و منتسب به چه قوم و مردم است که در آن قطعات خاك بنوبت خود میزیسته‌اند .

درعصر فلزات نیزکار بهمین قیاس است . انسان فلز را در ادوار مختلف بکار برده است : نخست مس وسپس برونـز و بعد از آن آهـن را اکتشاف کرده . ازینروازیك پارهٔ فلزشکسته زیر خاکی، میتوان به تاریخ آن پی برد . بهمین منوال ، خط و کتابت نیز مانند سایـر امـور دستخوش تحول و تبدل بسیار گردیده است . یك قطعه کوچك ازیـك کتیبهٔ کهن سال،فرضاً که هیچگونه علامت ونشان‌تاریخی نداشته باشد دیدهٔ مرد عالم‌خبره از ملاحظهٔ خطوط وترکیب علائم‌آن میتواند عصر

و زمان آنرا بتحقیق معین سازد . در نتیجه ثابت شده که اگر شخص باستان شناس درکار خود استاد باشد بسهولت میتواند قبلاً مقصود خود رادانسته و تکلیف خود را مشخص سازد .

اما نباید تصور کرد در هر تل خاك که درقله آن تمدنی معین اززمانی‌معلوم‌مشاهده میشود تمام‌آن تل‌متعلق‌بهمان تمدن وزمان باشد، بلکه‌اگر آنرا بکاوندوفروتر روند، طبقات متعدد مربوط بادواری‌قدیم‌تر نمودار میگردد .

ازین جاست که از باستان‌شناسان غالباً سؤال میکنند چگونه ازیك نقطه‌معین، آثارچندین‌شهر کهن بیرون می‌آید ؟ وچه شده که شهر های مختلف بر فراز یکدیگر قرار گرفته ، بطوریکه در سطح بالای ویرانه‌ای آثار شهری متعلق به عصر و زمان یونانی (خلفای‌اسکندر) است و در زیر آن، شهری دیگر متعلّق بعصر بابلی ودر عمق آن، شهری دیگر مربوط بدورهٔ سومری، همه پیاپی روی یکدیگر واقع شده‌اند ؟

حیرت و شگفتی که موجب این سؤالات شده است‌بسهولت زایل میشود، زیرااین حیرت غالباً ناشی از شتابی است که باستان شناسان در انتشار کشفیات خود دارند ، و چنین تلی را فوراً بنام ــ « تل هفت شهر »ــ اعلام میدارند و حال آنکه پیدایش و تکوین این‌تل بدینصورت معلول عللی بسیار ساده است و فهم آن آسان ، و محلی برای تعجب و حیرت باقی نمی‌ماند .

اگر کسی به شهر روم برود و خرابه فوروم [1] را تماشا کند در

---

۱ ــ فوروم Forum کلمه لاتینی است . رومی ها درهر شهر، محلی محصور

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

حال می‌بینند که سطح قدیمی آن ویرانه باستانی ، چندین متر از سطح کوچه مجاورشهررم‌جدیدپائین‌تراست ، از اینقرار شهرجدید رم بالای یك رم کهن‌تر و قدیم‌تر قرار گرفته است . علت این است که سطح هر شهری، بمرور زمان ارتفاع می‌یابد . رم نیز بتدریج اندك اندك بالا آمده است . این وضع را در شهرهای مشرق بهتر از جا های دیگر میتوان ملاحظه نمود . سکنهٔ نخستین‌هرشهری ، زمین مسطحی که در معرض فیضان رودخانه مجاور بوده اختیار کرده و در آن خانه و لانه می‌ساختند ، و برای احتیاط شالدهٔ خانه‌ها را از سطح زمین قدری بالا گرفته ، وبرای سکنای‌خودخانه کرسی‌بلند بنا میکرده‌اند،یعنی‌عمارت را بروی زمین مرتفعی از گل می‌ساخته سپس گرد خانه‌دیواری‌ازخشت و چینه می‌کشیده‌اند و روی آنرا با گل و گچ اندود می‌کرده‌اند . هم چنین پشت بام‌ها راازیك‌طبقه‌کاهگل‌می‌اندوده‌اند،تاآنکه مانع از نفوذ آب باران بدرون اطاق‌ها بشود. هرسال درابتدای موسم باران آن‌اندود را تجدید می‌کرده وبعد از انقضاء فصل نیز سقف و دیوارها را مرمت مینموده و بر روی آنها روکش جدیدی از گل و یا گچ می‌کشیده‌اند. اما آن مقدار گل که از دیوار و بام شسته می‌شده ، در اطراف خانه ، در سطح کوچه مجاور باقی می‌مانده ، و بالطبع هر سال کوچه‌ها از سطح داخلی خانه‌ها قدری بالاتر قرار می‌گرفته‌اند . از این گذشته درسالف

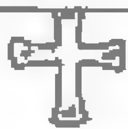
بقیه پاورقی از صفحه قبل

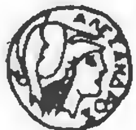
راکه جایگاه ورزشها و بازیهای‌پهلوانی یامحل‌شغل‌وتجارت بوده‌است باین اسم موسوم می‌ساخته‌اند . یکی‌از آنها که تاکنون باقی‌مانده وسبب اعجاب وسیاحت جهانگردان است اکنون درشهررم واقع است .

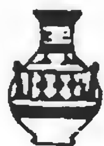
ایام ودر بلاد قدیمه‌وسیله‌ای‌برای ازاله خاکروبه ونخاله وجودنداشته ، و فضول زندگانی را در کوچه‌ها می‌ریخته‌اند .

اگر دیوار کهنه‌ای خراب می‌شده ، یاتغییری دروضع خانه روی میداده ، همهٔ خشت و گـل اسقاط خـرابه را در کوچه می گسترده‌اند . من خود در شهر بغداد مکرر در هنگام عبور از کوچه‌ها مجبور بوده‌ام که ازفراز و نشیب تلهای کوچکی که درمعابر بوجودآمده‌بودبگذرم . این تل‌ها باز مانده خانه‌های قدیمی است که درازمنه قدیم ویران شده و خرابهٔ آنها در وسط کـوچه انبار گشته است . علاوه بر تمـام اینها ، خانه‌های خشتی را مسلماً دوام وبقای چندانی نیست؛ بعد از اندك‌زمانی در دیوارها شکافها وسوراخها پیدا شده ، وبجائی میرسد که مصرف تعمیر و مرمت آنها از هزینه بنای خانه نوین بیشتر است . بدیهی است کـه خانه‌های نو همیشه روی ویرانه‌های بیوت کهن ساخته میشود وناگزیر هر خانه جدید، قدری از بنای قدیم بلندتر می‌شود ، باین ترتیب دراثر یك‌سلسله‌تحولات‌طبیعی ، سطح کوچه‌ها پی درپی بالا می‌آید .

بعضی اوقات حوادث غیرمترقبه نیـز باین نموبطئی و تـدریجی شهرها کمك می کنند . مثلاً حریقی بزرگ در یـك شب ، محلاتـی چند از یك شهر را مبدل به توده خاکستر می‌سازد ، یا حمله و هجوم دشمنی‌خونخوار، شهری یاقصبه‌ای را بکلی بویرانی‌وخرابی‌می‌اندازد ، و سالها طول میکشد تادوباره بر فراز آن خرابه کهن،شهری آباد و نو ساخته گردد. و شاید که قومی دیگر و گروهی از نژاد بیگانه بجای‌آن پیشینیان در آن شهر سکنی می گیرند. در هر حال، شهر جدید از شهر

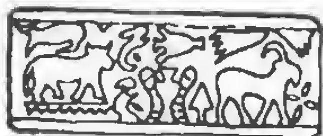
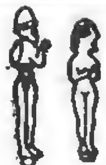












۱ ـ ۶۰۰ م . تا ۳۰۰ م . هم سطح خرابه یکی از کلیسا های دوره اول مسیحیت که مربوط به عصر « بیزانس » میباشد وصلیب برونزی نماینده آنست .

۲ ـ ۶۴ ق. م. تا ۳۰۰ م . دراین عصرآن قریه معاصر پولس رسول ومسیحیان صدراول در انطاکیه بوده . سکه‌های قیاصره روم و چراغهای رومی در اینزمان کشف شده است .

۳ ـ ۵۰۰ تا ۶۴ ق . م . زمان غلبه ایرانیان (عصرهخامنشی) و سپس غلبه یونانیان را بعد از اسکندر کبیر نشان میدهد .

۴ ـ ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ ق. م. دوره غلبه پادشاهان «حیت» برشام ومعاصرین سلاطین آشورو پادشاهی نبوکدنسار (بخت النصر) دربابل، خطوط هیروگلیفی بسبك «حیت‌ها» درآنجا کشف شده است.

۵ ـ ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ ق. م . دراین دوره آثار غلبه مردمی معروف به «اقوام دریائی» در شام کشف میشود که بعضی آنها اصلا «فیلاستین» وبعضی دیگر از قبائل قدیمه یونان اندکه شهرتروی را قتل و عام کردند. ظروف لعابی خاصی نماینده تمدن آن عصر است.

۶ ـ ۱۶۰۰ تا ۱۲۰۰ ق.م. دوره نفوذصنایع خارجی مانندمردم قبرس وجزایراژه درشام واست معاصر دوره غلبه «اوگریت‌ها» است.

۷ ـ ۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ ق. م . ابتدای پیدایش هنر وفن در هزاره دوم قبل از میلاد . تمثالهای ناموزون خدای مادینه (الهه مادر) دراین عصر کشف میشود .

۸ ـ ۲۰۰۰ تا ۱۹۰۰ ق. م. دوره کوتاهی است که تحول و انتقال خاصی را نشان میدهد . بعضی از ظروف بااشکال مخصوص از آن زمان کشف شده است .

۹ ـ ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ ق. م. دوره ترقی صنعت برونزوسفال که در اواخر هزاره سوم قبل از میلاد بمنتهای ترقی رسید .

۱۰ ـ ۲۶۰۰ تا ۲۳۰۰ ق. م. عصرارتباط کامل شام بامماللك جنوبی و شرقی . آثار مکتشفه از صراحی و جام سبك مخصوص نماینده آندوره است .

۱۱ ـ ۳۰۰۰ تا ۲۶۰۰ ق. م. عصرتکامل ظروف سفالی از دو نوع سفید و سیاه و هم چنین پیدایش ظروف نسبةً عالی و یك نـوع نقش مهر بشکل استوانه باسلوب معمول در بین‌النهرین .

۱۲ ـ ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ق. م. زمان ترقی صنعت دستی در آخرآن عصر. تمثالها ومجسمه های شکل انسان ازفلز ریخته‌گری رابطه شام بامصروبین‌النهرین .

۱۳ ـ ۳۹۰۰ تا ۳۵۰۰ ق. م. دراین عصر طبقه‌ای اززمین کشف شده که شامل بعضی ظروف و افزار بسیار کهنه گلی و فلزی که آثار ارتباط شام با مشرق ازآن نمایان است .

حلقه مفقوده

۱۴ ـ اکتشاف بعضی آثار بسیار ساده ابتدائی از استخوان وسنگ چخماق مصنوع بادست درخرابه قریه بسیار باستانی درشام.

خاك بکر به عمق شش پا ازسطح کنونی آب تحت الارضی ←



خندق عمودی‌که طبقات تمدن باستانی را نشان میدهد

دراین تصویرافزون ازپنج هزارسال گذشت تاریخ بطور نمودارنشان داده شده‌است. برای علامت هر «دوره» از ادوار چهارده‌گانه ازمحصولات همان‌دوره یك نوع شیئ از جنس سفال یافلز یاسنگ یا استخوان وامثال آن‌نشان‌داده‌شده تانماینده‌فرهنگ آن‌باشد. این‌تصاویراشیائی‌است که‌هریك

بقیه در زیرصفحهٔ بعد

قدیم ، مبلغی بالاتر می‌آید . این نمو تدریجی شهرها و بلاد هیچوقت متوقف نمانده و دائماً رو به رشد و روئیدن هستند .

بعضی اوقات ، شهری‌قدیمی که در قلهٔ تلی‌مصنوعی ساخته شده ، برای سکنه روزافزون آن خیلی کوچك می‌شود ، و جماعتی ناگزیر میشوند که آن بلد کهنه را رها کرده در اطراف آن محلات نوینی بنا کنند ، این کوی‌ها و برزنهای نو ساز ، همچنان بنوبت خود بتدریج رو بارتفاع و نمو میگذارند . حتی سطح قلل این تل‌های ساختگی هم متساوی نیست، یعنی دریك گوشه که محل میدانی‌وسیع بوده یاسنگ‌فرش محکمی‌داشته‌و بمجاری آب منظمی‌مجهز بوده ، آن مکان بحال‌خود مانده‌ورشد ونمو نکرده است. درصورتیکه در گوشه دیگر، عمارتی‌رفیع ویاکاخی سلطنتی‌بنا شده که با دیوارهای محکم‌آجری احاطه گردیده ، وچون خراب شده بر ارتفاع آن مکان‌بسیار افزوده است .

درعراق هنوز خیلی از بلاد زنده وجود دارند که اکنون مسکن هزارها نفوس میباشند و همه آنها بر فراز خرابه های شهرهای مرده

بقیه از تصویر صفحه قبل

اختصاص بزمانی داشته‌اند واگر احیاناً در دورهٔ دیگر تك‌وتوك یافت شده تصادفی‌بوده . باستان‌شناسان باامتحان دقیق‌ازاشیاء مکتشفه میتوانند عصرو زمان تحقیقی هرشیيء زیر خاکی را مشخص سازند. طبقاتی را که در این تل نموده شده است بعضی از هیئت های حفاری اعزامی یکی از مؤسسات علوم شرقی در ناحیه شمالی سوریه برای اولین بار کشف نموده و این نقشه را طرح کرده‌اند . هرطبقه یك دورهٔ نسبتاً کاملی ازادوار تاریخی آن‌مکان را نمایان می‌سازد . با مقایسه این نقشه میتوان طرح های مشابهی ، برای طبقات تحت‌الارضی ویرانه های بلاد قدیمه دیگردرمشرق زمین رسم کرد که همه یا بواسطه حفاری درخندقهای افقی یابوسیله گمانه زدن در چاههای عمودی تکمیل وروشن می‌شوند .

بنا شده‌اند . دو نمونه ازین گونه شهرها ذکرمی‌شود : یکی آربل[1]، ودیگری کرکوك[2] . درشهراولی بایدبرتلی‌مرتفع‌وتپه‌ای بلند صعود کرد تا به بالای شهررسید ، درآنجا منظری بسیار عالی ازصحـــراهای اطراف دربرابر نظربیننده جلوه گر میشود . دیوارهای رفیع در برابر خاك طبقات مختلف بنا کرده‌اند تا ازسقوط وفرورفتگی‌زمین مانع گردد و شهرپائین درمعرض خطر آنهانیفتد . اینك که چندین‌سال گذشته، شهر آربل‌ازدست برد عناصرزمان‌بدینوسیله‌محفوظ مانده است .

درشهردومی‌ـ کرکوك‌ـ‌تل‌قدیمی که‌جایگاه‌آن شهراست، بهمان شکل‌قدیمی‌خودباقی‌مانده‌ودربعضی‌نقاط ، که‌باران کنارتل‌راشسته وآب آنرا برده ، بعضی‌خانه‌های قله درمعرض سقوط قرار دارند. هرجا اثر عمل‌آب شستگی‌چنان درتلی مرتفع حادث‌شود، برای مردباستان‌شناس فرصت‌خوبی‌است که درجات مطبق آن تل‌را که‌هریك‌یادگارعصروزمانی است به‌یك نظر مشاهده نماید ، وآنرا توجیه وتفسیر کند . وی درست مانند یك عالم زمین‌شناس (ژئولوژیست) است که طبقات متشکله کره

۱ـ آربل ـ که نام قدیم‌آن اربیل Arbila است ، یکی از شهرهای قدیم ایران‌درشمال شرقی عراق، در هشت میلی موصل واقع شده . از زمان سومری‌ها وپس‌ازآن آشوریها ، تا امروز این‌مکان همچنان محل‌شهری آباد بوده است . دروقت‌حاضر ، افزون ازسی‌هزار نفرجمعیت دارد . دراین‌مکان بوده است که اسکندر لشکر دارای سوم را شکست داد . ۳۳۱ ق . م .

۲ ـ کرکوك ـ Kerkuk شهری است در شرق عراق . محل شهری بسیار قدیم که پیش‌ازآشوریها، سه هزارسال‌قبل‌ازمیلادمسیح ، آباد بوده و اکنون‌خط‌آهن بغداد ـ موصل ازآن‌جا عبورمیکند، ومرکز ناحیه‌کردنشین عراق است ونزدیك به۴۰ هزار نفر جمعیت دارد . آن شهر ، مرکز قسمت نفت خیز است.بعلاوه موقعیت زراعتی مهمی دارد .

زمین‌را مطالعه می کند . مثلاً دراین‌طبقات ، یك‌جاقشری از آجر پخته می‌بیند که در عهدی قدیم ، کوچه ومعبر عام بوده . و درست از خاك بیرون آمده ، وبخط مستقیم ومنظمی ردیف یکدیگر قرار دارند و نشان میدهد کــه کف شهری در آن مکان واقــع بوده است . درطبقه دیگـــر قطعات سبوشکسته و خرده سفال و یا ظروف گلی‌سالم ملاحظه می کند که یا منظماً یا درهم و برهم ریخته است و آنها علامت خانـه‌هـا ومنازل شخصی میباشند .

پس‌از آن‌قشر دیگری‌ازنخاله‌و آجروپاره آجر وسفال‌شکسته‌و گوش ماهی‌وزباله‌در نظرمی آورد. بازدو باره بیك‌خط‌مستقیم‌از آجرپخته می‌رسد، که‌نشان‌میدهد دیگربار کوچه‌ای درآنجا احداث گردیده که در زیر آن نخاله وخرده آجر برای شفته ریخته بوده‌اند . پس از آن برفراز آن آجرفرش ، یك طبقه‌دیگر از مقداری خاکستر وزغال نیم‌سوخته دیده میشود که علامت وقوع حریقی درآن نقطه بوده، وخانه‌ها را سوخته و فرو ریخته است . پس آنگاه طبقه دیگر از خـاك خالص و گل پاك در مدنظراو می آید ، که ظاهراً معلوم میدارد درنمو آن شهرویران وقفه‌ای رو داده ، یعنی‌مدتی‌آن‌بلد متروك مانده ، و باد ودیگر عوامل طبیعت ، خاك زیادی برسر آن انباشته‌است. دوباره برفراز آن‌آثارشفته‌وشالوده‌و یك خط آجر فرش‌بازنمودارمیگردد که‌معلوم‌میدارد شهرسومی باردیگر درهمانجابظهور رسیده است.

اگر آن شهرخراب بلدی معظم، وتختگاه پادشاهی بوده، آجر-هائی که باآن معابر را فــرش کــرده‌اند ، همه دارای عــلامت ونقش

نام آن پادشاه است . درین صورت برای مرد محقق وعالم باستان‌شناس شکی باقی نمی‌ماند وبطور قطع معلوم‌میدارد که مثلاً آجرفرش(الف) مربوط به کدام عصراست ، بلکه ازنام‌آن شاه به تحقیق پی‌میبرد که‌آن شهرمثلاً در دو هزار سال قبل از میلاد آباد بوده‌است ، وآجرفرش (ب) در۱۷٦۷ م . بوجودآمده واشیاء و خرده‌ریزی که در بین این دو طبقه یافت شده است، متعلق به‌آن دوره ۳۷۰۰ ساله فیما بین آن هردو زمان میباشد .

باین‌ترتیب مرد عالم استنباط می کند که هویت اصلی نخستین سکنه‌آن‌بلد چندان خوب و روشن‌نیست وشایدآنشهر بدست سومری‌ها افتاده است که زمانی و روزگاری در آنجا اقامت جسته و سپس بنوبت خود ازمیان رفته ، و منزلگاه ایشان را قومی و مردمی دیگر گرفته و درخود تحلیل برده‌اند . ازاین قرار، طبقات تاریخی‌آن‌شهر باستانی، عیناً چون صفحات کتابی است که از روی آن میتوان خواند که آن شهراز باشندگان وسکنه اولیه ، نخست بلدی سومری وپس‌ازآن بلدی بابلی وپس آنگاه شهری ایرانی وازآن پس یونانی وسپس‌اشکانی وبعداز آن ساسانی وعاقبت الامر، بشهری اسلامی تبدیل یافته است .(۱)

۱ ـ دوره سلطنت وتمدن ایرانی دربین‌النهرین از فتوحات کوروش کبیر پادشاه هخامنشی شروع میشود وبه غلبه اسکندر وتأسیس تمدن‌یونانی درآن سرزمین (۳۳۰ ـ ۵۳۹ ق.م) خاتمه می‌یابد .

پس‌ازسقوط سلطنت سلوکیدها (خلفای‌اسکندر) دوره تمدن یونانی نیز منقرض شده نوبت به اشکانیان (Arcassides) و سپس بساسانیان (٦٤۰ م . ـ ۲۲٤ م .) می‌رسد که با غلبهٔ اعراب مسلمان ، آن تمدن نیزمنقرض می‌شود. زمان‌سلطنت‌اعراب‌تاغلبه ترکها وترکمانها ادامه دارد .

بقیه پاورقی در زیرصفحه بعد

ممکن‌است برفراز آن شهر اسلامی یك طبقه دیگر دیده شود که نماینده بلدی ازقرون وسطی باشد وبازبرفوق آن یك طبقه نهائی بوجود آمده باشد که هم اکنون شهری دائر وزنده است .

این است معنی آن عبارت که گویند : « تل هفت شهر » و این حقیقت که شاعر فارسی گفته، بعیان مشاهده میشود .

وجود خلق بدل میکنند و رنه زمین
همان عمارت کیخسرو‌است وملك قباد

بعضی ازین‌شهرهای خراب درازمنه‌دیرین‌متروك شده ونسیاً منسیا گردیده‌اند. بعضی الواح گلی که متعلق به ۱۵۰۰ ق.م. است،حکایت از ویرانه‌های کهن‌سال میکند ، که در آن محل مکان خاصی را نشان میدهد . اگر دربلادی که در ۲۵۰۰سال ق. م. آباد بوده حفاری کنیم ، می‌بینیم که در پیرامون آنها بازآثار ویرانه‌های کهن‌تر که قبل ازآن تاریخ‌خراب‌شده‌اندهنوز موجود هستند. آغاز این سلسله دراز از کجا و کی بوده ؟ محال‌است که بدقت بتوان جواب داد .

« این راه را نهایت صورت کجا توان بست
کش صد هزار منزل بیش‌است از بدایت »

باستان‌شناس عصرحاضرباید بخوبی مقصود وهدف خودرا بداند. اگر وی کسی است که در زمینه تمدنهای ماقبل تاریخ کارمیکنــد ، نباید ویرانه‌ای را کاوش کند که درازمنه تاریخی تا عصر یونانیان آباد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اکنون ، بعدازجنگ اول جهانی در ۱۹۲۱ م . یك دولت مستقل وملی بنام نوین«عراق» در آن سرزمین تأسیس شده‌است .

بوده است ، زیرا باید سالیان‌دراز درآن‌مکان حفاری نماید تابه طبقه‌ای برسد که تاحدی محل‌علاقه‌او می‌باشد. همه حفاریهائی که میکند، البته مربوط به‌ازمنه‌ای خواهد بود که بعد از دورهٔ مورد مطالعه وتخصّص او پیدا شده است .

اگراو کسی‌است که درزمینه تمدنهای‌نسبةً تازه تحقیق مینماید، باید ویرانه‌ای را مورد آزمایش قرار دهد که در ازمنه تازه‌تر متروك شده‌باشد، چه درآنجا حفاریهای‌او بحصول‌نتیجه مطلوب نزدیکتر‌است، وزود بعصروزمانی که‌هدف‌اوست می‌رسد. برخلاف‌برای کسی که‌به‌آثار عصریونانی علاقه‌منداست ، بسیار اشتباه است که درتلی که هیچوقت آن قوم سکونت نداشته‌اند شروع بحفاری کند ، زیرا هرچه بیشتر بکند از دوره وزمانی که محل توجه اوست دورتر میرود . بهمین دلائل مرد «آرکئولوژیست» هوشیار قبل ازآنکه زمین‌تلی‌را بدقت‌آزمایش کند ، محال‌است که بیل‌وکلنگ خودرا باخاك آشناسازد . اگرسفال شکسته‌ها را بخوبی‌نشناسد ونقش‌ونگارهای‌آن ذخایرنهفته را استخراج‌نکند و از تمدنهای مختلف در ادوار پیاپی تاریخ سررشته و خبرت نداشته باشد در عمل‌خود دچاراشتباه شده وبگمراهی‌خواهدافتاد. یعنی‌اگراین‌مقدمات را بخوبی فراهم نسازد ، هر آینه نتایجی بیفایده و عبث بدست خواهد آورد .

فصل چهارم

فجر دانش

جهانگردی که درخاك عراق سیاحت میکند اگـر تصادفاً گذرش به اماکن حفاری نیفتد از بسیار دشتهای وسیع خواهد گذشت بی ـ آنکه گمان کند که هریك از آن تلال کوچك که دراطراف او واقع شده شهری قدیم و بزرگ بوده . در آن کشور ، هیچ بنـای یادگار عظیمی جلب نظر اورا نخواهد کرد ونمیداند خاك راهی که بر آن میگـذرد سابقاً بازار شهری، یا در زیر قدم او ویرانه معبدی قرار دارد . سرتاسر آن زمین اکنون بصورت بیابان سوزانی درآمـده و او تصور نخواهد کرد که گوشه‌ای ازآن بیابان وقتی گلستانی فرح انگیز و آن وادی خاموشان، روزگاری مرکزهیاهو و قیل وقال مردمی انبوه بوده که به السنه گوناگون‌سخن‌میگفته‌اند.سیاحان‌عصرحاضر باوجوداین‌همه کتب که‌درباب‌تمدن‌های‌باستانی کلده وآشورنگاشته شده، هیچ‌وقت نمیتوانند بدرستی پی‌ببرند که درزمان ماضی‌درآن کشور چه میگذشته، مسافرین سابق که‌پی‌درپی طول‌وعرض‌صحراهای بین‌النهرین رازیرقدم خود می ـ سپرده‌اند ، ابداً فکر نمی کرده‌اند که ازجایگاه دو مدینهٔ عظیم بابل و

نینوا[1] چندان دور نیستند. حتی بعضی از مسافران فضیلت مآب که بوسیله کتب مقدسه عهد عتیق ازاین دوشهر بزرگ آگاه شده ودرتجسس آنها سعی بلیغ می کرده‌اند ، چندین بار از فراز ویرانه‌های آن هردو گذشته‌اند بدون اینکه بدانند که همان شهرهای گمشده ، در زیر قدم ایشان مخفی است .

روزگاری دراز، صدها الواح خشتی که برروی آن خطوط قدیمه منقوش بوده، درضمن کارروزانه بدست کارگران حفارمیافتاد. بعضی از آنها را به سیاحان تقدیم میکردند ، ولی چون هیچکس نمی‌پنداشت که این نقوش شبیه بمیخ، یك سیستم خط بسیار منظمی است ، آنرا درحال بدور میفکندند. روزگاری دراز حال بدین‌منوال بوده تااین که افتخار کشف این معنی نصیب مردی بنام دلاواله[2] گردید که بوجود خط و کتابتی روی آن قطعات آجری پی‌برد و یکی از آنهارا بدست آورده و به موزه کرچرین[3] ارسال داشت . هم اکنون آن نخستین‌ارمغان تمدن باستانی

۱ــ نینوا Ninevah نام بزرگترین شهرهای کشور آشور، که‌درساحل دجله ، قرب موصل قرار داشته و به لاتین آنرا نینوس Ninus تلفظ میکنند .

۲ــ Pietro della Vallé پیترو دلا واله، سیاح‌ایطالیائی متولد۱۵۸۶ متوفی ۱۶۵۲ م. از ایطالیا بقصد سیاحت مشرق زمین در سال ۱۶۱۴ براه افتاد و به‌قسطنطنیه آمد، عربی وترکی آموخت، به‌مصر وفلسطین‌وشام‌وبغداد مسافرت کرد ، در زمان شاه عباس اول به همدان و اصفهان رفت ، در۱۶۲۱ بعد از سیاحت تخت‌جمشید و شیراز بـه بندر هرموز و سپس به بندر سورت و بالاخره در ۱۶۲۶ به‌رم بازگشت و در دستگاه پاپ، اوربان هشتم، شأن و منزلتی حاصل کرد ، و در ۱۶۵۲ وفات یافت ، سفرنامه او معروف است .

۳ ــ موزه کرچرین Kircherian Museum



نینوا به بیابانی بیکران مبدل شده

واولین سند خط میخی در آن موزه اروپائی موجود است . پس از او سیاحان دیگر که بدقت نظر وحدّت بصر بپایه آن سیاح معروف نمی ‌- رسیدند در آن کشور آمد ورفت‌ها کرده ولی توجهی باین اسناد تاریخی ننمودند . سالها ما بین دانشمندان این نکته مورد بحث و مشاجره بود که آیا این نقوش فقط به منظور زینت و ظرافت رسم شده یا در واقع یك سیستم مجهول ومرموز خط و کتابت است .

درنظر من ، فضلای اروپا درطول آن سالها ،بمراتب بیخبرتر از بعضی «جهال» مسلمان بوده‌اند. چه قرآن ازوجود الواحی ازآجر، که درجهنم پخته شده وشیاطین بر روی آن کتابت کرده‌اند خبرمیدهد.(۱) در

---

۱ – چنین کلامی که مؤلف به قرآن شریف نسبت میدهد در آن کتاب مبین بنظر بنده مترجم نرسید ، و حتی تحقیق وتجسس بسیار کردم که شاید

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

نظرمن بی‌شبهه این اشاره به خشت‌های مکتوبی است که در بین‌النهرین یافت می‌شده . این تعلیلی که در اسلام برای پیدایش این گونه خشتها نموده‌اند ممکن است درست نباشد ولی متضمن براین نکته است که این نقوش، خط و کتابت خاصی بوده‌اند .

باری بگذشت اعوام وسنین معلوم گردید که کشور بین‌النهرین همان سرزمین باستانی بابل و آشوراست ، اما درك این مطلب بازتامدتی شوق حفاری علمی را درآن سرزمین تحریك نمی کرد ، ومیگفتند که آشوریها،مردمان شرور وملعونی بوده‌اند که مشیّت باری تعالی برفنا و زوال آنها علاقه گرفت ونام ونشان آنان از روی زمین محو گردید . احیاء ذکر ایشان ، عملی برخلاف ارادهٔ الهی وبمنزله کفر میباشد .

این عقیده واندیشه مسلماً روزگاری همچنان باقی‌می‌ماند، اگر نه‌آن بود که مرد فاضلی‌ازاهل فرانسه موسوم به امیل بوتا[1] که از طرف دولت خود در شهر موصل کونسول بود برآن شد که در باب

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

دراحادیث نبوی چنین سخنی‌یافت شود.درآنجانیزبدست نیامد ، چون مؤلف متوفی مأخذ کلام را بدست نداده، ناگزیر به‌جامع کتاب، یعنی پرفسورجرج کامرون Prof. G. Cameron ، درتاریخ ١٤ آوریل ١٩٦٠ نامه‌ای نگاشته سؤال کردم که مأخذ این قول که مؤلف بکتاب مسلمانان نسبت داده چیست ؟ ودر کجاست ؟ آن استاد فرزانه و منصف درجواب من در ذیل نامه مورخ سوم مه ١٩٦٠ می نویسد «اکنون که من تجسس و رسیدگی فراوان کردم با شما موافقم که درقرآن چنین آیه‌ای وجودندارد. درمجموعه‌احادیث واخبار نیزآنرا نیافتم . آن مرحوم (E. Chiera) ازکجا آن کلام را نقل کرده برمن مجهول‌است .»

١ ــ امیل بوتا Emile Botta کونسول فرانسه در موصل. ١٨٤٠ م.

معنی ومفهوم قطعات مجسمهٔ عجیبی که بومیان محلی از تــل بزرگی نزدیك آن شهر بیرون آورده بودند ، تفتیشی کند. پس درآنجا شروع بحفاری کردودراندك زمانی معلوم‌شد که آن تل، محل‌شهرنینوای‌قدیم تاریخی‌است. رنج او بی‌مزدنماندواشیاء مهمه کشف کرد. درسایه کوشش وجدّ تمام، دولت‌فرانسه را برآن داشت که درعمل حفاری آن جا بذل مساعدت نماید .

چون‌اعراب‌بومی‌ملاحظه کردند که مسیوبوتا به‌نقوش‌ومجسمه‌ـ های سنگی علاقه مند است ، باو گفتند که در چند میلی آن مکان ، تل دیگری‌هم‌وجود دارد که‌ازاین گونه‌اشیاء درآنجا فراوان بدست‌می‌آید. مسیو بوتا بدآنجاشتافت‌ودید مطلب ازهمانقرار است که گفته اند. پس

قریه خورس‌آباد از تل قصرسارگون





شهرسارگون در خورس‌آباد درهنگام حفاری مؤسسه شرقی

با شور وشوقی‌زیاد،مشغول حفاری شد تاسرانجام‌درقریه خورس‌آباد(۱) بافتخار اکتشاف قصرسارگون(۲) پادشاه معروف نائل آمد .

---

۱ ـ خورس آباد Khorsabad نام قریه‌ایست درخاك عراق ، در ۱۲ میلی‌شمال شرقی‌موصل. درسال۱۸٤۲ امیل بوتا درآنجا حفاری کرد وبعضی آثار مکتشفه‌را به‌موزه لوورپاریس فرستاد . سابقاً آنجارا «دارالشروقین» (قصرسارگون)می‌نامیده‌اند وشهرنینوا که درآنجا کشف گردیـد محوطه‌ای بسیار وسیع بود که یك میل مربع مساحت‌داشت . قصرآن پادشاه نیزسالماً اززیرخاك بیرون آمد .

۲ ـ سارگون Sargon یا«ساروگینو» یعنی « سلطان قانونی » نام سرداری‌آشوری است که بعدازمرگ شلمانسرچهارم پادشاه آنکشوردرسال

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

بدیهی است این حفاریهای نخستین ، مطابق قواعد علمی نبود و خود حفارها نیز ازعلما شمرده نمی‌شدند ومیبایستی‌اسلوب‌فنی ، مطابق اصول‌آرکئولوژی جدید رعایت گردد . اما از آنجا که مسیو بوتا اولین پیش‌آهنگ این‌قافله است ، فضیلت تقدم دارد ونباید برای آنکه حفاری او برطبق اسالیب ومقررات فنی نبوده اورا تخطئه کنیم . قواعد علمی برای‌باستان شناسان‌بین‌النهرین،مدتی بعد اززمان اومقرر گردید. در هر حال ، عمل او هر چه باشد با جدی بلیغ و جهدی فراوان توأم بوده . وی موفق شد که سراسر جهان را بیدار و آگاه سازد که یك تمدن‌را دیرین که سالها در ظلمت فراموشی و بیخبری غنوده بود بیرون آورده و در منظر عموم قرار دهد . در نتیجه ، کاروانها از اهل تحقیق رهسپار آندیار شدند . بعد از چندی انگلیسیها دنباله‌کارهای سابق را در نینوا بدست گرفتند و فرانسویها در خورس آباد همچنان اکتشافات و تحقیقات را ادامه دادند . محققین آزاد هم براه افتاده بنوبت خود ، در عرض وطول آن کشور به کنجکاوی و حفاری‌پرداختند وهرچه توانستند چیزهای تازه بدست آوردند . در آغازکار ، قصد آنها متوجه کشف نقوش برجسته بروی سنگ‌ها Bas Relifes ویامجسمه‌های

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

۷۲۲ ق . م . تخت سلطنت را تصاحب نمود. وی شهر یهودی «سامرا» را فتح کرد وسکنه آنرا باسارت کوچ داد ونیز باشام ومصر و فلسطین واقوام حیتی جنگ کرد وبرآنها غالب‌آمد . سپس به‌سرزمین ماد تاخته تا سواحل بحرخزر پیش رفت . عاقبت در۷۰۵ ق.م . درقصر نوبنیاد خود کشته شد .

تنومند بود و بس و اگر در اثنای کاوش به‌لوحی مسطور یاشیئی منقوش میرسیدند، بدان اعتنائی نکرده و آنرا در زباله‌ها می‌ریختند. اما سطح همان قطعات احجار ومجسمه‌های سنگی‌هم غالباً ازعلائمی مانند گاوه‌های سه گوش یامیخ‌های نوك‌تیز پوشیده شده‌بود. دراین‌هنگام دیگرشکی باقی نماند که این رسوم و علائم، کتیبه‌های باستانی اندولی معانی آن همچنان مرموز و مستور باقی مانده و کسی به حقیقت آن‌ها پی نمیبرد.

سربازان ناپلئون، در هنگامی که کشور مصر را تسخیر کرده بود، لوحه‌ای سنگی‌یافتند که موسوم‌است به‌سنگ روزتا[1]. مقدر چنان بود که این‌لوحه کلید حل‌رمز نقوش وخطوط هیرو گلیفی باشد[2] زیرا در آن‌لوحه یك کتیبه بخط یونانی وهمان عبارت نیز بخط عجیب هیرو-گلیفی که‌معمول‌مردم مصر قدیم بوده‌است‌نوشته‌شده‌بود، دراثر تطبیق آن

۱ـ سنگ روزتا Rosetta Stone نام‌لوحه‌ای‌ازسنگ‌سیاه ولکانی است است که در سال ۱۷۹۹ م. یکی ازافسران‌فرانسه موسوم به بوسار Boussard در نزدیکی شهر روزتا کشف کرد و کتیبه‌ای به‌سه خط وزبان روی آن منقوش بود. اول هیروگلیفی HieroglyPhic، دوم مصری متوسط Demotic، سوم یونانی. آن لوحه مشتمل بود بر فرمان کاهنان شهر ممفیس که برای‌پادشاه زمان خود بطلمیوس پنجم (اپیفانوس) نگاشته بودند. دانشمند فرانسوی شامپی‌لیون Champillion از تطبیق آن خطوط ثلاثه، کلید قرائت خط‌مصری باستانی را بدست‌آورد. این سنگ اکنون در موزه بریتانیا موجود است.

۲ـ هیروگلیفی hieroglyphy خطی است تصویری که مصریان قدیم در سه هزار سال ق. م. اختراع کرده و برای کتابت در آن کشور و ممالك همجوار استعمال می‌شده است، و بر بناها و آثار باستانی یادگاری نیز نقش میکردند. رمز آن خط غریب را عالم‌فرانسوی شامپی‌لیون در ۱۸۲۲ کشف کرد و درنتیجه، تاریخ نهفته کشور فراعنه آشکار گردید.



یکی از دروازه‌های شهری که در خورس آباد کشف شد

خط مجهول‌مصری باخط معلوم یونانی، اندك اندك آن رازنهان‌فاش‌شد ، وآن‌معمای مشکل حل گردید وپردهٔ‌اسرار نهانی ازخطوط هیروگلیفی در برابر نظر دانشمندان گشوده گشت . در مورد کتیبه های میخی (۱) نیز امری شبیه بهمین اتفاق افتاد . بعضی از مسافرین و جهانگردان درسنگها و صخره‌های ایران، کتیبه‌هائی مشاهده نمودند که با نقش و نگار میخی نگاشته شده بود و هر یك از آن کتیبه‌ها سه مرتبه به سه زبان مختلف‌تکرار می‌شد؛ یعنی‌همان مطلب‌را بزبان‌های‌فرس قدیم (۲)

۱ـ کتیبه‌های خط میخی . خط میخی از دیر زمانی مورد توجه سیاحان

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

و بابلی وعیلامی(۳) ولی بیك خط که معروف به«میخی»(۴) است تحریر میکرده‌اند . آنرا از آن سبب میخی نامیده‌اند که مرکب از علائم و

وسپس محققان قرار گرفته‌است. اول‌همه پیترودولاواله ایطالیائی در ۱۶۳۲م. وسپس ژان‌شاردن سیاح‌فرانسوی‌درسال ۱۶۶۵ م. وبالاخره انگلبرت کامپفرم طبیب آلمانی که در سال ۱۶۸۵م. بایران آمد این‌خط را باین اسم موسوم ساخت وپس‌از اومحققی‌دانمارکی‌موسوم به کارستن‌نی‌بوس Carston Nibuhs از روی کتیبه های تخت جمشید کپیه دقیقی برداشته و آنرا بـه ۴۲ علامت تجزیه کرد که همان الفباء معمول خط میخی‌باشد . ولی‌قدم مهم را گئورگ فریدریش گرتفند آلمانی Georg F. Grotfend برداشت واین‌همان‌است که درمتن بالا اشاره شده . وی‌در دانشگاه گوتینگن معلم زبان های کلاسیك (یونانی ولاتین) بود . در۱۸۰۲ م . مطالعاتی که درمتن، شرح آن گفته شده در باب‌کتیبه‌های خط میخی ایران نموده و گزارش ذیقیمتی دراین باره تهیه کرد . وی موفق شد که سیزده شکل مختلف از اسامی‌خاص راکه درکتیبه‌-های خط میخی آمده بود کشف کند واسامی داریوش وخشایارشا و هستاسپ را از روی تطبیق کتیبه‌هائی که بالسنه مختلف نگاشته شده‌بود بقوت حدس وقرینه معلوم نماید، زیرا استنباط نمود که‌کلمه‌ای‌که دراول‌هر کتیبه‌ای‌واقع شده باید نام پادشاه باشد وچون مشاهده نمود که در کتیبه دیگر همان کلمه درمرتبه سوم یاچهارم قرار گرفته ازین‌مقایسه بفراست دریافت‌که آن‌کلمه نام پادشاهی‌است که بانی‌کتیبه اول‌بود ودرکتیبه دوم نام پسراوست. ونیزدریافت که‌کلمه اولی ازکتیبه اول‌که نام پادشاه است بدون القاب ذکر شده بنابراین حدس زده‌که باید نام مؤسس‌سلسله باشد وکلمه«شاه» وکلمه «شاه شاهان» را ازکوتاهی وبلندی‌آن دولفظ‌که بعد ازاسم شخص سلطان وهمه جاتکرار میشود پیداکرد وتشخیص داد . (استخراج از مقاله مفید و جامع آقای علی سامی باستان‌شناس دانشمند شیرازی درمجله دانشکده ادبیات شیراز ــ سال ۱ شماره ۳).

بعدازکشف معجزه‌آسای گـرتفند ، محققین فرانسوی وآلمـانی و انگلیسی‌مطالعات خود را درخط میخی همچنان ادامه داده وهر یك بنوبت خود دراین‌زمینه‌تحقیقات وکشفیات‌تازه‌ای‌کردند تانوبت‌به‌سرهانری راولینسن

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

نقوش شبیه به گاوه‌های سه گوش یا میخ‌های نوك تیز بود . از مطالعه دقیقی که در ین کتیبه‌های سه گانه بعمل آمد معلوم شد که این گاوه‌ها درهرزمانی بسبك وطرز دیگری ترکیب می‌شده است .

در یکی ازآنها که ترکیب آن ساده‌تر بوده و در آن گسیختگی و اختلالی وجود نداشت، همان ترکیب علائم عیناً درمتن‌های سه گانه مکرر می‌شد . ازین مقایسه دانشمندان استنباط کردند که در یکی از متن‌های کتیبه، عددتر کیبات کمتر است . ازاینرو میبایستی که بوسیلهٔ الفبای مخصوصی تحریرشده باشد . یعنی هرمجموعه مرکب از چند

Sir . H . Rawlinson انگلیسی‌رسید و او بزرگترین کسی‌است که کشفیات او وتوفیقی که درقرائت کتیبه دارای کبیرهخامنشی در بیستون (کرمانشاهان) نمود، پرده ازروی اسرار خط میخی بکلی برداشت . وی افسرجوانی بود که در۱۸۳۵م . باتفاق بهرام میرزاقاجار حکمران کرمانشاهان به آن دیار آمده وقریب دوسال یعنی تا۱۸۳۷م. درکوه بیستون ودرطاق‌بستان مشغول استنساخ کتیبه های میخی گردید ، بعداز آن درسال ۱۸٤٤ م . باردگر به‌آنجا آمده مجدداً همان‌کتیبه را مطالعه کرد وبالاخره مدت ۲۰سال عمر عزیزخود را صرف معرفت این خط و زبان نمود تاآنکه بقرائت آن کتیبه فارسی قدیم با مقایسه دومتن دیگرعیلامی وبابلی موفق گردید . حاصل مطالعات خودرا در ۱۸۵۷ م . بانجمن آسیائی همایونی انگلستان تقدیم کرد ودر شمارهٔ دهم مجله انجمن آسیائی درج گردید ، پس‌پاس این اکتشاف بزرگ ازطرف ناصرالدین شاه به نشان شیرو خورشید و از طرف ملکه ویکتوریا بلقب (سر- Sir) وازطرف انجمن آسیائی نیز به‌اخذمدال طلامفتخر گردید . معذلك با این همه زحمات مؤلف این‌کتاب نامی‌از او درمتن نبرده است .

۲ - فرس قدیم . زبان فارسی از آغاز پیدایش تا عصر حاضر در سه دوره پیاپی نمودار شده از این قرار : ۱ - فارسی‌قدیم. ۲ - فارسی متوسط. ۳ - فارسی کنونی. هرکدام لسان معمول مردم دردوره‌ای از تاریخ ملی‌ایران

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

میخ یا گاوه برای حرفی از حروف بکارمیرفته . دو متن دیگر از همان کتیبه قدری آشفته‌تر وپیچیده‌تر بود وباعلائم زیادتر ونقوش گونا گون.

است . زبان فرس قدیم زبانی است که در عصر شاهان هخامنشی «کیانیان» (۳۳۰ ـ ۵۵۰ ق ـ م.) متداول بوده . بعضی‌از کتیبه‌های ایشان بهمین‌زبان تاکنون بخط میخی باقی مانده است . ۲ ـ فارسی متوسط ـ زبان دوره اشکانیان و سپس ساسانیان است (۲۵۰ ق. م. تا ٦۵۰ م) و ازحمله اسکندر تا حمله عرب در این سرزمین ادوار گونا گون طی کرده و بزبان پهلوی معروف است . ۳ ـ فارسی‌کنونی ـ بعداز احیاء حیات سیاسی‌ایران بعد از حمله عرب (قرن هشتم ـ نهم م .) مرکب ازپهلوی با عربی‌بظهور رسید ، و زبان زنده و متداول عصر حاضر است .

۳ ـ عیلام Elam نام قوم و تمدن قدیم تاریخی است که در محل خوزستان فعلی در ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد وجود داشته است . در کتب عهد عتیق (تورات) نیز ذکرشده . بعد از آن در زمان ایرانیان قدیم همان قوم بنام‌شوشیانا یا سوسیانا Susiana نامیده‌شده‌اند وهردوت از آن‌ها نام میبرد. و شهر شوش مرکز آن‌ها بعداً تختگاه شاهان پارس گردید (٦۰۰ ـ ق. م) قریه ماسبذان که درین اواخر بنام حسین آباد در پشت‌کوه لرستان معروف بود و مدفن الهادی خلیفه عباسی درآنجاست اخیراً (۱۳۱۱ ش .) تغییر نام داده و آنرا به‌غلط به عیلام موسوم گردانیده‌اند . یکی از پادشاهان پارس « ت اس یس‌ینای کوروش‌کبیر» بعد ازسقوط امپراطوری آشور آنرا تسخیر نمود و شهر شوش را پایتخت خود قرار داد . از آن زمان تاکنون تاریخ مکتوب ناحیه خوزستان معلوم است .

۴ـ خط میخی Cuneiform ،این‌نام را آنگلبرت‌کامفرت ـ Engelbetr Compherat آلمانی در آغاز قرن هیجدهم برای خطی‌که به آن کتیبه‌های باستانی در روی الواح سنگی یا خشتی‌از زمان ایرانیان قدیم وبابلی‌ها باقی مانده‌است، اسم‌گذاری کرد . وچون مرکب از علاماتی‌است بشکل میخ‌های نوك‌تیز ، این تسمیه‌مناسب‌می‌نمود ، و از آن زمان درعالم علم‌آن خط باین نام معروف گردیده است .

از این رو آن دو متن را کـه زیاد مشکل بود ، از آن دیگری جدا گذاشته و تمام توجه و عنایت خـود را صرف آن متن ساده‌تر کـردند و سعی نمودند که پردهٔ مرموز را از روی این‌صور میخی‌شکل باز کنند و معنای آنرا بزور فکر دقیق وهوش صائب استخراج نمایند . دراین‌فصل از قدمهائیکه پیش‌آهنگان قافلهٔ راز خط میخی برداشته‌اند باید بذکر خلاصه‌ای اکتفا کرد : یکی ازمعلمین‌دبیرستان، درآلمان متوجه شد که که خطوط و کتیبه‌های شاهان اخیر ایـران همیشه باین عبارت آغـاز میشود :

« ما ـ .... (فلان)شاه بزرگ شاه شاهان پسر (فلان) ....»

کتیبه و نقوش میخی داریوش کبیر در بیستون



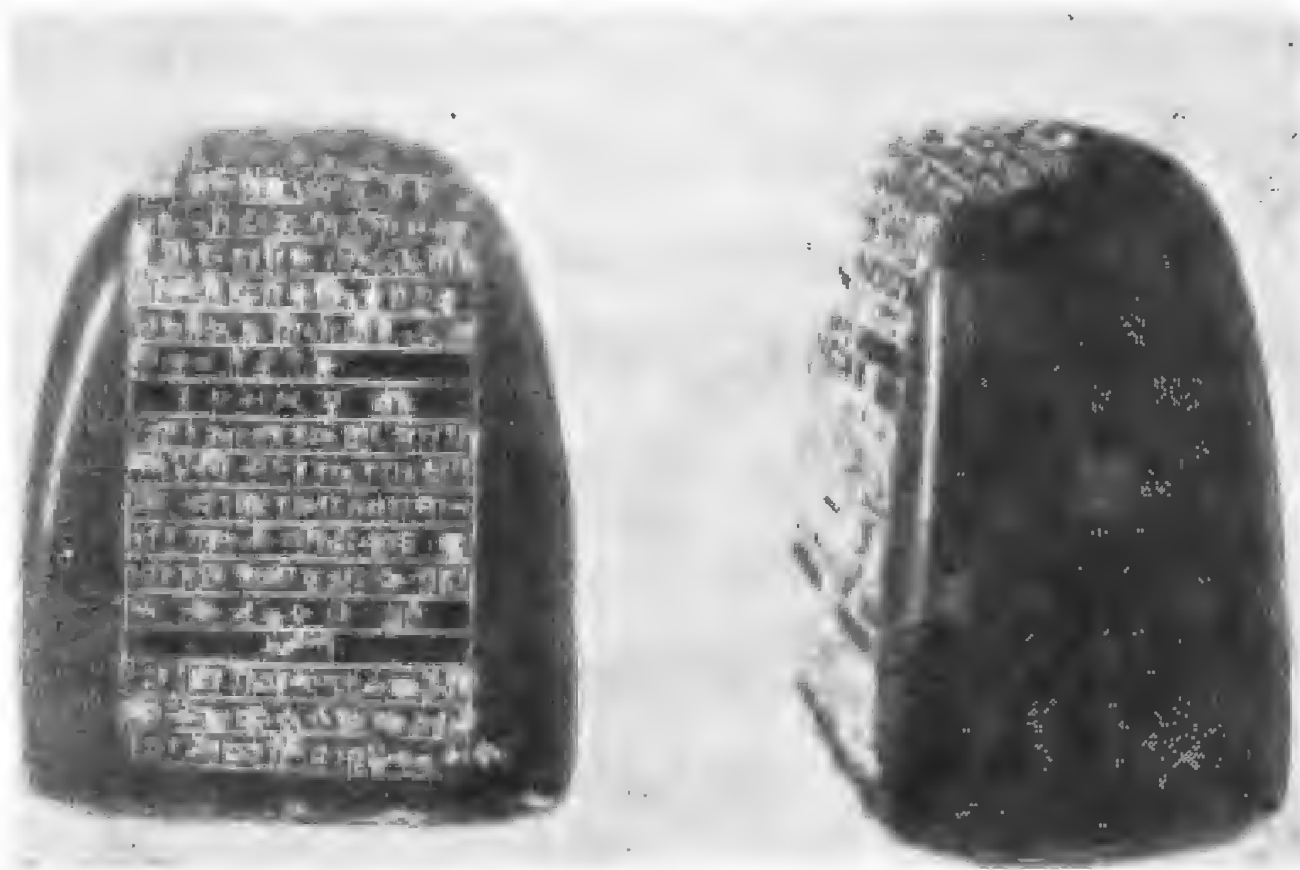
چون متوجه گردید درمتن ساده یکی از آن کتیبه‌های سه گانه علائم و نقوش بهمان نظمی که انتظار داشت قرار گرفته‌اند ، پس شروع کرد که نام پادشاهی را در آنچه خیال میکرد متن فارسی است باآن علائم منطبق سازد . این حدس او صائب افتاد و چنین خواند :

« داریوش، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، پسرهیستاسب» . بدینوسیله مفهوم بعضی‌علائم بدست آمد . دیگر فضلا نیز در این کار او را یاری کردند . این کار البته ابتدا بسیار کند پیش می‌رفت ، زیرا در آن ایام ارتباطات مشکل‌تر اززمان حاضربود . افراد دانشمند میبایستی ماههای بسیار وقت خودرا درحل مسائلی تلف کنند درحالی که همان مسائل را دیگر همقطاران ایشان که در همان راه قدم میزدند مدتها بود که حل کرده بودند . ولی‌همه از کاریکدیگر بیخبر مانده . بالاخره محققین اعلام داشتند که یکی‌ازآن متون ثلاثه خوانده شده وآن‌قسمتی بود که بزبان‌فرس‌قدیم نوشته‌شده‌بود. چون این‌متن خوانده شد ترجمه‌آن‌کلید خواندن دومتن دیگر گردید ، وبوسیله آن یکی، رمزآن دودیگر نیز معلوم گشت .

کشف متن بابلی از آندو متن دیگر مشکلتر بود ، زیرا خط بابلی‌ها بر روی قاعده الفبا نبود . ازینرو مابین آن دانشمندان که پیش آهنگان قافله تحقیق بودند اختلاف نظر پدید آمد و مباحثه‌ها در گرفت.هر کسی‌میخواست که‌تئوریهای‌خودرا اثبات‌ونظریات‌دیگران را ابطال کند . بالاخره بمرور زمان این مفسران السنه قدیمه توافق حاصل کردندوعلمی‌نوین‌تولدیافت. سرانجام‌ایشان‌توانستند بعالم اعلام

دارند که رمز کتیبه‌های بابلی کاملاً کشف گردیده است.

آنها با یکدیگر موافقت پیدا کردند ولی دنیای خارج همچنان در حال تردید وشك باقی بود. مردم نمی‌توانستند باور کنند که تفسیر و ترجمه این متون السنه مرده واقعاً درست و صحیح است. بر عهده محققین بود که صحّت مدعای خودرا ثابت کرده وبعالمیان مدلل سازند که مفتاح معمّارا بدست‌آورده‌اند. پس‌برای ثبوت این مقصود یك نوع آزمایشی مقرر گردید، بدین ترتیب که یك نسخه متن کتیبه میخی‌را



تصویر یك سنگ‌وزنه دارای‌کتیبه بسه‌خط: فرس‌قدیم، عیلامی‌و بابلی

بچهار نفر از آن علما دادند که هر کدام علی‌حده آنرا ترجمه‌نماید. اگر ترجمه‌های آن چهار تن بایکدیگر موافق افتاد، معلوم میشود که این علم جدیدالولاده بدرجه‌ای از کمال و بلوغ رسیده است که بتوان آنرا مورد قبول عامه قرار داد.

چهارتن‌دانشمندان اولیّه درفن‌اسیرولوژی(آشورشناسی) بیدرنگ به‌کاروبررسی‌متون مربوط پرداخته ونتیجه‌را عرضه‌داشتند. چهارترجمهٔ حاصل، گرچه دربعضی جزئیات اندك اختلافی داشت ولیکن دربسیاری کلمات با یکدیگرموافق بود وثابت شد که علم مذکوربمرحلهٔ استقرار و تکمیل رسیده و حق دارد که در ردیف دیگر علوم ثابته قرار گیرد .

پس‌ازآن پیاپی این دانش‌نوزاد روبترقی‌نهاد و پیشرفتهای مهمی در آن فن حاصل آمد ، تا بجائی که برای قرائت لهجه‌های آشوری و بابلی دیگر اشکال چندانی موجود نیست .

معذلك باید گفت : هنوزبعضی اشخاص‌هستند که کما بیش صحت این علم را باور نکرده‌اند و گاه بگاه بعضی ازین متفکرین تند نظر کتابی منتشر می‌سازند باین منظور که بطلان ترجمه‌ها وحل رموز کتیبه‌ها را ثابت کرده وسبك وطریقه خود را مدلل سازند.همین‌اواخر کتابی بدست خودمن رسید که بتازگی‌ازطبع خارج شده‌بود . من‌بدقت درآن نظر انداختم؛ اگران کتاب هشتاد سال قبل منتشر شده بود قابل اغماض بود ، ولی حالا جز آنکه در سبد اوراق باطله قرارگیرد سودی دیگر ندارد .

هر چند در زمان حاضر هنوزنمیتوان گفت که علم‌کامل و احاطهٔ مطلق به این زبان حاصل‌شده، زیرا هنوز اسامی‌بسیار اشیاء وموضوعات مانند: نباتات ، احجار، ادویه ، آلات وادوات وغیره برما مجهول‌است . سالهای دراز برای حل آنها باید زحمت کشید ، ولی اصول اولیه این زبان درست هم دوش سایر السنه بلکه بهتر از بسیاری از آنها بسهولت

فهمیده‌وخوانده‌شده‌است. برای‌قرائت این زبان دیگر احتیاجی بدانستن السنه مشابه (از ریشه واحد) نیست؛ بلکه برعکس، از زبان آشوری برای قرائت دیگر السنه یاری می‌جویند. یعنی بوسیله این زبان ما میتوانیم بعضی‌دیگر از زبانهای «سامی» را که خیلی شبیه و متقارب با آن است بفهمیم، زیرا بوسیله یك کلمه آشوری‌معنای حقیقی کلمه عبری مشابه آن دانسته میشود، علاوه بر آن در این رشته، نتایج شگفت‌آمیزی بدست آمده‌است. یعنی زبان‌آشوری از آنجا که هم‌ریشه زبان‌عبری است، سابقاً از آن لحاظ قابل توجه و سودمند بود که برای خواندن صحف عبری، مخصوصاً تا آنجا که مربوط به کتب مقدسه است، بکار می‌آمد و از آن نظر کتیبه‌های‌قدیم آشوری را میخواندند که دلائل تازه برصحت مطالب متون کتب آسمانی بدست آورند. یعنی اهمیت خواندن‌آن تبعی وفرعی بود و درست مانند آن بود که این زبان ریزه خوار و طفیل سفره زبان دیگر بوده که ازاو قدیم‌تر ومهم‌تر میباشد؛ ولی اکنون‌کار برعکس شده و ادبیات آشوری بخودی خود بپایه‌ای از اهمیت وارزش و وزن رسیده که بدون توجه به کتب مقدس عبری، خود مورد نظر وعلاقه اهل علم قرار گرفته‌ودرمدارس عالیه ومحافل‌علمی فن ادیان والهیات(تیولوژی) وغیره علاقه به مطالعه لغت عبری دیگرمشهود نیست، بلکه در نزد آنها علم آشورشناسی بنفسه مرکز توجه خاص گردیده است.

فصل پنجم

الفبای باستانی

مارا از منشا و مبدأ قــوم سومری آگاهی درستی نیست و هنوز بطور قطع نمیتوانیم گفت که آنها خود بومیان زادهٔ خاك بین‌النهرین‌اند یا مردمی بیگانه بوده‌اند که از خارج بدرون آن ملـك تـاختـه‌انــد. هرچند حـدس دوم بیشتر قریب به‌یقین است، و چنـد سالی است کـه اندك اندك این عقیده مــورد قــبــول قــرار میگیرد. همچنین قطعاً نتوانسته‌ایم بگوئیم کــه مساعی اولیه انسانــی بــرای استعمال خط و کتابت در آن سرزمین بوقوع پیوسته یا اینکه این اختراع عظـیم فکر انسانی در کشوری دیگر آغاز شده است. زیرا بااینکه ما برآنیم کـه سومریها مخترع نخستین خط و کتابت بـوده اند، هنوز بعضی دراین قضیه شبهه‌ای دارند. بهرحال این‌مردم باستانی بطرق مختلف دراین‌کار قدم برداشته‌اند تا آنجائیکه نتیجه کوشش‌ها وزحمتهای مستدام ایشان منتهی به ایجاد «خط میخی» گردیده است و مسلماً این قوم درپیشرفت هنر کتابت سهمی بسزا داشته‌اند، تاآنجا که اولین اختراع خط مقـارن با طلوع تمدن ایشان بوده است.



مجسمه يك سومرى قديم



تصویر یك عرب امروزی

تمدن‌قوم‌سومری‌بسیارقدیم‌است؛ چندانکه بعضی‌اسنادبسیار کهن از ایشان دردست‌ماست که از مردمی بیگانه و بیابان گرد که « خانه نمی‌ساخته و گندم نمی‌کاشته‌اند » به تحقیر سخن گفته است .

بااین همه هنوز محال است که بطور مسلم و صریح بگوئیم که نخستین گام انسانی در راه صعب «خط نوشتن» در کجا و در چه وقت برداشته شده . مخصوصاً چون مشاهده میشود که در بدو امر خشت گلی وسیله تحریر نبوده و انسان قدیم بوسیله اشیاء دیگر شروع به نگارش کرده است .

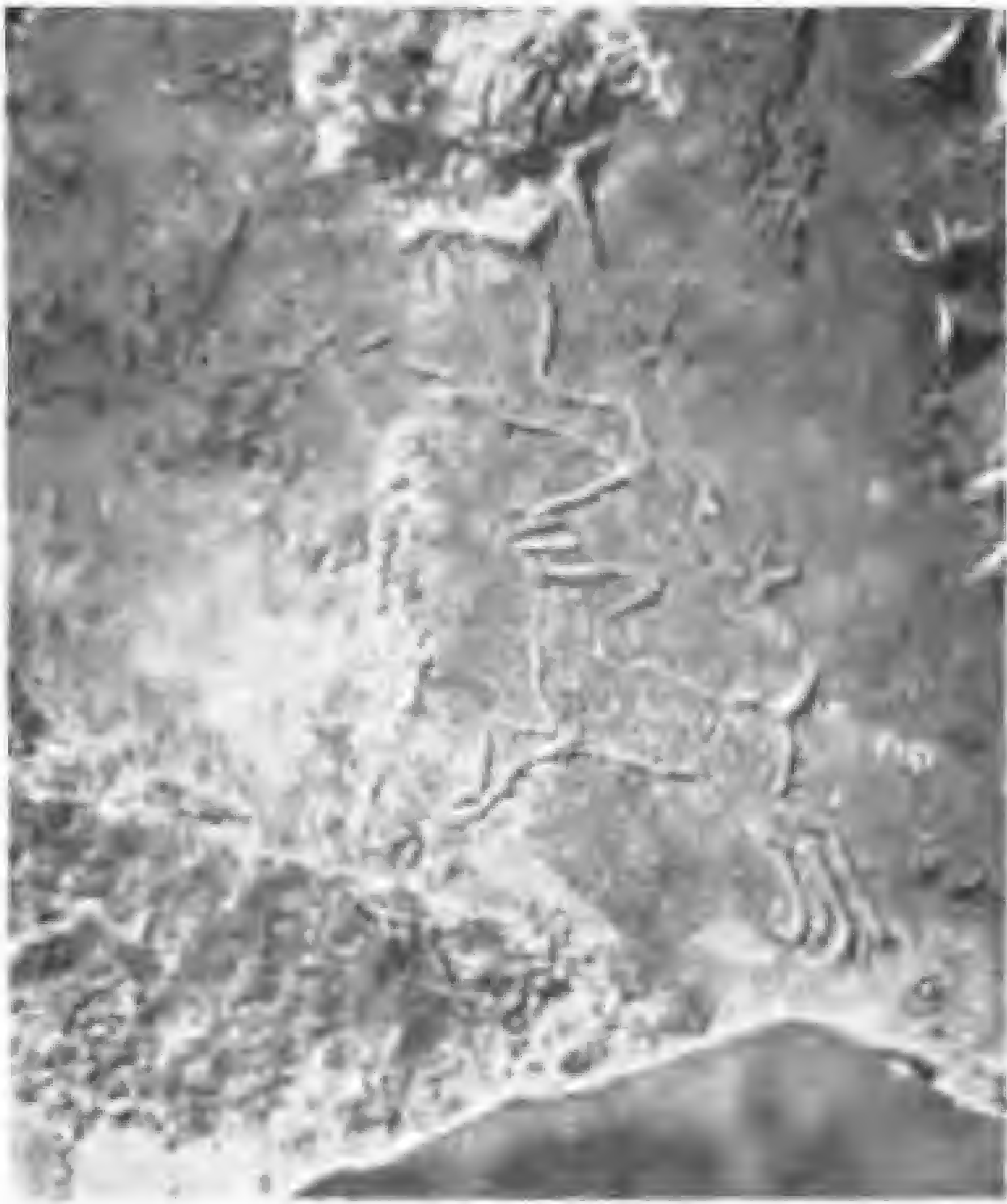
اگر به این موضوع با کمال بیطرفی نظر کنیم می‌بینیم که سومریها فن تحریر و کتابت‌را باسلوب خودشان بسوی تکامل برده‌اند؛ و این هنر لطیف بدست ایشان با حرکتی بطیء و طولانی راه ارتقاء را پیموده‌است . زیرا بدیهی‌است که این‌هنر دفعةً وناگهانی‌ظاهر نشده ، یعنی هرگز یك نفر آدمی نیامده بنشیند و قلم بردارد و مخترع کتابت ونگارش بشود؛ بلکه این مقدرت بزرگ انسان که تنها وسیله انتقال تمدن ازنسلی به نسلی دیگراست نتیجه تحول طبیعی به‌روزگاران دراز میباشد .

اگر روزی فردی از افراد اولیه بنی نوع انسان صورت‌آهوئی را برصحره‌ای رسم کرده مسلماً بقصد کتابت نبوده ، بلکه به یك کار هنری مبادرت می‌جسته که ازغریزهٔ ذوق خداداد او تراوش کرده‌بوده. اما اگراودرمکانی‌مشاهده میکرد که آنجا مرتع یامعبر آهوان وغزالان میباشد پس نقش یکی ازآنها را بحکم القاء نفسانی بروی سطح سنگی

درآنجا می کشیده تااینکه بدیگر همگنان و امثال خود خبر بدهد که آن مکان شکارگاه خوبی‌است . درین صورت دراینجا یك گونــه کار هنری ناشی از ذوق انجام نداده بلکه می‌تـوان گفت کــه میخواسته بدینوسیله پیامی بدیگران بفرستد. یعنی آن نقش بزبان حال‌میگفته: « دراینجا غزال فراوان است . »

گاهی ضرورت اقتضا میکرده که این پیام مفصل تر وپرمعنی‌تر بشود؛ درین‌صورت رسم یك نقش‌کافی نبوده و ناگزیر میبایستی نقشی دیگر برآن بیفزاید. مثلاً صورت شیری درجنب‌آهو میکشیده است ، یعنی‌پیام اوباین‌عبارت‌ترجمه می‌شده که «این‌جا شکارگاه‌آهوست ولی دراینجا مواظب شیرها هم باید بود.» باین ترتیب ممکن است که تصور کنیم که نخستین نقش و صورتی که بشر رسم کرده یـا بقصد تحریر و کتابت مطلبی و یا صرفاً زائیده قریحهٔ هنری ابتدائی او بـوده است . درهرحال اندك اندك افراد آدمیان بدوی به این نتیجه رسیده‌اند کــه پیام‌های خود را میتوانند بوسیله نقوش وتصاویربدیگران منتقل‌سازند. این خود اولین قدم در تــاریخ پیـدایش و تحـول فن کتـابت شمرده میشود .

در ازمنه کهن که الفبا بظهوررسیده‌است ، تحقیقاً آن نیز نتیجه یك سلسله تحول وتکامل تدریجی است که درطول هـزاران سال صورت گرفته بوده . هیچ آدمی نمیدانسته است که یك حرف از حروف‌الفباء را بنگارد مگرآنکه با یك نوع اسلوب منظم و مــرتقای کتـابت قبلاً آشنا شده باشد. باین قیاس سومریهای باستانــی یا اقوامی قدیمیتر و.



تصویر غزالی که یك کاتب عهد قدیم کشیده

بقایای کتیبه خط میخی در حاشیه شکسته طرف راست هنوز دیده می‌شود

کهن‌سال‌تر از آنها که نام و نشان ایشان در ظلمات قدمت تاریخ ناپدید است ، خط و کتابت را نخست بوسیله رسم صورتها ونقش و نگارها آغاز کرده‌اند.

در آغاز کار، نشان دادن‌صور مشخص واشیاء محسوس البته آسان بوده‌است،زیرا اگرمیخواسته‌اند کلمه آدم رانشان‌بدهند ، همان‌کافی‌بوده است که صورت یکنفرانسان را رسم کنند؛ یااگربه لفظ آفتاب یادرخت یاپایادست وامثال آن‌نیازداشته‌اند، تصویری‌ازهریك‌می کشیده‌اند. لیکن ازطرف دیگر،تصویرمفاهیم‌ومعانی، بسیارمشکل بوده‌است. ومی‌بایستی که این گونه معانی کلّی،بازبوسیله‌اشیاءمحسوس‌جزئی ، نمایانده شود. چنانکه ازصورت «پا» نه‌فقط یك عضوبدن انسانی‌را اراده می کرده‌اند ، بلکه بارسم آن درموارد دیگر، معنای « راه رفتن » را نشان میداده‌اند . صورت آفتاب یا ماه یا ستاره تنهانماینده آن کواکب مرئی نبوده، بلکه از نقش آنها معنای آسمان رامیخواسته‌اند ؛ یا خدایانی‌را که در آسمان جای دارند بصور اجرام آسمانی نمایش می‌داده‌اند . هم‌چنین ازترکیب تصاویر ونقوش گوناگون ، افکار ومعانی گوناگون استخـراج می‌کرده‌اند. مثلاً از نقش‌دهان ونقش یك قطعه نان ، معنای «خوردن» را بظهور می‌آورده یا از نقش دهان با ظرفی ازآب ، معنای «آشامیدن» را مجسّم می کرده‌اند .

ازاین‌رو میتوان استنباط کرد که بشربوسیله رسم تصاویر ونقوش گوناگون،توانسته است که پیامهای مفصل و پیچیـده را بدیگران القا کند. این‌خط تصویری(۱) دربسیاری موارد بقدری مفید و فراخورحال

---

۱ ـ خط تصویری = Pictography

نوع انسان است، که نه‌تنها دراعصارقدیمه رواج داشته بلکه حتی‌درزمان حاضر نیزمورد استعمال میباشد. دراین‌ایام درروی شیشه‌دوا غالباً مشاهده می کنیم که صورت جمجمه در وسط دو استخوان متقاطع ساعد انسانی نقش‌شده . هر کسی بر آن نظر کند درحال ازآن پیامی‌کامل استنباط می کند واین معنی‌را از آن میخواند : «این مایع سمی است واگر کسی آنرا بنوشد هلاك میشود.» همه کس ازعالم‌وعامی، ازاهل‌شرق ویا غرب، بهرقوم که‌منتسب باشد وبهرزبان که تکلم کند این‌پیام را در روی آن شیشه بسهولت میخواند ومیفهمد. ازهمین فایده است که امروزه در جهان علامتها ونشانها وضع کرده‌اند که درسراسرممالك عالم منتشر و همه‌جا آنها را مانند علائم‌مشخصه[1] قبول کرده ومعنای آنرا همه جا درك میکنند . مثال‌دیگر، صوری‌است که برای ارقام وضع‌شده. هر کس این‌شکل «۹» را به‌بیند فوراً در ذهن او معنای عددی که مرکب از ۹ واحد است نقش می‌بندد ونظر کننده خواه آسیائی باشد خواه اروپائی‌و خواه افریقائی این مفهوم ذهنی را ازآن فوراً درك مینماید. پس‌معلوم شد که بوسیله ترکیب ماهرانه تصاویرحقیقی با علائم و رسوم مختلف که هریك معنائی را افاده میکند، میتوان جمل وعباراتی تحریر نمود که بسهولت خوانده وقابل فهم باشد. درزمان حاضر بسیاری از معماها ومسائل‌فکری که‌درمجلات چاپ میشوددرواقع‌همان‌خط تصویری‌است.

باهمه اینها ، تحریر مطالب بوسیله تصاویر وعلامات هنوز در معرض انتقاد واشکال بزرگی‌قراردارد،وآن این‌است که یك مکتوب را

---

۱ - علائم مشخصه = Idèograms

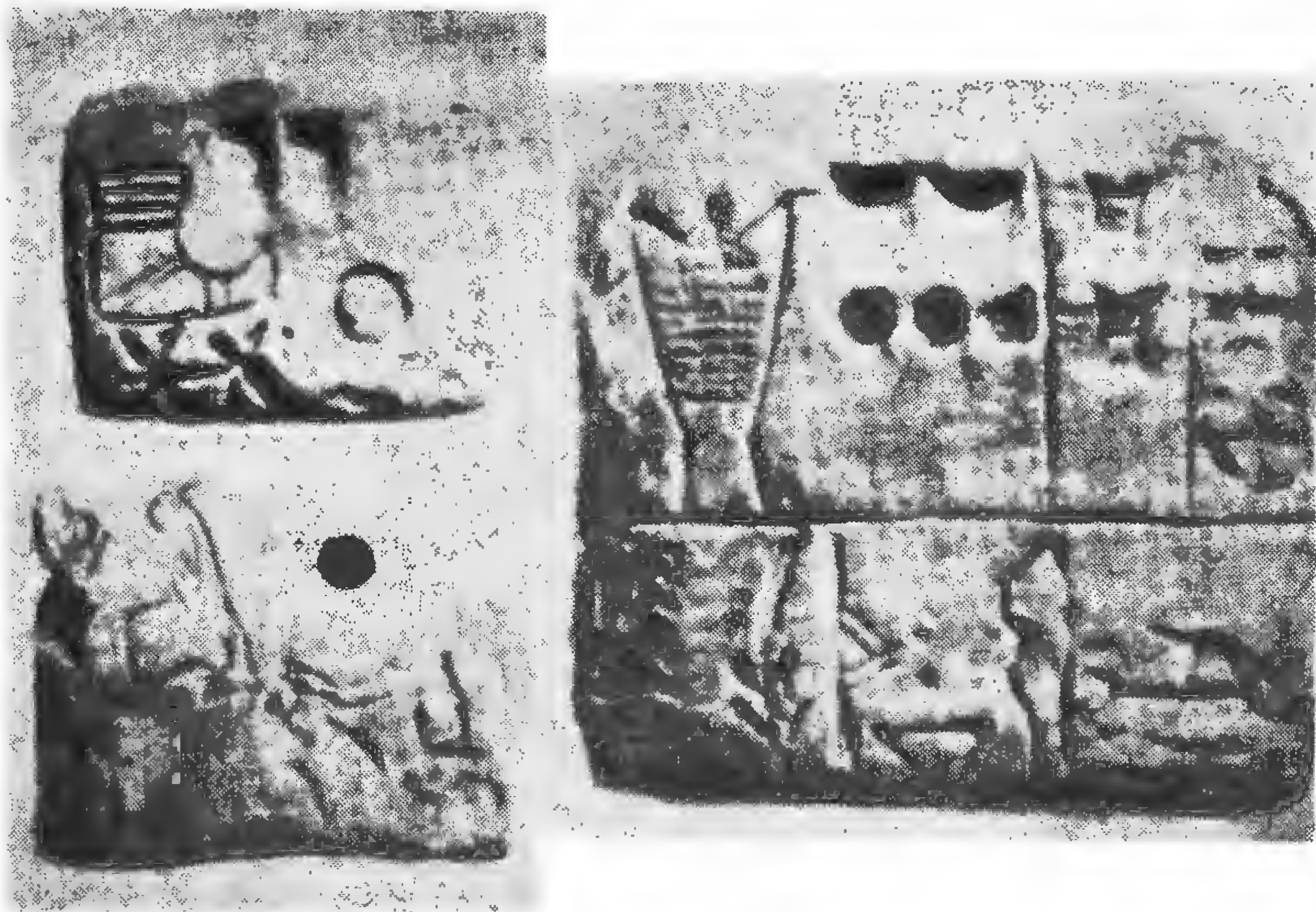
که باین‌خط نوشته شده سه نفرخواننده ممکن‌است به‌سه معنای مختلف تفسیر کنند، وپیام‌های گوناگون‌ازآن استخراج‌نمایند.درخط تصویری قوه تصور بسیار جولان میکند وآن قطعیت وجزم که در خـط الفبائی موجود است فاقد میباشد. علاوه براین دربسیاری ازموارد اظهار معانی کلیه بوسیله تصاویرونقوش محال‌است، مثلاً معنای «درستی» یا«امانت» را بوسیله نقش‌ونگار نمیتوان تصویرنمود؛ همچنین اسامی‌خاص واعلام را بوسیله نقوش نمیتوان نوشت . هر گاه فـرض کنیم کـه یك نویسنده باستانی میخواسته است نام شخصی‌موسوم به« کوراکا » رابوسیله نقش و علامت نشان بدهد ، بدیهی‌است اولین‌فکری که براوعارض میشده این بوده که صورت کوراکا را بطوری شبیه باصل‌نقش کند که هر کس آنرا به بیند بتواند فوراً صاحب آنرا بشناسد. ولی‌این کار گـذشته از اینکـه برای کاتب محال بوده خواننده نیز میبایستی باقیافه وسیمای کوراکا کاملاً آشنا باشد تابتواند بمحض اینکه صورت اورا دید، همان لحظه بداند که این‌تصویراوست . این نیز محال‌است ! پس‌درنتیجه این‌اسلوب برای تعبیر اندیشه‌ها و افکار کافی نبوده است ولی‌ازآنجا که احتیـاج مادراختراع‌است ، سومریهای قدیم همراه نقوش وتصاویرخـود همواره کلماتی‌دیگرنیز بکار می‌برده‌اند که تلفظ میشده است مثلاً (کوه) در زبان ایشان« کور kur » گفته میشده . از اینرو شکل کوه را هرجا می‌-کشیدند صورت کور تلفظ می‌شده‌است؛ همچنین علامت‌آب نزد ایشان « آ » خوانده می‌شده ، دهـان را « کا» می گفته‌اند ؛ پس این سه صوت وصدای‌مختلف‌راباسه‌تصویر اشیاء فوق ــ یعنی کوه وآب‌ودهان ــ ازآن

شخص تعبیرمی کرده‌اند وهروقت که نویسنده این سه نقش را در ردیف یکدیگر قرارمی‌داد کلمه «کوراکا» را که نام شخصی‌مطلوب است‌بیرون می‌آورد. ازاین‌قرار برای نوشتن‌چیزی که قابل تصویر نبوده است تنها همین راه حل‌بوده که دو یا سه علامت را با یکدیگر تلفیق کنند بدون التفات به معنای اصلی هر یك از آن علامات و ازصدای تلفظ آنها، یانام شخص معینی بیرون‌آید یا اندیشه وفکری معلوم استخراج شود.

بعلاوه برای آنکه خواننده را به قرائت نگاشته خود راهنمائی ویاری نمایند، منشی‌های باستانی غالباً درجلو کلمات نشانه کوچکی که نزد ایشان معروف ومعهود بوده است می‌نهاده‌اند. باین‌اشاره که توجه شود درحقیقت‌درذیل‌نگاشته شده که‌این‌اسم اشخاص‌است وبمعنای‌صورت ظاهری‌آن نقوش مثل کوه یادهان یاآب وامثال‌آن توجهی نباید کرد. درموارد دیگر باز نشانه کوچك دیگری می‌نگاشته‌اند که خواننده را تذکر بدهد که از این صورت، معنای اصلی آن مراد است. این نشانی‌های کوچك‌را که نشان توصیفی یا اشاره determinative نام‌میدهیم همواره قصد نویسنده را واضح میکند.

باری این‌قدم بزرگ یعنی استعمال علائم برای صداها و اصوات و هم‌چنین وضع نشانی‌های خاصی برای تعبیر افکارما فی‌الضمیر گام بزرگی بوده که بسوی جلو برداشته شده. معلوم است که درآغاز کار این صورتها بسیار محدود وجز برای موارد بسیار ضروری بکار نمیرفته وفضلای عهود عتیقه کم کم تشخیص‌دادند که اگراصوات رابرای تبیین

معانی بکاربرند پیامی که منظور است بفکر دیگـران برسد بصحت و ودقت زیادتری انجام خواهد گرفت. درابتدا فقط لازم بـوده است کـه معنای «رفتن»را القا نماید، ویا برای معانی «من‌رفتم» ویا «خواهم‌رفت» همان یك شکل «پا» را استعمال میکرده‌اند . اندك اندك این‌ابداع مهم قوت گرفته وروز افزون بیشتر معمول گـردید. یعنی خط تصویری یا



نمونه‌های بسیار کهن خطوط تصوری

اندیشه نگاری(۱) بتدریج جای خود را بسبك نگارش هجـائی(۲)داد . ولی چون این‌خط قدیم تصویری نیز فواید و نکات خـوبی را متضمـن بود ، یعنی تصویریك مطلب یایك معنی‌را بدقت نشان میداده بهمین‌سبب این سلوب مدتها دوام داشت ؛ حتی تـا زمان بعد که عصر رواج الفبای

۱ ـ اندیشه‌نگاری = ideography
۲ ـ نگارش هجائی ـ صوتی = Phonography

میخی است همچنان خط تصویری مستعمل بوده است وفقط برای افعال (verbs) خط صوتی یا هجائی را بکار میبردند .

پیش آمدهای دیگری که درخط تصویری یانقش ونگارهای کوچك برای کاتبان سومری اتفاق افتاد، موضوع بحث ما در آتیه خواهد بود. در اینجا میخواهیم درباره يك رشته وقایعی که در راه تکامل علائم ونشانها روی داده است سخن بگوئیم . در ابتدا مسلماً هرتصویر و نقشی که کاتب رسم می نمود ، هرقدر که میخواست آنرا آرایش میداد وکاملتر وزیادتر می کرد. پس بعدها بتدریج در بسیاری ازموارد ملاحظه کردند که صرف وقت درآرایش و نگارش جزئیات تصویر امری بیفایده و سبب تضییع وقت است . ارباب ذوق و قریحه خرد خرد بفکر افتادند که يك شیئی یاموضوع مثلاً يك مرغ شکاری یا يك ستاره آسمانی را طوری رسم نمایند که حداقل خطوط و ضربات قلم را بکار برده باشند. بعبارت دیگر کدام جزء از تصویر را باید برجسته‌تر و نمایان‌تر سازند که تصویر ایشان از هرگونه غلط و اشتباه مصون بماند ، مثلا مرغ شکاری با مرغ آبی اشتباه نشود، پس دراثر این اندیشه اندك اندك آن تصاویر قسمت عمده ظرافت و زیبائی خودرا از دست دادند و فقط تعداد خطوط اصلی و وجهه ضروری را نگاهداشتند که بتوان از آنها معنای مقصود را استنباط کرد و از مابقی خطوط صرف نظر کردند. تنها چند اثر کهن سال ازآثار بابل وآشور بدست ما افتاده است که از قدیمیترین خطوط معمول باستانی ایشان حکایت می کند وآن عبارت است از چند صد لوح خشتی و يك یا دو کتیبه سنگی که ازآن عهود و

ازمنه باستانی بعصر ما رسیده‌اند. باوصف این درهمانها هم بعضی علائم ونقوش دیده میشود که‌ناشی ازتحول نقش نگاری زمان‌قدیمتر میباشد . میتوان حدس زد که در آن ازمنه بسیار عتیق خشت و گل را برای نگارش بکار نمیبرده‌اند . در ویرانهـای بعضی از بـلاد قدیمهٔ آسیای مرکزی تعداد بسیاری از قطعـات چوبی باریك و دراز بدست آمده کـه برسطح آن خطوط و اشکالی ترسیم شده است .

آیـا سومریهـا هـم در ازمنه قدیـم اشیائـی مشابـه آن استعمال میکرده‌اند ؟ اگرچنین بوده عجب نیست که ابتدائی‌ترین و قدیمترین خطوط اصلیه ایشان بکلـی از میان رفته باشد . هرماده و شیئی بیدوام وسست که برای این‌مقصود بکار میبرده‌اند بالاخره نابود شده واثری از خود بجای نگذارده‌است. ازاینرو مبدأ اولیه خط و گامهای نخستین که در صنعت کتابت درآن سرزمین بـرداشته شده ، بکـلی در ظلمت تاریخ مفقود است .

دومین پیش‌آمدی کـه در خط تصویـری بوقوع پیوسته و صورت ناپسندی بدآن داده است ، این است که همه تصاویر و نقوش واژگونـه نشانداده میشدند .

در ابتداء نویسندگان ازگوشه راست لوحه‌شروع کرده وعمودی بپائین می‌آمدند مانند خط چینی بطـوری کـه روی تمام نقوش بطـرف راست متوجه بوده است ، لیکن‌پس از چندی درنتیجهٔ یك علت مجهول و سبب نا معلوم که شاید جنبهٔ عملی داشته است همه نقـوش جهت خود را بمیزان یك زاویهٔ نود درجه تغییر داده و درعکس جهت قرار گرفته‌اند

بطوریکه میتوان گفت انقلاب عظیمی در سبك نگارش زمان روی داده بوده است .

در این خط جدید تصاویر آدمیان مثل این است که بروی خوابیده‌اند و تصاویر درختها مثل این است که شاخهای آن ها در زیر و بن آنها در بالا است . طیور و جانوران بکلی از شکل اصلی خود منحرف شده‌اند. بااین‌پیش آمد جدید، دیگر اثری ازذوق هنری کاتبان و نویسندگان قدیم باقی نمانده و کم کم تصاویر و نقوش جنبه علامت و نشان را بخود گرفته و امتیاز ذوقی و صنعتی آنها یکباره فراموش شده است .

پس‌ازچندی، یك حادثه دیگر بدتر ازآن، روی داد. باین معنی که چون بشر مادهای را که برای نگارش بکار میبرد هرچه بوده موقوف کرده وگل و لای را بجای‌آن استعمال کرده و خشت خام را بجای صحیفه بکار برده ، بزودی پی برده است که رسم نقوش و تصاویر برروی صفحه گلی بوسیله مهرزدن‌آسانتر و بهتر از حکاکی کردن است . از این رو قلمی که شاید یك‌قطعه چوب یانی‌نوك‌تیز بوده است، برای نگارش وطرح نقوش بکاربردند . ازین‌کار یك نتیجه غیر منتظره پیش‌آمده وآن اینکه خطوط منحنی ومدور بکلی موقوف شده و چون قلم‌خطوط کوتاه‌ولی مستقیم را آسانتر و بهتر رسم میکرده است ، از این قرار دائره را بچندین قسمت مرکب از خطهای کوتاه مستقیم تقسیم کرده و دیگر اثری از دائره باقی نمانده است .

پس یك خط منحنی عبارت شده از یك سلسله ضربه‌های کوتاه

قلم که به‌تعاقب یك دیگر برروی خشتها می کشیده‌اند . کاتبان خیلی قدیم سعی بسیار میکرده‌اند که نقوش و تصاویر را هرقدر میتوانستند شبیه باصل کشیده باشند و انواع میخها و گاوه‌ها بکار میبرده‌اند که تصاویر آنها به‌طبیعت نزدیك باشد. معلوم است این کارهم پرتهور وپر زحمت، وهم غالباً رضایت‌بخش نبوده و بمرور زمان آن تصاویر محو شده و با همه دقتی که در نگارش آن بکار میرفته باز رفته رفته ناپدید می‌شده . ازینرو بعد از گذشت چندین قرن بکلی اندیشه حفظ آنها را ترك کرده‌اند . مثل اینکه باخود گفته‌اند اگر با شش شکل منحنی بتوان نقش یك گا وآهن‌را رسم کرد ، چه ضرورت دارد که با دوازده شکل آنرا ترسیم کنیم ! چون باصورت وعلامتی‌ساده یك شیئی را میتوان نشان داد دیگر این همه رنج و زحمت برای شبیه سازی در آن چه‌فایده خواهد داشت ؟ خرد خرد نقاشی و صورت نگاری بکلی متروك شده و کاتبان زمان بجای آنها علائمی که اصلاً ازهمان صورتها اقتباس شده و تحول‌یافته‌بود بکاربردند . بالاخره زمانی‌رسید که دیگرصورت مرغابی لازم نبود بدقت کشیده شود تا با مرغ شکاری اشتباه نشود، همین اندازه دقت کفایت میکرد که علامت‌های مربوط بهریك ازآندو مرغ‌را طوری رسم کنند که با یکدیگر آمیخته و مشتبه نشوند .

عاقبت آخرین و مهمترین حادثه‌ای دراین سلسله وقایع پیش آمد نمود. یعنی‌درنتیجه ابر ازمهارت وهنر کاتبان یك‌تحول نوینی روی داد و آن این‌بود:ــ چون دراثر صورت‌نگاری‌قدیم یاخط تصویری، کاتب مجبور بود که دست‌خودرادرتمام‌جهات‌مختلف حرکت بدهد ، البته عملی‌بسیار

خسته کننده میکرده و وقت‌اوبسیار تضییع می‌شده‌است، ازاین‌رو کم کم علامات میخ شکل یا «گاوۀ سه گوش» را کـه برای استعمال تصاویر و نقوش لازم داشتند ، بچند نـوع منحصر ساخته انـد : عمودی (┴) افقی (—ᐅ) ومورب (ᐁ یا ᐊ) دیگر هیچ علامتی بطور عمودی از تحت‌بفوق یا افقی از راست‌بچپ یابطورمنحنی از راست‌بچپ بکار نبردند . چون رسم این گونه علائم برای کاتبان سخت ودشوار بود ، از این روآنها را بیفایده و لغو دانسته و از استعمال‌آن اجتناب کردند . بعدها براین سه‌نوع میخ‌ها، علامت‌دیگری افزوده شد که شبیه به‌پیکان تیر بود وبانوك قلم‌رسم می کردند، باین‌صورت (ᐊ) . ازآن‌ببعد فقط همین چهار نوع علائم میخی برای تمام تصاویر بکار رفت و دیگر استعمال هیچ علامت دیگری مجاز نبود

این مرحله‌آخرین سیرتکاملی «خط میخی» بود وکاربجائی‌رسید که‌بین هیچیك ازین‌علائم ونشانهای مخصوص‌ادوار متأخره بهیچوجه با صورت‌هـا و نقوش قـدیم کـه منبع و اصل آن بود انـدك مشابهتی باقی نماند. بسیاری ازین‌علائم جدید نه‌تنهاشباهت اولیه‌را باصور اصلیه‌قدیمه ازدست دادند ، بلکه خردخرد خاصیت‌صوری وبصری‌را هم ازدست‌داده و دارای امتیاز صوتی وسمعی شدند بطوریکه اصلاً و ابداً اندك اشعاری به‌تصویر اصل نمی کردند. باستثنای چند صورت که علائم‌مربوط به‌اشیاء معمولی عمومـی بـود و بزودی و به‌سهولت قابل تحریر می‌بود ، دیگر اندیشه نگاری Ideographic آن شیئی از میـان رفته و بکلی منسوخ شد . هرکس بر الواح خشتی اعصـار اخیر بابل نظر کـنـد انکار ایـن

	A	B	C	D	E
	تصویر اصلی	وضع تصویر در خط میخی اخیر	شکل بابلی قدیم	آشوری	معنی اصلی یا اشتقاقی
۱					پرنده
۲					ماهی
۳					خر
۴					گاو
۵					خورشید روز
۶					غلّه
۷					بته
۸					شخم زدن کندن
۹					بومرنگ پرتاب کردن
۱۰					ایستادن رفتن

نقوش اصلیه و تحولاتی که در بعضی از حروف خط میخی روی داده

معنی را نمیتواند کرد، ولی‌خدا میداند که چه تحولاتی این علامات‌طی کرده‌اند تا باین مرحله رسیده‌اند !

ازین قرار در اثر تبدلات بسیار که درشکل وصورت این علامات روی داد بالاخره یك نوع خط تحریری نوین در سرزمین بابل استقرار یـافت . این سیر طبیعی بکلی برخـلاف سیر خـط هیروگلیفی مصـر است که صورت نگاری یا خط تصویری همچنـان نـزد ایشان تا پایان تمدن مصری قدیم باقی و برقرار ماند .

نباید فراموش کرد که یگانه عنصری که‌مایه واساس این‌تحولات طولانی شد همان ماده خشت یـا گل است کـه صحیفه نگارش ایشان بود ، مانندکاغذ در عصرما .

حال که چگونگی تغییراتی را که برتصاویر و نقوش روی داد و آنرا ازشباهت بااصل‌منحرف ساخت بیان کردیم و نیز توضیح دادیم که چطور علائم فکری و اندیشه‌ای کم کم بجـای اصوات بـکار رفت و از حدود یك معنی تجاوز کـرده معانی مختلف را القا می کـرد . و نیـز گفتیم که برای تعبیر از معانی مطلقه و مفاهیم کـلـی صور محـدود و جزئی بکارمیرفته مثلاً صورت (پا)را برای آن عضو بدن که‌آلت حرکت است می کشیدند، بعد همان صورت هم بمعنی (راه رفتن) ویا (ایستادن) نیز بکار برده شد . اکنون باید بگوئیم که این صور درحالتی کـه نقش واحدی بودند معذالك با صدا های گوناگون تلفظ می‌شده‌اند تا معانی مختلف را بیان نمایند . باین جهت می‌فهمیم کـه هریك صورت ، برای چند فکر و معنای گوناگون و بالنتیجه یك نقش بچند صـوت مختلف

تلفظ می‌شده است .

زبان سومری‌های باستانی لسانی بوده‌است «یك هجائی»[1] باین واسطه باید ملاحظه کرد که آنها چقدر کلمات متشابهه درمجموعه لغات خود داشته‌اند و بالنتیجه تعبیرات آنها به‌صور و نقوش، مستلزم وضع علائم بی‌شمار بوده‌است. مثلاً برای صوت « دو » بیست وسه علامت وضع کرده بودند که هریك بمعنائی دیگر بکار میرفت . درآغاز کار کاتبان سومری فرقی بین آنها نمی گذاشتند، وهریك را بی‌تفاوت استعمال میکردند، ولی معلوم است این عمل رفته رفته ایجاد اشتباهات و بی نظمی میکرد و لازم بود که یك قاعده ثابتی برای رفع این اختلاف مقرر سازند. بعد ازچندی از آنهمه صور بیست سه گانه که همه برای صوت (دو) استعمال می‌شد یك صوت را اختیار کردند و بیشتر و زیادتر بکار بردند تا اینکه در ازمنه بعد همان یك صورت بجای آنهمه صور مورد اتفاق همگی قرار گرفت و بیست و دو صورت دیگر منسوخ گردید. همچنین برای تلفظ وصوت کلمات طولانی‌تر یك علامت کوچك کافی بود و باعث تضییع وقت نمی‌شد . مثلاً بزبان بابلی برای نام خدای بیگانه (ماروتاش) راکه مرکب از چندین هجاست بدو علامت یکی (ماروت) ودیگری (تاش) اکتفا شد . این‌خیلی سهل‌تر وسریع‌تر وعملی‌تر بود، ومانندکلماتی که به تهجی و املاء اختصاری در عصرحاضر می‌نویسند شبیه بوده است .

اما این کارهم رفع اشکال را نمی کرد و کمی پیچیدگی واختلال ایجاد می‌نمود ، مثلاً علامت (ماروت) را بزبان بابلی بالفاظ و اصوات

۱ـ یك هجائی= Monosylabic

مختلف تلفظ می کردند ، و هم چنین برای علامت (تاش) صدا و تلفظات گوناگون وجود داشت .

البته اگر موردی برای شك وتردید نمی‌بود، ممکن بود آن کلمه طولانی را بدو علامت نشان دهند تا در موقع خواندن، بی‌غلط مقصود را فهم نمایند . مثلاً اکنون در امریکا به سبك تلخیص هجائی معمول زمان‌نام‌یك‌ایالت‌را‌با‌ختصار«Fla»می‌نویسندو«فلوریداFlorida»میخوانند. حال اگر کسی باشد که نام تمام ایالات متحده امریکا را یکا یك‌نداند ، البته ازکلمه فلا Fla چیزی نخواهد فهمید . پس در بسیاری از مواقع کاتبان‌بابلی‌بر آن بودند که کلمات را هر قدربتوانند تمام و کامل بنگارند و از علائم ونشانهای‌اختصاری دوری جویند. مثلاً همان‌کلمه (ماروتاش) در الواح بابلی لااقل به‌بیست صورت مختلف نموده شده که ازساده‌ترین و مختصرترین یعنی با دو علامت شروع می‌شود تاآنکه بطولانی‌ترین صور یعنی به پنج علامت (ما ــ رو ــ اوت ــ تا ــ اش) درمی‌آید .

عمل‌تحریر کتابت بابلی بین این دو حالت اختصار وتفصیل قرار دارد . بعبارت دیگر هروقت‌کاتب بابلی ملاحظه میکرد که مفاد عبارت طوری است که‌خواننده‌را شك‌وتردید روی نخواهد داد، به‌اختصار علائم میپرداخت و خط را کوتاه میکرد ولی هروقت بیم‌آن داشت که مطلب مجهول ومبهم بماند وسهوی یاشبهه‌ای روی دهد ، ناچار علائمی‌چند که هر کدام‌صوتی‌جدا گانه‌رانشان میدادبکارمیبردیعنی‌قائل‌به‌تفصیل‌می‌شد.

ازین بیان که درباره هجای این‌کلمه (ما ـ رو ـ اوت ـ تا ـ اش) ایراد کردیم خواننده را مطلب دیگری در باب خط بابلی کشف میشود

و آن اینست که بابلی‌ها الفبا نداشته‌اند .

برای ایراد حرکات یاحروف مصوت(۱) تنها کاری که میتوانستند بکنند آن بود که یك حرف مصوت را با یك حرف صامت(۲) مثل«آب» یا «با» بیك علامت مینوشتند و نزد ایشان برای هریك ازحروف صامته علامت خاصی مقررنبوده است . باین واسطه خط ایشان‌پس‌از تکامل در مراحل مختلف بالاخره صورت منطقی‌حاصل نکرد .

چندسال قبل روزی در این باب سخن میراندم، گفتم که بابلی‌ها وآشوری‌ها زودتر ازعمر طبیعی مرده ونابود شده‌اند؛ یعنـی رشته تمدن ایشان قبل از وصول بحد بلوغ ناگهان قطع گردیده ؛ ولی حالا بعداز سالهـا مطالعه می گویم : ـ نباید گفت که این دو قوم نتوانستند سیر تکاملی خود را دررشته خط و کتابت ادامه دهند. لیکن آنها بالجاجت و سختی ازقبول‌هر گونه تغییروتبدیلی دراسلوب خط خود سرباز زدنـد و هیچ قاعده جدیدی‌را نپذیرفتند . اگر به‌دبستانهای امریکاوانگلیس نظر کنیم ملاحظه میشود که‌آموختن انگلیسی‌چقدر مشکل‌است! وچه طرق مختلف ومتعددی برای نشان دادن یکصدای واحد بکار میرود! و چقدرحروف بیفایده زیادی‌استعمال‌می کنند که جزسر گردانی کودکان نتیجه‌ای دیگر ندارد. چرا مردم این‌دو کشورمترقّی هجای زبان‌خودرا تغیر نداده‌اند ؟ یك علت‌آن است که مردم دراین‌امر تاحدی کهنه‌پرستی (کنسرواتیزم) دارند.علت، دیگرآن‌است که پیشوایان فرهنگی این‌دو مملکت‌بیم دارند که‌سرمایه و گنجینه‌ملی‌یعنی‌ثروت اجدادی خودرا که

---

۱ ـ حرف مصوت = vowel   ۲ ـ حرف‌صامت = Consonant

عبارت از زبان وادبیات انگلیسی باشد دچار تفرقه واختلال سازند. با اینکه فوائد اصلاح هجا معلوم ومسلم است باز بهمان اسلوب هجای قدیمی دلبسته ومتعبد مانده وازآن منحرف نمی‌شوند. همین حقایق نیز برای مردم بابل در قرون اواخر عهدایشان بوقوع پیوست. آنها بخوبی می‌دانستند که با اندك تغییر وتبدیلی خواهند توانست الفبائی برای زبان خود بوجودآورند. چه درآن زمان کاتبان بابلی‌هم‌قلم وهم‌مرکب الوان وهم الفبای مستعمل در ممالك بیگانه را استعمال میکرده‌اند. معذلك فضلای آن زمان تن درنمیدادند که سبك روش دیرین نیاکان خودرا از دست بدهند و درهمان اسلوب کهنه خود پای‌بند ماندند. پس باید گفت که آیا تاریخ، معلم حقایق نیست ؟ وآیا سر گذشت گذشتکان درس‌عبرتی برای‌آیندگان نمی‌باشد؟ وآیا ما در اینکه به تهجی‌پیچیده ومشکل خود وفادار و علاقه‌مند مانده‌ایم صائب هستیم ؟ یا راه خطا میرویم؟ حال برای‌آنکه ازتاریخ تعلیم بیشتری بگیریم، یك درس‌کافی نیست باید چند درس دیگر درین باب بیاموزیم .

فصل ششم

در عالم کسب و تجارت

چنانکه گفتیم، تحریر روی الواح گلی کار آسانی نبود وتنها نفوسی معدود، این فن مشکل را می آموختند. چه آسانترمیبود که کاتبی را برای تحریر مطالب خود اجیر کنند تا آنکه سالهای درازدر دبستان بآموختن فن نوشتن و کتابت صرف وقت نمایند. وجود کاتب ویا منشی شخصی برای بازرگانان و ارباب مشاغل بسیار ضروری ومهم بوده است و کمابیش وضعی داشته اند بسیار شبیه بوضع عصر حاضر بعد از اختراع ماشین تحریر. بطوریکه اگر پیشوایان کسب وتجار مهم عصرمارا بحال خود بگذارند بزودی بجائی خواهند رسید که یك سطر نامه بقلم خود نمی توانند نوشت.

عدد هنرمندان ماهر در فن کتابت آنقدر اندك و قلیل بود که بعضی پادشاهان که خواندن ونوشتن میدانسته اند ازین هنر خود فخرها میکرده اند. لیکن هرچند که آموزش و تعلیم خط و کتابت برای اکثر مردم میسر نبود باز مانع آن نشد که مقدار عظیمی نوشتجات در زمینه امور معاملاتی خود تحریر کنند. بموجب قانون سند هرمعامله از کوچك و بزرگ میبایستی نوشته شود وبامضای طرفین قرارداد وشهود

برسد . آری ، این بوده قانون آن کشور کهنسال در دو هزار سال قبل ازمیلاد .

بسیار جالب توجه است که‌ملاحظه‌میکنیم در انگلستان،تنها در یکصدوپنجاه سال‌قبل‌قانون ثبت معاملات « Statute of Frauds » بتصویب رسیده و الزام نمود که بعضی اسناد باید بقلم وبا دست نوشته شود . همان قانون بود که بعد از آن تاریخ ، در غالب دول متحده امریکای شمالی نیز مورد تقلید و پیروی قرار گرفت .

امضائی که اعتبار سندی را تضمین میکرد البته برای کسانی که نمیتوانستند نام خود را بنویسند مشکل بود ولی آن مردم باستانی بوسیله‌ای خیلی سهل و تدبیری بسیارساده براین مشکل فائق آمدند : یعنی‌هر کسی‌امضای خودرا بگردن خود می‌آویخت. باین‌معنی که یك قطعه سنگ کوچك استوانه شکل داشت که برروی آن بعضی صور و نقوش مذهبی یا اجتماعی رسم شده و هروقت که سندی آماده میشد



یك مهر یاامضای باستانی شکل استوانه ونقشی که رسم میکرد

هر یك از طرفین معامله یا هر یك از شهود استوانه خود را روی گل نرم و مرطوب در ذیل سند میچرخانید و نقشی که بر روی آن ظاهر میگردید بمنزله امضای آن‌شخص قبول میشد ومعتبر بود و کاتب اسم

کسی را که مهر کرده بود بالای همان نقش می‌نگاشت .

در آن‌روزگار مانند عصر تألیف توراة و انجیل غالب مکاسب و معلاملات‌دراطراف دروازه شهرهاانجام میگرفت. درآنجا همواره‌جمعی کثیر از مردم گرد هم جمع شده درباره امور محلی سخن میگفتند یا از مسافرین تازه‌وارد اخبار دیگر بلاد را تجسس‌میکردند . در همانجا در هر گوشه و کنار جمعی از کاتبان و منشیان عمومی نیز قرار داشته و آماده بودند که برای هر کس که تقاضا کند فن خود را عرضه بدارند . اما این کاتبان برخلاف ما که کاغذ را در یك دست و قلم‌را در دست دیگرمیگیریم، ایشان یك مقدار گل‌ولای توده کرده دربرابرخود

يك تقليد جديد از رسم تحرير قديم در روى لوحه گلى .
اصل‌سند و امضاى در زير آن



می گرفتند و یك قطعه چوب یا نی نوك تیز در کنار آن گذاشته ومنتظر بودند که بایع و مشتری بین خود توافق حاصل کرده و برای تنظیم سند معامله نزد آنها آمده و تقاضا کنند که قباله را تحریر کنند . پس از آن همینکه کاتب بمطالب درست آگاه میشد، فی‌الحال شروع بتحریر مینمود. یعنی آن قطعه چوب یا نی سرتیزرا برداشته ودست خودرا بروی خشتی از گل بسرعت بجنبش می‌آورد. گاهی عمودی و گاهی افقی حرکت میداد اندکی بر نمی‌آمد که آن خشت کوچك پر از نقش و نگار میشد . پس طرفین معامله بدون آنکه بتوانند آن نقوش را بخوانند باعتماد آن کاتب پای سند را مهر میکردند ومعامله تمام بود . هرچند در غالب موارد متن سند دریك نسخه برای خریدار تنظیم میشد ولی در بسیاری مواردیگر، آنرا دونسخه مینوشتند وبطرفین متعامل میدادند .

لوح گلی بمراتب از کاغذهای امروزی برای ثبت معاملات مهمه سالمتر و استوارتر و بیشتر محل وثوق بوده . آری از آنجا که علائم منقوشه روی گل فقط بفشار نقش می‌بسته ، وازینرو مسلماً دست بردن در آن سهلتر بوده وطلبکار میتوانسته‌است بسهولت یك یادوعلامت میخی بر آن بنفع خود اضافه کند یااز آن محوسازد. عیناً مانند کسانیکه درعصر حاضر در چك بانك تقلب یا جعل وتزویر میکنند ، اونیز دربعضی اعداد ویاارقام یااسامی حك واصلاح بعمل می‌آورده. اما این خطررا نیز آنمردم باستانی بسهولت مرتفع میکرده‌اند . باین‌ترتیب که آن سند گلی را در لفافه‌دیگری از گل میگذاشته‌اند ، درست مانند پاکت ، بطوریکه بکلی از هرگونه انحراف یا تقلب جلوگیری میکرد. باین‌تریب که چون سند

کاملاً نوشته وتمام‌شده وبامضاهای لازم میرسید ، مردکاتب یك مشت گل دردست گرفته وباکف دست‌خود پهن ومسطح میکرده وآنرا باندازه‌یك قطعه خشت در می‌آورده ، پس‌سند را درمیان این‌قطعه گل‌نهاده واطراف آنرا تامیکرده وگلهای زیادی‌آنرا ازهر گوشه‌وکنار پاك ساخته وفقط همانقدر باقی‌میگذارده که کاملاً سند رااحاطه نماید . پس‌ازآن لبه‌های آنرابر گردانیده وصاف‌می کرده، بطوریکه‌خشت جدیدی‌ساخته می‌شده که‌اگرچه قدری پهن‌تروبزرگتر ازلوحهٔ‌اصلی‌سندبود ولی درست بهمان شکل و اندازه در می‌آمد ، پس برروی سطح خارجی آن پاکت دوباره متن سند را تکرار می‌نموده است : یعنی‌موضوع معامله و نام طرفین را بعینه مینگاشته ، آنگاه طرفین وشهود مجدداً آنرا مهر میکرده‌اند . و این‌مهرثانوی روی پاکت بهمان‌اندازه مهم ومعتبر بوده‌است که درخشت اولی؛ یعنی سندی که درجوف‌آن قرار داشته است .

محققین سعی کرده‌اند سرّ این‌عمل را درك کنند و معلوم سازنـد مردکاتب چه میکرده که خشت‌پاکت به‌خشت‌جوف نمی‌چسبیده وآنرا ضایع‌نمی‌ساخته. بعضی گفته‌اند که‌روی‌آن گردی می‌پاشیده‌اند یااینکه خشت اولی (اصل) را خشك میکرده و سپس در خشت دومی (پاکت) میگذاشته‌اند. ولی‌بعدهامعلوم‌شد که‌هیچ‌یك ازاین‌تدابیرضرورت‌ندارد و خشت‌اولی درهرحال بامحفظه خود چسبیدگی والتصاق پیدا نمی‌کند. این‌عیناً بخاطر می‌آورد حکایت ماهی‌وآب را که در قرون‌وسطی‌بصورت مسئله‌ای علمی‌طرح شد، مشعر باینکه چرا اگر در کاسه‌ای لبـالب از آب ماهی زنده بیاندازند آب ازسر آن فیضان نمی‌کند ولی اگر جسد

ماهی مرده در آن بیفکنند آب زیادی از لب کاسه فرومیریزد ؟ سالهای دراز این مسئله محل بحث و مشاجره بود و علما برای تعلیل آن سخنها میگفتند و حدسها میزدند . تاعاقبت یك نفر صاحب روح تحقیق و درعین حال شکّاك بر آن شد که این عمل را شخصاً تجربه نماید . با کمال تعجب مشاهده کرد که اساس مسئله موهوم است، یعنی اگر در کاسه مملو از آب ماهی مرده یا زنده بیندازند در هردو حال آب از سر آن خواهد ریخت .

درقضیه خشت گلی ومحفظه گلی . یا پاکت آن هم مطلب ازهمین قرار بود . سند گلی درهرحال کاملاً سالم و محفوظ و از خرابی مصون میماند . بطوریکه هر گاه در آتیه مابین متعاملین اختلاف و نزاعی روی میداد نزد قاضی میرفتند و او سند را معاینه میکرد و حکم میداد یعنی فوراً آن محفظه گلی را شکافته و لوح اصلی را بیرون می آورد و اگر کتیبه و نقش داخلی وخارجی هردو باهم منطبق نبودند هر گونه تزویر یا تقلبی که در سطح محفظهٔ خارجی یا روی پاکت بعمل آمده بودفوراً کشف میشد .

علاوه بر آن هیچ کس نمیتوانست پاکت را باز کند و سند اصلی را تحریف نموده ومجدداً آنرا در پاکت بگذارد و بهبندد . زیراپاکت بمحض اینکه باز می‌شد می‌شکست وضایع میشد و اگر کسی میخواست که سند را بیرون آورده ودر آن تحریف وتقلبی کند ودر پاکت جدیدی بگذارد ، باز این عمل برای او غیرمقدور بود زیرا اولاً لازم میبود همان شهود را حاضر آورد که آنرا مجدداً مهر کنند و اگر آنها حاضر میشدند ضرورت داشت که سند جدیدی تنظیم نمایند . ثانیاً چون گل

بعد ازخشکیدن منقبض میشود، آن‌لوحه اصلی نیز پس‌ازچندی خشك میشد ویك پنجم‌حجم‌خودرا ازدست‌میدهد، یك‌پاکت‌جدیداز گل‌مرطوب روی سند خشك هر گز صحیح و سالم نمی‌ماند . همینکه پاکت شروع بانقباض و کوچکی‌میکند درحالتی که خشت داخلی‌خشك و سخت‌است بناچار ترك‌خورده وشکاف‌های زیاد در آن‌پیدا میشود. من‌خودچندین‌بار برای‌آزمایش‌خواستم‌یك‌خشت کوچك‌خشك‌وسخت‌شده‌را درخشت لفاف بسیار کلفتی‌بگذارم، ابداًنتوانستم وبالاخره آن پاکت‌شکاف برمیداشت. پس‌درنتیجه‌ثابت میشود که مادهٔ تحریرو کتابت درازمنه‌قدیم ،یعنی گل، نه‌فقط دراسناد تجارتی‌بلکه درمکاتبات شخصی‌نیز وسیله مطمئن واستوار وخدشه ناپذیری بوده است که وسائل‌امروزی هر گز بپای‌آن نمی‌رسد. میدانیم که پاکتهای عصر امروز هرقدر محکم ودقیق بسته‌شده باشد باز بااسباب‌فنی‌باکمال سهولت‌آنرا بازمی کنند بدون اینکه بمهرهای روی لاك اندك آسیبی برسد یا اندك اثردست‌برد در آن معلوم شود .

چنانکه در فوق گفتیم قانون درآن کشور کهن‌سال مقرر داشته بود که‌برای هرگونه کسب وکاراسناد مکتوب‌تهیه گردد . هرگاه کسی خانه‌ای را اجاره میداد لازم بود که در سندی نام موجرومستأجر ومال‌الاجاره و محل استیجار همه صریحاً قید شود . بازرگانان و مراکز صدور مال‌التجاره نیزقراردادهای منظم ومرتب با پیشکاران و عمال‌خود ومسافرین‌حامل امتعه منعقد میساختداند . کارفرمایان دراسناد مرتّبی حق خودرا نسبت‌بکارگران ثبت می‌نموده‌اند . حتی آجرپزها وخشت سازها بموجب قراردادهای کتبی تعهدنامه می‌سپرده‌اند که چه مقدار

متاع را در چه‌مدت زمان و در برابر چه مبلغ کار مزد بـایستی تحویل دهند . بالاخره امور خانوادگی نیز مبتنی برنظامات و مقررات دقیقی بود؛ ومسائل‌مالی‌افراد ازقبیل مهریه وجهیزیه و وصیت‌نامه وصلح وهبه همه رابدقت تحریر میکرده‌اند .



لك لوح گلی و پاکت محفظه آن

تا کنون بسیاری‌ازاینگونه اسناد برما کشف‌شده وبعضی‌دیگردیر یازود کشف خواهدشد. ولی‌میتوان‌کاملاً قیاس کرد که یك‌قسمت بسیار عمده از این اسناد گلی که دربابل و آشور بدست آمده یا بدست‌خواهد آمد، همه المثنای‌یکدگرهستند وبهیچوجه‌نفع و ارزش‌خاصی‌ندارند .

فقط چون گل عنصر فناناپذیر وقابل دوامی است برای استحکام اسناد خود از آن استفاده میکرده‌اند .

اما همین‌مطلب موجب‌سوءتفاهم بزرگی نیز شده‌است . وقتی‌من مقاله‌ای در یکی از مجلات خواندم که بزبان اعتراض نوشته شده بود ومیگفت: «بالاخره ما را از داشتن سیاهه لباسهای رخت‌شویهای‌سومری چه نفعی و سودی است ؟ »

این اعتراض محتاج به‌تصحیح است . ما هیچوقت سیاهه رخت‌شویهای سومری را نخواهیم یافت زیرا سومری‌ها در آن ازمنهٔ دیرین جامه‌های خودرا، برخلاف‌شهر نشینان متمدن عصر کنونی، درخانه‌خود می‌شسته‌اند و برختشویخانه نمی‌فرستاده‌اند، ولی‌اگرچنین سیاهه‌ای هم واقعاً کشف شود درنزد مامغتنم وپرارزش خواهدبود ، چه بعضی‌مطالب درزندگانی وجود دارد که وصف آنها کمتر درجائی‌خاص نوشته میشود، یعنی‌همه‌کس آنها را امور ساده و معلوم‌میشمارد . بدیهی‌است‌سومری‌ها روزنامه نداشته‌اند که در آن اعلانات عریض‌وطویل درباب اجناس‌وامتعه وخرید وفروش جامه‌های خانمها وآقایان منتشرسازند . از اینروازطرز جامه و لباس ایشان ما را اطلاع کاملی در دست نیست واز لباسهای رو و زیر آنقوم خبری نداریم . ازاینرو اگرسیاهه‌ای ازین قبیل بدست بیاید که بتوانیم آنرا بـا البسه دیگر اقوام و ملـل مقایسه و تطبیق کنیم هرآینه بسیار سودمند ومفید خواهد بود .

حال اگر واقعاً سیاههٔ جامه‌های مردم سومررا بدست نیاورده‌ایم خوشبختانه‌فهرست‌های‌مثبت دیگر کشف کرده‌ایم که‌به‌آن شباهت‌بسیار

دارد، مثلاً درخانه بعضی از ثروتمندان آن سرزمین خشت‌هائی بدست آمده که متضمن سیاههٔ اشیاء زنانه اندرون آنهاست . هرچند اسامی بعضی از آن اشیاء معلوم نیست و بدرستی خوانده نشده ولی این معنی را ثابت و روشن می‌سازد که زنهای ازمنه باستانی درست مانند بانوان عصر حاضر همواره مبلغ گزافی‌صرف خریداری یاتهیه لباسهای‌شخصی مینموده‌اند .

از نظر دیگر ، بعضی اوقات یك خشت یا کتیبه بصورت حقیر و ناچیز ممکن است در حدّ اعلای فایده علمی قرار بگیرد. یك کتیبه مکشوفه ممکن است مطلب تازه نداشته و مندرجات آن معلوم باشد و استفاده خاصی‌از آن‌نتوان کردمعذلك ملاحظه وبررسی در اسامی‌خاص واعلامی که درآن ذکرشده پرفایده ودارای ارزش بسیار خواهد بود . مثلاً دریك سیاههٔپرداخت هزینه ملاحظه میشود که مطلب‌بسیارساده‌ای نوشته شده است از اینقرار: «یك رطل نان به‌آقای فلان فروخته شد .» وقتی که مشاهده شود که همان اسم خریدار درسیاهه های متعددومتنوع تکرارشده ودربیست تاپنجاه مورد مختلف همان نام ذکر گردیده است نکته دقیقی‌را روشن مینماید که صرفاً از نظر علمی به‌آن نوشته ارزش بسیار میدهد .

درست مانند کتاب تلفون یکی‌از شهرها که بخودی خود اصلاً و ابداً نفعی ندارد و قابل مطالعه نیست ولی اگر آن کتاب را مرد دانشمندی بررسی کند از ملاحظهٔاسامی خاص فوراًمیتواند بشمابگوید که اهالی‌آن شهر از چه نوع‌مردمی ترکیب شده‌اند . باین قیاس‌اگر

کتابهای تلفون شهرهای امریکا را مقایسه کنیم از اسامی مردم شهرها خط سیر امواج مهاجرت از یك ساحل بطرف ساحل دیگر را بخوبی معلوم میسازیم وشخص محقق بصیر بخوبی درك میکند که موج مهاجرت سکنه از کجا شروع شده و در کجا متوقف مانده وبالاخره یك نوع ویك دسته مهاجرین در کجا بیشتر اقامت جسته‌اند . خط حرکت ملل واقوام از ناحیه‌ای بناحیه‌ای واز کشوری بکشور دیگر هم چنین‌است ، و یکی از مسائل بسیار با اهمیت میباشد . ازاینرو ملاحظه چند کتیبه خشتی که فروش یك رطل نان را باشخاصی دارای اسامی واحد نشان میدهد برای ما ثابت میکند که مردمی که دارای آن اسامی بوده‌اند از کجا مهاجرت کرده وبه‌آن شهرهای قدیم باستانی درچه‌وقت آمده‌اند. از اینقرار آن کتیبه ساده بخودی خود یك نوشته و سند علمی‌بسیارمهم و قیمتی خواهد بود .

مردم باستانی بابل وآشور بحکم ضرورت دارای مجموعه قوانین بسیار منظمی بوده‌اند و دستورها و شرایعی را در زندگی خود متابعت میکرده‌اند . بسیاری ازین مجموعه‌قوانین در زمان‌ما کشف شده‌وبدست مارسیده‌است. شاید در آن‌میان آنکه‌ازهمه معروف‌تر‌است‌مجموعه‌قوانین منسوب به‌هامورابی (۱) باشد که بدنیا نشان داد دماغ بابلی ها چقدر

---

۱ ـ هامورابی Hammurabi نام ششمین پادشاه ازسلاله‌سلاطین خارجی بابل‌است از نژاد سامی که دراواخرهزاره سوم ق. م به‌آن کشور تاخته‌بودند. وی مدت۴۳ سال یعنی‌از۲۰۲۵ تا ۲۰۶۷ق.م در آن کشور سلطنت میکرده درتاریخ ملل‌باستانی این‌پادشاه شأنی بلند و مقامی ارجمند دارد . در زمان سلسله‌اوست که شهر بابل تختگاه ویکی‌ازمدن عظیم تاریخ قدیم غرب آسیا

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

باصول و قواعد حقوقی آموخته و آشنا بوده است و معلوم ساخت که دوهزارسال قبل‌ازآنکه رومی‌ها در مبادی حقوقی و اصول قانونگذاری ابتکاری نمایند، بابلی‌ها دراین زمینه برایشان سبقت گرفته‌اند.

همچنین مجموعه‌های‌دیگر قوانین بدست آمده که متعلق‌بقرون قبل از هامورابی میباشد. بسیاری از سلاطین آن کشور درآثار کتیبه‌های خود صریحاً نوشته‌اند که «عدالت و حق را در مملکت خود برقرار ساخته‌اند»، یعنی رسوم و قواعد جاریه کشور رابصورت قوانین مدون درآورده‌اند.

نکته‌ای که باید تاکید کرد این است که قوانین در آن ازمنه دیرین هیچوقت وضع‌و اختراع نمی‌شد و قانونگذاران خاصی‌نبوده‌اند که به‌نشینند و آنرامدون سازند و سپس خلایق را باطاعت و پیروی‌از آن مجبور سازند. حقیقت مطلب حتی درزمان حاضر نیز چنین‌نیست. اوضاعی که در امریکا هنگام اجرای قانون منع مسکرات (۱) پیش

بقیه پاورقی از صفحه قبل

شد و تا زمان اشکانیان مرکز تمدن و سیاست و علم در شرق‌نزدیك بود. این شهر قبل از هامورابی یکی از دهات تابع شهر کیش Kish بوده است.

نام هامورابی بواسطه اکتشاف یك مجموعه قوانین بزرگی که برای کشور خود وضع کرده بود معروف آفاق گردید.

اولین بار نسخه جامع و کامل آن قوانین در خرابه‌های شوش (خوزستان) کشف گردید ومعلوم شد که عیلامی ها بعد از غلبه بر بابل آنرا ازآنجا بغنیمت گرفته وبه تختگاه خودآورده بودند، و بعدها قطعات دیگر از همان مجموعه قانون در نقاط دیگر نیز کشف گردید.

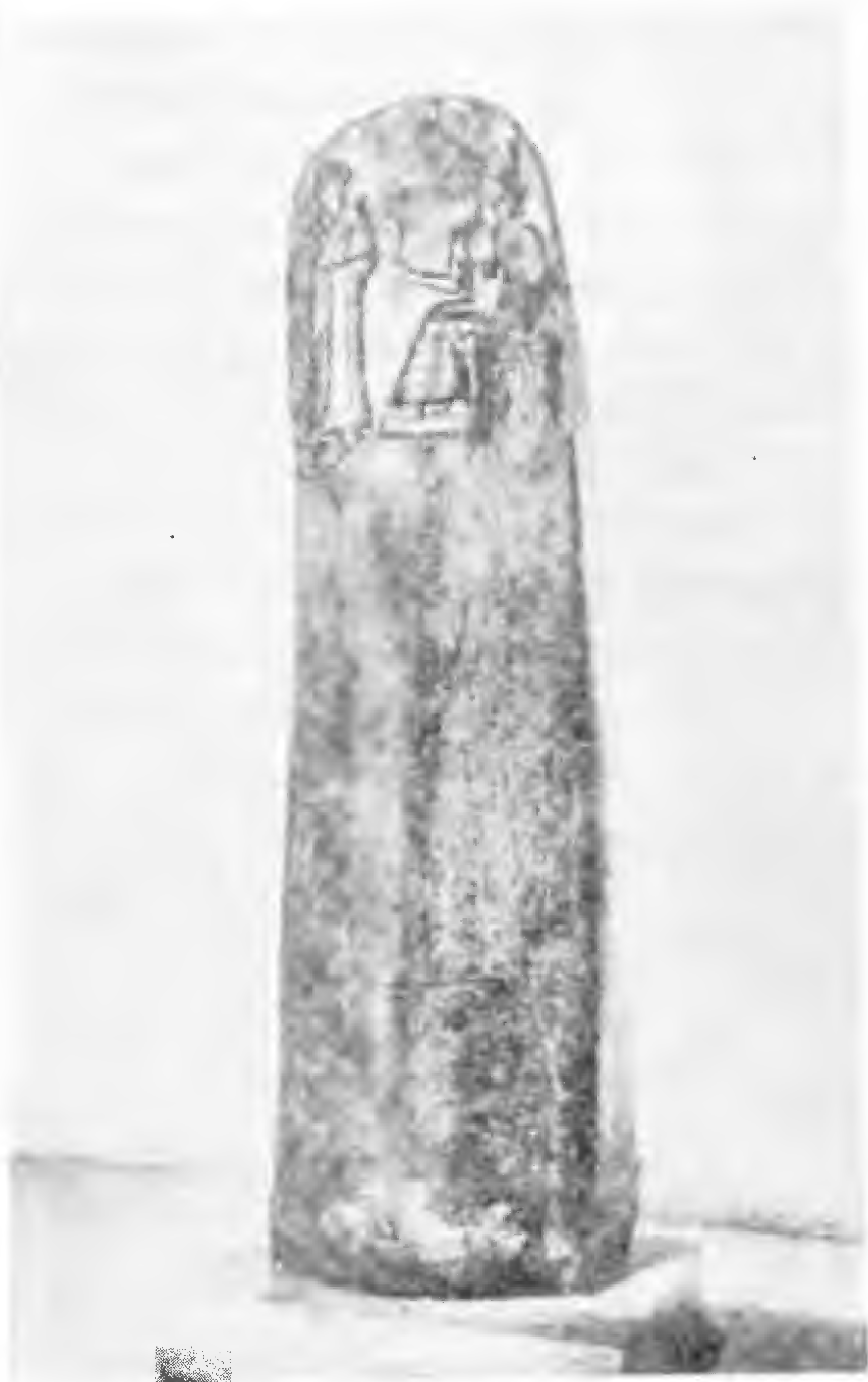
۱ـ قانون منع مسکرات ـ Prohibition قانونی بود که درسال ۱۹۲۰ از کنگرهٔ امریکا گذشت ولی چون موقع قبول در افکار عمومی نیافت در سال ۱۹۲۳ ناگزیر ملغی و بلا اثر گردید.

آمد نمونه کاملی است که چگونه قانونی که مورد موافقت ورضایت عامه مردم نباشد بی‌اثرو لغو خواهد شد.

رضایت و قبول افکار عامه همواره خود را بصورت رسوم و آداب جلوه گر مینماید و قواعد و نظامات در جامعه بخودی خـود معمول و متبع میشود و آن قواعد را عموم مردم ، خواه در کتاب قانون ثبت‌شده یا نشده ، بطوع ورغبت رعایت میکنند . این‌قواعد هرچند که مجازاتی برای نقض آنها پیش بینی نشده ولـی در واقـع یك توافـق عمومـی شرافتمندانه (۱) یا یك قانون عرفی بین عموم مردم برقرار ساخته که از هرقانون مصوب قویتر و محکم‌تر است و در تمام جوامـع انسانی۔ این گونه آداب‌ونظامات مورد رعایت واحترام خاص‌وعام قرارمیگیرد و سپس تدریجاً در کتب‌قوانین مندرج میشود و قوه مقننه آنراباتشریفات خاصی تصویب میکند.

هامورابی گفته است که وی قوانین خودرا از دست «رب عدالت» گرفته است وبرسطح آن عمود معروف که مجموعه او بـر آن مندرج است صورت هامورابی دیده میشود که در پیشگاه رب ایستـاده و از او تعلیم میگیرد . معذلك همه مردم میدانستند که آن قوانین راخداونـد متعال به‌آن سلطان املا نکرده است . چه بسیاری از آنها قبل از تولد هامورابی وجود داشته و ثبت ونگارش یافته است . ولی آنچه نزد مردم عصر او مسلم بوده این معنی است کـه باریتعالی به‌هامورابی آن قـدر خرد و دانش عطا فرمود که از میان قواعد معمول متداول زمان خود

۱ ـ توافق شرافتمندانه = « noblesse oblige »



ستون مجموعه قوانین هامورابی

مجموعه‌ای انتخاب کرده ومدون ساخت که سراسرمورد قبول وستایش عموم واقع شد.

بایدبگوئیم که‌هامورابی حقیقةً درباب‌وضع‌قوانین‌بامسئله مشکلی مواجه بوده‌است. چه آنمجموعه هم اکنون مورد انتقاد کسانی میباشد که آنرا نتوانسته‌اند درست بفهمند و از تناقض و اختلافی که ظاهراً در نصوص آن دیده میشود، وهمچنین ازجهت مجازاتهای بسیارشدیدی که در آن ذکر شده بر آن خرده گرفته‌اند. حقیقت آنست که‌اجداد نزدیك هامورابی وقتی که بسرزمین بابل آمدند جماعتی نسبةً متمدن بودند که به‌آن کشور هجوم کرده و خودرا درآنجا برقرار ساخته و با مردمی که بکلی در تمدن و آداب با آنها مخالف بوده زندگانی‌نوینی آغاز کردند. پس‌هامورابی سعی بلیغ بعمل آورد که عادات و آداب موجوده را مدون سازد و میبایستی که حاصل اعمال ناشی از دو تمدن متباین و متناقض را سنجیده و آنها را یا مجاز و مباح بداند یا ممنوع وحرام بشمارد. از یکطرف اطرافیان وپیروان هم نژاد خوداو بوده‌اند که از ریشه سامی منشعب شده و قوانین ایشان مانند قوانین عبرانی‌ها براساس‌تلافی وقصاص « lex talionis » مبتنی‌بوده‌است،ازطرف دیگر حقوق قوم مغلوب را که دارای تمدنی بسیار عالی و غالباً ازنژاد سامی‌نبوده‌اند میبایستی‌رعایت کند. سراسراین‌مجموعه عبارت‌است‌ازیك سلسله‌مساعی که‌قانون گذار کرده‌تامنافع متضاد ومتخالف رابایکدیگر موافق سازد و تلفیق دهد، بطوریکه هیچ عداوت و دشمنی شدیدی بین طرفین ایجادنکند. علاوه بر آن دروضع این قانون همیشه‌بطوروضوح

حمایت ضعیف در برابر قوی وانتشار وبسط عدالت برای همه ازمدّ نظر قانون مشاهده میشود . من هرچه مجموعه قوانین هامورابی را بیشتر میخوانم بر هوش و درایت و شهامت هامورابی بیشتر تحسین میکنـــم. این‌سندذیقیمت ونوشته‌ارجمند نخستین‌بار درسال ۱۹۰۱درشهرشوش(۱) اکتشاف‌شد.درآغازستون‌قوانین‌مذکوررادرشهر بابل‌درمکانی‌نصب کرده بوده‌اند که‌همه کس‌میتوانست‌آنرا ببیند وهر کس که‌خواندن‌میتوانست میدانست که حقوق او برطبق‌قانون رعایت‌شده است . این‌ستون‌بزرگ « stele » را یکی از کشورگشایان عیلام بـدست آورده ، یك قسمت از آنرا بفرمود تامحو کنند وبجای آن کتیبه‌ای‌در مدح خود اوبنگارند، ولی این مقصود انجام‌نگرفته و محل آن خالی‌مـــاند. پس آن لوحـــه گرانبها روزگاری دراز در ویرانه شوش ذخیره وپنهان بماند تاآنکه‌در اوایل قرن بیستم بدست افتاد .

۱ ــ شوش Susa یا Shushan پایتخت کشور عیلام وتختگـاه بزرگ داریوش هخامنشی(دارای‌اول) واعقاب‌او ، نام شهری قدیم وباستانی‌است که خرابه‌های آن‌هم‌اکنون‌درکنار رود کرخه درنزدیکی شهرشوشترموجوداست. محل این شهر قدیم را نخستین بار در ســال ۱۸۵۰ شخصی بنـام لــوفیوس W.Lofius در اطـلال و ویرانه‌هــا تعیین کــرد و پس از او مسیو دیولافوا Dieulafoy باستان شناس فرانسوی در آنجا قصر دارای کبیر راکشف نمود وآثار ذیقیمت‌که از زیرخاك بیرون‌آمده وهنوز بیرون می‌آید درموزه لور Louvre در پاریس وهم چنین در موزه طهران موجوداست .که ازآنجمله مجموعهٔ یا (کد) هامورابی است که بتوسط باستان‌شناس فرانسوی دیگری بنام دمورگان J . De Morgan در سال ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ کشف‌شد . شهـــر شوش تا قرن چهـارده میلادی هنوز مختصر آبــادی داشته و دیبا و نیشکر صادر می‌کرده. ولی‌اکنون بکلی‌ویرانه‌است وبجای آن شوشتر بوجود آمده.

برای جبران آن قسمت از لوحهٔ‌هامورابی که با انگشت‌دشمنان هنر بیرحمانه محوشده بود بازهمان خشت‌ها والواح گلی بدرد خورد ؛ بدینمعنی که چون محروسه ملك آن پادشاه بسیاروسیع بوده برای تمام افرادساکنین آن کشورپهناور محال‌میبود که‌هنگام مراجعه‌به‌نص‌قانون ازجایگاه‌خود سفر کرده‌به‌بابل بروند ومتن‌قانون‌را مطالعه کنند. ازین سبب بفرمود تا رونوشتهای عدیده ازآن برروی الواح گلی‌تحریر کنند وبه شهرهای مختلف دراقطار ملك ببرند تامردم وقضاة هرمحل‌بسهولت بدان دسترس‌داشته‌باشند. خوشبختانه نسخه‌ای ازاین‌الواح‌بعدها درشهر نیپور(۱) کشف گردید که بسیاری از نصوص مجموعـه هامورابی که در روی‌عمود اصلی محوشده‌بود درآنجا بدست آمد . هرچند بعضی‌فقرات آن هنوز مجهول مانده است ولی‌امیدواری حاصل است که بمرورزمان و از برکت حفاریهای‌آینده این نواقص نیز مرتفع وآن مجموعه‌کامل گـردد.

مسلماً آشوریها هم بنوبت خود مجموعه قوانین خاصی‌برای قوم ومردم خود داشته‌اند ولیکن‌دست سرنوشت یعنی بیل‌وکلنگ‌حفارهای دانشمند هنوز مجموعه ایشانرا بچنگ ما نیفکنده و تنها چیزی که تا کنون بدست آمده عبارت از یك رشته اصلاحاتی است کـه در قوانـین

۱ ــ نیپور Nippur نام یکی از شهرهای باستانی‌کشور بین النهرین است‌که در ساحل فرات در محلی کـه اکنون بنـام شط‌الملیل معروف است قرار داشته . واز مراکز عمدهٔ سومری های قدیم بوده . آن بلده عتیق چون محل معبد بزرگ خدای سومری (ان لیل) Enlil بوده است اهمیت خـاص مذهبی داشته و تا اواخر عهد اشکانیان مختصرآبادی درآنجا بوده و بعدها بکلی ویران گردیده .

مربوطه بحقوق نسوان درحدود ۱۳۵۰ ق.م. بعمل آورده بوده‌اند . این قوانین که در مرحله دیگری از تکامل اجتماعی تدوین شده با قوانین هامورابی اختلاف فاحشی دارند وسبك فکروروحیه مختلف آندوقوم را نشان میدهد. البته مجموعه هامورابی سخت‌ترو خشن‌ترمیباشد.

مجموعه‌دیگری که مربوط باقوام‌حیت[1] بعداً کشف شد، معلوم ساخت که سطح تمدن در آن کشور از سرزمین بابل بدرجات پائین‌تر بوده و با کمال تأسف مشاهده میشود که اوضاع اخلاقی آن قوم بسیار انحطاط داشته است .

باری با وجود آنهمه کشف قوانین که از اقوام بابلی و آشوری و حیتی بدست آمده‌هنوز امکانات علمی خاتمه نیافته وما امیدواریم وآرزو میکنیم که روزی بازمجموعه قوانین‌دیگری کشف شود و سبك زندگانی واحتیاجات‌اجتماعی‌مردمی که دراعصاراولیه تمدن آشوریها وقبل‌از آن‌ها میزیسته‌اند بدرستی‌معلوم گردد . اندك‌اندك کیفیت تحول وقرابت آنها، هم درمعنی و هم در عمل، نسبت به‌قوانین موسی روشن‌تر شود .

---

۱ ــ حیت‌ها Hittites نام قوم و مردمی است که در هزاره دوم قبل از میلاد درخاك آسیای صغیر سکنی داشته وصاحب تمدن و آداب و دیانت خاصی بوده و با مصریان و بابلیان و آشوریان باستانی رقابت و نزاع میکرده‌اند . ظاهراً این مردم از نژاد آریائی و لغت ایشان نیز از السنه آریائی و نزدیك بزبان یونانی قدیم است.

فصل هفتم

مشغله دیانت

در زندگانی همه ملل باستانی دین و مذهب نقش بزرگی بازی میکرده‌است، وچنان درعمق زندگی‌روزانه ایشان نفوذ داشته که درزمان حاضر برای آن نظیری نمیتوان فرض کرد. پادشاهان نه‌فقط اساس سلطنت خودرا برروی اصل «من‌جانب‌اللّهی» قرارمیداده‌اند بلکه‌رعایا نیزایشان‌را نمایندگان واقعی الهه و خدایان میشمرده و در کشور خود بنیابت از مقام‌الوهیت حکمرانی میکرده‌اند. ازینروآنکس که در رأس حکومت قرارداشت هم‌پادشاه ورئیس جسمانی بود وهم رئیس کاهنان وقائدروحانی.

معابد عظیمه در کشور باستانی بین‌النهرین نه تنها مرکزوجایگاه عبادت بوده بلکه مانند قلب هیئت جامعه، تمام قوای حیاتی در آنجا بحرکت و جنبش در می‌آمده ودر آنجا بوده که هرگونه کسب وکار و فعالیتهای اجتماعی و عقلانی جریان می‌یافته است در جنب هر معبد مکتبی نیزدائربوده که‌درآنجاکاتبان ومحرران راتربیت‌میکرده‌اند و مانند کلیساهای قرون وسطی دراین معابد باستانی شعب علم و دانش مخصوصاً علومی که با مذهب سروکار داشته تعلیم وتعلّم می‌شده است.

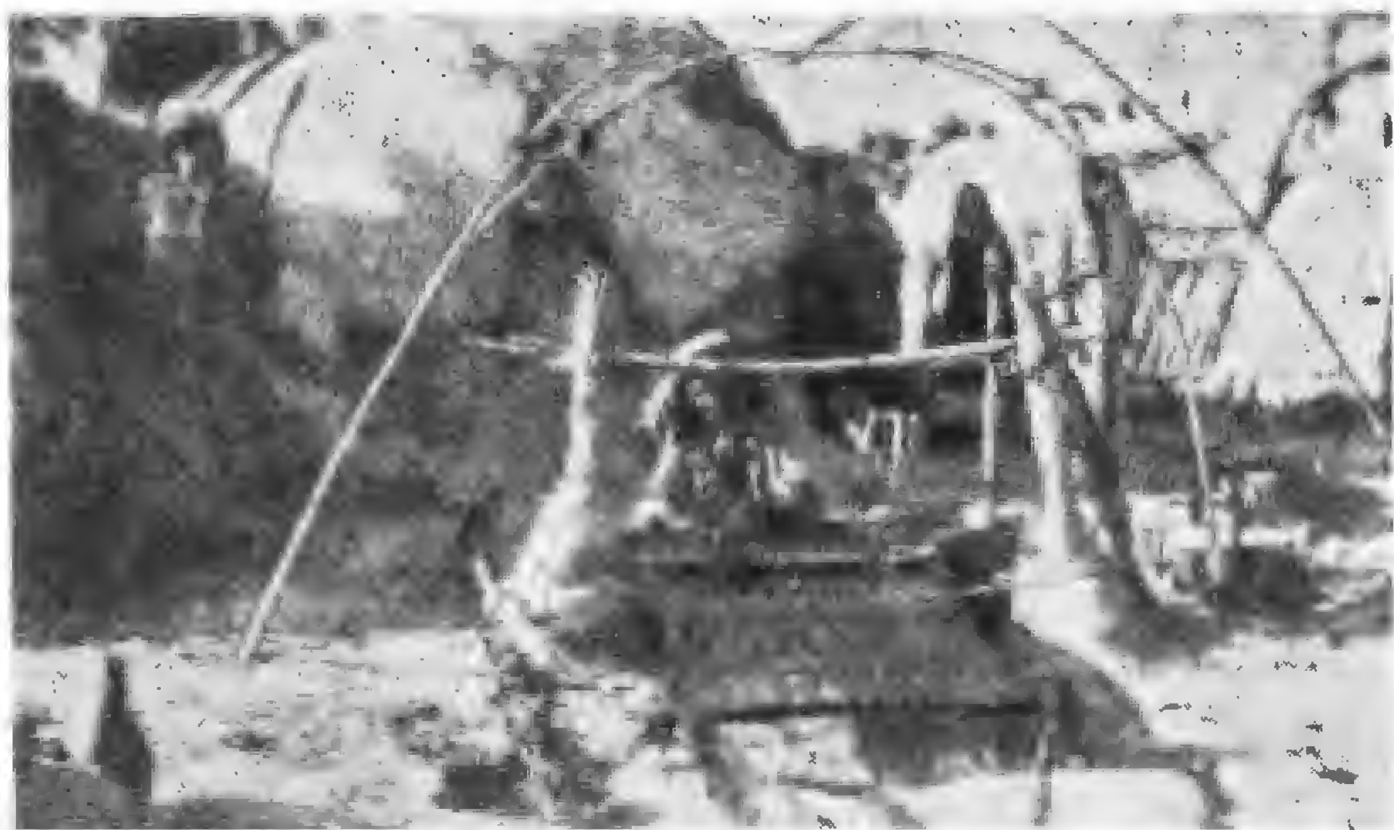
علاوه بر آن، معبدها باحرف وصنایع نیز مربوط بوده‌اند؛ تا آن حد که اوضاع و احوال ابتدائی آن اعصار و ازمنه قدیمه اقتضا میکرده هر چند بیشتر حوائج و ضروریات زندگانی روزانه در داخل خانه‌ها آماده میگردیده معذلك بسیاری از مصنوعات در جنب معبد ساخته وپرداخته‌می‌شده . مخصوصاً فنون‌نساجی وبافندگی درحاشیه معبدترقی ورواج داشته. هم‌اکنون اسناد و کتیبه‌هائی دردست ماست که حکایت از پرداخت مزد نساجها وبافندگان میکند که همه اجرت خود را ازمعبد دریافت میداشته‌اند . عجب آنکه بعضی‌از آنها ازطبقه نسوان بوده‌اند ، و از اینجا معلوم میشود که مسئله «زن درعالم صنعت» یك مسئله قدیمی و باستانی است .

هرشهر مهمی معبد عظیمی داشته که مرکز فعالیتهای گوناگون دینی وفرهنگی وصنعتی بوده ، و معابد درست مانند دانشگاههای عصر حاضر حقوق وامتیازات خاصی داشته‌اند .

غالباً معابد از پرداخت باج و خراج دیوانی معاف بوده ، و نیز تحف و نذوربسیار بآنها تقدیم میشده . نه‌تنها افرادناس بلکه سلاطین و حکمرانان‌زمان به‌نیت‌استرضای‌الهه وتقرب‌به‌خدایان‌هدایای گزاف‌نیاز معابدایشان میکرده‌اند. ازینرو معبد دارای‌ثروتهای گزاف شده ونه‌تنها محل‌عبادت وآئین‌مذهبی ودرعین‌حال جایگاه مطالعات وتحقیقات علمی بوده . بلکه مرکز زندگانی وحیات اجتماعی‌عمومی نیز میبوده‌است . چون اراضی و املاك وسیعه در تحت تملك معبد قرار داشته ناگزیر میبایستی آنها را نظم و نسق نمایند و فلاحان وکارگران برای عمران وآبادی آنها بگمارند . یا اینکه آنها را بقطعات جزء اجاره داده و

مال‌الاجاره بستانند. بالاخره مانند مؤسسات بانکی، این معابد وجه بقرض میداده واز وام داران خود بنرخ معتدلی ربح دریافت میداشته‌اند.
بابلی‌های دیرین اهل تجارت و کسب بوده‌اند، ازینرو برخلاف

یك دستگاه بافندگی جدید در عراق. اسلوب نساجی قرنهاست که تغییر نیافته



عبریان معاملات ربحی وبهره‌پول[1] راربانداِنسته وحرام نمیشمرده‌اند

---

۱ ـ ربا ـ در اعصار اولیه تاریخ یهود رسم قروض ربوی بمنظور استفاده از ربح آن معمول نبوده بلکه قرض فقط برای رفع ضرورت‌حوائج زندگانی رواج داشته است و رباخواری بربنی اسرائیل حرام بوده (سفر لاویان: ۳۵/۲۵ ـ سفرخروج: ۲۵/۲۲) ولی از بیگانگان سود گرفتن را حلال میشمرده‌اند (سفر تثنیه، ۲۳ / ۲۰.) بعدها این دستور را فراموش کرده و وام بسود وبهره نزد ایشان عمومیت یافته‌است. انبیاءعظام همواره آن عمل را قبیح شمرده و در مواعظ خود آنرا نهی فرموده‌اند. بالآخره در زمان‌عیسی‌صرافی و رباخواری نزد یهود عملی رائج ومباح‌بوده است (لوقا: ۲۳/۱۹)

ونرخ ربح نزد ایشان معمولا به ۲۰ درصد سرمایه سالیانه می‌رسیده ، و حتی گاهی تا $\frac{1}{2}$ ۳۳ درصد بالغ می‌شده است .

عایدات معابد بزرگ نه فقط از ممّر نذور و هدایای اتفاقی حاصل میشده است، و بمنافع اعمال و مکاسب تجارتی نیز اکتفا نمیکرده‌اند ، بلکه معابد را یك منبع ثابت عایدات مسلم دائمی بوده‌است که بطور وجوب افراد خلایق برسم ثابت رونیاز و زکات برعهده خود شناخته و بآستانه معبد تقدیم میکرده‌اند . این نیازها مانند عشریه[1] یهود برذمه هرفرد واجب بوده که خواه ونخواه آن کس همه ساله بمعبد میپرداخته است .

این هدایا وتقدیمات برای معابد درحقیقت یکنوع مالیات ثابتی بوده است وسرچشمهٔ عایدات مسلم ومشخصی را تشکیل میداده است .

از آنجا که درغالب موارد درعین آنکه معابد فعالیتهای صنعتی و تجارتی داشته‌اند ، محل دیوان خراج و مرکز جمع آوری مالیات نیز بوده اند. ملاحظه میشود که عیناً مانند اوضاع کنونی در عصر حاضر، آواز شکایت از مشارکت دولت درتجارت برعلیه معابد درآنزمان قدیم بلند بوده است .

---

۱ ــ عشریه tithe ، در نزد یهود یك دهم عایدات هرکس از آن خداوند است . این رسم در ازمنه باستانی نزد بسیاری از امم قدیمه معمول بوده . فنیقی‌ها وکارتاژها همه‌ساله هرکس عشر عایدات خود را برای معبد هرکول به‌تیریان میفرستاده . یهود این‌رسم‌را از زمان‌قدیم اقتباس‌کرده‌اند وآنرا به‌ابراهیم منسوب داشته (سفرپیدایش: ۲۰/۱۰) یعقوب ده یك اموال خودرا نذر خداوند می کرده‌است : (سفر پیدایش: ۲۲/۲۸) . بعدها قوم بنی اسرائیل در ادوار انحطاط تاریخی خود از اداء این عشریه مذهبی سر باز زده‌اند و مشاهده میشود که انبیاء ایشانرا در صحف خود تخطئه وتوبیخ می کرده‌اند .

مالیاتهای مذهبی یا بعبارت دیگر نذورات وهدایا غالباً بطورجنسی تأدیه‌می‌شده ، زیرا در آن عصر وجه مسکوك جریان چندانی نداشته ، وحتی دهقانان فقیر را بپول نقره خرد ، دسترسی نبوده است .

در آن‌زمان شبیه اطاقهای مخصوص حسابداری عصر حاضر را ، در جنب معابد عظیم بابل میتوان مشاهده کرد ، بدیهی است در آنجا ردیفهای ماشین نویس و محاسب دیده نمی‌شده‌اند ولی مسلماً صفوف نویسندگان وجود داشته که هریك در کنار تلی از گل مرطوب نشسته یاچمباتمه زده، وبحساب وجمع وتفریق وثبت محاسبات سر گرم بوده‌اند. گرچه این محاسبان اکثر مرد بوده اند، ولی اسنادی هست که نشان

برپاکردن کارگاه نساجی





یك بافنده باستانی

میدهد که گاهی‌هم زنهای حسابگردرمیان آنها وجود داشته . آنها گرچه خیلی ماهر نبوده‌اند ، اما این نکته را ثابت میکند که خدمت دختران در ادارات یادگار اعصارقدیم باستانی است .

وقتی نویسنده برای گروهی از صاحبان صنایع کاغذ سازی سخنرانی میکردم، از روی مزاح در ضمن کلام خود سعی کردم که رجحان‌الواح گلی را براوراق کاغذی مدلل سازم و آنها را به استفاده‌از خشت و گل بجای برگ کاغذ تشویق نمایم . دلائلی چند برای اثبات مدعای خود ازقبیل ارزانی ماده خام و بقا و دوام آن و دیگرامور برای آنها اقامه کردم ، لیکن در سر یك نکته باید اقرار کنم که ضعف استدلال من ثابت شد و مدعای من باطل گردید . وآن این بود که یك خشت گلی هرقدر بزرگ و بدقت فراهم گردیده باشد، بسرعت خشك

میشود. بنابراین تمام مطالب روی آن باید فوراً ویکدفعه نگاشته شده و یك پارچه بقلم درآید. زیرا اگر اندکی تأخیر شود ولوح خشك گردد هرآینه آن مطلب نانوشته و ناقص خواهد ماند.

البته کاتبان باستانی سعی میکرده اند که صفحات الواح خود را همواره مرطوب نگاهدارند، مانند مجسمه‌سازهای عصر حاضر، وقتی که میخواسته‌اند درسطح صحیفهٔ بزرگی تحریر کنند پارچهٔ تری بروی آن میافکنده‌اند. ایکن این تدبیر نیز یك چاره موقتی بیش نبوده و جز در موارد استثنائی بکار نمی‌رفته واشکال را رفع نمی کرده‌است.

باین سبب اگر شما نتوانید دفتری داشته باشید که هروقت بخواهید ارقامی درآن بنگارید یا سطری بر آن بیافزائید مسلماً نخواهید توانست که یك دفتر کل ledger باصطلاح حسابداری برای حساب هـای خود



یك چرخهٔ ریسندگی



یك گاوآهن باستانی بابلی و بذرافشانی که از روی یك مهراستوانهٔ نقل شده

نگاه دارید ، و این‌خود یکی‌از مشکلاتی بوده که مدیران دوائر عصور قدیمه باآن مواجه بوده‌اند؛ لیکن‌آنان این‌مشکل راحل‌نموده وترتیب حسابهای خود را طوری میداده اند که بتوانند مندرجات دفتر کل را یك دفعه ودر زمان کوتاهی ثبت کنند .

وقتی که‌فردی‌نذری یاهدیه‌ای‌برای‌معبد می‌آورد، وبتحویل‌خانه میسپرد، ازآنجا رسیدی روی‌یك‌لوح گلی‌دریافت میداشت. درهمان‌وقت یك‌یادداشت خلاصه ازآن هدیه روی لوحه گلی دیگری نوشته میشده و درسبدی می‌نهاده اند . درآخر هفته همهٔ این یادداشتها را از سبد بیرون آورده و اجناس مختلفه هدایا را طبقه‌بندی میکرده‌اند و مجموع آنرا درجدول دیگری‌برروی لوح عریضی‌ثبت مینموده‌اند. درآخرهرماه این الواح‌یا راپرتهای هفتگی نیزبنوبت‌خود جمع‌بندی‌شده درذیل‌جدولهای ماهانه مندرج و ثبت میگردیده است . وبالاخره درآخر هرسال مالی خلاصه‌ای‌ازتمام‌آن گزارشهای ماهانه‌ترتیب داده می‌شده وبه‌دفترسالیانه



نمونه گاو آهن نقل از روی نقش مهر استوانهٔ بابلی

منتقل می گردیده است . بدیهی است این دفترهای سالیانه لوحه های کلی بسیار عریض و طویلی را تشکیل میداده و دارای ستونها وارقام مختلف بوده‌اند وبرای هررقم جنس جمع کل ترتیب داده میشده و در پائین‌ستونها ثبت می گشته . مثلا می‌نوشته‌اند : «جمع کل‌مخارج گندم، یا «جمع کل مخارج‌جو درسال‌فلان.» ودرلوحهٔ دیگر،جمع کل‌عایدات از جنس مواشی و دواب ودرسال فلان وغیره وغیره .

شیار مزارع در عراق امروزه



این اسلوب حسابداری نه‌تنها ازلحاظ نامساعد بودن مواد کتابت بسیاراشکال‌داشته، بلکه چون «مالیات» یانذوره وهدایابانواع موادجنسی جمع‌آوری میشده و پول نقد در کار نبوده ، ازین‌رو کار نویسندگان و محاسبان را بسیار پیچیده وصعب میساخته است. بدیهی‌است هرگاه‌چند سر گوسفند یا چند عدد بز یاچند پیمانه جو دریك‌روز واصل میگردیده وبرای مقصود واحد مصرف میشده باز محال بوده که بتوانند همه آنها را با هم جمع کنند . کارمندان حسابداری و مدیران دوائر آن اعصار باستانی کـه دفاتر خود را این ‌چنین صحیح و بی‌عیب نگاه داشته و میتوانستند بدون کاغذ بازی زیاد حساب های خودرا منظم کنند مسلماً برنویسندگان و دبیران عصر حاضر از حیث هنر ولیاقت برتری‌بسیار داشته اند .

درضمن حفاریهای عدیده مقدار زیادی ازین‌الواح که همه یاد ـ داشتهای مالیاتی هفتگی یاماهانه یا صورت ثبت سالیانه بوده اند بدست آمده . دریك محل وقتی نزدیك بصد هزارلوحه گلی کشف شد که‌همه از اینگونه اسناد محاسباتی بودند ولاغیر . ازآنجا که محتویات آنها از از لحاظ علمی فایده مهمی را متضمن نبود موزه‌ها و مؤسسات علمی از خریداری آنهمه الواح بیفایـده خودداری کردند وبنمونه‌هائی چند از هرقبیل قناعت جسته و بقیه اکنون در سراسر جهـان در دست دلالها و عتیقه فروشها مانده و در پی‌آن‌اند که یك مشتری ناشی بدست آورند تا آنرا بقیمت گزافی بفروش برسانند .

باید این نکته را همواره در نظر داشت که الواح بابلی از لحاظ

يك جدول بسيار بزرگ (دفتركل) كه ارزش تجارتى ندارد
ولى ازعصر ابراهيم خليل بما رسيده

ارزش تجارتی، بهیچوجه متناسب با اندازه و قطع و ظرافت و استحکام آنها نیست . بعضی‌از الواح که محتوی گزارشهای سالیانه‌یا «دفتر کل» هستند بسیار پهن و طولانی میباشند ولی مسطورات آنها ابداً قدر و قیمتی علمی ندارد . تاریخ بسیاری از این الواح محاسباتی وابسته بمعابدقدیم‌بابل، مربوط‌به۲۳۰۰ق م میباشد. ازینرو اگرعتیقه‌فروشان برای فروش آنها مدعی شوند که عصر کتابت آن ها قبل از زمان « ابراهیم خلیل » بوده است، گزاف‌نگفته‌اند ، ولی باهمه این قدمت و عظمت ارزشی ندارند بلکه قدر و قیمت تجارتی‌آن الواح کلی متناسب با ندرت و کمیابی‌آنها و مستقیماً مربوط بمطالب مندرجه درآنهاست . کسانی که برای هدیه و ارمغان دنبال این خشتها میروند ، مبادا پول گزافی در بهای چیزی که نمی‌شناسند خرج کنند .

فصل هشتم

سرگذشت پادشاهان

تاچند سال‌قبل، هریك ازما دربارهٔ تاریخ قدیم‌جهان علمی‌اجمالی داشتیم و برای ازمنه باستانی، صحف مقدسه (عهدعتیق) مهم‌ترین منبع اطلاع شمرده میشد. تنها ملت عبرانی[1] در روی صحنه پدید آمدند. دیگرملل‌واقوام‌ساکن‌شام، مانند فلسطینی‌ها[2]وعامورین‌ها[3]

---

۱ ــ عبرانی Hebrews کلمه‌ایست که از ریشه آرامی « عبره » Ebrai اقتباس شده. لفظاً بمعنی«ساکن ماوراء رود» است ودراصطلاح، نام قومی است از نژاد سام که خودرا از اولاد ابراهیم ویعقوب میشمارند. آنهارا در زمان های بعد« بنی اسرائیل » گفته‌اند و در زمان حاضر ایشان را «یهود» یاجهود Jew نیزمیگویند. عبرانی نیز نام‌لسان‌تکلم آن‌قوم‌است که‌تورات به‌آن زبان ابتدا وارد شده است و اکنون هم زبان رسمی ملت اسرائیل میباشد.

۲ ــ فلسطین Philistine نام ناحیه‌ایست در جنوب شام. در نزد یهود ومسیحیان به«ارض مقدس» ملقب است. مردمی‌که قبل‌از هجوم بنی‌اسرائیل به‌آن سرزمین در آن کشورمیزیسته‌اندبه‌فلسطینی‌یا کنعانی‌نام‌بردارند. زمان ایشان‌را از ۱۰۰۰ ق. م. تا ٥٨٦ ق. م. یعنی‌مدت شش‌قرن تخمین میزنند که بعدبدست‌یهود منقرض شده‌اند. پس‌از آن رومی‌ها آن‌سرزمین‌را فتح کردند، سپس در قرن هفتم میلادی آن دیار بدست غازیان اسلام افتاد و تا اوائل قرن بیستم (۱۹۱۷ م.) جزو سلطنت خلفاء اسلام بود، بعد از جنگ‌اول

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

و حیت‌هـا(۴) همه یك مشت مـردم وحشی بی‌ارزش شمرده می‌شدنـد که خار راه « قوم منتخب الهی » شده بودند . بنابـر این از اینکه از ایشـان نـام و نشانی بـاقی نمانده و از صفحـه هستی بکلـی محـو شده‌انـد ، بایستی تأسف خورد ! آری ، از مصر قدیم بی‌خبر نبودیـم زیرا که اولا نـام این کشور و مردم آن در کتب مقدسه ذکر شده بود، ثانیاً معابد واهرام(۵)وابـوالهول(۶)ها که از جلال وعظمت آن مـردم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تحت‌الحمایه دولت انگلیس قرار گرفت تا اینکه در سال ۱۹٤۸ یهودیها در آنجا سلطنت مستقلی تأسیس کردند بنام«اسرائیل» . سکنه آن کشور عبارت است از مسلمانان ۱٫۷۰۰٫۰۰۰ نفر یهودی ۱٫۱۳۰٫۰۰۰ و مسیحی ۲۲۰٫۰۰۰ نفر.

۳ ــ عاموری‌ها Amorites نام قومی سامی است که در سرزمین عامور میزیسته‌اند. آن ناحیه‌ایست که بین خاك فلسطین و بین‌النهرین قرار داشته . درهزارهٔ سوم ق.م. اهالی بابل ممالك شام و فلسطین را هم «عامور» نام میدادند. هامورابی پادشاه معروف بابل از این قوم برخاسته و ببابل دست یافته ودودمان او تا ۱٦۰۰ ق.م. در آن کشور سلطنت میکرده‌اند تا آنکـه بدست مهاجمین حیتی منقرض گشتند، نام ایشان در تورات (سفر پیدایش) نیز ذکر شده و گویند که در زمان ابراهیم آنها برفلسطین استیلا داشته‌اند .

٤ ــ حیت‌ها Hittites نام قومی آریائی نژاد است که در حدود ۱٤۰۰ تا ۷۰۰ ق.م. درسرزمین آسیای صغیر زندگانی میکرده وتمدنی داشته‌اند ومانند اقوام آریائی، خدایان عدیده از مظاهر طبیعت را می‌پرستیدند که نام خدایان ایرانی و هندی در آن‌میان نیز دیده میشود .

٥ ــ اهرام مصر Pyramids نام ابنیه‌عظیم و رفیعی‌است که‌مصریان باستانی بشکل هرم (باقاعده مربع و چهار ضلع مثلث مخروط که منتهی بیك نقطه میشود) برای گورگاه فراعنه ساخته بوده‌اند . سه هرم معروف در نزدیکی قاهره قرار دارد .

٦ ــ ابوالهول (اسفینکس) Sphinxes نام مجسمه‌ای از زمان مصریان قدیم است که بدن شیر و سر انسان یا قوچ یا مرغ شکاری داشته و از همـه معروف‌تر و بزرگتر باسرانسان در ناحیه‌جیزه نزدیك شهر قاهره موجوداست.

حکایت میکرده است و دراینکه آن سرزمین مهد تمدن بوده است اندك شبهه‌ای باقی نمیگذارد .

اما بابلی ها نیز وجود داشته و بخت النصر (۱) هم پادشاهی از ایشان بوده که برای اخذ انتقام ، مانند آلت غضب الهی علیه قوم یهود مأمور شده بود لیکن در اثر اعمال ناپسند او نسبت به بنی اسرائیل ، آن دیوانه طاغی ! بعذاب ابد محکوم شد تا زقوم جهنم را تناول کند !

پس از آنها آشوریها قومی دیگر بوده‌اند که آنها نیزمانند تازیانه کیفرربانی برپیکراسرائیل نواخته‌شدند. برای‌این کار الحق آلتی‌بسیار مناسب و درخور بودند، لیکن نزد مورخین اعصار باستانی بلکه تا حدی نزد بعضی از معاصرین، این قوم فقط مردمی جنگجو و کشورگشا و ستمگر شمرده می‌شوند وبس. بالاخره در نظر مورخین، تاریخ باستانی عالم به قیام ملت یونان آغاز میگردد (۲) وآن دورهٔ بروز و ظهور هنر

---

۱ ــ بخت‌النصر Nebuchadenzzar پادشاه بابل و کلده که درحدود ٦٠٥ ق . م سلطنت می کرده است . فتوحات نامی دارد ، مصر را شکست داد ، سوریه را فتح نمود و به‌ملك بین‌النهرین منضم ساخت ، شهر بابل در زمان او بمنتهای عظمت رسید ویکی‌ازعجائب سبعه‌عالم گردید، معابد عظیم‌و مناره‌های مرتفع و کانالها و ترعه ها بررود فرات بنا فرمود ، یهویا قیم پادشاه یهود را کشته و سکنه اورشلیم را باسارت به بابل آورد .

۲ ــ ظاهراً مقصود مؤلف از « عصر یونان » دورانی است که از غلبه اسکندر بربین‌النهرین ۳۳۰ ق. م شروع میشود و بدوره فتوحات روم در ١٤٠ ق . م خاتمه‌ می‌پذیرد. عجب است از مؤلف کتاب که از سقوط بابل بدست لشکریان کوروش کبیر تا عصر اسکندر که شامل یکصد و سی سال دوره سلطنت پارسیان بربین‌النهرین است ابداً ذکری نکرده است و در

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

و صنعت است و از آن عصر ، فلسفه و حکمت در دمـاغ بشری مقام و منزلتی بلند پیدا کرد . از یونانیان تمدنی جدید نشأت میگیرد که بعـد از آنهـا بـه روم منتقل شد و از روم بـه دیگر اقطـاع جـهان انتشار یـافت .

این خلاصه تاریخ عصر باستان است ، آن چنـان ساده و روشن وبوضوح تمام رضایت بخش که تاکنون جای خودرا دربعضی‌موارد از دست نـداده و هنوز به نوآموزان جوان تعلیم داده میشود . لیکن در این اواخر، ناگهان بعضی‌امور اتفاق افتاد که‌آن نظم تاریخی را بکلی واژگون‌ساخت؛ اولاً ،کلید رمززبان مصریان‌قدیم‌بدست‌آمد و کتیبه‌های آنان خوانده شد و سراسر داستان ادوار تاریخی ایشان دانسته گردید وآنچه که ازتاریخ ایشان مجهول وتاریك بود اندك‌اندك معلوم و روشن گشت .

ثانیاً ، در آن کتاب بزرگ ورقی دیگر گشوده شد : یعنی الواح بابلی شروع بگفتن سر گذشت‌های دور ودراز خود کردند . در نتیجـه بکلی فصول وابواب تاریخ باستان بشکل و روشی‌نو ساخته و پرداخته گشت . اسناد و متون مهم بشماره‌های فـراوان نه تنها در سرزمین بابل وآشور بلکه درممالك مجاور ایشان روز افزون بدست دانشمندان افتاد. تااینکه اکنون بمرحله‌ای رسیده‌ایم که قسمت عمده تاریخ بـاستانـی را

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

انجا نیز مانند صفحات قبل دربیان اکتشاف رمز خط میخی و کتیبه بیستون و سهم بزرگی که ایرانی‌ها بنوبت در تمدن بین‌النهرین داشته‌انـد سکوت اختیار کرده . آثار و کتیبه‌های فراوانی کـه از دوره سلطنت هخامنشی در خاك بابل وآشور بدست آمده بیش‌از حد شمار است .

نه تنها میتوانیم از نو مدون سازیم بلکه میباید باردیگر آنرا بکلی شرح و تفسیر کنیم.

حاشیه : در اینجا لازم است از اکتشاف بزرگی که در این اواخر در تخت‌جمشید « پرس پلیس » در کاخ آپادانا اتفاق افتاد و اسناد مهمی بدست باستان‌شناسان و تاریخ نگارای عهود باستانی افتاد چند کلمه اضافه کنیم تا فایدهٔ این کتاب تمام و فیض آن عام باشد (مترجم)

الواح سیم وزر تخت جمشید

کاخ آپادانای داریوش کتیبه‌ای نداشت که بتوان تاریخ بنای آنرا بطور تخمین تعیین نمود ولی حدس زده میشد که باید در اوائل سلطنت آن پادشاه بزرگ و پس از دفع شورشهای کشورهای تابعه شاهنشاهی ، آغازساختمان شده باشد.

در شهریور ماه ۱۳۱۲ شمسی (۱۸ سپتامبر ۱۹۳۳) هنگامی که باستان شناسان بنگاه شرقی شیکاگو تحت ریاست باستان شناس فقید پرفسورهرتسفلد درتخت‌جمشید حفاری مینمودند،درخلال‌خاکبرداری گوشه‌های شمال شرقی و جنوب شرقی این کاخ عظیم دو صندوق سنگی باندازه‌های ۱۲ × ۴۵ × ۴۵ سانتیمتر در درون پی‌های طالار مرکزی پیدا کردند. درون هرصندوق یك لوحهٔ طلا و یك لوحهٔ نقره به اندازه‌های ۳۳ × ۳۳ سانتیمتر و قطر ۱۵ میلیمتر و وزن ۹٫۵ کیلوگرام نهاده شده‌بود. زیرلوحه‌ها چند سکه کرزوس (پادشاه‌لیدیها) گذارده بودند که فاصل بین الواح و کف صندوق باشد. نظیر این دو صندوق گویا دوتای دیگر درگوشه‌های دیوار غربی همین‌طالار قرار

داشته‌است که درقرون گذشته از بین رفته ونابود شده ولی‌جای صندوقها که در سنگ کوه کنده شده نمایان و قرینهٔ وجود آنهـا میباشد .

نصب الواح خشتی یاسنگی در زیر پایه‌های بنا وکاخهای شاهان مشرق‌زمین ازدیر گاهان معمول وبطوریکه ضمن تمدن آشور بیان شد ، آنها نیز الواحی در پایه‌های قصور خود بنام «تمتو» کار میگذاردند . مرسوم شاهان هخامنشی نیز چنین بوده ، و دو لوح زر « آریارمنا » و « ارشام » شاهـد این مـدعی است . منتها داریوش بزرگ این افتخار را داشته است که بیادبود دارا شدن یك شاهنشاهی وسیعی کـه تا پیش از کوروش کبیر کم سابقه بوده‌است الواحی ازسیم و زر درچهار گوشه کاخ پذیرائی تخت جمشید با دست قدرت خود بگذارد تـا آیندگان بدانند که چه کشور پهناوری را وی اداره مینموده است .

داریوش روی‌این لوحه ها پس از سپاسگزاری از خدای بزرگ که چنین کشورپهناوری بوی بخشیده است حسب و نسب خود را بطور اختصار بیان میکند و چنین مینویسد :

از سطر ۱ تا ۳ : داریوش بزرگ شاه شاهـان شاه کشورهـا پسر هیستاسب هخامنشی .

ازسطر۳ تا ۱۰ : داریوش‌بزرگ میگوید : این‌است کشوری که من دارم . از سکاها که آنطرف سغد است تا حبشه (اتیوپی) از سند تا سارد که اهورمزدا بزرگترین خدایان ، آنرا بمن بخشید . اهورمزدا مرا وسلطنت مرانگاهدارد .

نوشته روی این الواح مانند اغلب از کتیبه های داریوش با سه خط میباشد. پارسی ۱۰ سطر. عیلامی ۷ سطر. آشوری (بابلی) ۸ سطر .

این چهار لوحه از گرانبهاترین آثار مکشوفه در تخت جمشید است و وبهیچوجه نمیتوان برای آن بهائی تعیین نمود؛ زیرا درحقیقت سند مالکیت ایران بزرگ هخامنشی و سپردهٔ گرانبهائی نیاگانی است که شهریار عظمت‌مدار پارسی برای تاریخ ساختمان بنای عظیم تخت‌جمشید در زیر پایه‌های کاخ بار بدست خود بیادگار گذارده است و بروی آن حدود کشور پهناور هخامنشی را نگاشته که اینك پس از گذشت افزون از ۲۴۷۰ سال محکمترین سند تاریخی ایرانیان میباشد.

الواح سیم و زر دیگری که از شاهان هخامنشی تا این زمان بدست آمده رویهمرفته هشت لوحهٔ طلا وسه لوحهٔ نقره میباشد.

۱ ــ لوحهٔ طلای آریارمنا، جد بزرگ داریوش، مکشوفه در همدان که در موزهٔ برلن است.

۲ ــ لوحهٔ طلای ارشام، جد داریوش، مکشوفه درهمدان که در موزهٔ شخصی مارسل ویدال است.

۳ و ٤ ــ همین دو لوحه طلای مورد بحث است که یکی در موزهٔ ایران باستان (تهران) و دیگری در موزهٔ کاخ مرمر (سلطنتی) نگاهداری میشود.

۵ ــ لوح طلای داریوش کبیر، مکشوفه در همدان که در موزهٔ ایران باستان میباشد.

۶و۷ ــ دو لوح طلا بنام داریوش دوم، مکشوفه در همدان که یکی در موزهٔ ایران باستان ودیگری درموزهٔ کاخ مرمر (سلطنتی) است.

۸ ــ لوح طلای اردشیر دوم، درموزهٔ شخصی مارسل ویدال.

امّا سه لوحهٔ نقره دوتا، همین الواح مکشوفه درتخت جمشید است و

سومی در همدان بدست آمده که اکنون درموزهٔ ایران باستان (طهران) میباشد .

پیدایش این لوحه‌ها هنگامه بزرگی برپا ساخت و مقالات و مباحثات مهمی دراطراف آن درمجامع فرهنگی و ادبی صورت گرفت . انجمن‌ادبی‌طهران که تحت ریاست مرحوم شاهزاده‌افسر، تاریخ‌پیدایش این‌لوحه را با مضامین آن بین‌ادبا و سخنوران زمان با شرائطی بمسابقه گذارد ، برای گوینده بهترین اشعار ، بیست پهلوی جایزه نقدی تعیین کرد . متجاوز ازپنجاه نفر گوینده وسخنور وقت درطهران و شهرستانها و مخصوصاً شیراز دربن‌مسابقه شرکت کردند و قصائد غرا وچکامه‌های نغز و شیوا ساختند که از بین همه آنها چکامه‌آقای حسین مسرور مقبول و مورد پسند قرار گرفت و برنده جایزه شد . اشعار نامبرده سی‌بیت است که چند بیت مناسب ازآن درینجا درج میگردد :

بفرمود از سیم واز زر دو خشت
بدان خشتها نام ایران نوشت

یکی نغز صندوق از خاره سنگ
بپرداخت استاد با فرّ و هنگ

پس آن خشت زر در دل وی نهاد
بجای یکی خشت در پی نهاد

بدان لوح بنوشته دانا دبیر
زالماسگون خامه نغزو هژیر

که شاه شهان داریوش بزرگ
کیان زاده از ویشتسپ سترگ



لوحهٔ داریوش کبیر در زاویهٔ قصر آپادانا « تخت جمشید »

همی گوید اینست آن کشوری
که ایزد مرا داده با سروری
زیك ره سوی هند باشد درش
باسپارت آرد در دیگرش
بسغد و سگستان یکی سوی او
بکوشا و عمان دگر روی او
بیاری اورمزد برتر خدا
شدم بر چنین بوم و برپادشا
نگهدار بادا روان مرا
دیار من و خانمان مرا!»

ازجمله درزمینه حیات‌سیاسی پیشینیان منابعی بدست آمده‌است که در این‌شرح وتفسیر جدید بما کمك بسیارمیکند ، ازاین‌قرار : همانطور که هر فرد عادی در معاملات و داد وستدهای خود ناگزیراست اسناد خود را ثبت و تحریر کند ، هم چنین هر پادشاه و حکمرانی نیز به همین طریق‌میرود تا برای آیندگان و نسلهای‌بعدکار نامه مفصلی‌ازاعمال خود بجای گذارد . اگر درعصر حاضر سیاسیون واحزاب سیاسی امروزه از مفاخرخود لاف‌ها میزنند ! چرا نبایستی‌سلاطین اعصار قدیم در ستایش خود داستانها بگویند ؟ میتوان گفت که در سراسر تاریخ بابل وآشور هیچ پادشاهی نبوده است که این فرصت را از دست داده و برای اعقاب آتیه ، از عظائم اعمال خود سر گذشتی بجای نگذاشته باشد ؛ تا بحدی که بعضی ایشانرا به ژاژخائی و گزافه سرائی میتوان متهم داشت . اگریکی ازایشان قصری می‌ساخته یا معبدی را مرمت میکرده حکایت مفصلی ازآن‌کار بزرگ خوددر کتیبه می‌نگاشته ومبالغی دیگر ازذکر سایر اعمال خود برآن‌میفزوده است. این کتیبه‌هائی که مخصوص‌ابنیه و عمارات‌اند غالباً روی استوانهای گلی وبعضی اوقات در روی احجار قیمتی ثبت و نگارش می‌شده است . بیك نسخه هم اکتفا نمی نموده‌اند بلکه نسخ متعدد ازآن فراهم ساخته ودر چهارگوشه بنای نوبنیاد در زمین بخاك می‌سپرده‌اند .

همانطور که در عصرجدید ، امریکائی‌ها کتاب و اوراق مربوطه به‌ـ عمارتی نوبنیاد را در گوشه‌ای ازآن مخفی‌می‌سازند، این‌رسم وعادت در قدیم آنچنان معمول‌شده بوده‌است که باستان شناسان امروز در هر بنای

جدیدالاکتشاف نخست بسراغ الواح مدفون در چار گوشه شالوده‌های آن می‌روند و غالباً آنها را بی کم وکاست استخراج میکنند.

از مطالبی که در آن کتیبه‌ها مندرج است، اطلاعات بسیار جالب راجع به‌آن بنا بدست می‌آورند. این پادشاهان باین قناعت نکرده واز بیم‌آنکه مبادا افتخار بنای‌آن ساختمان درآینده از نام ایشان زائل گردد، تدبیری دیگر نیز می‌اندیشیده‌اند؛ بدین معنی که برتمام‌خشتهای پخته (آجر) که در آن بنا بکار میرفته مهری‌میزدند مشتمل بر کتیبه‌ای تقریباً باین‌مضمون: «معبد فلان که فلان‌سلطان بزرگ سومر واکاد[1] بنا کرده» هرجا که ویرانه‌های پایتخت بزرگی بوسیله حفاری‌علمی کاوش میشود یاشهر مهمی که صاحب معابد رفیعه بوده‌است مورد بررسی قرارمیگیرد ازاین کتیبه‌های‌استوانه شکل که رقم وسندتاریخی آنجاست فراوان بدست می‌آید.

آنقدر باستان شناسان ازین گونه الواح بدست‌آورده‌اند که این ایام بعدازآنکه چند عدد از آنجمله را برای نمونه در گنجینه موزه ها می گزینند مابقی را بیفایده دانسته و بدور میریزند.

هنگامی که نویسنده‌شاهدوناظر حفاری درویرانهٔاور[2] در کشور

۱ــ اکاد Akkad نامی‌است تاریخی که به‌ناحیهٔ شمالی‌بابل‌می گفته‌اند. ظاهراً در آن‌جا شهری‌دیرین‌بنام «اکاد» وجودداشته‌است. درناحیه باریك و طولانی و در محل نزدیکی دو رود عظیم دجله و فرات، شهرهای باستانی مانند: کیش وبابل وسیپار وغیره همه در آن ناحیه بوجود آمده بوده‌اند.

۲ ــ اورUr نام شهرتاریخی‌است که قبل‌از بابل در کشور سومر بمنتهای آبادی وعظمت رسید واز شهرهای‌مهم کلدانیان ومولد ابراهیم پیغمبر است. در آن محل‌اکنون‌قصبه‌ای است که‌نام عربی«مقیر» دارد و درجنوب خرابه‌های بابل واقع است.

کلده[1] بودم ، آقای وولی[2] که عمل حفاری وتحقیقات باستانی‌را در آنجا برعهده‌داشت به کار گران امر اکید کرده بود که آجرهای مهر-دار را بدقت نگاه دارند تا در معرض تحقیق و وارسی قرار گیرد . اگر آجری شامل کتیبه تازه یا جالب بدست مــی‌آمدآن‌آجر را ازکار گر گرفته و در برابر پاداشی درحدود چهارسنت[3]باو عطا میکرد. بدیهی است کار گرها بهمین سبب‌خیلی سعی میکردند اینگونه‌آجرها رادقیقاً نگاهداشته و برای مطالعه و تحقیق تقدیم نمایند .

اتفاقاً یکی از سلاطین قدیم شهر اور که به «اورنامو» ملقب بوده است ، درزمان خود بانی ابنیه بسیاری بوده ودر روی‌آجرهای بیحسابی که بکارمیبرده نام‌خودرا به‌فورمول خاصی، مانندکلیشه، نشان میکرده. در نتیجه آجرهائی که نشانه او را دارند ازکثرت وفور بی‌قدر و قیمت شده‌اند و برای کار گران پاداش و انعامی حاصل نمی‌آورند. غالباً که ما در اطراف ویرانه‌ها میگشتیم واین گونه‌آجرها را می دیدیم باختصار میگفتیم « اورنامو » و رد می‌شدیم. این‌کلمه راکار گران در مدنظرخود به‌معنای «بی‌فایده» یا «بـدون انعام» ترجمه میکردنـد ، و عکس‌العمل ایـن‌کلمه درآنها دیدنــی بود زیرا هر وقت کلمه «اورنامو» بگوش‌آنها میرسید ، آنرا با اسامی و الفاظ بسیار زشت ناسزا ردیف میکردند که

---

۱ ــ کلده Chaldea نام یونانی کشور اکاد است و بــه ناحیــه‌ای از بین‌النهرین گفته می‌شده و از شمال خلیج فارس‌تاسواحل فرات امتداد داشته واز شرق به کوهستانهای کردستان و ارمنستان منتهی‌می‌شود. شهرقدیم **اور** مرکز کلده‌است .

۲ ــ Sir Leonard Woolley باستان شناس انگلیسی .

۳ ــ Cent یکصدم دلار

شایسته تکرار در این جا نیست . اگر اورناموی بیچاره زنده می‌شد و این پاداش آینده گان را در برابر زحماتش مشاهده میکرد ، هر آینه از آن همه کارهای ساختمانی پشیمان میگردید !!

از آنجا که اغلب ابنیه بابل قدیم را چنانکه گفتیم از خشت خام میساخته‌اند، معلوم است بر فراز سطح این خشتها که باملاطی از گل روی هم میگذاشتند قابل آن نبود که کتیبه‌ای نگاشته شود. ازین رو بعضی از پادشاهان برای ثبت کارنامه‌های خود اسلوب دیگری اندیشیدند ؛ باین معنی که تمام یاخلاصه‌ای از کتیبه‌های خود را که روی خشت گلی میبایستی کتیبه کنند ، روی قطعات گلی که بشکل میخ ساخته شده بود می نگاشتند و آن میخ‌ها را در کوره پخته و در فواصل معینی در شالوده بنا در روی شفته



جای پای یك سگ که برروی خشتهای باستانی قدم نهاده



مجرای آبی که با آجرهای ممهور به‌نشان یکی از سلاطین ساخته‌شده



کتیبه برروی یك گل‌میخ گلی باستانی

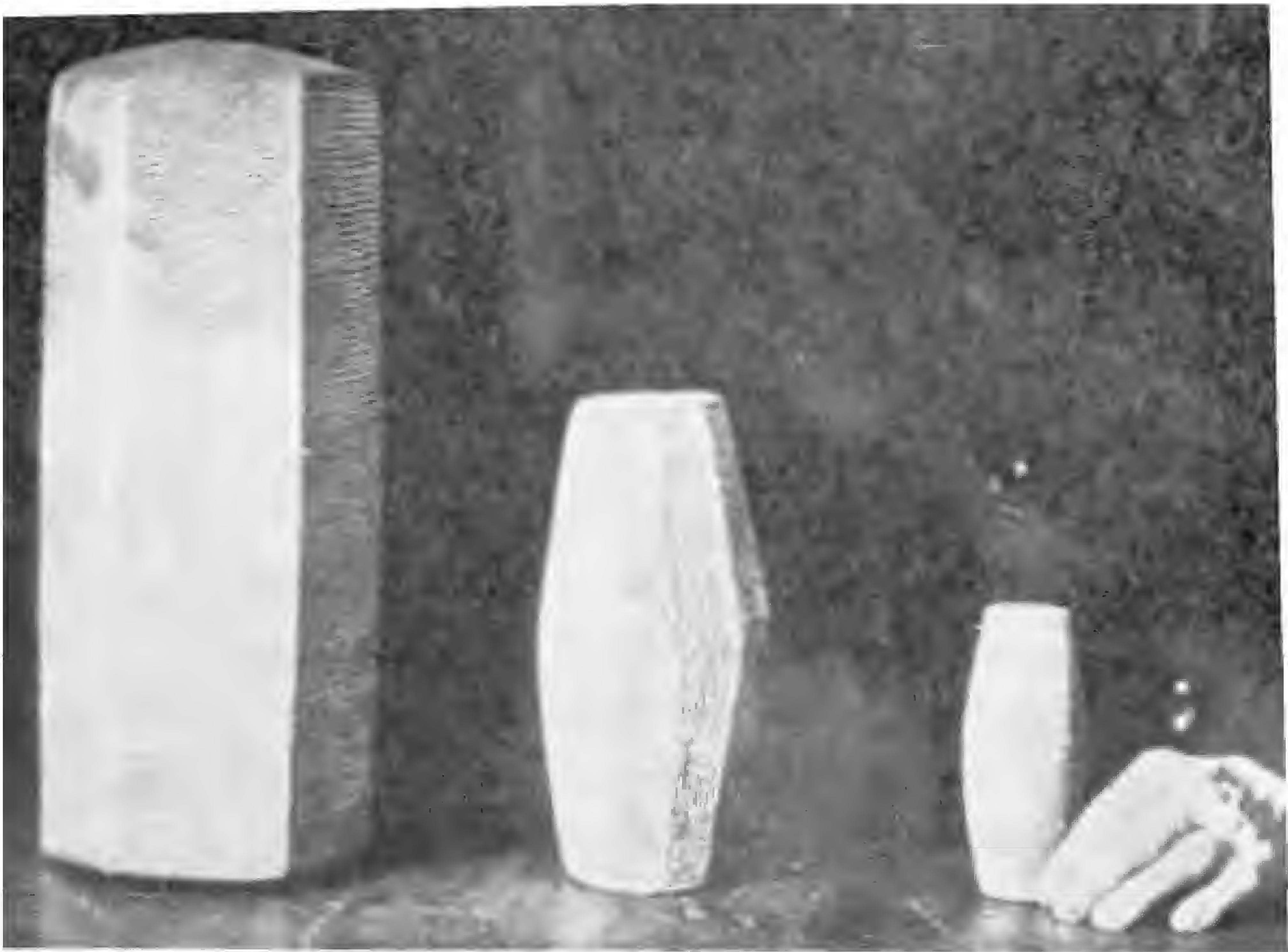
کار میگذاشتند بطوریکه سلاطین بعد وقتی آن دیوارهارا خراب میکردند آن میخ‌ها را یافته و بسهولت پی‌میبردند که آن معابد یا آن ابنیه درچه زمان وبدست چه کسی از پیشینیان، بنا یا مرمت شده است .

بدیهی است روزی که این پادشاهان عالیمقدار این همه احتیاط و دقت برای تخلید نام خود بکار میبردند ابداً بفکر باستان شناسان که سه یا چهار هزار سال بعد به‌آن سرزمین خواهندآمد نبودند . بعدها روشن شد که این کتیبه‌های موجوده در چهار گوشه شالوده ابنیه یا در زیر پی یا درمیان دیوارها ، نزد علماء امروز چقدر ذیقیمت و پرارزش می‌باشد. دانشمندان این کتیبه‌ها رادرمعرض مطالعات دقیق وبررسیهای عمیق که احیاناً بیفایده و غیرلازم بود قرار دادند و ازآن نتایج

گوناگون و مهم استخراج کردند، تا بالاخره با کمال سهولت معلوم کردند سرگذشت هرشهری چه بوده؟ کی و در کجا وبدست چه کسی بنا شده؟ چه وقت و بدست کی خراب شده؟ بعدازآن دوباره درچه موقع وبدست چه‌اشخاصی‌مرمت وتجدیدحیات‌یافته‌است؟ هم چنین‌سیر ارتقا و انحطاط هریك‌ازخدایان دراین کتیبه‌ها دورنمائی‌بنظرمی‌آورد زیرا این اسناد نشان میدهد که‌معبدهرخدا کی‌بناشده‌و کی ویران گشته است.

در ویرانه‌های معابد،سلسله طبقات منظمی روی یکدیگرمشاهده میشود که مانند پیدایش طبقات ژئولوژی (زمین شناسی) نظم و ترتیب مشخصی دارد و هرطبقه علائم و قرائن و دلائلی را بدست میدهد که تاریخ بنای‌آن را روشن میسازد .

در برابر این فوائد علمی که از این کتیبه‌های شاهی بدست می‌آید ، البته گناه آن همه تفاخر و خودستائی که‌آن سلاطین خودپسند بخرج میداده‌اند ، قابل عفو است . مخصوصاً از اینکه شرح مفصل جنگها و محاربات خود را ذکر کرده‌اند ازآنها ممنون باید بود. این حوادث تاریخی غالباً روی الواح مجوف کثیرالاضلاع گلی که دارای شش یا هفت یا هشت سطح است ثبت شده. تمام این سطوح هرقدر جا میگرفته‌مملو ازمخطوطات‌است. بعضی‌اوقات‌الواح استوانه‌شکل‌مجوف درسه یا چهارستون، همان کتیبه را مکرر نقش‌میکرده‌اند. ازاین گونه الواح استوانه‌ای بسیار ساخته شده و مسلماً بیچاره کاتب و نویسنده آنهاکار بسیار یك نواخت وطولانی وخستگی‌آوری درپیش داشته ، زیرا میبایستی که همان کتیبه‌را پی‌درپی ودر روی‌خشتها والواح عدیده‌دائماً



گل میخ‌های عصر سناکریب (چپ) و استوانه‌های دوره سارا گون (وسط) و عصر نبو کدنسار (راست)

بتکرار بنگارد . سلاطین جلیل‌الشأن این الواح کثیرالاضلاع یا استوانه شکل را در زاویه‌ها پی‌قصور خودکار میگذاشته‌اند تا داستان عظائم اعمال ایشان را در این جهان ناپایدار، نگاهدارد. علاوه بر آن نسخی از همانرا در کتابخانه پادشاهی نیز حفظ و ضبط میفرموده‌اند. بطوریکه درباره بعضی ازین سلاطین جزئیات تاریخ ایشان برما معلوم شده است ؛ ولی برای بعضی دیگر باید هنوز منتظر کشفیات تازه در حفاریهای علمی باشیم بدان‌امید که به‌خرابه ابنیه‌ایشان روزی‌دست‌یافته

و کتیبه‌های جدیدی بدست آوریم .

تنها عیب ونقصی که درکتیبه‌های شاهی موجود است آن است که آنها غالباً متضمن اطلاعات معتمد نیستند . چه‌بدیهی است که شهریاران باستانی همواره می کوشیده‌اند که خویشتن را به بهترین صورتی در کتیبه‌ها جلوه گر سازند . درکشوری مانند آشور که از هر طرف بجبال رفیعه پراز دشمن احاطه شده، ودشمنان همواره حاضر و آماده بوده‌اند بر صحراها ودشت‌های بی‌حفاظ آن سرزمین فروبریزند، برای شخص پادشاه امری حتمی و ضروری بوده که همیشه از دلاوریهای خود در میدان جنگ سخن گوید و حماسه ها بخواند و دشمنانرا چنان بوحشت وبیم اندازد که کشورش را در آرامش و امنیت باقی بگذارند . ازین‌رو اسناد و کتیبه‌های آشوری غالباً متضمّن جنگ نامه‌ها و داستان‌های رزم و پیکار است . حقیقت آن است که بعضی از این پادشاهان بهیچ روسپاهی و لشکرشکن نبوده‌اند وحتی یکی از آن میان که خود رامانند جنگ‌آوری بزرگ می‌ستاید ، متهم به کمال جبن و ضعف نفس میباشد . هم چنین کمتر درین نوشتجات مشاهده‌شده که بعضی از پادشاهان آشور از تأسیس کتابخانه‌ها یابنای مجاری میاه و ترعه‌ها سخن گفته باشند. فقط در ضمن اعمال جنگی به خدمات اجتماعی برای خیروآسایش مردم خود تلویحاً گاهی ذکری کرده‌اند. مثلا مامیدانیم که درزمان سلطنت سارگون (۱) نهضت و حیاتی تازه در ادبیات بظهور رسید و با این حال

---

۱ ــ سارگون Sargon نام سرداری آشوری است که پس‌از مرگ شلمانسر چهارم در۷۲۲ ق. م. تاج سلطنت آن کشور رابسر نهاد. نام خودرا بنام سارگون (پادشاه قدیم بابل‌در دوهزار سال‌قبل‌ازاو، همین نام‌راداشته)

بقیهٔ پاورقی ذیل صفحهٔ بعد

تاریخ مکتوب او که اززیرخاك بدست‌آمده همه داستان‌ویران ساختن مملکت سامریا [1] بوده‌است که چگونه مردم آنجارا به‌اسیری‌برده و از یك طرف کشور، مردمی‌دیگر را کوچ داده و درآن شهرسکنی فرموده است . برما معلوم است که این‌پادشاه ، چقدر حامی صنعت بوده معذلك آنچه قبل‌ازهرچیز درباره او گفته میشود همان داستان فتح « سامریا » است، شکستی که‌ایجادچنان نفرت‌ووحشت ازسامریهادرقلوب‌یهود کرده که تا زمان عیسی ادامه داشته‌است [2] ؛ بحدی که آن پیغمبرعالیجناب برخلاف‌رسم وعادت‌اهل‌زمان، بازنی‌ازاهالی آن‌شهرملعون، هم‌سخن‌شده است. برعکس درسرزمین‌های دیگر که ازتعرض وحمله دشمنان ایمنی داشته‌اند ، صفات جنگ‌آوری و سپاهیگری چندان مورد تأیید وتأکید

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

موسوم ساخت ، و مملکت خود را بفتوحات بسیار وسعت داد و تـا جزیره قبرس دردریای مدیترانه‌را تسخیر کرد. در۷۰۵ ق.م. در قصری که درناحیه خورس آباد ساخته بود بقتل‌رسید .

---

۱ ــ سامریا Samaria نام شهرقدیمی‌است درمرکزفلسطین، در محل قریه‌کوچکی که اکنون به نام « نبیطیه » معروف و در حدود ۶۰۰ نفر سکنه‌دارد وروی ویرانه های شهرقدیم سامریا بناشده‌است. در ازمنه‌تاریخی آنشهر مرکز ده قبیله بنی‌اسرائیل و پایتخت سلطنت ایشان بوده . نام این شهر درکتب مقدسه عهد عتیق وعهد جدید مکرر آمده است ، و مردم آن معروف‌به عبادت‌اصنام‌بوده‌اند وبت « بعل»رامی‌پرستیده‌اند.این‌شهر کراراًدر معرض تاخت و تاز ملوك بابل واقع شده است؛ سارگون پادشاه فوق‌الذکر آنجا را فتح‌کرد .

۲ ــ اشاره است به‌آنچـه درانجیل آمده است : « عیسی ایشـان را (حواریون را) وصیت‌کرده گفت از راه امتها نروید و در بلدی از سامریان داخل‌نشوید (متی : ۵/۱۰) ونیز آنچه‌که درانجیل آمده‌است :«زن سامری بدو گفت چگونه توکـه یهودی هستی از من آب میخواهی ... » یوحنا : باب ٤



کشف لوحه‌ای از داریوش کبیر در زیر پی قصر آپادانا

الواح شاهی نیست . از این جاست که در آثار بخت‌النصر که پادشاهی بزرگ وجهانگیر وجنگجوست مشاهده میکنیم که وی از ذکر مفاخر جنگی خود خاموش مانده و همه‌جا حکایت از آثار اجتماعی و خدمات دینی خود می‌نماید . میگوید که چند معبد بنا کرده و چند معبد دیگر مرمت فرموده و در برابر مذبح چه هدایا و نذور گرانقیمت بدرگاه خدایان نثار کرده‌است. گوئی تمام نظراو براین‌بوده که برای آیندگان و اعقاب ، نوشته وسندی ازاعمال مذهبی دینی‌خود باقی گذارد .

نکته دیگر آن که این کتیبه‌ها و اشیاءتایك درجه معین قابل اعتماد



نقش باستانی شیر در دروازهٔ ایشتار در بابل ـ عصر نبو کد نسار

است . چه بدیهی است که هیچ کس در دنیا یافت نمیشود مبلغی وقت عزیز ومال گرانبهای‌خودرا صرف کند وداستانهائی بنگارد که آیندگان ازشکست‌ها و هزیمت‌های اوآگاه شوند ؛ این‌کار را دشمنانش خواهند کرد . او فقط از فتوحات و مفاخر جنگی خود صحبت میدارد و اگر هم واقعاً شکستی روی داده آن را بصورت فیروزی جلوه میدهد .

با مطالعه نقشه هر کشور بخوبی میتوان بعضی نقاط تاریك تاریخ هر پادشاهی را روشن ساخت و حقائق را استخراج ومعلوم نمود. مثلاً اگر جنگی برای پادشاه شیکاگو روی داده باشد و او در تاریخ خود بنویسد که نخست در رزم گاه نیویورك فاتح گردیده سپس در میدان فیلادلفیا بردشمن فیروز گشته ودرآخر کار پس از محاربات‌چند که‌همه جا غلبه با اوبوده ، بالاخره درمیدان‌پیتزبورگ جنگ خاتمه پذیرفته است ، با مطالعه این نقاط درنظر خواننده واضح میشود که لشکر این پادشاه جنگی پیوسته در حال عقب نشینی و هزیمت بوده است .

پیشوایان ملل جرأت و جسارت آنرا ندارند که حقیقت را برای پیروان خود بصراحت باز گویند. مثلاً هرگاه در تاریخ وقایع حروب خود میگویند که نیمی از لشکر خصم در جنگ نخستین نابود گردید و در جنگ دوم باز میگویند که نیمی دیگر معدوم گشت و در جنگ سوم و چهارم همچنان باز مینویسند که مقداری عظیم از سپاه دشمن مقتول گردید، بالاخره باید چیزی باقی نمانده باشد که شاه زحمت محاربه بخود بدهد. پس مسلماً بیان این وقایع با حقیقت منطبق نیست. باوجود این عیوب باز این کتیبه‌های شاهی باهمه کتمان حقایق و با آنکه کذب فاحش است ارزش علمی خود را ازدست نمیدهد. تمام این کتیبه‌ها را مردمان محقق با همه اشکالات و زحمات که در بر دارد از زیر نظر وارسی وتحقیق گذرانیده حقیقت را از آن استخراج می کنند، و این کار را هم کرده‌اند. ما اگر نظری بتاریخ زمان خود بیندازیم و در بیانیه‌ها و

نقل و نصب مجسمه سنگی عظیم آشوری درمحل خود





آثار مکتشفه که مولف کتاب برای موسسه شرقی کشف کرده

خطابه های پیشوایان سیاسی و رؤسای جمهور و دیکتاتورها تدبر کنیم ملاحظه خواهیم کرد این آشوریها و بابلی‌های قدیم گناهی نکرده‌اند که‌تاریخ زمان‌خود راعیناً مانندسیاسیون‌بزرگوارعصر حاضر نوشته‌اند .

درزمان باستان برخلاف سبك زمان ما ، شماره اعوام و سنین به‌سال مبدء که در آن حادثه معینی واقع شده‌باشد شروع نمیشده است. قدمای بشر از تاریخ تولد مسیح خبری نداشته و فورمول ۵۰۰ ب . م . یا ۵۰۰ ق . م . در نزد ایشان معمول نبوده بلکه درعوض ، هرسالی را نامی بوده که به‌حادثه مهم و بزرگی که‌در آن سال یا سال قبل آن روی

داده منسوب‌می‌داشته‌اند. مثلاً می گفته‌اند : «سالی که معبد ماردوش[1] در بابل ساخته شد » یا « سالی که فلان پادشاه لشکر فلان پادشاه را در هم شکست » یا «سالی که‌کانال بزرگ شاهی در فلانجا ساخته گردید». البته بدیهی است این همه وقایع و تواریخ بدون اینکه یك یادآوری و کمکی در کارباشد درخاطر نمیتواند بماند؛ ازاینرو کاتبان و محرران فهرست های وقایع را بـرای هر پادشاه جـداگانـه تنظیم و تحریـر می کرده‌اند . مثلا از جمله اسناد و تواریخی که در دست است فهرست حوادث سالهای سلطنت هامورابی است که به‌ترتیب زیر تنظیم شده :

اول . . . سال جلوس هامورابی به‌سلطنت .

دوم . . . سالی که هامورابی تختی برای خدای بابل بنا کرد .

وقس‌علیهذا . تمام وقایع مدت سی‌ویك سال که وی برتخت سلطنت پادشاهی بابل نشسته بود تا سال چهل و سوم که در آن واقعهٔ مرگ او اتفاق‌افتاد مرتباً ثبت‌شده. بدین‌وسیله‌نه‌تنها عددسالهای سلطنت‌پادشاهان بدست ما رسیده بلکه سلسله وقایع عمده‌را که در عهد هر یك از ایشان اتفاق افتاده است میتوانیم معلوم کنیم .

---

۱ ــ ماردوخ یا ماردوشMardukh . نام خـدای شهر بابل است که بزرگترین معبد او درآنجا بوده ودرآن معبد است که برج بابل معروف‌بنا شده . بعداز آنکه شهر بابل دردو هزارسال ق.م. پایتخت کشور بین‌النهرین گردید ، این‌خدا ومعبد او، شهرت وعظمت بسیار حاصل کرد. خدایان دیگر سومری را تحت‌الشعاع خود قرار داد واورا خدای حکیم وخالـق جهان و قاتل‌شیطان ازلی «تیامت» می‌پنداشتند که ازجسد مرده اوآسمان وزمین را آفرید . سرودهائی که درتقدیس وستایش ماردوخ ساخته شده واز زیرخاك کشف‌گردیده درمنتهای لطافت ونماینده ادبیات قدیم بابلی است .

این فهرست‌های وقایع سلاطین منفرداً بافهرست‌های دیگر که شامل سلسله سلاطین بطور اجماع میباشد تکمیل می‌شود . در آنها سلسله‌ها و سلاله های معظم تاریخی یکی بعد از دیگری قرار داده شده و مجموع سنین سلطنت افرادنیزذکر گردیده است .از این سبب اهمیت فوق العاده تاریخی، این فهرست ها، درنظرمورخین تاریخ شرق حاصل کرده اندباهمهٔ ارزش واعتباری که باین فهرست ها می گذاریم واز آنها اسامی سلاطین و عددسالهای مدت ملك ایشان را استخراج می کنیم، معذالك یك منقصت در آنها موجوداست: وآن این است که چون سلاله‌های سلاطین بعضی معاصر بایکدیگر بوده‌اند و دریك زمان تقریباً همه با هم زندگی میکرده‌اند، از اینرو اگر آنها را متعاقب ومتوالی یکدیگر قرار دهند غالباً اسباب اشتباه و خلط میشود و مجموعه سنین سلطنت یك خانواده و تاریخ مؤسسین اولیه آنرا نمیتوان بدرستی و دقت معلوم داشت .

گرچه بعضی ازسنوات سلطنت پادشاهانی که در ادوار تاریخی اخیر حکمرانی میکرده‌اند، ازین فهرست‌ها بدرستی معین میشودولی تاریخ ملوك وسلاطین بسیار کهن که در ادوار قدیمه میزیسته‌اند قابل اعتمادنیست . چنانکه برای عدد سالهای عمر بعضی از آن سلاطین اساطیری وپادشاهان نیم افسانه‌ای شماره‌های غیر قابل قبولی ذکر کرده‌اند؛ مثلا هفتاد دو هزار سال مدت ملك یکی را رقم کرده‌اند. در این مورد عمر ملوك بین‌النهرین شبیه‌است با نام وعمر بزرگان وآباء عبرانی(۱) . هرچند تطبیق

۱ــ بزرگان عبرانی Hebrew Patriarchs یعنی رؤساء قبائلی که بنی‌اسرائیل بسیاری از آنها را جزو انبیا شمرده‌اند، مانند آدم وابراهیم واسحاق ویعقوب وپسرانش وموسی وداود وسلیمان وغیره (سفرپیدایش باب ۵)

اسامی سلاطین اساطیری بابلی با نام آباء عبری امری بیفایده است، لیکن اگر این دو منبع تاریخی باستانی ـ یعنی کتیبه‌های بابلی و منابع قدیم عبری ـ هردو بدقت مطابقه ومقایسه شود فوائدی از این کار بدست می آید. هم‌چنین بکلی ابلهانه است که بخواهیم بزور تصورات وحدسیات بر این مشکل فائق آئیم . مثلا بگوئیم که در این اعداد بزرگ مقدار سال در اصطلاح زمان آن بزرگان از مقدار سال نزد ما بسی کوتاه‌تر بوده است و از اینرو توهم کنیم که مدت زندگانی متوشالح[1] هفتاد و دو سال بوده‌است. فرضاً اگر درباره این متوشالح که عمر او رانهصدو شصت و دو سال نوشته‌اند این حدس درست باشد در باره پادشاهی که هفتادو دو هزار سال بزعم ایشان عمر کرده چه راه حلی میتوان فرض کرد ؟

طریق ساده وسریعی که برای رفع این مشکل جسته‌اند این است: مورخین عبری که همیشه میخواسته‌اند فاصله مابین تاریخ واقعه خلقت عالم (بزعم ایشان) را باوقایع عصری که اسناد تاریخی دردست داشته‌اند ازمیان برداشته وهردو رابیکدیگر وصل کنند، چون در دست آنها اسامی والقاب اشخاص زیادی از قدمای باستانی نبوده است وچند اسمی بیشتر درخزانه خاطرشان باقی نبوده ، ناچار بجای آنکه اسامی جدیدی اختراع کنند تا برای آن مردان بتوان عمرطبیعی فرض نمود ، با کمال سهولت ایام عمر چندتن

---

۱ ـ متوشالح Mettu selah نام یکی از آباء (پطر یارك) بنی اسرائیل است که درسفر پیدایش باب ۲۱/۵ نام اوذکرشده و عمر او در آنجا ۹٦۲ سال ثبت گردیده است .

معدود آن اشخاص را هر قدر خواسته‌اند کش داده و برای آنها اعمار طویلی قائل شده‌اند. البته برای عبرانی‌ها که پهلوانان‌قدیم و پادشاهان اساطیری آنها از زمان ایشان چندان دور نبوده ، بسهولت امکان داشته است که برای هریك آنها تاریخی نسبةً جدید قائل شوند . امـا کار بابلی‌ها چنین نبوده است ؛ چه هر نسلی از مـردم بابـل از هرطرف احاطه شده بوده است به‌آثار و یادگارهای کهنسالی که از عصر ایشان بسیار دور بوده؛ ازاین‌رو برای‌ایشان‌اندازه گیری‌زمان‌کارسهلی‌نبود. پس آنان‌نیز برای‌چندتن‌از پیشینیان تاریخی‌خود، اعماری بی‌اندازه طولانی قائل‌شده‌اند. در این جاست که درفهرستهای‌سلاله‌های سلاطین بابلی‌دیده میشود که عمرهـای دراز غیر طـبیعی ذکر شده ، از این روآنانرا قابل اعتماد نمیتوان دانست؛ ولی درهرحال این اسناد را بکلی لغو و بیفایده هم نباید شمرد. بهتر آن‌است کوشش کنیم تاعلل وحقایق مستور در این افسانه‌ها و فهرست‌ها را کشف کنیم .

علاوه برمتون‌کارنامه‌های انفرادی سلاطین که از شالـوده دیوارهای قصورقدیمه آنهابدست آمده،ونیزعلاوه‌برفورمولهای‌تاریخی‌ایشان، بابلی‌ها فهرست‌های‌اسامی سلاطین‌واسامی‌سلاله‌ها راجداگانه‌نیز نوشته‌اند که همه‌اسناد ذیقیمتی بدست میدهند. یك‌منبع بسیارخوب دیگر نیز برآن بایداضافه کرد که‌اطلاعات مفیدی‌بمامیدهد وآن‌عبارت است از مکاتبات مابین‌پادشاهان با سرداران و حکام . چه‌درآن نامه‌ها ، پادشاهان‌کارهائی را که‌عمال ایشان درهرمورد بایستی انجام دهندبدقت‌شرح داده و برای

ایشان دستورالعمل‌ها نوشته‌اند، بطوریکه ما تصویرحقیقی آن پادشاه را می‌بینیم وملاحظه می کنیم که چگونه درسریرسلطنت متمکن‌بوده و در اطراف و اکناف محروسه ملك خود سیاست مدن را مطابق عقل وتدبیر بکار میبرده ، نیز در آینه همین نامه‌هاست که دورنمای کاملی از اوضاع و احوال رعایای آن پادشاهان در اطـراف ملك نمودار میشود .

فصل نهم

سرگذشت کاهنان

مردم بابل و آشور مانند همه مردمان اعصار قدیمه درجهان بنوبت خود آئینی‌مخصوص خاندان وعشیره داشته‌اند . پدر خانواده و پیشوای روحانی افراد و صورتهای گلی کوچك خدایان ونسخه شبه تقلیدی‌از معابد و خانه‌های خدایان همه قسمت اصلی‌وضروری در هر خانه‌بشمار میرفته است . هدایا ونذور بسیار ازطرف افراد خاندان به‌آنها تقدیم میگردیده ودرفواصل‌معین‌نسبت به‌آنهاعباداتی‌بعمل‌می‌آورده‌اند. نسبت باین خدایان دست ساخته که حافظ و نگاهبان مال و ثروت‌آنخاندان شمرده میشده‌اند مراسم پرستش مفصلی انجام میداده‌اند . البته‌خدایان بزرگ که‌دررأس‌مجموع آلهه(پانتئونPanthéon) قرارداشته‌اند برای‌آن بوده‌اند که تمام مملکت را حفاظت و پاسبانی کنند ؛ در معابد عظیمه نسبت به‌آنها مراتب بندگی وعبودیت باتشریفات مجلل بعمل می‌آمده است . مقام منیع این الهه بزرگ بالاتر و والاتر ازآن بوده است که توجهی‌بحال وروزگار افرادبندگان‌حقیرفقیرمبذول‌دارند. مسلماً افراد ناس بمعابد بزرگ برای‌آن میرفته‌اند که‌آنرا یکنوع‌تکلیف اجتماعی



تمثال الاهه مادر که ازهمه خدایان بابلی محبوب تر
وعبادتش عمومی تر بوده است .

خود دانسته و نیز برای آن بوده است که با بزرگان ورجال مهم کشور هم قدمی و همراهی کرده باشند .

اگر دورنمای کاملی ازمنظره عبادت عشیره ومذهب خانوادگی در دست داشتیم ، هرآینه بسیارجالب خاطر وجاذب نظربود ، ولی‌افسوس که اطلاعات ما دراین باب محدود بمطالبی‌است که جسته و گریخته در ضمن قراردادها و اسناد خانوادگی بدست آمده . مثلا ملاحظه میشود که در یك وصیت‌نامه، مادری معابدگلی کوچك خاص خدایان خانه‌را در میان اطفال خود تقسیم کرده ، و برای هریك وصفی کمابیش ذکر نموده وبه‌چگونگی‌هریك درچندکلمه‌اشاره‌ای کرده‌است؛ یاآنکه‌پدری خدایان خانه خودرا به‌ولد اکبر خود واگذار فرموده و باو تأکید نموده است که نباید سایر فرزندان را مانع عبادت شود و سایر افراد خاندان‌هم حق‌دارند که‌بخانه‌آمده وهدایا ونذورخودرا به‌الهه‌آنها‌بتقدیم رسانند. وصیت میکند که پس‌ازمرگ‌او تکالیف دینی‌درخانواده همچنان باید ادامه داده‌شود. ازآنجاکه عبادت کردن در نزدآلهه بیوت محدود و منحصر باقارب خیلی نزدیك ، یا افراد بلافاصله شخص متوفی بوده است ، اجازه ورود بخانه فردی و انجام آن تکلیف دینی دلیل برآن بوده‌است که آن فرد رسماً جزو اعضاءآن بیت شناخته شده و از تمام حقوق و حدود مخصوص افرادآن خاندان بهره‌ور می‌شده .

الواح گلی‌بابل ازاین‌لحاظ بسیاری‌ازحکایات تاریك‌مذکور در کتب مقدسه (عهد عتیق) رابرای ما روشن میسازد . مثلا درتوراة آمده‌است



یك مذبح مكتشف در خانه شخصی که محل قربانی خانواده بوده

که چگونه راحیل تمثالها و ترافیم‌های[1] پدرش را دزدیده و چون ازین سرقت‌خبردار شدند تمام کاروان **یعقوب** رابدقت تفتیش کردند ، و راحیل با یك حیله ماهرانه توانست که آنها را پنهان دارد.[2] ازاین

---

۱ – ترافیم teraphim کلمه قدیمی‌است که اصل آن معلوم نیست ودر توراة آمده (سفر داوران: باب ۵/۱۷ ونیز کتاب‌هوشع: باب۴/۳) این‌لغت برای‌یکنوع‌تمثال ویامظهرخدایان معبودخانواده استعمال‌می‌شده.ظاهراً آنها شکل انسان داشته وآنهارا درخانه پرستش میکرده‌اند . چون در ترجمه فارسی تورية این‌کلمه عیناً آمده است ما نیز همان را در اینجا نقل کردیم .

۲ – راحیل ، دخترلابان،زوجه یعقوب مادریوسف پیغمبر. این‌حکایت بقیه پاورقی درزیر صفحه بعد

داستان در عجب میشویم که چرا کسی بـرای چند قطعه تمثال سفالی که شاید دو غاز قیمت نداشته آنهمه زحمت بخود داده‌است . اما الواح گلی بابلی دلیل آنهمه زحمات وفداکاری راحیل را توضیح میدهد و آن چنین است که اگر دامادی خدایان و تمثالهای پدرزن خودرا درملکیت خود داشته فرزند مستقیم وی شمرده میشده و از میراث او سهم و بهره‌ای داشته. ازین سبب معلوم میشود که راحیل همسر بزرگوار یعقوت نبی سرقت آن بت‌های خانوادگی را ازآن سبب مرتکب شده تا شاید شوهرش یعقوب بمنزله فـرزند پدرش لابان محسوب گردد و بالنتیجه مطابق‌شریعت زمان دعوی حق‌الارث ازمال او بنماید . بعبارت دیگر این سرقت برای دوقطعه خدای سفالی نبوده بلکه مسئله میراثی هنگفت درکار بوده است !

اما در وقت حاضرهنوز نتوانسته‌ایم جزئیات عبادات را درخاندان و

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

که درمتن بدان‌اشاره شده درنزد خوانندگان کتب عهدعتیق (سفرپیدایش) معروف‌است . درآنجا به‌تفصیل بیان‌میکند که چگونه‌راحیل تمثالها وخدایان لابان پدر خودرا دزدیده باشوهرخود بکنعان فرار کرد ، چون لابان آگاه شد درپی آنهاشتافته وقتی که بآنهارسید یعقوب راعتاب‌ها کرد وگفت «البته رفتنی بودی‌ولکن‌خدایان‌مراچرادزدیدی؟» یعقوب گفت «نزد هرکه‌خدایانت بیابی‌او زنده نماند .» پس‌لابان بخیمه یعقوب وهمراهان اورفته ودرپی بت‌ها برآمد، راحیل بت‌ها راگرفته زیرجهازشترنهاد وبرآن بنشست ولابان تمام خیمه را جستجو کرده وچیزی نیافت، او به‌پدر خودگفت : « بنظر آقایم بد نیاید که در حضورت نمیتوانم برخاست زیراکه عادت زنـان برمن است ... پس تجسس‌نموده بتها رانیافت» (سفرپیدایش: ۳۱)



محرابی دردیوار خانه که جایگاه معبود خانواده بوده

فامیل‌بنگاریم ، زیراهنوزمنابع ومآخذ مستقلی‌بدست‌ما نیفتاده وهرچه میدانیم‌اطلاعات‌ضمنی‌است که‌اتفاقاً به‌آن تصادف کرده‌ایم، ولی‌دربرابر نسبت به‌مذهب عمومی‌و کیش‌همگانی‌منابع اطلاع وسیعی دردست‌است.

نوشتجات دینی و ادبیات مذهبی بابل وآشور در وسعت مطالب و تنوع مقاصد ازهیچ ملت دیگر کمتر نیست . در ستایش خدایان وحتی در تجلیل و تقدیس سلاطین که دعوی‌الوهیت کرده‌اند مقدار زیادی مناجات (۱) و مزامیر (۲) بدست ما رسیده است، بعضی ازآنها را در

۱ ـ درمتن کتاب کلمه لیتنی Litani آمده و ما آنرا مناجات ترجمه کرده‌ایم ، ولی در حقیقت آن یکنوع مناجاتی خاص است که کشیش‌یاکاهن درمعبدمیخوانند وجماعت عابدین آنرا باتهلیل وتغنی پاسخ میدهند .

بقیه پاورقی درزیر صفحه بعد

معبدها می‌سروده‌اند ، وبعضی دیگر ادعیه وآداب نمازاست که برای کاهنان‌یا جماعت عابدان تکلیف دینی‌معین می کند. بعضی‌ازاین مزامیر بآلات و بالحان موسیقی که باید در موقع تغنی بکار برده شود اشاره کرده، بعضی دیگر داستانهای خدایان بزرگ یاکارنامه های پهلوانان و ابطال نیم خدای اعصار باستانی را بیان نموده است .

حکایات خلقت جهان و پیدایش کیهان و اساطیر اولین که بعضی مبانی بسیار عالی و فلسفی دارد درآن نوشتجات فراوان است .

عجب دراین‌است که ملاحظه میشود اینگونه ادبیات مذهبی‌تماماً در قرن اول و دوم بعد از ۲۰۰۰ ق . م . برشته تحریر و کتابت درآمده و حال‌آنکه درآن زمان اوضاع آن کشور از نظر سیاسی بسیار نامطلوب بوده است. چه درآنزمان است که مردم صلح دوست وآرامش طلب سومر کاملا مغلوب قومی‌جنگجو ونیرومند ونیمه متمدن یعنی‌مهاجمین آشوری‌شده‌اند .

دراین عصراست که هامورابی دولتهای کوچك‌شهرهارا برانداخته و تأسیس سلطنت وسیع واحدی کرده است و چون این پادشاه مدیر و مؤسس بزرگی‌بوده وبرای ایجاد وحدت در کشورخود قوانین محکمی وضع کرده‌وزبان سامی‌یعنی‌لسان‌نژادخودرادرتمام مملکت‌محروسه‌خود رسمیت داده‌است، پس‌این ضربت قاطع، تمدن قدیم سومری‌را سرنگون

بقیه حاشیه از صفحه قبل

۲ـ درمتن کتاب کلمه «پسام Psalm» است که درفارسی‌مزمور(جمع مزامیر) ترجمه میشود ، مانند کتاب مزامیر داود ، آن سرودی مذهبی است که با تغنی وموسیقی‌خوانده میشود .

ساخت. ما اکنون برای زوال‌وانقراض‌این مملکت که دارای‌بزرگترین فرهنگهای عصر قدیم بود متأسفیم، ولی‌معلوم‌است که هاموراپی‌هم‌شخصاً متوجه این زیانی که وارد ساخته است بخوبی بوده و میدانسته که لغت سومری زبانی‌ممتاز وعالی‌است وپیروان وی نباید که این‌ذخیره‌ومیراث ذیقیمت فرهنگی‌آنقوم‌را ازمیان ببرند؛ وبا آنکه‌آن زبان روبزوال و فنا میرفته، آن پادشاه، یا فضلاء آن قوم مغلوب، سعی بلیغ کرده‌اند که ذخایر ادبی‌خود را درصورت کتیبه‌های گلی بنگارند تابرای آیندگان محفوظ و باقی بماند.

درهمین زمینه نوازندگان‌و رامشگران سیارهم بنوبت خود غالب مزامیر وافسانه‌های قومی‌رازنده نگاه‌میداشته‌اند. اگر اخبارو روایات باستانی همچنان ادامه مییافت و پیوسته حیاتی ازنو میگرفت، هرآینه تمدن‌قدیمی سومرنجات‌می‌یافت ولو که ملیت آن محو شده بود. لیکن هنگامی که ضربه‌هلاك برتمدن سومری نواخته‌شد، گوئی‌اعلام‌خطری بود که در آن‌ملت مساعی و کوشش‌های ادبی‌عظیمی بوقوع پیوست. دراین زمان است که مکاتب و کتابخانه‌های وابسته به بابل قدیم پراز آثار ادبی متنوع و گوناگون شده است. بعد از‌این عصر، تاچه وقت رامشگران دوره گرد درآن کشور وجود داشته واز خانه بخانه شتافته، نغمات خود را سروده وخلایق را خوشوقت میداشته و دربرابر ازایشان پاداشها و آفرین‌ها میگرفته‌اند؟ برما معلوم نیست، فقط همین‌قدر معلوم است که اسامی بعضی‌ازآنها در کتیبه‌ها «نقش‌بسته» و خوشبختانه بدست ما رسیده است. زیرا درذیل بعضی‌از الواح گلی که نغمات آنانرا



یك نوازنده باعود خود



یك نوازنده باستانی دیگر

متضمن است ، کاتب لوح همین‌قدر این جمله را ثبت کرده است : « از دهن‌فلان، پسر فلان» ازینجا معلوم میشود که چگونه حکایات واحد که بر کتیبه‌های اما کن‌مختلفه نگاشته‌شده همه باهمدگر اختلافات فاحش دارند . یك قسمت از این تغییرات معلول قوه تصوریــه نوازندگـان و خوانندگان‌است که بمیل‌خود در آن افسانه‌های‌باستانی‌دست‌کاری کرده واضافه یا نقصانی درآنها بعمل‌آورده‌اند .

این‌اوضاع که شرح داده شد ، برای کسی که بخواهدآثار کتبی مذهبی‌راترجمه وتفسیرنماید، ایجاد اشکالات زیادی‌میکند. زیرا محقق است‌این‌نغمات را که دردوهزارسال ق. م. سروده‌می‌شده‌است ودراینمدت دوهزار ساله‌کاتبان ومحرران بخوبی‌مراقبت کرده و آنچه توانسته‌اند بدرستی‌آنهاراحفظ نموده‌اند ، ولی هیچ اضافه محسوسی در آن‌ها دیده نمیشود وتقریباً درمدت بیست‌قرن سالم ودست نخورده باقی‌مانده‌است . حتی در مورد حکایات آشوری یا حکایاتی که به‌آشوریها منسوب است ، کـتابخانه‌های باستانی اصل‌ومبدء آن‌حکایات رادرزمان تمدن سومری بدست‌ما داده‌اند ، آنچه معلوم‌است آنجمله‌درمدت ۱۹۰۰سال نگاشته‌شده ولی معلوم نیست که‌قبل ازآن تاریخ هم‌واقعاً چقدر عمر کرده‌بوده‌اند . بعضی‌ازآنها قرنها قبل‌ازهزاره دوم ازدهان بدهان میگشته‌است ؛ بعضی دیگر نسبةً جدیدترند و مربوط بهمان هزاره دوم هستند ، یعنی همان وقتی که‌کاتبان آنها را ثبت کرده‌اند . بالاخره تاریخ قدمت هرحکایتی را از مـحتویات و مطالب آن باید استخراج کـرد زیـرا دیـگر وسیله و قاعده قطعی برای شناختن اصل و منبع آنها دردست نیست .

بعلاوه بایددانست که بعضی از آن حکایات رابعداً تلفیق وترکیب کرده‌اند، زیرا بدون‌شبهه ازین‌وقایع یاداستانها هر کدام را که باذوق و سامعه شنوندگان موافق نمی‌افتاده، حذف‌میکرده‌اند. حوادث مربوط به خدای‌محلی بدیهی است‌فقط درهمان‌شهری که آن‌خدارا عبادت‌میکرده‌اند خریدارداشته‌است ولاغیر. واین‌امری‌طبیعی‌است وخوانندگان‌تصنیف‌ها ونمایشهای عصرحاضر نیز ازهمینقرار رفتارمیکنند وباکمال هوشیاری



منظره نمونه در یك عبادتگاه

بتناسب‌موقع ومقام منظومه‌خودرا تغییر وتبدیل‌میدهند. خوشبختانه ما در کتیبه‌های‌خود به‌نسخه‌های مزامیروسرودهائی‌دست یافته‌ایم که‌آنهارا رامشگران گوناگون درشهرهای مختلف نواخته وسروده‌اند. باکمال سهولت میتوان تشخیص‌داد که درآن‌حکایت منظوم، کدام قسمت باقی وثابت‌مانده و کدام قسمت بعداً دستخوش تبدیلات وتغییرات شده‌است.

لیکن بهم پیوستن و مربوط ساختن این آثار مذهبی بیکدگر کارآسانی نیست. درمورد خواندن نوشتجات تجارتی و اسناد معاملات، علماء «آشورشناس» بهیچوجه اشکال وصعوبتی ندارند. هرقراردادی‌خود واحدکاملی‌است وبه‌تنهائی قابل‌قرائت واستنباط میباشد، وقتی که‌آنرا

با هزاران لوحه وسند نظیرومشابه آن تطبیق کنند ، همیشه همان طرح عمومی استخراج میشود .

درمورد سالنامه‌های پادشاهی هم کار از همین قرار است . اسم پادشاهی یا نام یك مکان جغرافیائی و یا اشاره بیکواقعه مهم تاریخی بزودی‌مفتاحی‌بدست می‌دهد ودرآن کتیبه زمینه‌مطالب بخوبی‌مفهوم و مندرجات‌آن خوانده میشود . لیکن در آثار مذهبی اینطور نیست و هیچ صورت مستقل و نمایانی موجود نمیباشد.چه اولا مابین این‌آثار و اسناد، خط فاصله‌وتقسیم‌بندی روشنی‌وجودندارد. یك مزمورممکن‌است دربعضی‌شهرها بصورت سرود تغنی میشده وهمان درمکان دیگر بصورت یك مناجات یکنواخت درمی‌آمده است . یك سرود مذهبی که دریکجا درستایش یکی از خدایان و شرح اعمال اوبوده ، شاید درجای دیگر بصورت افسانه و اسطورهٔ خلقت در می‌آمده . یکی از اساطیر باستانی که کمترتغییرات درآن راه یافته ، در بعضی اماکن برای ستایش یك پادشاه محلی سروده می‌شده و مثل اینکه‌آنرا تازه بنظم‌آورده باشند بنظرمی‌آید .

غالباً درموقع خواندن بعضی‌ازاین‌سرودها مزامیر دیگری‌بخاطر می‌آید ؛ درست مانند قطعات موسیقی نوین که بشنیدن‌آن شخص بیاد الحان و نغمات قدیمی می‌افتد وحتی بعضی ازآهنگهای منسوخ شده درخاطر زنده میشود .

مشکل دیگر آنست که‌آثار ادبی طولانی را ناگزیر میبایستی‌در روی الواح عدیده ثبت نمایند . جور کردن و پشت‌هم انداختن این

الواح کاری بسیار دشوار است . هرچند که کاتبان باستانی تا حدی این مشکل‌را برای خود وبرای ما آسان کرده‌اند : باین‌ترتیب که در ذیل هر لـوح مینوشته‌اند « لوحـه فلان از سلسلهٔ الواح فلان... » و بعـد کلمهٔ اول سطر نخستین لوح بعد را در پائین آن برای راهنمـائی ثبت میکرده‌اند . بدینـوسیله مانند پاصفحه‌های کتابهای خطی و یا مـانند منظم کردن سلسله کتب در روی یك طاقچه ، تنظیم این‌الواح وردیف ـ کردن‌آنها سهل میشود . ولی بدبختانه این‌الواح بطور کامل و مرتب بدست ما نرسیده . در هنگام حفاریها نه تنها خود الواح غالباً شکسته‌و درهم‌آمیخته، بلکه یك کتابخانه تمام درحالت تشویش‌وآشفتگی بسیار کشف می‌شود . مرد محقق که یك کتابخانهٔ بـابلی و یاآشوری را از



تصویر گیل‌گمش پهلوان بابل در روی یك سجع مهر

اعماق زمین بیرون می‌آورد ، چون بخواهدآن الواح را مرتب کند در برابرمعمای لاینحلی قرارمیگیرد . چه‌او نخست باید هرقطعه شکسته را جدا جدا مطالعه کند و از محتویات‌آن بقوت حدس وتخمین معلوم سازد که آن لوحه متعلق‌به‌چیست ومربوط‌بکجاست. پس باید به‌کتب منطبعه کتیبه‌های باستانی مراجعه کند و معلوم سازد کـه این قطعه نو

و جدیدالاکتشاف، مطلب تازه‌ایست یایك قسمت از بعض الواح قدیمی میباشد. این کار مثلاشبیه به‌آنست که تمام کتابهای نویسندگان‌لاتین‌را ازهم گسیخته و اوراق آنراپرا کنده‌سازند و بعدهر صفحه‌وورق را بقطعات کوچك‌تر قطع نمایند؛ آنگاه‌تمام آن‌پاره‌های کاغذ رادرهم آمیخته‌واز آن میان‌فقط یکی‌دوقسمت رابیرون آورده بکسی‌بدهند وازاوخواهش کنند که آن‌همه رامطالعه کرده منظم ورديف سازد. مسلماً این‌دانشمندلاتین‌شناس قطعات منظومـه ائنید[1] را بیرون نخواهدآورد ، بلکه قطعات نوشتجات سزار را[2] بدیگر نویسندگان منسوب خواهد نمود .

اماازحسن‌اتفاق‌این‌قضیه آنچنان‌هم که‌بنظرمی آید، صعب ومحال نیست. میدانیم که درزمان حاضرهر کتاب نوی که درافکار عامه اهمیت خاص‌پیدامیکندآنرا باشتیاق‌خریداری‌مینمایند وبچاپ‌های‌متعدد، آنرا منتشرمیسازند. همچنین درازمنهٔ قدیم اگر رزمنامه‌ای یامزموری دارای معنای‌دقیق ولطفی خاص‌بود، نسخ عدیده از آن‌دراطراف بلاد و شهرها می‌نگاشته‌اند. بطوریکه اگر قسمتی‌ازآن فعلا درمجموعهٔ آثار بابلی‌در « مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو » کسر وناقص باشد ممکن است آن قطعه مفقوده یاقسمت ناقص‌آن درموزهٔ بریتانیا یا درمتحف فیلادلفیا یا در مجموعهٔ برلن بدست آید . شك نیست که با اندکی صرف زمان و

---

۱ ــ ائنید Aeneid نام یکی‌از رزم‌نامه‌های قدیم‌لاطین‌است که ورجیل شاعررومی سروده وسر گذشت پهلوانی‌بنام ائناس Aenas را وصف میکند .

۲ ــ سزار Caesar نام خانوادگی قیصر ژولیوس است ، ولی بعدهـا امپراطورهای روم از زمان **اوگوست** تا آدریـان همه بهمین لقب نامبردار شده‌اندو پس از آن هرامپراطور یا دیکتاتوری را «سزار» لقب داده‌اند .

بامقدار زیادی صبر وحوصله، تمام اصول اساسی ومهم این ادبیات قابل ستایش که یادگار افکار قدما و بابل و آشور است بیکدیگر متصل و مربوط خواهد شد. آنچه که تا یکصدسال دیگر شاید کامل بشود، همانا مقداری از نغمات و سرودهای محلی است که اهمیت عمومی نداشته‌اند یا بعضی از سطور وصفحات بعضی رزمنامه هاست که دست حوادث هنوز بچنگ دانشمندان نیانداخته است .

این درست مانند آن است که چند آیه‌ازاسفار کتب مقدسه (تورية) که از میان رفته‌اند ناگهان ، در یکی از ایام یك یا دو قرن آینده کشف‌شود. چگونه درعالم‌علم وادب، این‌اکتشاف جلب توجه‌دانشمندان جهان‌را خواهد کرد. همچنین اگرروزی بیاید که یکی از مستشرقین بجهان اعلام کند که یك‌لوح گلی‌جدید کشف کرده وآن‌شامل آخرین قسمت مفقوده رزمنامه گیلگمش[1] است، هر آینه تمام انظارعلما به او

---

۱ ـ گیلگمش Gilgamesh ـ رزم نامه گیلگمش یکی از آثار مهمه ادبیات بابلی است و آن مشتمل بریك رشته داستانها وافسانه‌های منتسب به پهلوانی است بدان نام . این رزم‌نامه غالباً از قطعات الواحی که از قصر «آشور بنی‌پال» پادشاه آشور(٦٦٨ق.م.) یافت شده بود استخراج گردیده است . ولی‌ظاهراً اصل آن‌بدوره وعهدی قدیمتراز آن تاریخ منسوب میباشد وشاید که به‌هزاره دوم قبل‌از میلاد مربوط باشد . گیلگمش از قرار معلوم پادشاهی بوده است که در آن عصورقدیمه در نینوا سلطنت میکرده ومدت ۱۲٦سال ایام ملك‌را ذکرکرده‌اند، ولی آثاروکتبی‌ازعهد اوبدست نیامده. دراین رزم‌نامه درضمن بعضی‌حکایات عجیب، باوجنبه‌الوهیت داده‌اند . شاید با «نمرود» پادشاه افسانهٔ بابل منطبق شود ، گویند : گیلگمش دراطراف جهان‌بر آمد و نوح (اوتاناپیشتیم) راملاقات کرد وسر گذشت‌طوفان را از او استماع نمود . مذکوراست که نویسنده سفرپیدایش (تورية) از رزم نامه گیلگمش با خبر بوده‌است .

نگران خواهد شد .

ما اکنون بامید وانتظار آن روزهستیم . کارهای کنونی ما بمنزله سعی‌پیش آهنگان‌قافله‌است. ازاینروا گریك‌جزء بسیار کوچکی‌بخزانه آداب وفرهنگ بیفزائیم ما را خوشوقتی کامل حاصل خواهد شد ، هر چند که برای وصول بمقصد قطعی‌هنوز خیلی راه درپیش داریم .... با اینهمه درهمین‌زمان‌خوشبختانه بعضی‌حکایات سادهٔ کوچك بابلی‌تکمیل شده وازقطعات متفرقه که در الواح موجوده درموزه‌های عالم پراکنده بوده‌اند یك داستان تمام تلفیق گردیده و موجودشده‌است . برای خود من‌وقتی‌مسرت‌وخوش‌وقتی‌تام دست‌داد: روزی که دردانشگاه پنسیلوانیا Pennsylvania یك قسمت ازیك‌متن طبی‌بابلی رامطالعه میکردم؛ بعد از چندی درموقعی که بدیدن موزه استانبول رفته بودم، قسمت دیگرهمان متن را تصادفاً پیدا کردم ، یعنی جزء بلافاصلهٔ همان کتیبه بدست من افتـــاد .

فصل دهم

الواح بابلی و اسفار یهود

درجلسات سخنرانی درباب ادبیات بابلی غالباً یکی ازحضار، گوینده را مخاطب داشته سئوال میکند: آیامتون خط میخی بابلی، کتاب مقدس «بیبل»(۱) را تأیید میکنند یا نه؟ چنانکه بخوبی معلوم است، جواب این سئوال را بکلمهٔ «آری» یا «نه» محال است بتوان داد. چه قبل از آنکه بخواهیم درصدد پاسخ باین پرسش برآئیم، باید درست درغور آن بیندیشیم و آن مسئله را بدقت بررسی کرده روشن سازیم.

«کتاب مقدس (عهد عتیق)» کتابی مفرد نیست بلکه شامل یك رشته کتب و اسفار عدیده است که بقلم مؤلفین مختلف در ازمنهٔ

۱ ــ کلمه «بیبل» Bible که درمتن انگلیسی سرفصل آمده تاجناس آن با کلمه «بابل» رعایت شود، مشتق از اصل یونانی Biblio است که مجموعه کتب را گویند. کتاب آسمانی یهود ومسیحیان را باین نام موسوم کرده امامتن فارسی وعربی آنرا «کتاب مقدس» نامیده‌اند و آن مشتمل بردوجزء است: عهدعتیق .O. T وعهدجدید .N.T. کتب واسفارعهدعتیق را که معتقد قوم یهوداست (تورية) و کتب عهد جدید را که مستند مسیحیان است معمولا «انجیل» میگویند ولی انجیل درحقیقت چهار کتاب مخصوص است که آنهارا گاسپل Gospel نامیده‌اند. کتاب مقدس بتمام السنه عالم از آنجمله بفارسی، ترجمه‌شده وهزاران نسخه از آن بطبع رسیده و درجهان منتشر شده است.

متوالی برشتهٔ تحریر در آمده و نیز آن در چار دیوار یك موضوع محدود ومحصور نمیباشد وباآنکه مخصوصاً کتابی مذهبی بشمار است، مطالب بسیار از تاریخ وخلقت جهان وشعر وفلسفه ودیگر انواع مقالات را مشتمل میباشد.

اکنون موضوع را منظماً مورد بررسی قرار میدهیم. اولا از لحاظ اسناد تاریخی: در کتاب مقدس آمده است که آشوریان شهر سامره[1] را تسخیر کردند، متون خط میخی هم این قضیه را تأیید میکند. باز در کتاب مقدس ذکر شده که سنا کریب[2] بقصد فتح اورشلیم لشکر آراست ولکن یهوه[3] آن شهر راصیانت فرمود، وفضل الهی، لشکر

---

۱ ـ سامره Samaria . در کتاب دوم پادشاهان : ٦/١٧ آمده است :
« در سال نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور باسیری برد . . . »

۲ ـ سنا کریب یا سنخاریب Scnnacherib نام یکی از پادشاهان آشور است که در حدود ۷۰۰ ق.م. سلطنت میکرد و در زمان دولت حزقیا پادشاه یهود به اورشلیم حمله برد ولی لشکر او همه تباه شدند واو در معبد خدای خود درنینوا بدست پسران خود بقتل رسید. این داستان در کتاب عهد عتیق آمده است (تواریخ ایام ، دوم باب ۳۲)

۳ ـ یهوه Jehovah نامی است در کتاب مقدس (عهد عتیق) که یهود برخدای واحد نهاده‌اند ودرنزد قدمای عبرانی تلفظ این کلمه حرام بوده وهر وقت در کتاب‌های (تورية) به آن کلمه بر میخورده‌اند آنرا ادونی Adonai یعنی « خداوند » میخوانده‌اند ومیتوان گفت که آن کلمه رمزی واشارتی است بذات مقدس الهی، مانند « هو » نزد مسلمانان . اما درباب یاری کردن یهوه به یهود برعلیه لشکر سنا کریب که درمتن اشاره شده، درکتاب دوم تاریخ ایام ۳۲ / ۲۲ چنین آمده است : «پس خداوند حزقیا و سکنه اورشلیم را ازدست سنخاریب پادشاه آشور و از دست همه رهائی داده ایشانرا از هر طرف نگاهداری نمود.»

آن شاه مهاجم را درهم شکست . آنچه از کتیبه‌های خود آن پادشاه معلوم‌میشود، سناکریب کوشش بسیار کرداورشلیم راتسخیر کند لیکن هرگزمدعی نشد، که براین‌مقصود نائل‌آمده باشد . پس‌دراین باب‌نیز میتوان گفت که کتیبه‌های میخی نصوص کتاب مقدس‌را تأیید میکند. ممکن است بعضی‌دیگراین مطلب را منقلب ساخته وطور دیگر عنوان کنند و بگویند «کتاب مقدس‌اسناد خط میخی را تأییدنموده» ، درهر دوحال،فقط عبارت‌مختلف است ولی‌معنا واحد واعتراضی نیست .

ازطرف دیگر شلمناسر[۱] پادشاه آشور در روی ستون هرمی‌شکل سیاه فام خود تصویر یهو[۲] را رسم کرده که در برابر او تعظیم میکند و هدایا و تحف میگذراند .

امّاچون این‌واقعه درکتاب مقدس ذکرنشده ، آیا میتوان گفت که مطالب آن کتاب منطبق با واقع نمیباشد ؟

تفسیر وتوضیح این امر آن است که البته یهو پادشاه یهود ازبیان خضوع و سر افکندگی خود امتناع داشته و اگر او هم‌آن‌حادثه را در

۱ــ شلمناسر Shalmaneser نام پادشاه آشوری است که در حدود ۷۳۰ ق . م.درنینوا سلطنت میکرد و به‌کشور فلسطین تاخت. اورشلیم‌را فتح کرد وده قبیله اسرائیل را به‌اسارت بخاك آشور نقل داد . در کتاب دوم پادشاهان باب ۱۷ چنین آمده است :

«شلمناسر پادشاه آشوری بضد وی برآمده هوشع (پادشاه اسرائیل) بنده او شد و برای اوپیشکش آورد .»

۲ــ یهو Jehu نام پادشاه اسرائیل‌است که سرگذشت او درکتاب عهد عتیق ذکر شده :

کتاب دوم پادشاهان : ۹ و ۱۰ و ۱۲

کتاب دوم تواریخ ایام : ۲۲



هرم شلمانسر

کتاب ذکر کرده‌است شاید بعدآیکی ازپیروان وفادار اسرائیل‌ملاحظه کرده که تفصیل یك حادثه غم انگیز و ناپسند نباید در کتاب مقدس بماند . ولی حقیقت امر این است که وجود انواع این وقایع مـذکور درکتاب مقدس یا فقدان آن‌ها همه درمرحله ثانوی اهمیت قراردارد . بیبل (کتاب مقدس) یك کتاب دینی‌است وسهم تاریخ در آن بسیار اندك است؛ بعلاوه بسیاری مندرجات‌تاریخ اخیر آن بخوبی‌معلوم و ثابت‌است و رسیدگی وتحقیق در آن ضرورت ندارد ؛ پس بهتر آنست که فعلاً از تحقیق دربارهٔ داستانهای‌تاریخی بگذریم وبموضوع دیگری که جالب‌تر و مطبوع تر است متوجه شویم : یعنی موضوع « اساطیر فرضیه‌خلقت » را بررسی نمائیم .

نخست موضوع « اسطوره خلقت » که در فصل اول کتاب مقدس مذکور شده است(۱) ؛ تقریباً در همه کتبی که در این‌باب تـألیف شده

---

۱ ــ اسطـورهٔ خلقـت . The Myth of Creation یعنی شـرح حادثه آفرینش که آفریدگار، عالم را چگونه از عدم بوجود آورد ، در اساطیر ملل قدیمه جهان این اسطوره بصور گوناگون ذکر شده است . از آن جمله درروایات عبرانی‌است که بعدهانزد دیگر اهل کتاب‌نیز کما بیش‌پذیرفته‌شده. این‌اسطوره در «سفرپیدایش» از باب‌اول تاباب‌ششم به‌تفصیل آمده وشروع میشود باین‌آیه «در ابتدا خداآسمانها وزمین راآفرید . و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فروگرفت ... »

اشاراتی از داستان خلقت عالم در قرآن مجید نیز بنظر می‌رسد کـه فهرستی از آن در آیات ذیل یادداشت میشود :

سوره هود : ۷/۱۱ . العنکبوت : ۱۹/۲۹ . الانبیـا : ۳۰/۲۱

سوره‌الحج : ۵/۲۲ . لقمان : ۱۰/۳۱ . فصلت : ۹/٤۱

الحدید : ٤/۵۷ النباء : ۷/۷۸ . البقره : ۳۹/۲

بقیه پاورقی‌در زیرصفحه بعد

دانشمندان‌موضوع این سر گذشت تورية را با حکایت‌آفرینش برحسب روایات‌آشوریان‌تطبیق کرده وازآن نتایجی استخواج نموده‌اند. دراین باب چه زحمتها کشیده شده و چه مطالعات فاضلانه بعمل‌آمده و چقدر هوش و دانش در این‌زمینه بکار رفته و بالاخره نتیجه‌ای که ازآن همه تحقیقات گرفته‌اند کما بیش درکلمات ذیل خلاصه میشود .

مشابهتی که سر گذشت خلقت بعقیده آشوریها بـا منابع دیگر دارد بقدری نیست که بتوانیم بـگوئیم مستقیماً از آن‌ها اقتباس شده ویا مستقیماً با آن‌ها مربوط بوده‌است . این کلام جوابی‌است به‌سئوال طالبان حل‌این‌معما، ولی‌این‌نتیجه ساده وروشن، چند مبادی ومقدمات بسیار پیچیده دارد .

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

تاریخ یهود از روز ابتـدای خلقت شروع میشود و ایشان اسطـورهٔ آفرینش‌راسر گذشت قومی‌بنی‌اسرائیل‌وصف می کنند. بدیهی‌است که‌داستان پیدایش زمین وآسمان و خلقت نوع بشر را چنانکه در سفر پیدایش آمده نمیتوانآنرا مبدأ تاریخ دانست بلکه‌آن عبارت از یك سلسله بیانـات کلی است که بطور الهام بقلب نویسنده آن سفرالقا گردیده است .

این اسطوره در نزد بابلی‌ها باآنکه بکلی بصورت دیگری ذکرشده معذلك در بعضی نکات با داستان عبری (تورية) خـالی از مشابهت و موازات نیست . معلوم میشود که ملل قدیمه سامی‌نژاد همه‌در این باره‌دارای اساطیری بوده‌اندکه از منبع واحد تراوش کرده ، ولی‌آیات‌تورية در ابواب اوایل سفر پیدایش همه بلطافت بیان وحسن تعبیر وانطباق آن با عقل‌سلیم متمایز است، درصورتیکه اسطورهٔ بابلی بسیار خشن وکودکانه و سطحی میباشد .

بقیه پاورقی درصفحه بعد



ویرانه شهر بابل

در کتاب مقدس سر گذشت خلقت بیك صورت نیامده بلکه بچندین صورت ذکر شده است . لکن آنکه از همه برجسته تراست

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

افسانه خلقت در اساطیر بابل در ضمن هفت لوح گلی بدست آمده که بسیار مفصل و طولانی است و آنها سرودهائی است که کشیشان بابلی برای مناجات بدرگاه خدای ماردوخ می‌سروده‌اند ودر آنها خدای مذکور را بکشتن اژدری ازلی بنام «تیامت» که آله‌هیولای آشفتگی روزازل Chaos است می‌ستایند، مفهوم همه آنها این است که درابتدادرعالم دووجوداز لی بوده‌اند: یکی «آپسو» یعنی خدای آب شیرین ودیگری «تیامت» خدای مادینه بشکل اژدها که مالك اقیانوس‌های شور بود و ازآمیزش این دو آب، خدایان دیگر بوجود آمدند ولی آنان ازین آشفتگی وتشویش که درعالم حکمفرمابود بستوه آمده طغیان کردند و طالب نظم و آرامش گردیدند. ولی در برابر تیامت تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند تاآنکه ماردوخ فرزند خدای ائا Eâ که یکی از آن خدایان دریائی بود بجنگ کانگو Kangu شوهر وسردارلشکر تیامت برخاسته عاقبت او بر الهه تیامت غالب آمد و دوازده عفریت که در لشکر او بودند همه را اسیر ساخت و در ستاره‌های آسمان زندانی کرد (اسامی این دوازده موجود آسمانی بعداًهمان لقب دوازده برج نجوم ثوابت درمنطقه‌البروج گردید. این اسامی هنوز در السنه ملل متمدنه عصرحاضر بهمان معانی قدیمه موجود و برسرزبانها جاری است .)

بقیه پاورقی در صفحه بعد

در باب اول سفر پیدایش[1] در نزد عامه بیش از همه مورد قبول قرار گرفته و آن‌همان سر گذشتی است که درسر آغاز کتاب تورية واقع شده ونماینده عالیترین‌تحول نظریات متألهین[2] عبری میباشد. مضامین آن

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

لوح پنجم از الواح مکتشفه‌فوق‌مشتمل برمنظومه‌ایست نجومی که در آن ماردوخ حرکت سیارات و ثوابت و کسوف و خسوف و مدارات و وضع و محاذات منطقة البروج را مقرر میدارد. در لوح ششم بیان خلقت انسان است، که‌چگونه‌خدای‌ائا اورا ازخون‌کانگوشوهر اژدها باگل‌زمین عجین کرده بیافرید، و سپس قدرت و توانائی خدایان را شرح داده و چگونگی بنای شهر بابل و معابدآن و تأسیس عید سال نو (نوروز) را بیان میکند.

درافسانه‌های‌قدیمتر که منسوب به‌عصر سومری‌است همین‌اسطوره‌خلقت بااندك‌اختلافی بیان شده، ولی‌جنگ بااژدها را بمردوخ‌نسبت نمیدهد، بلکه خدای‌دیگری‌راقاتل‌عفریت قلمداد میکند‌بنام «نی‌نورتا Ninurta » که‌باتفاق خدائی‌پرنده‌بنام « زو Zu »عفریت الهه تشویش و بی‌نظمی راهلاك‌ساختند.

بهرحال این رزم‌نامه یاحماسه خلقت را بابلیها سالیان دراز همه ساله در جشنهای نوروز خود با نغمات و ترتیل میسروده‌اند و تشریفاتی بعمل می‌آورده‌اند. محققین، تاریخ نگارش‌این‌الواح‌رابه‌سنین۲۱۰۰تا۱۸۰۰ق.م. تخمین زده‌اندکه دورهٔ عظمت تمدن بابل وبعدآشور بوده‌است، واخیراً آن الواح‌درکتابخانه‌متصل به‌قصر «آشوربنی‌پال» پادشاه آشورکشف شده‌است.

عفریت تیامت را دانشمندان باکلمه تیوم عبری (مذکور درسفرپیدایش باب دوم که در تورية فارسی بـه « لجه » ترجمه شده است) از یك ریشه دانسته‌اند وازکثرت‌شباهت مابین‌دوباب‌اول‌سفر پیدایش‌بااسطوره بابلی‌چنان بنظر می‌آیدکه هردو ازیك‌منبع قدیمتر اقتباس شده باشند، بااین‌تفاوت‌که درتورية داستان خلقت براساس توحید قرار گرفته، یعنی‌عالم را صنع‌خدای یگانه و خالق‌عناصر هستی می‌شمارد ولی در الواح‌بابلی این داستان‌برروی ایمان بخدایان عدیده قرار دارد.

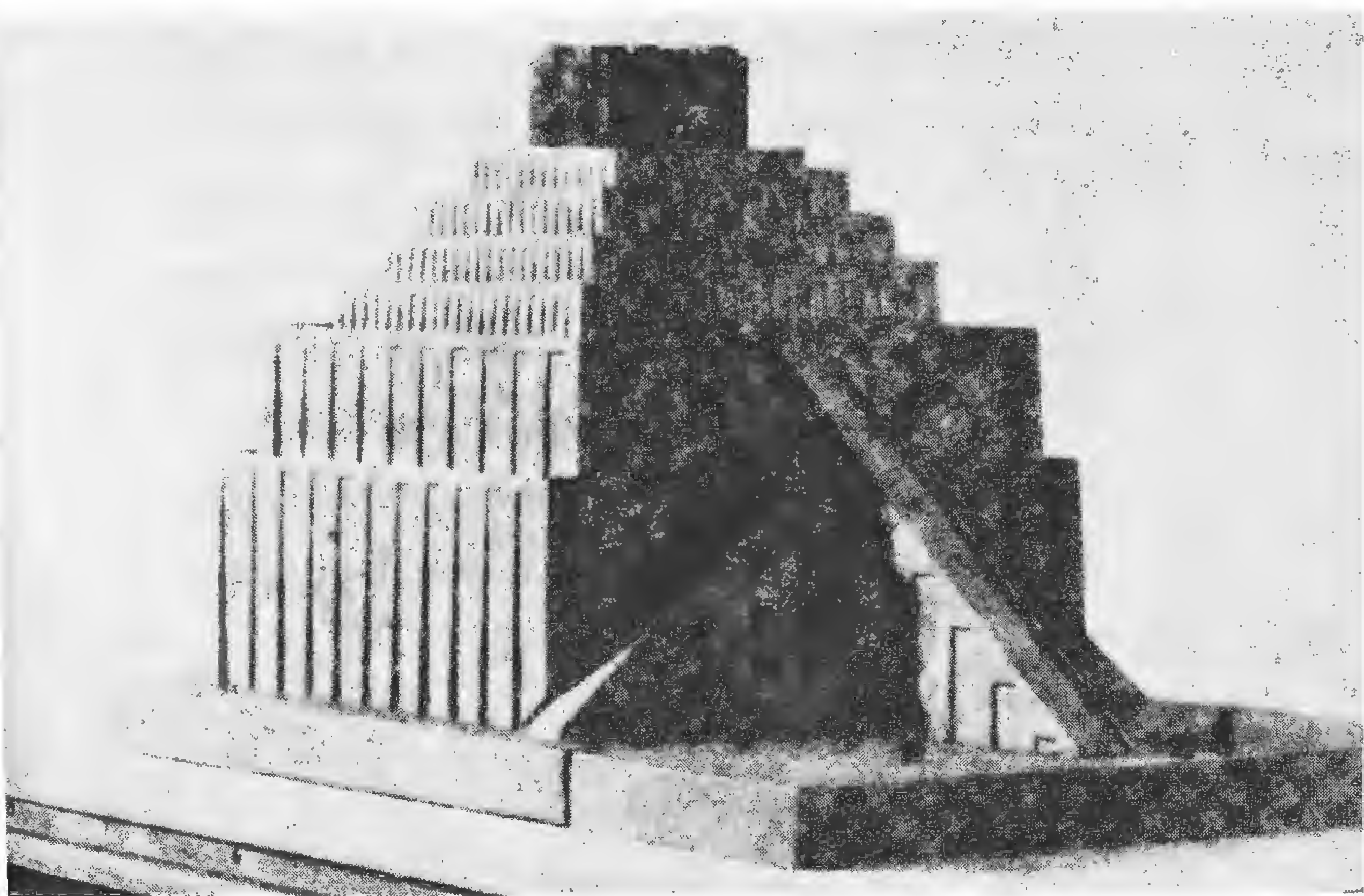
۱ــ رجوع شود به‌اسفار ذیل‌ازکتب عهدعتیق: کتاب اشعیا : ۲۶/۴۰ کتاب عاموس : ۱۳/۴ مزامیر داود : ۱۰/۵۱ مزامیر داود : ۵/۱۴۸

۲ــ نظریات‌متألهین Theological thoughts یاعلم«تئولوجی» را که آنرا گاهی به علم «کلام» نیزتعبیر میکنند دراینجا بعلم لاهوت (الهیات) ترجمه شده.

بقدری زیبا و بقدری عالی است که بخودی خود مقامی برجسته به آن میدهد. گرچه غالباً حکایات خلقت در اسفار دیگر عهدعتیق با آن اختلاف دارد، ولی سر گذشت آفرینش، بدانگونه که از آشوریها روایت شده وغالباً با داستان تورية منطبق ومقایسه میشود بهیچوجه اصل و مبدأ آن آشوری نیست بلکه اصل آن به چند هزارسال قبل از آن تاریخ، یعنی زمان تمدن سومری های اولیه، مربوط میگردد. اینکه آنرا به آشوریها نسبت داده اند از آن سبب است که نخستین بار متون آن در الواح آشوری کشف شده و به زبان آشوری بکتابت درآمده بوده و زبان آشوری سهل تر از زبان سومری قابل فهم است وترجمه آن چندان اشکالی نداشته است. باین دو سبب که قدیمترین حکایتی است که در باب خلقت کشف شده و نیز ترجمه آن سهلتر و آسانترست به «سر گذشت خلقت بعقیده آشوریها» معروف شده است میتوان گفت که این سر گذشت حکایتی مشهور بوده که چندین هزار سال درجهان عمر کرده وازسومر باستانی به شهر نینوا مسافرت نموده و بزبان اهل آنشهر ترجمه گردیده است. دراینکه این حکایت باستانی استحقاق این شهرت عظیم را داشته است محل شبهه نیست، چه آن سر گذشتی است حماسی که در آن جنبش وحرکت بسیار مشهود است و بخوبی مطلب از آن مستفاد میشود. این قضیه در باب اول سفر پیدایش درست برعکس است، هرچند مسلماً آن نیز مشتمل برمضامین وافکار بسیار جمیل وزیبا میباشد وافکار عالیه درضمن تحولات طولانی، عقاید مذهبی را منعکس میسازد. معذلك سراسر آن جزیك سلسله وقایع بیش نیست وسبك بیان آن بسیار با آب وتاب ولی یك نواخت میباشد.

ظاهراً سر گذشت عبری نخست در محیط اهـل علـم بظهور رسیده و بالضروره محکوم بوده است که در همان دائره نیز محـدود بماند . اگر بخواهیم که آن مقاله عالمانه را با یك کتیبه میخی مقایسه کنیم ، بهتر است کـه آنرا با یك متن دیـگر غیر از متن آشوری تطبیق بنمائیم. زیرا ازمقایسه صحیفه‌ای از کتاب فلسفی بافصلی ازداستان حماسی که ازاحساسات و عواطف روزمره ناشی شده باشد محال است که نتیجه مثبتی بدست بدهد . درمیان کتیبه‌های سومری متنی که بمشابهت و بموازات فصل اول سفر پیدایش باشد، فقـط دربعضی قطعات متفرق بدست آمده. لیکن یك حکایت کامل از آن شاید باین زودیها کشف نگردد و هر گز بدست نیاید. اگر اتفاقاً درنزدیکترین ایام آینده چنین کشفی روی دهد، هر آینه از کمال خوشبختی است. زیرا این گونه سر گذشتهای عالمانه که درنزد عبرانیان اینقدر شهرت وانتشار حاصل کرده درنزد سومری‌ها

تصویر خیالی از برج بابل



ظاهراً چندان محبوب و مطلوب واقع نمیشده است .

بهر حال بهتر آنست که از مقایسه حکایات و داستانها که جز تضییع وقت نتیجه دیگری ندارد و قابل تطبیق با یکدیگر نیز نیستند صرف نظر کرده و در این باره از زاویه دیگری نظر کنیم و بطریقی دیگر در این باب وارد شویم .

هرچند علماء عبری اینگونه نوشتجات را که از نوع داستان‌های بابلی است طرد کرده و آنرا دون مقام الوهیت وبرحسب اندیشه خود، می‌دانسته‌اند ؛ ولی‌ظاهراً عوام این فکر ایشان را پیروی نکرده‌اند . در حالیکه باب اول سفر پیدایش هنوز منحصراً بواسطه معانی عالیه که متضمن است باستحقاق در مقامی بلند قرار دارد . باز در سایر اسفار و کتب « عهد عتیق » نیز انعکاس جنگ و پیکار یهوه با عفریتی موسوم به لوی‌یاتان(۱) منعکس‌میباشد که ظاهراً شبیه افسانه بابلی‌است .

اکنون‌علماء دین‌آنرا مانند حقیقتی‌مسلم‌بپذیرند یانه ، بهرحال این‌داستان مسلماً نزد مردم عامه‌بسیار مشهور بوده‌است . بنابراین‌ایراد خلاصه‌ای‌باختصار ازآن‌اسطوره بسیارمشهوردرباره‌خلقت‌آنچنان که‌نزد بابلی‌هارواج داشته خالی‌ازفایده نخواهد بود. واین‌مایه تأسف من‌است

۱ ــ لوی یاتان Leviathan نام عفریتی‌است بحری که در بعضی‌اسفار واشعارعبری نام برده شده و او را وصف کرده‌اند (رجوع شود به کتاب ایوب : ٤١)

اشاره به‌جنگ یهوه‌بالوی یاتان درمزامیر داود نیز آمده‌است : « تو بقوت خود دریا رامنشق‌ساختی وسرهای نهنگانرا درآبها شکستی. سرهای لوی یاتان راکوفته و او را خوراك صحرانشینان گردانیدی . »

مزامیر : ۱٤/۸٤

که‌حدود حجم این کتاب کوچك مانع ازآن میشود که تمام‌آن حماسه زیبارا از روی اصل‌دراینجا بتوانم نقل کنم، ناچارآن داستان‌را باختصار (بفارسی) چنین می‌نویسم :

« پیش ازآنکه آسمان و زمین آفریده شود گوئی در روز نخست سراسر کیهان ، دریائی آشفته وپیکری تیره بود. از این دریای بیکران ودرهم ریخته، خدایان‌نخستین درجهان هستی‌پدیدار گشتند وآنان خود نیز آنچنان‌آشفته وپریشان نمودار شدند که نمیتوان گفت .

روزگارها سپری شد و این خدایان ساده باستانی اندك اندك پیکره نمایانی پیدا کرده و بکردار پرداختند . پس برخی از ایشان برآن سرشدند که این دریای‌آشفته رابسامان‌آورده‌آئین ودستوری‌برای آن برپاسازند . ازاین‌کار دیگرخدایان کهن را که دوستدار روش‌دیرینه بودند خوش‌نیامد ؛ باآنها بکین و دشمنی برخاستند و برآن بودند که آئین جهان بسزا و بجاست و هم بدانگونه که بوده است بایستی پیوسته پایدارماند و دیگر گون‌نشود . مادرآن دریای تلخ وشورآشفته‌اهریمنی بود تیامت[1] نام که پیکراژدها داشت با چهری زشت و رخساری بیم انگیز .

---

۱ ــ تیامت Tiamat نام‌خدای مادینه‌ایست، معبودبابلی‌هاوآشوری‌های قدیم که ماردوخ خدای جوان نرینه بکمك اپسو Apso او را هلاك ساخت . تیامت سردارلشگری ازعفریتان‌است که نماینده هرج ومرج وآشفتگی‌جهان میباشند. پس‌ازآنکه هلاك‌شد ازپیکر اوماردوخ جهان را آفریده ودوازده عفریت‌که هریك بشکل‌جانوری بودند درمجموعه‌های ثوابت(منطقةالبروج) ابدالآباد محبوس‌ساخت .

تیامت چون بشنید که خدایان بر آن سرند که در کشور او آئین و سامانی نوین برپا سازند و از توش و توان او بکاهند و روزگار او را که به‌پریشانی و آشفتگی خوشنود بود تباه کنند، بکین ایشان برخاست و با آنها بر سر جنگ شد. پس، از درون آن دریای شورانگیز که جایگاه او بود دیوهائی تنومند و بزرگ اندام بیافرید که هریك را کالبدی و پیکری مانند جانوری بود و همگی نیروئی نابود کننده و کشنده داشتند. پس آنگاه شوی خود را سردار آن لشکریان زشت و ترسناك کرده آماده رزم شد. خدایان نخست ازین پیکار بسیار بیم کردند، زیرا کاری که درپیش گرفته بودند بسیار بزرگ و بیش از آنچه می‌پنداشتند دشوار بود. سرانجام یکی از آنمیان به‌جنگ و نبرد با آنان پیش آهنگ گشت. آنگاه تیغ بر گرفت و بچهار باد وزان بفرمود که ازپی او بیایند. چون تیامت که نماینده آشفتگی و پریشانی بود پیش آمد، دهان هراس‌انگیز خود را بس فراخ بگشود، و آنخدای جنگجو چون این بدید شاد شد و آنرا نشان نیکبختی خود دانست و بیدرنگ بادهای پر زور وزان را بدرون دهان و کام گشاده اژدها روان فرمود. آنها چنان به‌تندی وزیدن گرفتند که شکم آن اژدهای زشت پیکر آماس کرد و تاب جنبش و کوشش در او نماند و از پا فروافتاد. پس آنخداوند بر او تاخته با تیغ بیدریغ خود او را بکشت و روزگارش را بسر آورد. آنگاه با خود اندیشید که با کالبد کلان و تن بی‌روان آن دیو چه کند؟ چه او اندامی بس درشت و شکمی بس فراخ داشت که مانند مشکی بزرگ از هم دریده شده بود. پس از اندیشه فراوان، آنخدای نیرومند پیکر او را بدو نیمه برابر بشکافت: یك نیمه را پهن بگسترد و از آن زمین

پدیدار شد . نیمی دیگررا چون سرپوشی به روی آن گذاشت و از آن آسمان نمایان گشت .

بمرگ آن اژدها روزگار آشفتگی و پریشانی در گیتی پایان پذیرفت و خدایان کار بسامان آوردن جهان و برپا کردن آئین را آغاز فرمودند . شوی آن اهرمن که تنی خرد و نا چیز داشت همچنان در بند افتاد . خدای جنگجو سر او را از تنش جدا ساخت. ازخون او که برزمین روان گردید و با گل و لای آمیخته شد پیکری از نوبساخت و آنرا «آدمی» نام نهاد . ازین جاست که در سرشت آدمیان اندك چیزی از مایهٔ خدائی نهفته است . هرچند جستن و بدست آوردن آن کاری بسیار دشوار است .

مبدء و پیدایش این داستان شیرین را نمیتوان بتحقیق معین کرد و معلوم نیست که آغاز آن در چه وقت و آن خدای توانا که با نیروی فائقه خود بر آن اژدهای هولناك غلبه یافت کی بوده است ؛ بدون آنکه اندك سایه‌ای از شك وشبهه بر این قضیه بیفتد بایدبگوئیم که این داستان در سرزمین سومر نشأت گرفته است. و میتوان گفت که پهلوان داستان کشندهٔ اژدها همان خدای سومری است که او را ان‌لیل[1] بزرگ و توانا مینامند و یکی ازخدایان برگزیده ومهم تاریخ عتیق است و شاید خدای جنگجوی سومری‌ها باشد که به نینورتا[2] نیزملقب است .

باری چون قرنها بگذشت و ستاره دولت سومری‌ها روی بافول

---

۱ ــ ان‌لیل En ـ Lil نام یکی ازخدایان ثلاثه بابل باستانی است که رسم عبادت اورا ازسومری‌ها اقتباس کرده اورا Bel نیزمی‌نامند.

۲ ــ نینورتا Ninurta یکی ازخدایان باستانی سومری است که الهه جنگ بوده .

نهاده وسرانجام غروب کرد ؛ بجای آن ، خورشید عظمت دولت بابل در زیرلوای هامورابی در افق عالم تمدن طالع گردید و روبدرخشندگی نهاد، این‌دیارنوین وتختگاه بزرگ راخدائی‌بود «ماردوخ» نام. البته‌آن دولت جدید با این خدای نوآئین هرگز تن‌در نمیداد که افتخار و مباهات کشتن اهرمن نصیب خدای قومی دیگر باشد . هرچند روزی که این‌کار بزرگ صورت گرفت ، ماردوخ در خیل خدایان طفلی خردسال بود و شهرو دیار او هنوز در دائره هستی اوج ورفعت نگرفته بود، لکن حالا که عصر هامورابی است وشهرت مجد وعظمت بابل جهان را گرفته وآن شهر بزرگ تختگاه شاهنشاهی پهناوری گشته است ، هنگام آنست که ماردوخ نیزاز قدرت لشکرهامورابی استفاده کرده از درجه پستی و گمنامی برخاسته و در رأس‌خیل خدایان قدیم وجدید قرار گیرد ، و بزرگترین آلهه جهان شمرده شود ؛ گرچه وی را سابقهٔ اصالت خدائی نبود ولی‌پیشوایان دینی‌وعلماء متالّه زمان دربابل‌برای‌او اسناد مهمی که گواه عظمت دیرین او باشد تهیه کردند. یعنی حکایت معروف خلقت را دوباره بمیان آوردند و ماردوخ را کشنده اژدها و ناظم عالم و سامان ساز گیتی معرفی‌نمودند.

البته درآن داستان‌باقتضای زمان ناگزیراندك تحریف وتغییری بعمل آورده پس چنین گفتند که :

« هنگامی که تیامت با اهریمن اژدها پیکر رزم را ساز کرد ، خدایان همه دچار بیم وهراس گشتند ، هیچیك ازآن کهن سالان که میبایستی جایگاه خدائی خودرا پاس‌دارند نیرو وتوان‌آنرانداشتند که

پیش آمده بـا دشمن خونخوار درآویزند ؛ و در پایان کار همه خدایان کهن شکست خوردند .

ناگهان خدائی جوان بنام ماردوخ پابمیدان نهاد ، همه کس اورا برنائی ناچیز می‌شمرد و نا پخته و ناتوان میدانست که برانجام آن کار بزرگ هرگزتوانانبود. وی بسیارجوان بود وخود نیز بدجوانی وخردی وکم زوری خود آگاهی داشت ، مگر هنگام درنگ نبود و سرنوشت سراسرخدایان بچگونگی آهنگ وتوان او وابسته؛ ازینرو همه خدایان



آله ماردوخ

رهائی بخش و فریادرس خود شناختند . و هر نیرو وتوان که در کالبد خودداشتند بدو ارزانی کردند، چندانکه‌وی بادلی‌درست و گامی‌استوار پای بمیدان نهاد .

پس‌بر نیروی جوانی‌خود ازخدایان کهن‌سال دانش‌وخرد ودیگر چیزها که ویژه سالخوردگان‌است بیفزود و چون پیکراوچنین‌آراسته گشت بمیدان نبردآمد وبا اژدها درآویخت وکامیاب شد. ازین‌فیروزی که اورابدست‌آمد وازآن‌نیروهای‌آسمانی که‌خدایان باوبخشوده‌بودند و در خویش داشت او را جایگاهی ارجمند و نامی بلند بهره گردید و در انجمن خدایان سری سروی یافت. ازآنروز آوازهٔ پیشوای خدایان سومری فروُمرد ونام بلند ماردوخ جهانگیر گردید .

ازین داستان صدها سال سپری شد دیگر بار نیروی بابلیان روبه پستی وزبونی‌نهاد وازسوی خاور کشور شاهنشاهی‌نوبنیاد آشور شکوه و بزرگی گرفت و سپاهیان آن کشور نوین در میدانهای نبرد پی در پی فیروزمیشدند .

دوباره سرگذشت دیرین اژدهای تیامت زنده گردید وآشوریان گفتند همانا آشور(1)خدای ایشان بوده‌است که براهریمن‌پیروزی‌یافته

۱ ــ آشور Ashur ، خدای‌ملی‌آشوریهاست وآن الهه جنگجوئی و راهنماومؤیدسلاطین رزم‌آوربوده‌است که به‌آنهافتح وفیروزی عطامیکرده. و تخت وتاج‌ایشان رانگاهبانی میفرموده . پس ازغلبه‌ایشان بر بابل‌این‌خدا نیز بر ماردوخ و دیگر خدایان بابلی تفوق یافت و چهره او را بصورتی رمزی نشان میداده‌اند که از دو طرف یك دائره دو بال بلند امتداد یافته و رخساره مردی از درون دائره نمودار وبرسرتاجی داردکه به سه شاخ مکلل

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد



تمثال الهه آشور که ازحلقه آفتاب نمایان میشود ورمزی مذهبی را نشان میدهد

واین نام بلند ویژهٔ اوست ودیگری رانسزد که براین کاربزرگ دست یازد.

لیکن رقت و دقت پیشوایان مذهبی آشور گویا از روحانیون بابلی عمر هامورابی کمتر بوده زیرا درآن سر گذشت بنفع خدای خود تغییرات مهمی ندادند. درست مانند ناپلئون اول که چون عزم تاجگذاری داشت برخلاف سنن دیرین پادشاهان ماضی ، هیچگونه تشریفاتی قائل

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

است ودست ها را ازدائره بیرون آورده است و گاهی کمانی نیز در دست او دیده میشود .

پادشاهان آشوری این صورت را برروی نگین خود منقوش و منقور میکرده‌اند. هم چنین همانصورت را برپیشانی ابنیه وقصور ومعابد خود نیز می نگاشته‌اند .

نگردید و بی‌سروصدا ، تاج سلطنت را بسر نهاد. کاهنان آشوری هم برای فتح و غلبه خدای خود بر اهریمن تیامت قصه پردازی و داستانسازی نکردند، بلکه با کمال سادگی، الواح‌قدیم‌بابلی راهرجا بدست‌آوردند گرفته و نام ماردوخ رااز آن محوساخته و بجای آن، نام خدای خود آشور را نگاشتند . ولی از آنجا که این تغییرالواح چندان بدقت انجام نمیگرفت ، دربسیاری مواردداثرنام ماردوخ همچنان باقی‌مانده،تابعصرما رسیده‌است . عظمت وقدرت سپاه آشوریان‌جای شبهه وتردید برای‌احدی باقی‌نگذاشت وهمه خلایق اعتراف کردند که ماردوخ بیچاره کوچك‌تر از آن است که چنین عملی بزرگ را انجام دهد. و این افتخار خاص

تمثال دیگری ازخدای آشور



خدای آشوراست ولاغیر !!!

باری پس از روزگاری چند، این حکایت باستانی از حدود خاك بین‌النهرین گذشته بسرزمین فلسطین رسید. در آنجا یهودیان با همه بیچارگی که در آن‌ایام داشتندوروزگاررا به‌ضعف‌وناتوانی میگذرانیدند بازتن درندادند که سرگذشت خلقت وداستان پیدایش‌جهان، به خدائی بیگانه نسبت‌داده‌شود. خواه ربانیون واحبار یهود این‌راقبول‌داشتند یانه ولی‌درهرحال‌عوام مردم فلسطین‌بالاخره متفق شدند که کشندهٔ اژدهای « لوی‌یاتان » همانا یهوهٔ[1] ایشان بوده است و بس[2].

از این زمان نیز قرنها بگذشت تاآنکه نوبت بعصر مسیحیان رسید. کتب مقدسه واسفاریهودبااخبار وروایات مسیحی‌آمیخته گشت.

---

۱ ـ یهوه Jehovah نام رمزی و نگفتنی خدای بنی‌اسرائیل است که در کتاب تورية (عهد عتیق) بهمین نام ذکر شده. چنانکه میگوید: خدا بموسی خطاب کرده ویرا گفت « من یهوه هستم و به ابراهیم واسحاق و یعقوب بنام خدای قادر مطلق‌ظاهرشدم. لیکن بنام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم. » سفر خروج ۲/٦

۲ ـ افسانه کشتن اژدها بدست پهلوانی مذهبی در اخبار و روایات پارسیان نیز مذکوراست. چنانکه دراوستا (یسنا ۹/۱۰-۱۱) آنرا بگرشاسب نسبت دهد وگفته است که او کسی بود که اژدهای شاخ‌دار را بکشت .... و در « گرشاسب نامه » که از اصل پهلوی، اسدی طوسی به‌نظم آورده به‌تفصیل این‌داستان ذکر شده‌است، و درآنجا میگوید:

بر اژدها رفت و افراخت دست

خدنگی بپیوست و بگشاد شست

گرشاسب نامه، چاپ طهران، ص۶۰

این جماعت نو آئین باین فکر دمساز نبودند که یهوه خدای یهود، فاتح جنگ با اهـرمن باشد، بلکه میبایستی ایـن کار بـزرگ وعمل شجاعانه بدست یکی از پیشوایان بزرگ نصاری انجام شده باشد. ازینرو قرعه افتخارهلاك آن اژدها، بنام «سن‌جورج» (۱) زده شد و او بود که براین کار عظیم مبادرت فرمود وکامیاب گردید.

در عصر حـاضر ، یکی از مطالبی که در افـکار مـردم بطور کلی رسوخ یافته آنست که از اهمیت ونفوذ مذهب و دین در اثر اکتشافات علوم طبیعی پیوسته کاسته میشود. من شخصاً ازاین که مقام شامخ اهمیت را از دیـن به علم منتقل شود نمیپسندم ، ولی حقیقت آنست کـه در برابر چشم خود، دائماً آثار بروز ایـن تمایل را مشاهده میکنم . چند سال قبـل ، یکی از دانشگاهـهای بزرگ امـریکا تصمیم گرفت کـه بافتخار رئیس خود که یکی ازعلماء نامدارحکمت طبیعی بود، مجسمه او را در زمـان حیـاتش ساخته و در فضـای دانشکـده نصب نمـایند . این انـدیشه جامه عمل پـوشیده و روزی که از مجسمه بـا تشریفات

۱ـ سن جورج St. George یکی از شخصیت‌های قدیسین عالم‌مسیحیت است که بمقام شهادت بزعم ایشان فائزشد. وی قدیس کشورانگلستان‌میباشد و همه ساله روز ۲۳ آوریل نام او تقدیس میشود . در بـاره او روایات و افسانه‌های دینی بسیار آمده است وگویند که‌او نخست، سربازی رومی بود که بدین مسیحی در آمد، ودر آنروز به‌شهادت رسید. ونیز گویندقبر اودر لیدا(درفلسطین) موجود میباشد . در دوره جنگ های صلیبی مردم انگلیس نسبت باو عقیدت خاصی پیدا کردند و بر آن‌شدند که‌وی‌عالم‌مسیحیت‌را ازغلبه‌مسلمانان‌نجات‌داد. بالاخره‌داستان‌جنگ‌و کشتن‌اژدهای‌بدکردار یکی ازحکایات منسوب به‌اوست.

مناسب پرده‌برداری کردند ، مشاهده شد کـه در زیر پای چپ آن عالم بزرگوار ، یك‌سوسمار بسیارقوی هیکل‌وجسیمی‌بطوری فشرده شده که درشرف‌هلاك است. من‌نمیدانم که‌آیا خود آنمرد دانشمند ، معنی رمزی این‌تندیس‌رادرك فرمود یاخیر؟ ولی‌مطلب معلوم بود دراین‌تمثال‌رمزی نهفته است که‌نشان‌میدهد چگونه «پهلوان علم» بر « عفریت جهل» غلبه یافته. آیا آنمردعالم متوجه بود که دست پیکر نگار،اورا جانشین‌مستقیم ان‌لیل و مـاردوخ و آشورویـهوه وسن جـورج قرار داده است ؟معلوم نیست !

وقتیکـه مـن در آن مجسمه تفکر میکردم ، برق این اندیشه در ضمیرمن‌تابش کرد که‌در آینده کی‌جانشین‌این‌بزرگان‌خواهدشد ؟ و کی باعفریت واژدها جنگ خواهد کرد ؟ اگرمیتوانستم براین‌سئوال‌جواب درستی بدهم ، هرآینه میتوانستم که خط سیرتمدن و طی تحولات فکر بشری را برای هزار سال‌آینده نیز معلوم دارم .

اکنون بسر سخن باز گردیم : باید دانست که ازاسطوره موجود درفصل اول سفر پیدایش با افسانه های بابلی هنوز تطبیق علمی دقـیق بعمل‌نیامده . زیرا ازاساطیر بابلی،اطلاعات‌کاملی دردست نیست وقبل‌از آنکه علم در این باب قضاوت نهائی بنمـاید ، میباید نتـایج حاصلـه از حفاریهای تازه و حاصل مطالعه و حل رموز و ترجمهٔ الـواح موجود را منتظر باشیم . اما درهرحال صریحاً باید گفت که هر گاه بافراهم شدن آن وسایل، مقایسه وموازنه‌کاملی هم مابین این هردو اسطوره بعمل‌آید،

باز یك جواب نهائی قطعی باین مسئله داده نخواهد شد . یکمثال این مدعارا اثبات میکند :

درادبیات‌موجوده بابلی‌وآشوری، بحکایت طوفان برخورد میکنیم که تحققاً با داستان طوفان موجود در تورية (۱) قابل مقایسه و تطبیق است . در آنجا داستان سفینه‌ای ذکرشده که آنرا با قیراندود کرده بوده‌اند. درست‌مانندتوصیفی که درباب‌سفینهٔ نوح درسفرپیدایش‌مذکور است. درهر دو آمده که شخص معینی راخدایان از بلای طوفان آگاه ساختند و او با خانواده خود درآن مأوی گرفته، از خطر درامان ماند. پس دراثر باران بسیار سراسرزمین راآب فراگرفت و سکنه ارض‌هلاك شدند، سرانجام‌سفینه‌برقلّه‌جبلی‌جای گرفت وآنمردسه‌مرغ رااز کشتی بیرون فرستاد. پس‌آن مرد به « نجی » ملقب شد . و ازسفینه بخشکی بازآمد وقربانیها نیاز درگاه خدایان ساخت .

مابین‌این دوداستان بقدری مشابهت، واضح وآشکار است که همه متفق‌اندآن‌هردوصورت‌ازیك‌حکایت می‌باشند؛ لیکن‌باوجودآن‌همه، باز بعضی‌مواردِاختلاف بین‌هر دوداستان وجود دارد. از آنجمله یکی‌آن‌که حکایت طوفان در اسطوره بابلی برزمینه تعدد الهه منقول شده وخدایان متعدد درآن‌کاربوده‌اند . یکی‌ازآنان به‌نزول بلای طوفان اراده فرمود ولی خدائی دیگر آن سرمستور را بروز داد . دیگر آنکه در حکایت

---

۱ ــ برای داستان طوفان نظر کنید به : سفر پیدایش ٦ / ١٤ تا باب ٨ / ١٩ .

بابلی علانیه این فکرمشهود است که خدایان خود نیز بعد از انگیزش طوفان‌ازآن‌واقعه سخت بهراس‌افتاده بیمناك شدند. لیکن‌بدیهی‌است که یهوه (تورية) را هرگز بیم و هراسی دست نداد . حکایت بابلی هرچند



الاهه ایشتار

شاعرانه و برمبنای خدایان عدیده روایت شده، معذلك لطائفی دارد که داستان طوفان یهود آنرا فاقد است . چنانکه میگویند خدای

ایشتار(۱) الاهه محبت، نزد خدای خدایان که باعث و بانی اصلی طوفان بود رفته و اورا به تلخی ملامت کرد واز این جنایت به‌او طعن‌ها زد و گفت وی حق نداشته است تمام نوع بشر را این چنین معدوم و نابود سازد ؛ اگرچند تن از آدمیان بدنهادند ، بسیاری مردمان نیك در میان ایشان همچنان وجود دارد . اگر پاره‌ای از انسان ها بگناه آلوده شده‌اند ، خدا میبایستی برهمانها قحطی بگمارد یا سباع درنده و شیرهای خونخوار برایشان مستولی سازد تا از عدد گناهکاران بکاهد؛ نه آنکه طوفانی چنان عالمگیر بر آنها نازل سازد که همه را ازمیان ببرد ! باری سرزنشها و ملامت‌های او بکلامی بسیار پرمعنی خاتمه می‌پذیرد که اسطوره تورية دراین جنبه اخلاقی بپای آن نمیرسد و آن سخن این است :

« بار گناه برعهدهٔ گناهکاراست وبس. یعنی‌هرفرد آدمی‌تنهاخود مسئول‌عمل‌خوداست .» ظاهراً یهود به کنه این‌حقیقت نرسیده‌بوده‌اند .

ازاین اختلافات جزئی که بگذریم بالاخره باید بگوئیم که‌آندو حکایت، نقل‌یك واقعهٔ واحدند. آیا این‌تطابق هردو، برصحت کلام تورية شاهد ودلیل میشود یانه ؟ بعضی خواهند گفت که «آری چنین است ! این خود برهانی مؤکد است بر وقوع حادثه طوفان . » ولی بعضی

---

۱ ــ ایشتر Ishtar لقب مهمترین خدای مادینه بابلی قدیم است که آنرا « استارت» یا «استوره» نیزتلفظ کرده‌اند واو را الاهه عشق ومحبت و خدای حیات وعالم طبیعت‌میدانستند. مسبب ازدیاد نسل نباتات و حیوانات و آدمیان‌بوده‌است.معابد خاص او در شهرهای قدیم اکاد ، نینوا و آربل‌وجود داشته است .

دیگر خواهند گفت: « نه چنین نیست، بلکه این دلیلی محکم است که یهود اساطیر خود راازبابلی‌ها اقتباس کرده‌اند.» بهرحال، جواب‌سئوال فوق را هر کسی میتوانـد مطابق ذوق و مبدء خرد بدهد و سوابق علمی و مطالعات دینی او حاکم درپاسخ آن پرسش خواهد بود .

دراینجا ذکر یك نکتـه لازم است و آن این کـه ادبیات بـابلی خدمت بزرگی به کتاب مقدس (Bible) کرده، یعنی آنرا قابـل فهم قرارداده است . چنانکه همه میدانند ، کتاب عهد عتیق (O.T.) فقط تنها متنی است که در زبان عبری قدیم بعصر مارسیده . درآنجا بسیاری کلمات نادره هستند که فقط یك یا دو بار ذکر شده‌اند واز سیاق کلام ، معنای آنها مفهوم نمیشود . ادبیات بابلی وآشوری که مشتمل برنصوص عدیده و کتیبه های متنوع‌است، اکثراً بزبانی تحریر شده‌اند که مانند زبان عبری متعلق به گروه السنه سامی باستانی میباشد. ازینرو هر کلمه یا تعبیری که در تورية عبری نامفهوم مانده، غالباً بوسیله متون بابلی ، شرح میشود و مفادش فهمیده میگردد .

براین مدعا یك نکته دیگر باید افزود: وآن این است که نه‌تنها فهم‌کلمات و عبارات عبری بوسیله ادبیات بابلی آسانتر شده است بلکه در تورية عبری بعضی مواقع نواقصی موجود است که صورت کاملی را رسم نمیکند . وخواننده درست مانندآنست که دربرابرپرده‌ای ازنقوش و تصاویر قرار گرفته باشد، درآنمیان اینجا وآنجا در بعضی قسمتهای مختلف آن پرده صورتهائی دیده میشود که برجستگی و نمایانی خاصی دارند و جزئیات آنها بخوبی دربرابر نظر معلوم ومشهود است . لیکن

بعضی قسمت های دیگری مابین این صور واقع شده که معنا و مفهوم آنها را مشکل و غیر قابل فهم میسازد و گوئی منقصتی درپرده وجود دارد که‌بایدرفع شود، تا آنکه تمام‌آن‌دربرابرنظر بخوبی نمایان گردد. بعبارت دیگر، روابط فیمابین نقوش و تصاویر در تورية ناقص مانده و باید تکمیل گردد . ادبیات بابلی و آشوری ، نشانه و راهنمائی بدست می‌دهد که مارا برفهم آن مشکلات قادر وتوانامیسازد . یعنی‌درپرتو آنها نقاط تاریك موجوده در تورية روشن شده و مطالب تیره آن در فکر متجلّی میگردد .

بعلاوه نزد فضلا ودانشمندان شبهه‌ای نیست که درضمن استنساخ و تدوین و تجدید کتابت کتب قدیمه ، همواره حقایق تازه‌ای مندرج میشود . مقصود این نیست که هر کس‌میتوانسته بحق اصالت یك نسخه قدیمی تجاوز و تعدّی نماید . پرفسور جاسترو(۱) غالباً میگفت که مابین تألیفات و کتب قدیمه مشرق زمین و مصنفات عصر کنونی این فرق نمایان است که در عصر حاضر کتابی را تألیف میکنند و بعد از تکمیل منتشر میسازند واز آن پس‌آن کتاب حیات خود راآغازمیکند . برخلاف، درمشرق قدیم‌بمحض‌اینکه کتابی‌تألیف‌میشده همانروز حیات او بسرمی‌آمد یعنی مادامی که موضوع آن کتاب مورد علاقه و توجه

---

۱ ــ پرفسور جاسترو Prof.M.Jastrow مستشرق امریکائی، متولد ۱۸۶۱ م. و متوفی ۱۹۲۱ م. اصلا یهودی پولونی است که پدرش به‌امریکا مهاجرت کرده . وی صاحب تألیفات عدیده‌است از آنجمله : کتاب « ظواهر اعتقادات و اعمال دینی در بابل و آشور» ۱۹۱۱ م . و دیگر کتاب « تمدن بابل و آشور » ۱۹۱۵ .

مردم‌بود آنرا میخواندند و کتابت و استنساخ میکردند وشرح وتفسیر بر آن مینوشتند و بدست اعقاب میسپردند تا آنرا کاملتر سازند. بعبارت دیگر آیندگان آنراتدریجاً منقلب‌می کردند و مسخ می‌نمودند. پس‌از آنکه عنایت ودلبستگی مردم به‌موضوع آن کتاب منتفی می‌شدو احدی دیگر آنرا نمی‌خواند، آنوقت دوره‌آن کتاب بسر می‌آمد، یعنی جزو اموات قرار میگرفت. درآن عصر وزمان، قانون «حق تألیف» وجود نداشت و بدون هیچ باك و اندیشه، بمالکیّت آثار مؤلفین، هر تخطی و تجاوزی جایز بود.

اما درمورد کتاب مقدس، علاوه برافزودن حجم واضافه کردن مطالب کتاب که درباب همه مؤلفات اعصار باستانی معمول بود، جریان مخالف دیگری دربرابرنمو و رشد آن کتاب نیز وجود داشت که آن عبارت‌بود ازحذف‌بعضی‌اجزاء کتاب بدست‌خاخام‌های‌متعصب وربانیون غیور که آن کتاب را بمذاق وسلیقه خود سانسور میفرمودند. واجازه نمیدادند که آن نامهٔ آسمانی درباب خدا ودین ویا تاریخ و سرگذشت بانیان ادیان و شارعین شرایع، بیاناتی ومطالبی‌داشته باشد که با فکر و مذاق آنها درست درنیاید. ازینرو از روی تعصب دینی و بی‌ملاحظه، هرچه به نظرشان نامطلوب مینمود از کتاب حذف میکردند. این عمل مداوم در جرح و تعدیل کتاب مقدس، امروز آن کتاب را بصورت تألیفی درآورده است که گرچه زنده ومثبت‌است ولی‌فضلاء ودانشمندان نمیتوانندآنرامانند منبع موثقی‌برای مطالعه درمبادی عقاید ومؤسسات دینی، معتبر شمارند.

از این لحاظ بازمتون بابلی بدرد میخورد و مفید واقع میشود . باین ترتیب که یك کتیبه قدیـم و یك کتیبه متوسط و یك کتیبه اخیر ازمتون قدیمه را مطالعه میکنیم و با مقایسه دقیق، بسبك منظم علمی، تحول یك موضوع دینی مثلاً « قربانی » را از آن تـدریجاً استخراج مینمائیم .

بالاخره مسیحیان‌هم‌بنوبت‌خود،مقالات کتاب‌مقدس‌رابدون‌اینکه سابقه اطلاعی ازفرهنگ‌مشرق زمین داشته باشند، مطالعه میکرده‌اند و آن کتاب الهی را علماء لاهوت که در قـرون وسطی از زبان و ادب ودین‌ملل شرق بی‌خبربودند موردتحقیق قرارمیدادند . این دانشمندان ومتألهین ، نظریات وتفاسیر و تحقیقات بسیار از خود باقی گذارده‌انـد که البته بسیار بدیع و دقیق است، ولی بسیاری از فصول کتاب مقدس را از معنای اصلی خود بکلی منحرف ساخته‌انـد . اکنون کـه بـا کمك معلومات شرق شناسی‌بر آنها نظر میکنیم ومعانی حقیقی آنها را درست درمی‌یابیم، بسیار متعجب و درشگفت میشویم .

یك مثال‌برای توضیح مقصودکافی‌است: نویسنده وقتی درمجلس وعظ عالـمی روحانی حضور داشتم که درباب آخرین کلمهٔ عیسی سخن میگفت دروقتی که‌عیسی‌بنا به‌انجیل‌یوحنا(۱) در میان شاگردان ظاهر شده وایشانرا‌باین کلام‌مخاطب‌ساخت و گفت: «سلام‌برشماباد» آن واعظ

---

۱ ــ در انجیل یوحنا ۱۹/۲۰ چنین آمده است: « درشام همانروز که یکشنبه بود هنگامی که درها بسته بود جائی که شاگردان بسبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی درآمده در میان ایستاد و بدیشان گفت : «سلام بر شما باد» .

دانشمند دراین‌باره بتأکید تمام تکرارمیفرمود که ــ این سخن راعیسی برای‌آن گفت که مستمعین خود را از آرامش روح و سعادت نفس تسلی دهد و روح آنانرا از مبدء صلح وسلام ممتلی سازد . ولی واقع آن‌است که وقتی‌عیسی فرمود « سلام بر شما باد » هیچیك‌از این معانی را اراده نمیفرمود، بلکه ایشانرا باین کلمه ثنا گفته وعیناً همانطور که مسلمانان امروزه ازایراد کلمه (سلام علیکم) اراده‌تحیت ودرود دارند، اونیز همان معنی را قصد داشته . این عبارت درست مساوی است باعبارت «صبح‌شما بخیر! good morning » که درزبان انگلیسی‌فورمول‌ادب قرار گرفته است .

خلاصه آنکه مطالعه‌دقیق ادبیات خط میخی، بعضی از تفسیرات دینی کتاب مقدس را بکلی واژگون ساختـه و اینك بعد از چندین قرن برای ما میسر گردیده‌است که از آن کتاب مذهبی درست معانی اصلی، آنرا که نویسندگان اولیه درنظر داشته‌اند درك نمائیـم و نیت حقیقی آنهارادریابیم. بانصاف‌میتوان گفت ــ اگرما کتابی رامحترم میشماریم، میباید بگذاریم پیام و پیغامی را که مؤلف اراده داشته کماهو بما ابلاغ نماید .

فصل یازدهم

چون و چند

عامه راعقیده بر آن است که افکار فلسفی[1]، کما بیش از زمان یونانیان آغـاز شده و ارمغان ایشان است و دیگر اقوام قدیمه و امم باستانی،دماغ خود را درمسئلۀچون‌وچند موجودات زحمتی‌نمیداده‌اند. قبول این‌معنی مشکل‌است خاصه‌از آن لحاظ که دردره‌های نیل‌وفرات، درجات بارزی از تمدن، نصیب‌بشر گردید. ممکن است به‌حدس و مظنه بگوئیم که اکثرمردم جهان ، مباحث فلسفی را امری بیفایده وبی‌ثمر شمرده ازاینرو آنرا درخور تحریر وتدوین نمی‌دانسته اند . ازین‌مطلب

۱ـفلسفه: معرب‌کلمه فیلوزفیا Philosophia مرکب ازدوکلمه «فیلو» یعنی «محب» و «زئوفی» یعنی «حکمت» ترکیب یافته وبعدها در زبانهای عبری وعربی و لاتین نیز همان کلمه عیناً استعمال شده است .

معنای لغوی آن کلمه « حب دانش » است ولی معنای اصطلاحی آن عبارت‌است ازمطالعه در روشهائی که براندیشه وکرداربشری حکومت دارد و شامل یك سلسله نظریات و قواعد فکری است که در حقیقت عالم وجود بحث میکند . درنزد علماء شرق فلسفه‌به «علم‌حکمت» نامبرداراست وآنرا مشتمل برشعب علومی چند مانند : منطق ، و تهذیب اخلاق و سیاست مدن، و معرفةالجمال وبالاخره‌علم ماوراءالطبیعه (متا فیزیك) میدانند. قدیمترین

بقیه پاورقی در زیرصفحه بعد

چندان‌عجب نباید داشت زیرا حتی‌دراین ایّام،بسیاری ازمردمان،فلسفه را فقط یك ورزش دماغی وکاری عبث وغیر عملی میدانند .

با همهٔ این‌ها، بابلی‌ها فلسفه را بکلی بیهوده ولغو نمیشمرده‌اند. حتی‌بعضی، نظریاتی‌را که‌درعلم‌حکمت‌داشته‌اند‌درمتون‌الواح‌خشتی‌خود ثبت کرده‌اند. اگر مارا چندان علم و اطلاعی ازاین رشته علمی ایشان در دست نیست بدان سبب است که این گونه مطالعـات انتشار عمـومی

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

متنی که در آن‌کلمه‌فلسفه‌استعمال شده، درکتاب هرودوت مورخ یونانی است که بمعنی « تحری‌وطلب علم» بکار رفته، بعدأ درنوشتجات افلاطون Platon ما بین«حب حکمت » و « علم‌حکمت » فرق گذارده شده و این هـر دو از یکدیگر تمایز یافته‌اند . ازاین رو قدیمتریـن ظهـور فلسفه بصورت یك علم منظم نزد یونانیان بوده‌است . ولی باید‌گفت دیگر ملل شرق نیزهریك فلسفه خاص خود راکه بعضی قدیمتر‌ازیونانیان است، داشته اند. حتی بایـد توجه داشت‌که فلسفه یونانیان نیز بدواً در نـواحـی شرقی یعنی مستعمرات آسیائی آنها (ایـونیا) بظهور رسیده است و از آنجا بشبه جزیره یونان بسط وانتشار یافته .

در روایات یونانی اشارات و اخباری به‌نفوذ تعالیم معلمین قدیم مصر در‌بعضی فیلسوفان‌یونان موجوداست مانند طالس‌وفیثاغورس ودمکریتوس و بالاخره افلاطون .کشورهای باستانی هند ، چین و ایران همه بنوبت خـود افکارمنظم واندیشه‌های مرتبی درباب‌الوهیت وکیهان وانسان و دیگرامور فکری‌داشته‌اند ومکتب‌های عدیده‌بظهور آورده‌اند که‌هم‌اکنون درنزدفضلا و محققین شرق شناس مورد مطالعه و تحقیق میباشد . بعضی از ایشان بدقت شرح داده‌اند‌که چگونه فلسفه غرب در ادوار و اعصار مختلف درتحت‌نفوذ وتأثیرمستقیم فلسفه‌مشرق واقع می‌شده، مثلاباتأثیرفلسفه«افلاطونیه جدیده» در تاریخ قدیم وتأثیر حکماء‌اسلام‌مانندفارابی وابن سینا و ابن‌رشد در قرون وسطی‌وتأثیر فلسفه بودا وبرهمنی‌وزردشتی درممالك غرب، خاصه در کشور آلمان مورد انکار نیست .

نداشته وعلاوه براین ، آن مباحث را غالباً بزبان قدیم سومری تحریر می کرده‌اند که ازآن بصورتهای ناقص قطعاتی‌بجای مانده است. ازاین سبب پنجاه سال دیگر حفاری ومطالعه‌لازم است تابتوان فصلی مشبع و کتابی کامل در توضیح فلسفه قدیم بابل بقلم‌آورد. با این همه اکنون میتوانیم این‌باب راآغاز کنیم زیرا درتاریخ حاضر ، بعضی اسناد دراین رشته ، کمابیش بدست آمده است .

نخست کلام را ازموضوعی‌شروع می کنیم که فلاسفه بابل درآن بحث و تدقیق کرده‌اند وآن همانا مسئلهٔ « خیر وشر مطلق»[1] است .

---

۱ ـ خیر و شر مطلق : وجود این دو قوه در عالم از دیر باز مورد مباحثات و تحقیقات بسیار نزد حکما و متألهین و علماء ملل و نحل است . تورات در سفر ایوب برآن است که عالم سربسر شر محض میباشد . متألهین نصاری‌همیشه‌درحل‌این‌مسئله‌سرگردان بوده اند که چگونه مابین قدرت الهی که خیر محض است با وجود شر در عالم تلفیق دهند. عاقبت برآن شدند که عقل بشر قادر بحل این‌مسئله نیست . علماء ومتکلمین‌اسلام، خیر وشر ، هردو را مخلوق ارادهٔ الهی میدانند و در قرآن شریف آمده است « و لوشئنا لاتینا کل‌نفس هداها ولکن‌حق‌القول‌منی...» السجده: ۱۲/۳۲. خیروهدایت را ازخداوشر وضلالت‌را ناشی ازعمل‌انسان میدانند . از نظر فلسفهٔ هندوئیزم که‌بودا نیزآنرابتفصیل شرح کرده: عالم شرمحض‌است وخیرمحض درووصول بمرتبه نیروانا یعنی (فنا) حاصل میشود . و مبدا انتقال ارواح نزدایشان یا «کارما» بر روی این قاعده است که انسان محکوم بدریافت جزای خود و پاداش‌اعمال خیر وشر خود میباشد وهر چه درین عمر میکارد در عمر دیگری میدرود. درمذاهب‌دوگانه‌پرستان مانند زردشتی و مانوی برآن رفته‌اند که در عالم دو نیروی برابر حکمفرمائی میکنند: یکی نیکی (اهور مزدا) و دیگری بدی (اهریمن) و همه موجودات هر یك بر حسب استعداد وقابلیت خود درصف‌لشکریان یکی ازین دو خدای ازلی‌قراردادند. بعضی از فلاسفه

بقیه پاورقی درزیر صفحه بعد

مسئله‌ای که دربارهٔ آن متألهین مسیحی رنج بسیار برده و بحث فراوان کرده‌اند، آن‌مسئله‌این‌است که‌اگرخدا منزه وقادراست ، چگونه روا داشته که « گناه » در عالم بوجودآید ؟ جوابی که مسیحیان باین‌سئوال داده اند بطور خلاصه این است : « وجود شر حاصل ذنب انسان است» و از اینجا قضیّه « ذنب ازلی » (۱) بمیان آمـده کـه پایه آن در کتاب

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

متأخرین‌اروپا که لایبنیتز Laibnitz آلمانی پیشوای ایشان است بر آن‌رفته که عالم، خیرمحض‌است وشری وجود ندارد وخلقت عالم و انسان ازین که هست بهتر وکاملتر امکان پذیر نبوده . مانند بعضی ازصوفیه اسلام که عالم‌وجود را مظاهر جمال حق تعالی میدانند و آنرا خیر محض میشمارند ومیگویند: «جهان چون‌چشم‌وخال‌وخط ابروست . که‌هرچیزی بجای‌خویش‌نیکوست .» ولی مادیون وپیروان فلسفه نشو و ارتقا evolutionists بر آنند که درجهان مسئله خیر وشرمطلق وجود نداشته وندارد. وموجودات، ازآن جمله‌انسان، بعد از طی یك سلسله تکامل طبیعی بمرور زمان بمرحله فعلی رسیده‌اند. در این صورت خیر و شر امری نسبی‌واعتباری‌بیش نیست .

۱ ــ ذنب‌ازلی‌ــ المعصیته‌الاصلیة «Peché originaire»، بعقیده متألهین نصاری گناهی‌است که‌فطرت‌بشری بدان مفطور است واول همه آدم‌ابوالبشر در بهشت برین مرتکب شد و ازفرمان الهی منحرف‌گردید. در انجیل آمده است « همه گناه کرده اند و از جـلال خدا قـاصر میباشند و بفیض او مجاناً عادل شمرده میشوند ، بواسطه آن فدیه که در عیسی مسیح است که خدا اورا ازقبل‌معین‌کرد تا کفاره باشد بواسطهٔ ایمان بوسیله خون او....» رساله رومیان : ۲۳/۳

« جائی که‌برق عصیان برآدم صفی‌زد   مارا چگونه زیبددعوی بی گناهی »

گناهانی که انسان از سر سهو مرتکب میشود و بر خلاف قانون و شریعت عمل مینماید بر دو نوع‌اند: صغیره و کبیره. خدای متعال خود خالق آنهاست‌ولی آنرا باختیار انسان گذارده و درب معصیت بروی‌آدمی بازاست

بقیه پاورقی در زیرصفحه بعد

مقدس نهاده شده است .

بابلی‌هاهم‌مانندیونانیها ورومی‌ها ، خدایان‌خود رٌا منزه ومقدس نمی‌دانسته اند . نـزد ایشان همهٔ آلهه بزرگ و نیرومند و دانـا بوده ولی ازخطا وخلل مصون نمانده‌اند . واقعاً این بذله لطیف کـه یکی از فلاسفه جدید به ظرافت گفته، درست شامل‌حال آنهاست :

«اگرخدا انسان‌را بصورت خودآفرید، انسان نیز دربرابرلطف الهی، درعوض، خدا رابصورت‌خود خلق کرد.» این‌معنی‌درست‌منطبق‌بر ماهیّت آلهه بابل است که همه مرتکب سهوها وخطاهـا می‌شده‌اند.

بـا این مقدمه ، مسئلهٔ شر مطلق ، دیگر بـرای آنهـا به میان نمی‌آید .لیکن فیلسوفان بابل مقدار زیادی از اوقات خود را به‌مسئله «موقع‌انسان‌درعالم » مصروف ساخته‌اند. آنها گویا در انتظار ترقی‌علوم طبیعی جدید دیرزمانی نماندند، تا اینکه به‌شباهت جسمانی‌مابین‌انسان وحیوان پی‌ببرند . آنها واقف بودند که‌آدمی با جانوران نسبت‌نزدیك دارد ونیز آگاه بودند که‌تنها تفاوت وفرق آنهردو دراین‌است که انسان فقط دارای قوه عقل میباشد. آنها خدایان خود را نیز صاحب این قوه می‌دانستند، ولی‌برای آنها خاصیتی دیگرهم معتقدبودند که انسان آنرا

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

تا عدالت خداوند نمودارگردد و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکرداران‌داده شود و عفو و رحمت او نسبت بگناهکاران بظهور برسد .

درکلام اسلامی‌بدی ازانسان‌است که «ان‌الله‌لایظلم الناس‌ولکن‌الناس انفسهم یظلمون » یونس : ٤٤/١٠ و انسان دراعمال نیك و بد مخیر است که «من اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها، ولاتزرو ازرة وزراخری» الاسرا : ١٥/١٧

فاقدبود. آن عبارت‌از«حیات‌جاویدی» ویا «خلود» است. ازاین‌روانسان بزعم ایشان درمرتبه فیمابین آلهه و حیوانات قرار دارد؛ یعنی‌برخلاف حیوان، صاحب‌نیروی‌خردمیباشد وازاین‌رو بخدایان نزدیك است وبر- خلاف خدایان، وی مـردنی‌وفانی است و بهمین‌جهت بجانوران نزدیك میباشد. علّت پیدایش‌این‌وضع واین‌موقع برای‌آدمیزاد چه‌بوده ؟ واین حالت، او را چگونه حادث شده؟ آیا این ناشی از خطای خدایان بود، یا انسان خود درین باب مقصر است ؟ در حلّ این مسئله ، نظریّه ذیل نزد ایشان بظهور رسید :

انسان درآغاز حیات خود ازسرشت الهی‌ساخته شده بود.همانطور که در کتاب‌مقدس مذکور است[1] خداوند در نخستین جسد او که‌از گل بساخت ازروح خود دمیده و او را حیـات بخشید. درنزد بابلی‌ها نیز اولین‌بار بشر از معجونی‌مرکب از خون الهی وخاك زمینی آفریده گردید وازاین سبب یك نیروی او علوی‌است که قوه «عقل وخرد»باشد ویك صفت او سفلی است که «مرگ وفنا » باشد .

اما بایددانست که‌دراساطیر باستانی‌بابل، آن‌وحدت‌مبانی واسالیب منظم که در معتقدات کنونی ما موجود است، نمیتوانیم یافت . زیرا در

---

۱ ـ روح الهی در خلقت بشر . عقیده بر آنکه خداوند در هنگـام خلقت بشر از روح خود در طینت او دمیده است در نزد اهل‌کتاب ، اصلی قدیم دارد. درتورات آمده است : « خداوند آدم را ازگل زمین بسرشت و در بینی او روح حیات دمیـده و آدم نفس زنـده شد » سفرپیدایش: ۷/۲ . در قرآن مجید آمده است :

«فاذا سویته و نفخت فیه من‌روحی فقعواله ساجدین» الحجر: ۲۸/۱۵

اما کن گونا گون، همان یك اسطوره بصورت‌های مختلف منتشر می‌شده وهر فرد میتوانسته است که آنهارا مطابق پندار یاذوق خود قبول ویا رد کند ویا حك واصلاح نماید. قدما ابداً مردمانی متعصب نبوده ونجاح ورستگاری را در چهار چوبه محدود دین خود منحصر نمیکرده‌اند. ازاین‌رو در هر اسطوره دینی، مغانی وتفاسیر گونا گونی پی‌درپی بظهور می‌رسیده است.

یکی ازداستانهای‌اساطیری‌را که خیلی‌نزد عامه رواج داشته است، و در تمام نواحی و اطراف و اکناف انتشار حاصل کرده وحتی نسخه‌ای از آن از بین‌النهرین بمصر رسید ما دراینجا آنرا به اختصار نقل میکنم:

گویند که خدائی بنام «ائا»(۱) از خیل خدایان بر آن شد که آدمیزاد را مشمول عنایات و الطاف خود قرار دهد. او همان بود که چون خدایان اراده کردند بلای طوفان را بر جهان نازل سازند، وی نوح را نهانی ازین امرخبر داد و او را برآن داشت که سفینه‌ای برای خود آماده کند.

ماهیگیری بنام آداپا Adapa(۲) که در کنار دریای فارس بصید

---

۱ ـ ائا E â نام خدای‌سوم از آلهه ثلاثه بابلیان است که او را خدای میاه میدانسته و معبدی رفیع بنام او در محلی که رود دجله و فرات بدریای فارس‌میریخته بنا کرده بوده‌اند. بعدها او را خدای عقل و خرد نیز شناخته و گویند ماردوخ خدای بزرگ بابلی فرزند اوست.

۲ـ آداپاAdapa پهلوان داستانی از اساطیر بابل ازاهل شهر «اریدو Eridu» در خاك بابل به‌اعتقاد ایشان‌حکیمی بوده‌است که‌به‌آسمان صعود کرد و با آنو خدای خدایان مفاوضات داشت و پس بزمین هبوط نمود.

مشغول بود مورد محبت آن خدا واقع شد و اسرار نهانی بسیاری از او بیاموخت و روزگاری دراز با آن الهه بسر آورد . از آنجا که هر که دانا بود توانا بود. اداپا در پرتو علم ، قدرت بسیار حاصل کرد و نزد همگنان‌مورد‌مهابت وهراس‌شد وبر او حرمت فراوان نهادند. روزی که بصید مشغول بود باد جنوبی که نزد بابلیان بصورت‌مرغی بزرگ پیکر نشان داده می‌شود جسارت ورزیده زورق او را واژگون ساخت . اداپا برآشفت ودر صدد انتقام برآمد. اگر اورا مانند دیگرماهیگیران‌علم و دانشی نبود، البته‌کاری نمیتوانست کرد. لیکن اونیرو وتوانائی بیش از دیگران‌داشت . وی را خردی افزونتر از دیگرآدمیان در سر بود. پس بکینه‌جوئی ، یکی از بالهای بادجنوبی را بشکست .

از این ماجرا، روزها، هفته‌ها وسال‌ها بگذشت وباد دیگروزیدن نگرفت. این‌واقعه رابه‌درگاه رب‌الارباب‌عرض کردند. وی مرتکب‌این خطا را بشناخت وبرآن شد که‌او را به آسمان نزد خود بخواند تا ازین گناه در پیشگاه رب، جواب بگوید.

چون‌ائا، خدای‌پشتیبان اداپا،ازین‌واقعه‌آگاه شد، برجان‌دوست خود اندیشه‌کرد ودرتشویش‌افتاد که‌آیا ازحضور درمحضر خدایان براو چه‌خواهد گذشت؟ وبیم‌آن‌بود که خدای‌خدایان‌آنو Anu (۱) چون اورا

۱ ــ آنو Anu نام خدای خدایان و بزرگترین الهه بابلی است وآنو بدان لقب بمعنای‌آسمان‌میباشد، چه‌او راخدای‌سماوات میدانسته‌اند. برخلاف انلیل که خدای زمین شمرده میشده و این هر سه یعنی آنو و ائا و انلیل خدایان ثلاثه قدیم سرزمین بابل وآشورند و معابد عظیم بنام هر یك از ایشان بر پا کرده بوده‌اند .

موجودی چنین‌توانا ودانا ببینند از او عالم رادر خطر دانسته برنابودی‌او امر فرماید. ازاین‌رو بیاری او برخاست و تدبیری اندیشید تاآنکه او را از هلاك احتمالی‌ایمنی بخشد. پس‌اورا گفت که جامه عزا وسوگواری برتن‌ساز کند وخاك وخاکستر برتارك خود بپاشد وبدروازهٔ آسمان‌ها برود.درآنجا دوخدای نگهبان همواره نشسته‌اند. بناچار ازاو خواهند پرسید کیست؟ وچرا ماتم گرفته‌است ؟ پس‌درپاسخ بایدچنین‌بگوید که‌ مردی بینوایم وازکره ارض می‌آیم. در آنجا دو خدای از زمان دیرین بوده‌اند که اززمین رفته وبدروازه‌های‌آسمان نشسته‌اند؛ اینك از فراق آنها این چنین مصیبت زده وسوگوار گشته‌ام. چون‌آندو خدا نام خود را بشنوند واورا این‌چنین ببینند، ناگزیر براورقت‌آورده واورابدوستی برگیرند واوازایشان درکارخودیاری بجوید. بالاتراز این تدبیر،خدای ائا، دوست‌آدمی‌خود را اندرزهـای دیگر نیز بداد و چون بر جـان او اندیشناك بود اورا گفت اگر آنو،رب‌الارباب بتـوجامه‌ای بخشدبرتن بپوش وسپاس گوی؛ لیکن اگر ترا طعامی یا شرابی عطاکنند زنهار از خوردن ونوشیدن آن امتناع‌نما ! چه بساکه درآن زهری نهاده‌باشد و ترا هلاك سازد.

چون اداپای ماهیگیر به آسمان رسید، با خدایان محافظ ابواب سماوات ملاقات کرد وهمانگونه که بدو دستور داده شده بود بـا آنان سخن گفت. خدایان را ازآن آدمیزاده‌فانی بینوا بسیار خوش آمد واز اینکه بسبب دوری و فـراق ایشان بعزا نشسته است از او شاد شدنـد . پس تاآسمان هفتم بهمراهی او بالا رفته وبحضور رب الارباب رسیدند.

همانگونه که خدای ائا اندیشیده بود، آنومهتر خدایان بزودی دانست که این موجود کوچك دانشی زیاد از حد دارد و این همه اسرار خدائی را ازائا آموخته است و او بوده که رازهای نهان را با آن بشر فناپذیر در میان نهاده . از این سبب ائا را در معرض عتاب فراوان و بازخواست بسیار درآورد؛ با این همه تکلیف آن ماهیگیر روشن نبود و خدای خدایان دراین فکر بود که بااین موجود که بیش ازدیگران گوهر علم را بدست آورده چه باید کرد ؟

شاید دراثر شفاعت آندو خدای نگهبان، ویا آنکه درآنزمان او درحال لطف وبشاشت بود براوببخشید و گفت : «چون آنچه نباید بشود شده‌است، وکاراتفاق افتاده واین انسان درعداد موجودات علوی قرار گرفته، ازاین‌رو سزاواراست که او را به‌نعمت خلود بیارایم واز نان بقا وآب حیات باو اطعام فرمایم.

اگر این امر چنین واقع می‌شد، هرآینه بشر خود بخوددرعداد خدایان قرارمیگرفت واز عیب زوال ولوث فنا مبری میگشت .

پس آنو بیکی از خادمان درگاه‌خود امرفرمود که ازآن طعام‌و شراب جاویدی، نزد مهمان بیاورد . چون دربرابرش نان و آب حاضر گشت ، آن بدبخت را اندرز دوست خود بیادآمد واز بیم مرگ برآن دست درازنساخت و ازاکل‌وشرب آن پرهیز کرد، هرچه خدای‌خدایان او را بیشتر برخوردن از آن خوان تحریص کرد ، برامتناع او افزوده گشت و از ترس مرگ احتمالی در خطر مرگ مسلم فرو افتاد . پس خدای خدایان بر آشفت و او را گفت: « ای اداپا،اکنون که از طعام

بقا وآب حیات نمی‌خوری ، بروی زمین‌باز گرد و در آنجا بمیر . »

اداپا پس‌ازآن بکره خاك بر گشت وپس‌از روز گاری که بخوشی وشادمانی بسر آورد، سرانجام‌پیر گشته مانند دیگر آدمیان، اجل‌اورا در رسید وطعمهٔ مرگ گردید .

این‌داستان، گناه قصورانسان‌رادرحصول نعمت‌حیات‌ابد، ازیك‌سو بگردن خود انسان، واز سوی دیگر به‌عهده یکی از خدایان که بغلط اورا اندرز داد میگذارد .

در ادبیات‌بابلی، حکایات بسیاری ازین قبیل بدست ما رسیده که همه کمابیش روی همین زمینه طراحی شده‌اند . مثلا رزمنامهٔ حماسی گیل گمش(۱) این چنین خلاصه می‌شود :

«آن پهلوان‌بزرگ، گیل گمش‌چون نگریست، دید که سرانجام همهٔ دوستان وهم نشینان او، مرگ‌است. اورا دردیده خرد، دورنمائی از جهان‌دیگر نمودارشد؛همانجائیکه همهٔ روانهای آدمیان بدانجا میروند.

---

۱ ــ گیل گمش Gilgamesh ــ نام سومری یکی از پهلوانان حماسی آشور و بابل است که سرگذشت او در الواحی که در ۲۵۰۰ ق. م. منقور شده بوده یافته‌اند.این پهلوان در طلب گیاه حیات دراطراف جهان بر آمد. تاعاقبت با اوتانا پیشتوم Utanapishtum که نوح بابلی‌هاست ملاقات کرد و از او سرگذشت طوفان را استماع نمود.حکایات بسیار در الواح بابلی بـاو منسوب است که غالباً از کتابخانه آشور بانی‌پال پادشاه نینوا (٦٥٠. ق .م.) بدست آمده . گویند گیل گمش پـادشاهی بود که در بابل ۱۲٦ سال‌سلطنت کرد وبدرجه‌الوهیت رسید وبنام الهه آفتاب درفصل‌بهار اورا عبادت کردند، و باو وقایع رزمی و افسانه‌های فوق‌الطبیعه نسبت می‌دهند که یکی ازآنها همین‌افسانه‌است که باختصار درمتن‌ذکرشده‌وظاهراً این‌افسانه‌ازهرطرف گرد آمده . در طول و مرور ایام و دهور به اصل حماسه گیل گمش افزوده شده است . گیل‌گمش درآداب مشرق ظاهراً همان «نمرود» است.

چون ازمنظر آن‌جایگاه، بیم وهراسی بردلش‌چیره گشت، بر آن سرشد که کاری کند که سرانجامش بدانجایگاه پرازرنج و بیم نیفتد . پس به جستجوی گیاه زندگانی‌جاوید بر آمد. بدو گفتند که این چنین گیاهی تنها درجزیره‌ای بس‌دوردست نزدیك بجایگاهی که کشتی‌نوح بابلی در آنجا فرودآمده یافت میشود . درآن جزیره است که نوح‌خانه کرده و ازآن گیاه که خدایانش روزی کرده‌اند، خوراك ساخته وبه نیروی آن پنجهٔ مرگ را برتافته وزندگی‌جاوید یافته است.

گیل‌گمش رو براه نهاد و در آنراه پر رنج ودرد ، همه گونه سختی‌هاو کشمکش‌هااوراپیش آمد،تاا ینکه سرانجام‌بدان جزیره‌رسید، واز دیدار نوح بهره‌ور گشت . آن پیامبر او را پذیرفت و با او سخن گفت وسرگذشت‌طوفان‌رابرای او گزاره کرد. پس،ازآن گیاه شگفت زندگی‌بخش لختی بدست‌آورد وبا خود در کشتی‌نهاده آهنگ باز گشت نمود. درمیان‌راه، ماری نهانی بدرون کشتی راه یافت وآن گیاه گرانبها را ازاو بدزدید و باخود برد . »

ازین‌حکایت، همچو برمی‌آید که‌آدمیزاده‌رابه طعام‌خاص‌خدایان دستی‌نیست، و عاقبت نمیتواند که ازآن‌بکف آورد، وگویا مار نیزیکی از خدایان بوده که بدینصورت در آمده ومأمور بوده است آن گوهر گرانبها را از آدمیزاده برباید .

درکتاب عهد عتیق (تورية) حکایتی بهمین طراز دیده میشود که در آن‌جا بواسطه مداخله مار، آدم وحوا بیکی ازاسرار نهفته الهی آگاه

شده وچشمشان باز گردید وعارف به‌نیك وبد شدند.(۱) یعنی بگوهر عقل نائل گردیدند. چون خدای (یهوه) ملاحظه کرد که‌جزئی‌ازعلم اویعنی قسمتی‌ازصفات‌ذاتی اوبسرقت رفته‌است گفت: «اینك انسان که مثل یکی از ما شده است وعارف به‌نیك وبد گردیده، مبادا دست خودرا دراز کند و از درخت حیات گرفته بخورد و تا ابدزنده ماند . . . . .»(۲) بعبارت دیگر، انسان‌درنتیجه‌حصول گوهرعقل، نیم‌خداشد واگرهرآینه گوهر بقا نیز حاصل میکرد، تمام خدا می‌شد . ازاین رو از جنت عدن رانده گردیده و پاسبانی چند گماشته شدند تا دروازه‌آن باغ را محافظت کنند ونگذارند که او دوباره به‌آن جایگاه سرمدی باز گردد . دراین داستان تورية ــ یهوه درست همانطور که ائا تصور میکرد که رب‌الارباب با آدم رفتار خواهد کرد،عمل کرده‌است. یعنی اوراموردغضب قرار داده، ولی دراسطوره‌تورية خدای یهود ازخدای بابلی مهربان‌تر بوده‌است، زیرا که در صددهلاك آن مخلوق فانی و مردنی بر نیامد؛ اما کـرم او بقدرآنو نیست زیرا آنـو میخواست منزلت الـوهیت باو عطا کند ولـی یهوه این مقام را ازاو دریغ داشت . همچنین دراین حکایت یهودی، جزئی از گناه محرومیت انسان ازحیات‌ابد، برعهدۀ خوداو گذاشته شده وجزئی دیگر بر گردن‌یهوه است که نمیخواسته آدمی به‌نعمت ابدیت توفیق یابد. اگر هرآینه آدم وحوا را بحال خود میگذاشت، در حال از درختی بدرختی دیگر راه یافته‌وآن‌راه‌را بپایان می‌رسانیدند.پس ضرورت‌داشت که‌بهمان

---

۱ ـ سفر پیدایش ، باب ۱۰/۳
۲ ـ سفر پیدایش ، باب ۲۲/۳

درجه از عقل که اتفاقاً نصیبشان شده متوقف مانده و راه بمقامات بالاتر بر ایشان مسدود باشد.

از این گونه حکایت، متون دیگر نیزدر دست است که میتوان نقل نمود، ولی آنها هنوز صورت کامل ورضایت بخشی حاصل نکرده ونمیشود آنها را شرح وبسط داد. و از همه این معنی مستفاد میشود که در سراسر ادوار تاریخ، حکایات گونا گون همه در روی یك زمینه فلسفی طرح ریزی شده‌اند و حکمای قدیم بابل همه میخواسته‌اند این معما را حل کنند که «چرا آدمی از حیوان بالاتر و از خدایان پائین‌تر آفریده شده است؟»

مسئله دیگری که مورد نظر وبحث ایشان بوده است، همانا قضیه «مبدأ تمدن» است که آدمی چگونه بمیدان مدنیت قدم‌نهاد؟ آنان ابداً فرض نمی کردند که بشر درحالی که دارای مرتبه کمال بوده نا گهانی بعالم آمده باشد. در کتاب عهدعتیق یهود نیز همین قضیه آمده است. در حکایت پیدایش آدم باهمه سادگی که‌دارد، نظریات وتحقیقات الهیون چنین فرضیه‌ای را وضع نکرده است. بابلی‌ها مردمانی تیز بین بوده‌اند. در پیرامون کشور خود اقوام پس افتادهٔ نیم وحشی مشاهده میکردند، که ازآنها در مراحل تمدن بسیار عقب‌تر بودند. و از آنجا که مدنیت خود ایشان آنقدر کهن ودیرینه‌سال بود که‌زمانی را که خود ایشان درمراحل بدویت‌بودند وهنوز شهرها نساخته،ومزارع نکاشته، بخاطر نمی‌آوردند. با آنکه دورهٔ صحرا گردی و شبانی را طی کرده و شهرنشین شده بودند، خاطرهٔ آن منازل ابتدائی را بیاد نمی‌آوردند ودر نوشتجات و کتیبه های

خود همواره ازملل‌دیگر به تحقیر سخن گفته و آنها را مردمی گفته‌اند که اجساد مردگان خودرا درزمین مدفون نمی‌سازند؛ یعنی آن‌صحرا‌ـ گردان‌بیابان نشین که در ممالك خاور زیست‌میکنند، مردگان‌خود را هر جا رسیده بخاك سپرده وقبور آنهارا گذاشته ومیگذرند وهیچ آداب و رسومی در بارهٔ آنها مرعی‌نمیدارند .

چند سال قبل ماموفق شدیم کـه تعداد بسیاری الواح باستانی را مطالعه نموده ومندرجات آنها را بایکدیگر تلفیق کنیم وازآن حکایتی کامل استخراج نمائیم که یکی از اسطوره‌های قدیم سومری است .

از روی مزاح،من این حکایت را تئوری داروین(1) سومری لقب دادم وظاهراً آن‌اسطوره‌در آن‌ملك رواجی‌وسیع داشته ، زیرا نسخ عدیدهٔ ازآن، درهر گوشه‌و کنار بدست‌آمده‌است . در این‌داستان، درست مانند سر گذشت آدم وحوا، زن نقش مهمی بازی میکند با این تفاوت که حوا را طبقات آدمیان در نسلهای بعد محـکوم کرده‌اند ولـی برخلاف ، زن بابلی، دراین‌حکایت مقامی‌مافوق‌بشر داشته ودر اعمال خودتالی‌خدایان عظیم‌الشأن قرار گرفته است .

این اسطوره حاکی‌است که انسان درآغاز، در حالت توحش‌بوده و گیاهان صحرا را میخورده و مانند دیـگر جانـوران از آبی کـه در

۱ـ تئوری‌داروین Darwinism فرضیه‌ایست که‌منتسب‌بحکیم‌طبیعی‌دان انگلیسی،چارلس روبرت داروین (۱۸۸۲ ـ ۱۸۰۹ م) میباشد . او نخستین کسی است که قائل به تحـول تدریجی انـواع موجودات گردید . و مبادی «تنازع بقا» و «فوزافضل» راوضع‌کرد . کتاب‌او که شامل‌فرضیات‌ونظریات اوست، «اصل‌انواع The Origin of Species » نام‌دارد.

غدیرها و آبگیرها جمع می‌شده می نوشیده، جامه بر تن نمی‌پوشیده و حتی گوئی با چهار دست و پا راه میرفته است. بریـن روزگار ناهنجار آدمیزاد خدایان را رحم آمد و به‌او دو نعمت عطا کردند: نخست خدائی آفریدند که به‌تقریب شبیه به «سرس»[1] خدای رومیان و مظهر حبوبات و غلات مـزروعی بود. دوم خدائی دیـگر بوجود آوردند کـه مظهر حیوانات و جانوران اهلی و رام بود. پس روزگار انسان نخستین، درپرتو کشاورزی ودام پروری، ناگهان بهبودی یـافت. اورا طعام بسیار بدست آمد و نیروی تازه گرفت و برپای خودبایستاد و «منتصب‌القامه» شد. این نکته قابل توجه است کـه در نزد علماء عصر جدید نیز وقتی کـه بشر ازمرحلهٔ وحشیگری به‌حالت‌مدنیت‌رسیده‌است، همانا علت آن، اکتشاف فن زراعت وهنراهلی کردن‌جانوران بوده است.

افسانه‌ها واساطیر ازاین قبیل‌فراوان است، ازآن جمله یـکی در دست ما میباشد که هنوز صورت کمال حاصل نکرده و از این رو فهم معنای آن تاحدی مشکل است. این‌حکایت ظاهراً تاریخ پیدایش خط و کتابت رادرادوار ومراحل‌مختلفه نشان میدهدو این‌کاملا منطقی است زیرا که تنها بوسیله خط انتقال علم از نسلی به‌نسلی‌واز طبقه‌ای به‌طبقهٔ دیگر صورت پذیرمی‌شود و بس. ولی این افسانه هنوز نمیتواند مارا به

---

۱ سرس Ceres نام خدای‌مادینه‌ایست که معبود رومیان‌قدیم‌بوده واورا مظهر توالد وتناسل در عالم طبیعت می‌دانسته و همه ساله در ماه اردیبهشت (آوریل) هنگامی که گندم خوشه می‌بنددجشنی بیاد او برپا میکرده‌اند و او راحافظ محصولات زراعتی ازغلات و حبوب و اثمار و فواکه می‌شمرده‌اند.

در لغت انگلیسی کلمه‌Cereals که بمعنای حبوبات و نباتات غله‌خیز است از نام همین خدای لاتینی اشتقاق یافته.

وضع کنونی که‌داریم رهبری کند. بعضی‌ازالواح گلی‌مراحل‌تقدم وسیر بسوی تمدن را بشمار می‌آورد و برطبق آنها آدمیان بهر مرحله وقتی می‌رسیده‌اند که خدائی از راه مهربانی استعمال ادوات وافزارمعینی را مخصوصاً از نوع ادوات فلاحتی به‌آنها راهنمائی میکرده‌است. این‌نیز مطابق‌منطق‌است زیرا که‌اختراعات گوناگون، خودمانندچرخ‌هائی‌است که‌عرابهٔ ترقی‌رابحرکت می‌آورد. عجب این‌جاست که تاکنون‌آنچه من اطلاع دارم هنوز ما اسطوره‌ای که پیدایش آتش را مانند یکی از مراحل تقدم‌وترقی بشرنشان بدهد بدست نیاورده‌ایم. تاکنون درادبیات مکتشفه ازبابل،افسانه‌ای‌شبیه به‌افسانهٔ پرومتوس[1] پیدانشده؛ هرچند

۱ــ افسانه‌پرومتوس Prometheus نام‌یکی‌ازاساطیریونان است وخلاصهٔ آن افسانه این است که پرومتوس فرزند موجودی روحانی ــ مانند فرشته دریا ــ خدا یاپهلوانی‌است که‌به‌حب بشروخیرخواهی‌انسان‌موصوف‌میباشد. در برابر خدای‌زئوس که میخواست آدمی را از روی زمین نابود سازد و نوعی دیگر بهتر از آن خلق کند. پرومتوس از آن دفاع کرد. هزیود Hesiod شاعریونانی(قرن‌هشتم ق. م.) داستانهای‌اورابنظم آورده‌است. یکی‌از آن‌ها این است که زمانی که آدمیان بعدازطوفان درزمین زندگانی‌می‌کردند آتش نداشته‌اند ولی‌پرومتوس آنرا دزدیده درساقه‌گیاه رازیانه‌نهان‌ساخت وبرای بشر تحفه آورد.

همین افسانه بصورتهای مختلف در نزد غالب ملل عالم وجود دارد. از جمله در اساطیر پارسیان قدیم باکتشاف آتش اهمیت بسیار داده شده، و در اخبار و روایات خود آنرا مکرر ذکر کرده‌اند و روز پیدایش آنرا که پنجاه روز پیش از نوروز است جشنی بر پا میکرده اند که به «سده» موسوم است.

دراکتشاف‌این‌گوهرحیات‌بخش‌پارسیان هیچگونه افسانه موهوم خلق نکرده‌اند، بلکه علتی طبیعی برای آن ذکر نموده و گویند: «هوشنگ

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

ممکن‌است بعدها چنین‌افسانه‌ای کشف‌شود. امّا اگر چنین اکتشافی‌روی ندهد ممکن است از آن سبب باشد که بابلی‌ها هیچ تصور نمیکرده‌اند که زمانی بشر بدون آتش وجود داشته‌است. بدیهی است بدون داشتن غلات وحیوانات اهلی، آتش برای آدم ارزش چندانی نخواهد داشت.

باری‌هرچندمسئلهٔذنب‌ازلی‌یامعصیت‌اصلی، فکرفلاسفهٔدیرین‌بابل رامشغول نداشت ولی‌موضوع آلام ومصائب‌بشری ایشانرا متفکرساخت. بابلی‌هامانند قدماء یهود معتقدبودند که پاداش‌وجزای صالحین وابرار در حیات دیگر عطا خواهد شد و در عقبی نیکوکاران را مقامی اعلا و گناهکاران را منزلتی اسفل خواهندداد.

«هاویه»(۱) نزد یهود و«ارال‌لو»(۲) نزد بابلی‌ها، هر دو عبارت

بقیه پاورقی ازصفحه بعد

پادشاه پیشدادی ماری دید، بر او سنگی افکند، آنسنگ بر سنگ دیگری اصابت کرد، از آن آتش جستن نمود.» به تفصیل این حکایت را درشاهنامه ذکرکرده، و درآنجا گوید.

«بسنگ اندر آتش از او شد پدید

کزو روشنی‌درجهان‌گسترید... الخ»

۱ــ هاویه درنزدیهود شئول Sheol عبارت‌است ازمکان ابدی اموات. آن‌کلمه را بعضی مترجمین انگلیسی تورات به Hell ترجمه کرده‌اند ولی ما به‌تبعیت از مترجم فارسی کتب عهد عتیق آن را «هاویه» ترجمه کردیم زیرا بمعنای اصلی نزدیك‌تر است. رجوع شود به سفر اعداد ۲۲/۳۲ و مزامیرداود ۱۳/۸۶ وسفر ایوب ۸/۱۱. ودرلغت عرب است که: «الهاویة من‌اسماء جهنم»

۲ ــ ارال‌لو Arallu نزد بابلیان باستانی نام‌مکانی است که در زیرجهان قرار دارد وآن غاری است بس وسیع ومعظم و هفت در دارد واموات چون بدورون آن روند ابدالاباد در آنجا زیسته و باز گشت ندارند.

بوده اندازیك مغارهٔ دورافتادهٔ عظیمی که اموات ازنیك وبد، همه میبایستی در آنجا مخلد باشند . پس اگر در این عالم عدالتی باشد ، میبایستی نیکوکاران پاداش اعمال صالحهٔ خود را هم در این جهان دریابند . اگر آدمی نیکی اختیار کند و دیندار باشد و خدا را چنانچه باید و شاید عبادت نماید بالضروره لازم است که از پاداش کردار خود درزمان زندگانی خویش مطمئن باشد و باید که حیات دنیوی را بسعادت وسلام بسر برد، ولی خلاف این مشاهده میشود. پس چرا خدایان این بیعدالتی را روا داشته اند ؟

این اندیشه که قدمای یهود را حیران ساخته و در سفر ایوب (۱) آنرا بطول و تفصیل بیان کرده اند ، مایهٔ سرگردانی و تفکر بابلی ها نیز بوده است. آنان نیز سرگذشت های سوزناك از آن مصائب وبشری داشته اند و بالاخره مانند یهود معمای این بدبختی ها را نتوانسته اند حل نمایند .

آری، باید گفت که درمیان ملل قدیمه شرق نزدیك، همواره این عقیده وجود داشته که مسئولیت کارهای بد در شخص مجرم وخطاکار باقی نمانده و بدیگران نیز تجاوز می کند . یعنی گناه افراد دامنگیر

---

۱ ــ ایوب Job نام یکی ازصالحین وانبیاء یهود است که درعهد عتیق سفری باو منسوب میباشد و گویند درعصر کلدانیان درنزدیکی صحرای شرقی فلسطین میزیسته است. دراخبار و روایات اسلام هم از او سخن بسیار گفته اند (قرآن : سوره ص ــ ٤/٣٨. الانبیا : ٨٤/٢١) صبر او ضرب المثل گشته است .

کتاب ایوب مجموعه سخنانی است که ما بین او دوستان وی در باب شدائد و آلام جهان تبادل شده است .

تمام‌قوم وعمل بد پدرشامل حال فرزند شده وبه‌اعقاب واولاد اوحتی در طول‌نسلهای بی‌شمارخواهدرسید . چنانچه‌عیسی‌چون کوری مادرزاد را دید، از اوسئوال کردند: «ای استاد، گناه که کرد ؟ این‌شخص یا والدین او، که اکنون این‌چنین کور زائیده شده‌است ؟ » (انجیل یوحنا ۹/۳-۱)

ولی ایــن فلسفه نیز مسئله تاریك آلام بــی‌گناهـان را روشن نمی‌کند و تنها جوابی که ممکن است به‌سئوال « علت‌آلام بشر » داده شود، این است وبس که « در این جهان عدالت وجود ندارد ! »

بدیهی‌است این‌جواب باستانی که ناشی از نظربد بینی است، بشر را قانع نساخت، پس‌آنرا رها کرده و قاعده جزا وسزای عالم عقبی را بجای‌آن نشاند. در ازمنه باستانی هنوز باین مرحله نرسیده و بـابلی‌ها تنها تصوری که نسبت بحیات بعد ازمرگ میکرده‌انداین بوده که‌آدمی پس از مرگ یك زندگانی‌آمیخته بکمال شدت‌ورنج خواهد داشت. در نزد ایشان‌مکانی که همه‌آدمیان محکوم‌اند که‌پس ازموت به‌آنجابروند عبارت است از غاری بسیارعظیم وپهناور که در زیرسطح ارض قراردارد. درآنجا همه عور و برهنه مخلدند و فقط روح ایشان صاحـب بال و پر خواهدبود ؛ و طعام و شرابی جزخاك زمین نخواهند داشت، زیرا آفتاب بدرون‌آن غارمظلم نمی‌تابد و گیاهی نمی‌روید.درآن هاویهٔ ظلمت‌خیز، ارواح همه‌آرزوی‌فضائی‌سر گشاده‌دارند بلکه ازنورآفتاب ونعمت‌بینائی لذت ببرند . بدیهی است این منظره دهشت ناك بهیچوجـه جالب طباع نمی‌بود وازاین‌رو پهلوان‌باستانی آن‌سرزمین، گیل گمش، منتهای کوشش و سعی را مبذول داشت کــه کلید حیـات جاویدان را بدست آورده و

ابدالآباد بروی‌زمین‌زنده بماند و از لذائذ نور وحیات متمتع شود. حتی عمر نوح بابلی که در جزیرۀ کوچك دور دستی‌محروم ازتمام آثارتمدن بسر می‌برده وبا آنهمه رنج انزوا وردد تنهائی باز صدبار بهتر ازحیات در آن مغاره هولناك وظلمانی‌بوده که انبوهی ازمردگان درآنجابیکدیگر فشرده‌شده باشند .

اگراسطوره‌پیدایش گیتی[1] رابطورکلی‌داخل‌درزمینه‌فلسفه‌بدانیم و افکارگوناگونی‌راکه بشر درباره‌آغازعالم داشته‌است، بابی ازحکمت بشماریم هرآینه موضوع سخن ما میدان وسیع‌تری خواهد یافت زیرا حکایات وداستانهای مربوط به آفرینش همیشه متعدد و فراوان بوده و خواهند بود و چنانکه قبلا اشاره کردیم ، سرگذشت خلقت نزد بابلی‌ها مبنی‌براین‌اساس‌بوده‌است که ــ در ازل‌فقط لجه‌ای آشفته وجود داشت که‌الاهۀتیامت‌مظهرآن‌بود. در درون‌آن‌لجۀ تاریك، خدایان‌دیگر بوجودآمدند و با تیامت بجنگ و ستیز برخاسته وکوشیدند کـه‌آن آشفتگی را بسامان‌آورده، نظام وآئینی برجهان برقرارسازند . ایشان این‌آئین‌ونظام را ازاین راه بدست‌آوردند که‌آب‌جهان‌را بدوبخش‌تقسیم کنند؛ آنچه مافوق زمین است باآنچه در تحت‌الارض است از یکدیگر جدا سازند ، بهمان روش که در تورية آمده‌است.[2] پس، سطح زمین از

۱ــ اسطوره پیدایش گیتی« کوسموگونی Cosmogony» . کلمه‌ایست یونانی‌الاصل مرکب ازدو کلمه« کوسمو» یعنی‌عالم و« گونوس» «ایجاد» و آن بمعنای حکایت‌وتولید عالم است. هرنظریه وفرضیه که درین‌باب‌باشد نیز بهمین عنوان به‌کوسموگونی‌موسوم‌است .

۲ ــ سفر پیدایش

نصف جسدمرده اژدها بظهور رسید وآن بر روی آب‌های تحت الارض روان شد . نیمه دیگر کالبد او را مانند سرپوش برروی آن سطح قرار دادند تا مانع از تجاوز آبهای فوق‌الارضی بهزیر زمین شود . ظاهراً آبهای پائین، تلخ ونامطلوب‌بود در حالتی که آبهای بالا، شیرین‌و گوارا وبصورت‌باران‌دائماً بپائین‌می‌ریخت، نهرهاودریاچه‌هابوجودمیآوردوزمین راآبیاری میکرد. چه سبب بود که آبهای‌فوقانی بامیاه‌تحتانی نیامیخته ومخلوط‌نشدند؟ سئوالی‌است که هیچیك نه‌بابلی‌ها ونه کتاب‌مقدس عهد عتیق، جوابی بدان نداده‌اند، خلاصه ازاین اسطوره دورنمائی این چنین در مد نظر می‌آید : عرصه‌ای قابل کشت و زرع بر فراز سطحی ازآب شناور است. آسمانی رفیع واستوار مانند طاسی واژگون بر روی‌آن‌قرار گرفته ودرون آن، ماه وخورشید وستارگان مطابق طرحی منظم بجنبش مشغول. اکنون میباید که حیوان ونبات در آن عرصه آفریده شود؛چون این‌قدم‌برداشته‌شد، برحسب‌عقیده‌بابلی‌ها، انسان، آخرکار مانند تاجی‌بر تارك پیکر وجود نمودار گردید .

دراین‌اسطوره پیدایش گیتی، سخنان‌بابلی‌ها باکلمات یهود بسیار مطابق‌افتاده. ازاینکه‌عبرانیان‌بعداً ازبابلیان‌اسامی آنرا اقتباس کرده‌اند شبهه‌ای نیست .

ازمیان‌آثار بابلی در این‌مقوله ، همچنین حکایات دیگر بدست ما رسیده که چندان پرهیاهو وجنجال نیست . دریکی ازآنها منقول است که ــ کیهان‌نخست‌توده‌ای‌ضخیم‌ازآب بود ودر آن بمرور زمان خدایان یکی‌پس ازدیگری بوجود آمدند . بتدریج اعمالی مطابق عقل وحکمت

ازایشان‌ناشی گردید تا آنکه‌عاقبت یکی‌از آن‌میان که ازهمه خردمندتر بود بر آن سر شد که زمین را بیافریند . پس به امر او طوفانی پر انقلاب بظهور آمد وزمین‌خشك ازبحر جدا گردید. آنگاه کارها بسامان و نظام‌شده‌بر اه‌افتاد وحدی بر ای آبهای آسمانی‌وزمینی‌مقرر گشت‌وحدود رودها معلوم گردید. دوسرحد بر وبحر معین شدند که هیچیك از حدود خود تجاوزنکرده وبدیگری‌تخطی‌نمی‌توانستند کرد. پس‌از آن یادراثر جنگی که بین خدایان در گرفت یا در نتیجه عمل خاص خلقت (الواح گلی‌ازبیان علت ساکت‌است) انواع جانوران و گیاهان، بتفاریق‌بظهور رسید تا به‌پیدایش آدمیزاد منتهی گشت .

نظم این حکایت بسیار شبیه و مانند حکایت تورية است که در هر دو ، انسان خلاصهٔ خلقت و گل سر سبد وجود وثمره آفرینش شمرده شده است .(۱)

---

۱ ــ شاعر حکیم پارسی زبان‌گوید :

« ترا ازدو گیتی بر آورده‌اند / بچندین میانجی بپرورده‌اند
نخستین فکرت پسین از شمار / توئی‌خویشتن‌را ببازی‌مدار! »

فصل دوازدهم

حجر الفلاسفه[1]

دراینکه بابلی‌ها درتاسیس بنیان‌علوم انسانی‌سهمی‌فراوان‌داشته‌اند جای سخن نیست. چه‌ایشان ازآغاز دومین هزاره قبل از میلاد با کمال دقت هر چه را که از زیر نظر تیزبین ایشان میگذشت ، جمع‌آوری و مدون میکردند . مجموعهٔ اطلاعات و معلومات ایشان به اعقاب‌بعد و به طبقات‌آتیه نژاد بشری منتقل گردید .

ازآن جمله در زمینه علم طب، ایشان هم از دیرباز، گامهای بلند برداشتند . البته در این سخن منتظرم که فوراً در معرض اعتراض قرار گرفته وبمن‌بگویندآنچه که‌ایشان کرده‌اند، «سحروجادو» بوده نه‌طب

---

۱ ــ حجرالفلاسفه ــ اصطلاح کیمیاگران است ؛ از قدیم سنگ اکسیر را گاهی باین لقب میخوانده‌اند و برآن عقیده بوده‌اند که بعضی فیلسوفان چنین سنگی را دارا هستند که چون آنرا به فلز نا پاك میزنند به فلز پاك یعنی زر و سیم مبدل می‌شود. چون فن کیمیاگری نزد مردمان عهود قدیمه بابل و آشورنیز معمول بود که‌منتهی به علم شیمی کنونی گردیده است، از این رومؤلف همین نام را عنوان این فصل قرار داده تا از توسعه‌علوم‌طبیعی و ریاضی نزد بابلی‌ها بحث کند .



یک استوانه طبی که در آن ادوات جراحی نموده شده (؟)

و پزشکـی . رفته رفته از بس از لغت سحر سوء استعمال شده، صبر و حوصله من به‌آخر رسیده‌است زیرا همه‌جا بغلط این کلمه را برای هزار گونه سیئات وخطیئات بکار برده ومعنای پیدای آنرا پنهان ساخته‌اند . اکنون هنگام آن است که آن کلمه را دور افکنده وبجای آن لغتی دیگر وضع کنیم شاید معنای حقیقی وروشن آنرا متضمن باشد. آنچه کما کنون از آن به «سحر» تعبیر میکنند، غالباً معنای« علم » است دروقتی که در مرحلهٔ طفولیت باشد .

در زمان ما بسیاری از امم متوحشه، وقتی که خشکسالی بغایت می‌رسد وآنان بطلب باران برمی‌آیند ، آتشی عظیم می‌افروزند تادودی کلان ازآن برخیزد وهمچو می‌پندارند که چون این‌ستونهای هنگفت دود به‌آسمان برسد بچشم ابرها رفته و نزدیکتر می‌آیند واز این‌سبب است که باران خواهد بارید. بدیهی‌است که، این اندیشه‌ای موهوم بیش نیست . لیکن موجب بسی شگفتی است که می‌بینیم نه تنـها انسانهای اولیه بدین گونه اوهام و خرافات معتقد بوده‌اند، بلکه درعصر ما نیز

برای جلب باران یا دفع طوفان وتگرگ ، بعضی مردمان خوش باور آمریکا که درایالات جنوب‌غربی‌ساکن‌اند، برای‌سخنان وراهنمائی‌های مرتاض‌ها و دراویش دوره گرد، گوشی‌شنوا دارند . شك نیست که هیچ حقیقت ساده بدست نخواهد افتاد مگر بعداز یك سلسله مساعی‌بیهوده وکوششهای عبث . درعالم هر نتیجه منفی، اگر بدقت‌وارسی‌شود، خود قدمی است بسوی یك‌حقیقت مثبت . سزاوار است دراین باب، حال‌یك دانشمند شیمی‌شناس را به‌نظر آوریم در وقتی که به جستجوی فورمولی است ، چگونه در آزمایشگاه خود بکار سرگرم وساعات بسیار، اوقات خودرا مصروف تجربه و تحقیق می‌سازد. ولی تمام مساعی او لغو و بیفایده مانده وعاقبت چون‌میمیرد، جز یك مجموعه مفصل ازتجربیات و تحقیقات بی‌نتیجه،چیزی بجای‌نمیگذارد . آیا دربارهٔ این‌مرد دانشمند باید گفت که سراسر عمر او بیهوده تباه گردیده ؟ ابداً !چنین‌نیست! دانشمند دیگری که بجای اومی‌نشیند وتحقیق درهمان مسئله‌وموضوع را پیش می گیرد،دیگر اشتباهات وخبطهای سلف‌خود را تکرارنخواهد کرد . همان‌طریق اورا پیش میگیرد تا عاقبت بدون گمراهی و خبط بمقصود می‌رسد . اگر ناکامی‌ها و یا اشتباهات دانشمند اولی نمی‌بود محال بود که عالم دومی کامیاب و فائز گردد . بعبارت دیگر اگر در گذشته تاریخ ، بشر یك سلسله خطا وغلط نداشت وسر گشته وادی‌ها نمی گردید– کدما اکنون‌بر آن‌اشتباهات نام «سحر» گذاشته‌ایم و ازآن بیزار گشته‌وبدور افکنده‌ایم – هر آینه‌علوم عصر جدیدمحال‌بود بوجود آید.چه‌آیندگان ازخطاهای پیشینیان که بحکم اجبار مرتکب‌شده‌اند

پندها گرفته و دو باره مرتکب آن نمی‌شوند .

پس ازاین‌مقدمه ، نظری به‌علم طب بابلی‌ها می‌افکنیم ومی‌بینیم که درآنعصر و زمان، بشهادت عنوانات والقابی که غالباً بعد از اسامی اشخاص‌مهم ذکرشده،شماره‌اطباء بسیاربوده‌است وصنعت طب‌چندان‌نزد ایشان محترم و گرامی‌بوده که برای‌انتظام‌استعمال آن قوانین ونظاماتی وضع کرده بوده‌اند . بعضی قسمتهای قوانین هامورابی به امرجراحی اختصاص‌دارد. درآنجاحق‌الزحمه یادستمزد جراح قیدشده‌یعنی‌میزان آن رابه‌تناسب‌عملی که‌انجام می‌داده‌معین کرده‌اند. همچنین‌مزدمعالجه برای شخص متمول صاحب‌شأن بااجرت همان عمل برای‌کارگری‌فقیر یاغلامی‌بیچاره‌مختلف‌است. این‌قوانین‌ازاین مرحله بالاتررفته وجرائمی برای خسارات بدنی و معالجه‌های غلط بر عهدهٔ اطباء مقرر داشته‌است وآن ازحد جریمه مختصر درباره اشخاص‌غیرمهم شروع تا به‌مجازاتهای شدید به‌نسبت مردمان محترم و مهم منتهی میشود. درجه مجازات‌ها و جریمه‌ها درآن قانون‌بتناسب درجه اهمیت‌ومسئولیت طبیب است. حتی به‌آنجارسیده که اگرجراحی، خسارت جسمانی فاحشی بمریض وارد آورد، مقرراست که‌دست او را قطع کنند ویا اگرفرزند شخص‌بزرگی را هلاك سازد، پسر همان جراح را بعوض باید بقتل برسانند .

این‌جرائم‌جراحان البته‌بسیار خشن‌وظالمانه بوده است. خصوصاً وقتی که در نظر بگیریم که درآن عصر وزمان باستانی، نوع بشر هنوز بوجود ذرات‌صغار ذره‌بینی(میکروب) پی‌نبرده وانتشار وعفونت‌امراض بسیاراتفاق می‌افتاده، از این‌رو اعمال جراحی‌بیشتر بی‌نتیجه وخطرناك

بوده‌است. پس اگر واقعاً این‌مقررات وقوانین درست بموقع اجرا نهاده می‌شد، اطبا وجراحان بیچاره نه تنها تمام مال خودرا بایستی به‌جریمه بپردازند، بلکه اعضا و جوارح وحتی جان خود را نیز بایستی بغرامت بدهند . چگونه در چنین وضعی ، مـــردم به‌کار جراحی و طـــب رغبت می کرده‌اند ؟جواب این‌سئوال آن است که قوانین هامورابی فقط موارد فوق‌العاده را پیش‌بینی کرده که خطر عمل جراحی بدون شك ناشی از بی‌احتیاطی یا غفلت او بوده باشد. گذشته ازآن، همهٔ این جرائم و مجازات‌ها فقط بعد از رسیدگی و محاکمه منظم در برابر قضات قابل اجرا بوده است. باید در نظر داشت که درآن‌روزگار، هیچگونه مجامع طبی وجود نداشته کـــه سطح معین اعمـــال طبی را ثابت نگاهـدارد و ازاین‌رو ، یك نوع کنترل سخت و مجازات شدید برای حفظ جان مردم ضرورت داشته است .

این‌بودمسئلهٔجراحی، اماموضوع درمان‌بوسیله‌نباتات وداروهای طبی که‌آن نیزوسعت ورواج زیاد داشته‌است . صدها کتیبه بروی الواح گلی‌بدست ما رسیده که شبیه‌است بدستورالعمل‌های طبی کتب پزشکی کنونی، آن‌هاغالباً شروع میشود بذکرووصف علائم مرض‌وسپس‌دستور معالجه و نسخه دوا و پایان می‌پذیرد به‌یك‌نوع مناجات یااوراد .اینك یکی ازآن نسخ در ذیل نقل میشود :

اگر مریض تب دارد و عرق سرد بدن او را می‌پوشد و دردی‌در معده حس میکند ولرز براو عارض میشود باید ریشه فلان و فلان گیاه را بگیرند وآنرا در هاون خوب بسایند تا گرد بشود ، پس یك قبضه‌از

فلان نبات را گرفته با آن گرد مخلوط کنند و شربت بسازند و بمریض بدهند تا قبل‌ازغروب بنوشد. سپس فلان وفلان وردیا مناجات راتلاوت نمایند.

اوصاف‌امراض‌دراین‌الواح چنان‌روشن‌وواضح‌است که‌اطباء جدید هم‌ازروی‌آن میتوانندمرض‌تشخیص‌دهند. دربعضی‌مواردعلائم مهم ذکر نشده‌اند بطوریکه گویا مریض در آن واحد به چند مرض گوناگون مبتلا بوده است. نسبت بارزش واقعی این گیاه‌ها وداروهای طبی قدیم بابلی ما هنوزمشکوك هستیم و اسامی بسیاری از آنهابرما مجهول است و چون هیچ گونه وصفی در باره آنها بدست نیامده، خیلی مشکل است که‌باین زودیهابتوان معلومات دقیق‌ومشخصی نسبت به‌آثار ادویه‌باستانی مدون ساخت. ازآنجا که مردم بابل بدقت نظروحدت‌بصرموصوف‌اند، ازین‌سبب‌بدون‌شبهه اکثر معالجات ایشان برروی پایه تجربه‌های بسیار طولانی قرار داشته و بـه‌آسانی میتوان تصور کرد که این داروها کم و بیش مؤثربوده‌اند. بعنوان تفریح، شاید بی‌مزه نباشد کـه بگوئیم که ترکیب روغن زیتون باآب جو را برای معالجه ریزش مو و کچلی که قدمااستعمال میکرده‌اند، گویا سابقه باستانی همان معالجه‌امروز است که از روغن و الکل «شامپو» ساخته وسر را مالش میدهند.

شایدبر بسیاری هنوز مجهول باشد که طلایه روغن گرم برای‌رفع گوش درد در دو هزار و پانصد سال قبل ازین، بوسیله آشوریها استعمال می‌شده است. هزارها ازین قبیل داروها مبتلایان بامراض بسیار موذی

و مهلك را در آن اعصار قدیم باستانی ، نجات می‌داده است .

لیکن ممکن است اعتراض کرد که این علم تجربی قدما را نمیتوان علم واقعی دانست،وروی هم‌رفته یك نوع حقه‌بازی وشارلاتانی شمرده میشود . جواب آنست که علم طب جدید هم تا چند سال قبل چنین بوده ، بلکه در بعضی موارد هنوز هم‌چنان‌است. چیزی که بیشتر مورد ایراداست ، مسئله اوراد یا افسون‌ها میباشد که معترضین‌میگویند دعا بدرگاه الهی را چگونه بایك عمل‌خالص طبی می آمیخته‌اند؟ غافل ازآنکه ماخودنیزهمین عمل‌رابنحوی دیگرعیناً انجام‌میدهیم. یعنی‌اول طبیب را طلب کرده واز اونسخه گرفته ،سپس کشیش را دعوت میکنیم که برای مریض دعا کند . ما مردم عصر حاضر علم و مذهب ، هردورا بکارمیبریم، ولی بدست دو عامل جداگانه؛ برخلاف قدما که نزدایشان یك نفرویك عامل مأمور انجام هر دو وظیفه بوده است . در زمینه طب البته بابلی‌ها افکارعجیبه بسیارداشته‌اند. هنگامیکه ملاحظه‌می کرده‌اند کسی پس از ابتلاء بمرضی شفا می‌یابد و بعد از اندك مدتی ، دیگری از اهل خانه و یا از نزدیکان اوبهمان بیماری مبتلا میشود و مرض از شخصی بشخص‌دیگر منتقل‌می گردد، آنها این‌امر راچنین‌تعلیل‌میکردند که‌شیطان‌خاص آن‌مرض، ازدرون بیمار به‌شخص‌تندرست‌حلول‌میکرده ، ما نیزتاحدی باآنان دراین اندیشه شریك هستیم؛ ولی‌ما علت سرایت را شیطان‌نام‌ننهاده‌بلکه اورا«میکروب» یا ــ جرثومه ــ می‌نامیم. حال آنها این‌شیطان را نزدخود چگونه تصورمیکرده‌اند، برما مجهول‌است، ولی

ظاهراً آن‌را بصورت یك ابلیس-«مفی‌ستوفل»[1] کوچکی فرض‌میکرده‌اند که در تارك خودشاخی و برزنخ ریشی کوسه و در عقب دمی نوکدار داشته‌است. زیرا ازآن‌شیطان بهمین صورت زشت وناپسند مجسمه هائی بدست آمده.

در متون طبی که از الواح بابلی کشف شده، این مطلب (مثلا درباره تب)چنین دانسته‌می‌شود که: تب دراثر نفوذ شیطان است بداخل بدن که‌آنرا میخورد و انسانرا نابود میسازد. و می‌پنداشته‌اند که این شیطان بد جنس درگوشه معابر کمین کرده و برعابرین بیچارهٔ غافل تاخته، وآنهارا میگرفته‌است.

باری پس ازآنکه معتقد شدند که اغلب بیماریها به‌سبب شیطان بظهورمی‌رسد، که از بدن انسان مریض به جسم تندرست دیگری داخل میشود، برای رفع آن ابلیس‌موذی، اطباء روحانی بابلی تجربه خاصی بکاربردند؛ یعنی‌درصدد برآمدند که‌برای آن‌شیطان وسیله تغذیه دیگری فراهم سازند کـه‌آن مریض و سایر افراد سالم خانه ازشرآن دراماں بمانند. ازین‌رو بره‌یا بزغاله‌ای گرفته وآنرا درجوار بیمار قرارمیدادند وسعی‌میکردند که‌مرض‌ازبیماربه‌آن حیوان منتقل شود،وبعداز مقداری آداب و تشریفات مذهبی که بزعم ایشان برای رسیدن به‌مقصود نافع

---

۱ ــ مفی ستوفل Mephistopheles این‌کلمه یونانی الاصل نام شیطانی است موذی و شریر که در افسانه‌های قرون وسطی مذکور شده و گویند که «فوست» روح خود را باو فروخت. گوته شاعر آلمانی او را در منظومه خود این چنین یاد میکند.

تصویر یک شیطان زشت آشوری



تصویر یک شیطان زشت آشوری

بوده آن‌حیوان را گرفته و کشته وجسد اورا شکافته ملاحظه‌میکردند که آیا مرض بداخل جسم اوسرایت کرده یانه ؟

اگر کبد یا ریه آن جانور مرض و علتی را نشان میداد و آثار وعلائم ناخوشی دراومشهودمی‌شد، چنین‌حکم‌می کردند که درآن عمل توفیق یافته و بمقصود رسیده‌اند. البته درست‌است که این کاری بیفایده بوده، ولی بـــرای مریض هـم ضرری نداشته است ومسلماً دربسیاری از بیماران ایجاداطمینان‌خاطر وامیدواری‌میکرده‌است. هم اکنون بسیاری ازپزشکان امروزی معتقدند که اگر مریض خود را مطمئن سازند که او درطریق‌سلامتی‌است‌ودوره‌بیماریش‌بسر آمده ، نصف راه را طی کرده‌اند. باین ترتیب، آن فورمول (سحری) عصر بابلی بسیار شبیه است به‌تأثیر تلقین نفسی که پزشکان عصر حاضر در روحیه مریضان بکارمیبرند .

البته‌این‌سیستم‌معالجه‌صواب‌نبوده‌ولی‌فکر وجودشیطان‌مرض‌همچنان درطول‌اعصاردرمغز انسان‌باقی‌مانده‌تا به‌ایام‌مارسیده‌است. این‌همان‌اسلوبی است که‌عیسی‌برای‌معالجه‌دیوزدگان‌علیل‌بکاربرد (1)،وهمان‌طریقه‌ایست که‌عربهای‌امروز برای‌شفای‌جنون‌یعنی «جن‌زدگی»بکارمیبرند . درعین این که‌کاری‌موهوم‌است‌ولی‌فکر آن با کمال‌تعجب باافکارامروزی‌منطبق می‌شود. یعنی‌ماهم‌همان‌اعمال‌را منعکس کرده و نتیجه گرفته‌ایم . ازاین قرار که دانشمندان‌میکروب‌شناس‌عصرحاضر، حیوانی‌را گرفته وبدرون بدن‌اوجرثومه‌مرض‌انسان‌راداخل میکنند. سپس جزئی از آن‌را گرفته‌و آن را دوباره دربدن مریض‌تزریق می‌نمایند تاشفایابد . یاآنکه آنرا دربدن

---

۱ ـ متی : ۲۵/٤ متی : ۱۹/۱۷

سالمی وارد میسازند تااز نفوذ مرض درامان بماند. باوجود همه اعتراضاتی که بعضی ازاخلاقیون باوجدان بعمل «مایه کوبی» دارند، ما از آن عمل نتیجه مثبت میگیریم. حال اگر معلوم شد که امروز عملیات علمی عصر نوین با عملیات قدما وانسانهای اعصار باستانی این چنین شباهت وقرابت داشته، دیگر حق نداریم که آنرا تخطئه کنیم و بعنوان ارتکاب سحر وجادو آنها را محکوم سازیم .

در دو هزار سال ق . م. مـردم بابل قوانین محکم و اساسی علم ریاضی رامدون ساختند. همان قوانینی که یونانی ها نتوانستند دوباره کشف کنند، مگر بعدازانقضاء ۱۵۰۰ سال. این مردم باستانی آنقدر در این فن دقیق تحقیق کردند که اینك دانشمندان آشورشناس وقتی که میخواهند فورمول ها وجدولهای ایشانرا تجزیه و تحلیل کنند در تیه ارقام واعداد فروافتاده وسر گردان می مانند .یعنی به رموز اعداد وحل آنها واستخراج جدولها بطریقی که ایشان دانسته وحل کرده اند هنوز نمیتوانندراه یابند؛ مگر اینکه مقام ایشان درعلم ریاضی ازآنها بالاتر باشد .

بااین همه ریاضیون عصر بابل مشکل مهمی درپیش داشته اند که در نظر بدوی مانع کار ایشان بوده است وآن عبارت است ازوضع سیستم اعداد.

هر چند در اعصار بسیار دیرین بابلی ها به سیستم اعشاری که مبتنی براساس سادهٔ شماره انگشتان است آگاه بوده اند ، معذلك علماء بابل اسلوب دیگری برای شماره اختراع کرده و استفاده نموده اند. آن همانا روش «ستینی» یا شصت شماری است که براساس واحد اعداد عشره نیست بلکه برستین یعنی ۶۰ است . این اسلوب برای محاسبات پیچ درپیچ که

موجب سر گرمی ریاضیون بابل بوده است بمراتب بر روش اعشاری امروزی رجحان دارد. زیرا دراسلوب اعشاری، واحدعدد فقط قابل تقسیم بر ۱۰ و ۲ و ۵ است ، اگر اعداد دیگر بر آن واحد افزوده شود قهراً به کسری مشکل انقسام می یابد. برخلاف واحد اسلوب ستینی یعنی عدد شصت که بمقسوم علیه چند، مانند ۲ و۳ و٤ و٥ و٦ و١٠ و١٢ و١٥ ، قابل تقسیم میباشد، اگر آن واحد به درجه بالاتر افزایش یابد بازقابل تقسیم بر۹ و۱٦ واعداددیگر نیز خواهد بود . استعمال این سیستم که هیچوقت در محاسبات بابلی منسوخ نشد معلول کهنه پرستی و جمود فکری بابلی ها نیست ، چنانکه بعضی گمان کرده اند ؛ بلکه سبب رواج آن قابلیت انعطاف وسهولت عمل حساب در آن سیستم بوده است. اسلوب ستینی به قدری عملی و قابل استفاده است که هنوز در زمان مادرجهان متداول ومعمول میباشد. چه بسیاراشخاص درحالی که متوجه نیستند خودشان هنوز درپاره موارد همان سیستم را عمل می کنند. مثلاً دائره که ریاضیون آنرا به ۳٦۰ جزء تقسیم کرده و هر جزء را «درجه» میگویند وتقسیم ساعت به ٦۰ قسمت که هر قسمت را «دقیقه» وتقسیم دقیقه به ٦۰ بخش که هر بخش را «ثانیه» می نامند ، همه استعمال همان اسلوب ستینی معهود بابلی است .

علاوه بر اینها علماء ریاضی عصر بابل بعضی خدمات دیگر بفن شریف (ریاضی) کرده اند که ازنظر عامه تاکنون مجهول مانده است ، از آن جمله: یکی آن است که بابلی ها اول کسانی بودند که ارزش قطعی و واقعی ارقام را نشان داده اند . مثلاً وقتی که ماعدد ٥،٣٠٠،٣٧٥ را بنویسیم، رقم اول این عدد یعنی ٥ درست عین همان رقم آخر است، در

حالتی که ارزش واقعی آن چنین نیست رقم اول ـ یعنی پنج اولی ـ از درجه ملیون است و پنج آخری از درجهٔ آحاد . بسیاری از علماء قدیم برای درجات ملیون و الوف ومآت و عشرات علائم خاصی وضع کرده بوده اند. آن اختراع درقدیم که متضمن ارزش حقیقی آن اعداد است بقدری مهم است که بسیاری آنرا اکنون اقتباس کرده اند بدون آنکه از سومری ها که اول مخترع این علامات بوده اند اندك یاد کنند . از این گذشته اخیراً معلوم شد که ریاضی دانهای بابل از علم جبر و مقابله و علم هندسه با خبر بوده و این علوم را بسط داده و تکمیل کرده اند .

اما رقم صفر (٠) ، گویا بازهم آنها بوده اند که نخست آن علامت را اختراع ووضع کردند یا بوضع آن نزدیك شدند. در کتابی تألیف یکی از علماء بزرگ ریاضی چنین آمده است :

« لازمه روش افکار باطنی فلسفه هندو این بوده است که (عدم) را تصور کنند و حقیقت عدم را با یك علامت مخصوص نشان بدهند . » متأسفانه من با بیان این مرد دانشمند موافق نیستم زیرا که فلسفه های باطنی سومری ها ازین مقام بالاتر است. آنان وقتی که یك رشته ارقام را به تحریر درمی آوردند ،اگر در یکی از ستونهای علائم مثلاً در طبقه مآت هیچ رقمی وجود نداشت بجای آن علامتی میگذارده اند که معنی « هیچ » داشته است. زیرا می ترسیده اند که مبادا بعدها اگر کسی آن نوشته را استنساخ کند متوجه آن محل خالی نشود و آن ارقام را نزدیك یکدیگر نگاشته و در نتیجه کمیت و ارزش عددی آنها تغییر یابد .آن علامت منفی تقریباً بمعنای کلمهٔ «هیچ»است که بخودی خود

همان معنی ـ صفر ـ را دارد. اینکه گفتیم سومری‌ها خیلی به اختراع صفر نزدیك شدند از آن سبب است که آنها آن علامت «هیچ» را بطور ثابت و مستقر استعمال نمیکرده‌اندو عیناً مثل خودما مقادیر را بطور ساده‌تری ذکر می‌نموده‌اند. مثلاً میگفته‌اند سه‌خرواروچهارری‌واز ذکر مقدارهای جزءخرواربمنظورسهولت کلام اجتناب میکرده‌اند. باری همین علامت «هیچ» رادرمدت‌دوهزارسال، لااقل قبل‌اززمانی که هندوهاموفق‌باختراع علامت‌خاصی‌برای«صفر»بشوند که‌نمایندهٔعددعدمی باشد، بکار بردند.

درحدود ۵۰۰ ق.م. شخصی بنام نبوریمانی[1] علامت مخصوصی برای(ایضاً)[2] درحقیقت مانندصفردرجدولهای‌نجومی خود که‌بمنظور حساب منازل قمر و کسوف وخسوف رسم کرده‌بود بکاربرد.

هیچ‌کس منکر نیست که بابلی‌ها پدر علم‌الفلك (هیأت) اند، کیدین‌نو[3]، که نامش بریونانیان معلوم بوده ولی مورد توجه علمای هیأت‌امروزی‌نیست، در پیشرفت علم‌الفلك چنان مقام و منزلتی‌حاصل نمود که‌سزاواراست‌نام اورا درردیف کپلر و کوپرنیك‌و گالیله قرار داد. البته‌معلوم‌است که منجمین بابل قدیم بسیاراز وضع مناسب اقلیمی‌خود مددیافته‌اند. درکشورعراق کمیت نزول باران بسیار کم‌است وازاواخر

۱ـ نبوریمانی Nabu-Rimani به‌یونانی «نبوریانوس» گفته میشود. نام عالم ریاضی بابلی است.

۲ ـ «ایضاً» یا علامتی که‌برای همان معنی استعمال میشود ودرلاتین « Ditto » یا « do » میگویند، به معنی تکرارعدد یارقم ماقبل است و در خطوط امروزه باین علامت (〃) نموده میشود.

۳ ـ کیدین‌نو Kidinnu عالم‌بابلی‌قدیم که‌در ۳٦۷ ق. م. می‌زیسته.

فروردین ماه تا مهر ماه لکه ابـری در افـق دیـده نمیشود . در ادوار باستانی که هوا بهذرات‌دودوبخارمؤسسات‌صنعتی آلوده نبودو آنقدرصاف وروشن بود که با چشم غیرمسلح، بدون یاری تلسکوپ، رصدکنندگان بسهولت می توانسته‌اند از برکت آن‌آسمان روشن، معلومات بسیار از مشاهده و مطالعه کواکب کسب کنند، ایشان حرکات سیارات را رصـد میکردندو حاصل مطالعات خود را ثبت می‌نمودند وهر منظر طبیعی را بدقت زیاد محل توجه قرار می‌دادند.مثلاً تغییراتی که در هنگام تقویم اعتدالین (ربیعی وخریفـی) روی میداده ، مورد مشاهدهٔ دقیق ایشان واقع می‌شده است .

کسوف‌خورشید وخسوف ماه ومواضع ستارگان‌را، آنچنان‌بدقت توصیف کـرده‌اند که امروز بدون هیچ تردید و بی‌هیچ سهو واشتباه ، تـاریخ سنین و شهور را از روی همان حوادث نجومی که بابلی‌ها ثبت کرده‌انـد استخراج میتوان کرد . اکنـون به ثبوت و تحقیق پیوسته کـه ستاره‌شناسان عصر حـاضر ، هنوز نتوانسته‌اند آن مقـدار مطـالب و جدولهای نجومی که بابلی‌ها جمع کرده‌بودند فراهم سازند . زیرا طولانی‌ترین رشته رصدهای نجومی که در گرینویچ بعمل آمده در سال ۱۷۵۰ م . آغاز شده است ؛ ولی بابلی‌ها قبل از آنکه رشته‌هـای رسمی رصدهای خود را شروع کنند قرنها بود کـه در اوضاع آسمان بـررسی بسیار کرده بودند .

دراین‌جا نیز جا دارد که کسی اعتراض کرده وبگوید : « بسیار خوب، قبول داریم که بابلی‌هـای باستانی درعلم‌الفلك کارها و مطالعات

کرده‌اند ، لیکن این مطالعات برمبنای علم خرافـی (نجوم) بوده ، یعنی حرکات کواکب ثابت وسیار را برای آن رصد میکرده‌اند که از حوادث آینده‌ومغیبات‌خبر بدهند . پس‌مقصدوهدف تحقیقات و مطالعات ایشان خطا وغلط است .» جواب این است که البته شکی در این نیست که‌علم هیأت(۱) متصل و مربوط به‌علم نجـوم میباشد ، همانطور که علم شیمی ناشی و متولـد از علم کیمیا است . اگرطلب و کوشش‌بشری‌درپی حجرالفلاسفه‌نمی‌بود، هرآینه‌علم‌شیمی‌مدرن‌موجودنمی‌شد. حقیقت آن است که هیچ گونه ترقی در هیچ‌مقوله بوقوع‌نرسیده مگر آنکه دربدو امـر با یك سلسله توهمات و خرافات شروع شده یا پایه آن بر روی قضایای باطله‌قرارداشته‌است .

ازین گذشته ، نزد من مسلم نیست که ستاره شناسان ایـام ماضیه چشم برآسمان دوخته و کوکب را رصد میکرده‌اند فقط برای اینکـه در صحیفه‌غیب سرنوشت آتیه خودشان یا کشورشان را بخوانند . بفرض اینکه در ابتــدا بهمین نیت ومنظور شروع به‌رصد اجرام سماوی نموده باشند ، معذلك‌در همان‌ازمنه دیرین‌بازاحتیاجات‌عملی برای‌تدوین تقویم ومعرفت‌اوقات‌ازنظر زندگانی روزمره الزام به‌مطالعه آسمان‌می‌نموده است . علاوه براین ، همانطور کــه دانشمندان حقیقی در عصر حاضر همیشه برحسب ذوق و کیف شخصی خود مطالعه و تحقیق میکننـد و اندك توجهی به‌محل صندوق خرج وعلل واسباب آن مطالعات ندارند ،

۱ــ علم‌هیأت ازعلوم‌صحیحه = Astronomy و «علم‌نجوم» = Astrology ازعلوم خرافی است .

هم‌چنین یقیناً بسیاری از علماء باستانی با کمال امانت واستقامت برای خدمت بنفس علم کارمیکرده وزحمت‌می کشیده‌اند وازمنبع ومحل‌مخارج آن‌کارها که عبارت از خزانه پادشاهان وقت بوده وبمنظور نفع شخصی ایشان‌پرداخت‌می‌شده، بکلی بی‌اعتناو بی‌خبر بوده‌اند. این‌همان‌قضیه‌قدیمی «علم‌برای‌استفاده‌ازعلم»است که‌درآن‌وقت‌نیز حقیقت‌داشته‌است . درهر حال قبل ازآنکه درین باب آنها را هدف تیر ملامت‌قرار دهیم بهتراست نخست کتابخانه‌ها و مطبوعات خود را اگر میتوانیم از کتب ومجلات ومقالات مربوط به‌علم‌خرافی‌نجوم‌پاك وتصفیه کنیم!!سه‌هزار سال‌تحول مطالعات‌علمی است که ما را بمرحلهٔ امروز رسانده است چگونه ازآن صرف‌نظرمیتوان کرد ؟؟

اما در زمینه علم جغرافیا معلوم است کــه دانش واطلاع اقوام بدوی در بارهٔ سطح زمین بسیار ابتدائی وخام بوده است . ایشان بـایك عقیدهٔ غلط دربارهٔ شکل ارض شروع بکار کرده‌اند، آنها زمین‌را مسطح و آسمان‌را قبه‌ای مقعر می‌پنداشته‌اند و نیز تصورمیکرده‌اند که خشکی جهان‌رادریائی‌بزرگ‌وپهناور احاطه کرده‌است‌وبرّوسیع‌مانند جزیره‌ای بزرگ ازآن بحرعظیم بیرون آمده (که‌آنرا ربع مسکون‌میگفته‌اند). معتقدبودند که‌ستونهای‌هرکول[1] حدفاصل‌زمین را بااماکنی که بشر نباید بدانجاپابگذاردتعیین کرده است.همه حتی کودکان دبستان‌امروز

---

۱ ــ ستونهای هرکول Pillars of Hercules در میتولوژی یونان و روم هرکول نام پهلوانی است افسانه‌ای کـه پسر خدای خدایـان زئوس بوده و او را بسیار زورمند میدانسته‌اند . هم اکنون در زبان‌عـامه هرآدم قوی‌هیـکل و نیرومند را «هرکول» می‌گویند .

میدانند که این‌عقاید نه‌فقط تازمان رومیان، بلکه تاایام کولومبوس(۱) نیز درعالم رایج وشایع بوده است .

نقشه‌هائی که در قرون وسطی رسم شده واکنون موجود است ، بقدری نزد ما عجیب ومنحرف بنظر می‌آید که مایهٔ حیرت و شگفتی است . البته بابلی ها بسیاری ازین عقاید وافکار را داشته اند ودر واقع بعضی‌از آن‌هم ایجاد واختراع فکر خود آنها بوده‌است؛ مثلاً معتقدبوده‌اند که درروی‌زمین مکانی است موسوم به «جبل آلهه» که منزلگاه خدایان میباشد. همه‌این‌تصورات‌موهوم‌ازنسلی‌به‌نسلی‌واز کشوری‌بکشوری‌انتقال یافته ، چنانکه مثلاً یونانیان کوه اُلیم پوس(۲) را محل و مکان آلهه می‌شمردند . هم چنین در مذهب مسلمانان این عقیده موجود است و بر آنند که شخص‌صالح‌یاطالح‌بعد از مرگ بدانجا میرود(۳).

بابلی‌هامانندیگر اقوام‌قدیمه‌جهان بر آن بوده‌اند که‌درزیر زمین

---

۱ ــ کریستوف کولـومبوس Christopher Columbus ایتالیائی ، کاشف آمریکا ، متولد ۱٤٤٦ م. متوفی ۱۵۰٦ .

۲ ــ اولیم پوس Olympus نام کوهی است در شمال یونان که نزدیك به ده هزار پا ارتفـاع دارد ، بر حسب میتولوژی یونان خدایـان در آنجا اقامت داشته اند .

۳ ــ این‌نیز مطلبی دیگر است که مؤلف به‌اسلام‌نسبت داده واین‌بنده به چنین عقیده در نزد مسلمانان اطلاع نیافته‌ام . ظاهراً مؤلف فقید بـا همه فضیلت و احاطه که در تاریخ قدیم و بـاستان شناسی و علوم مسیحی داشته است ازمبادی اسلام و آداب اسلامی اطلاع کاملی نداشته که این چنین‌عقاید را بمسلمانان نسبت داده است . اگر عوالم برزخ و دوزخ و بهشت که معتقد مسلمانان است مقصود او بوده، مسلماً بـا عقیدهٔ بابلی‌ها بکلی متفاوت است زیرا آنهامربوط به‌جهان‌دیگر استنه آنکه‌دراین‌جهان‌درتحت‌الارض‌واقع باشد.



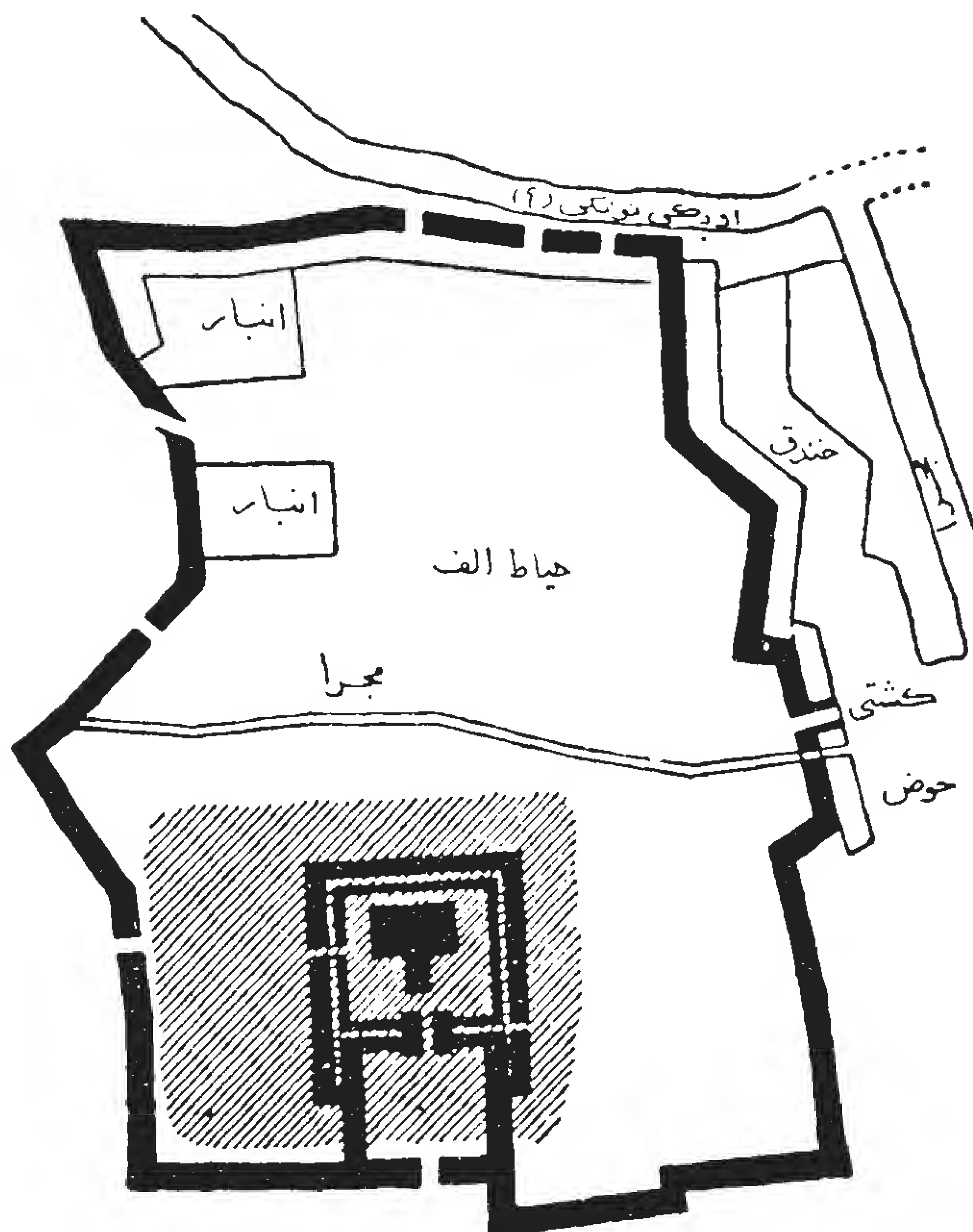
لوح قدیمی که شهر باستانی نیپور را نشان می‌دهد

غاری شگفت و پهناور و ژرف موجود است که تمام اموات در آنجا اقامت دارند؛ و آن شبیه است به محل موسوم به هادس (۱) نزد یونانیها و رومی‌ها، و شئول (۲) نزد یهود. نیز آنها می گفتند که در یکی از اطراف زمین جزیره‌ای وجود دارد

---

۱ ــ هادس Hades درمیتولوژی یونانیان نام اقامتگاه اموات است که می‌پنداشته‌اند در زیر زمین قرار دارد .

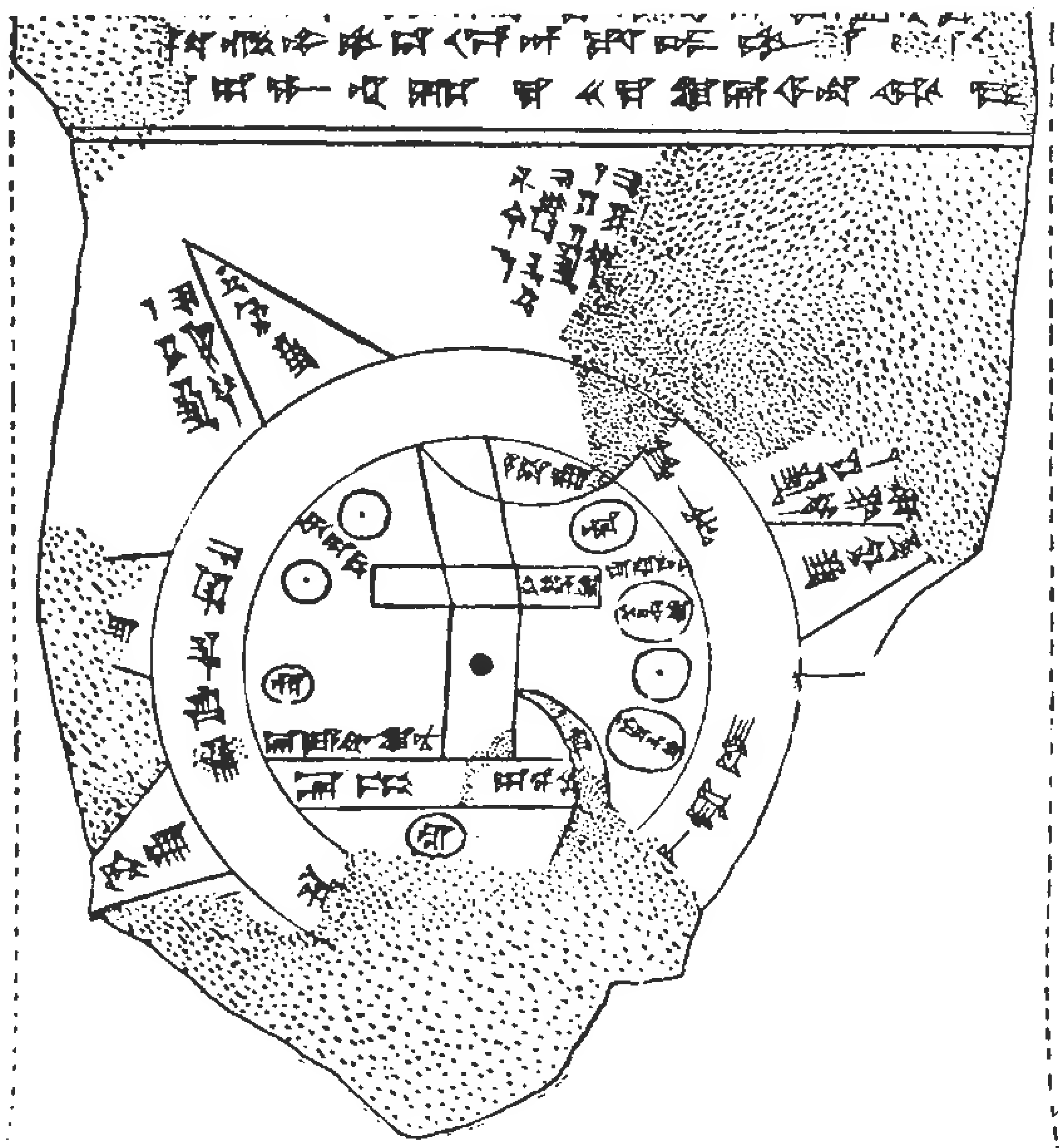
۲ ــ شئول (هاویه) Sheol عبری نزد یهود منزلگاه مردگان است (سفر تثنیه : ۲۲/۳۲)



نقشه شهر باستانی نیپور بعد از حفاری

که چندتن از خدایان کوچك‌تر در آنجا منزل دارند و هر انسان فانی که‌موردعنایت قرار گیرد ممکن‌است بدان مکان راه یافته ودر جوار آن خدایان‌منزلت‌نیم‌خدائی پیدا کندوابدالاباد در آنجزیره زندگی‌نماید . لیکن تمام این خیالات بسیارمبهم وتیره بوده واماکنی را که توهم می کرده‌اند نمیتوانسته‌اندبطور وضوح در روی نقشه جهان معلوم سازند .

علت‌این‌بوده‌است که هرچندبابلی‌ها مردمانی متفکروعلم‌دوست بوده و از ایشان نقشه‌هائی بعصرما رسیده که نشان میدهد میخواسته‌اند



یك نقشه بابلی از سطح ارض

بوسیلهٔ آنها زمین را بطوری که تصور میکرده‌اند نمایان سازند، معذلك آنها خود باین نکته پی برده بودند که اینگونه اماکن مجهول و مخفی است و تعیین آن خیلی مشکل است. ازاین رو نقشه‌های خودرا باماکن مشخص معلوم، موقوف و منحصر ساخته واز ذکر جبال و جزایر نامعلوم و مبهم پرهیز کرده‌اند.

ایشان دراین نقشه‌ها که برروی الواح گلی رسم کرده اند،

بوضوح محل دریاها وخط سیر رودها را نشان‌داده‌اند. یکی‌ازین گونه الواح که بسیار قدیمی و تاریخ آن به سزارهٔ هوم ق. م. منتهی می‌شود در همین اواخر کشف گشت. این نقشه برای نمایش یك قطعه زمین غیر معلومی نبوده بلکه از آنسبب رسم شده که میخواسته‌اند حدود وثغور کشور معینی را معلوم سازند.

بعضی نقشه های دیگر نیز در شهرها وبلاد مختلف کشف گردیده که یکی ازآن جمله امتیاز خاصی دارد، یعنی شهر نیپور(۱) را نشان‌میدهد. این نقشه در اوایل تحقیقات باستان شناسی چندی قبل بدست آمد و بقدری خوب بود که دانشمندان آنرا مانند کتاب «راهنما» بکار برده‌وحفاری‌های خود را از روی آن پیروی کردند.

هرچند از زمان بابلی‌ها نقشه‌هائی که نمایندهٔ نواحی وسیعی باشد تعداد زیادی‌دردست نیست، لیکن از منابع دیگر برما معلوم شده که آنان از احوال و اوضاع بلاد مجاور وهمسایگان خود بخوبی آگاه بوده‌اند. نه تنها از طرق وشوارع عمده و شاهراههای بزرگ که ممالك دیگررا بکشورشان متصل می‌ساخته کاملاواقف بوده، بلکه‌به آنها علاقهٔ زیاد داشته‌اند. تجار دریانورد بابلی بهر گوشه جهان راه داشته ـ و سندی دردست است که نشان میدهد چگونه بعضی سلاطین بابل به فراعنه مصر اعتراض و شکایت کرده‌اند که شاهراهها در خاك شام و فلسطین مأمون نیست ومسافرین و بازرگانان در معرض حمله دزدان

---

۱ ـ نیپور Nippur، نام یکی‌از شهرهای مقدس در تاریخ باستانی بین‌النهرین است که در ساحل فرات قرار داشته و مرکز بلاد سومریها در شمال بابل و عبادتگاه مهم خدای « ان لیل » En-lil بوده است.

وقطاع الطریق محلی واقع شده اند . ونیز دلائل دیگری بدست آمده که دلیل است برمسافرت بابلی‌ها بطرف شمال تا حدود سواحل بحر سیاه و دریای خزر.

گر چه از وسعت تجارت و روابط ایشان با مجاورین شرقی آنها اطلاع زیادی نداریم زیرا عملیات باستان شناسی و حفاری های علمی هنوزعملاً درآن نواحی صورت‌کاملی نگرفته است [1] . معذلك از گوشه و کنار اطلاعات متفرقه که بدست‌آمده همه حاکی است که بابل روابط خود را بانواحی بسیار دور دست همواره حفظمیکرده‌است . این نکته که بازرگانان و جهان گردان بابلی قدیم از زادگاه خود باقصای کشورهای جهان سفر میکرده‌اند ، از مواد و اشیائی که بکار میبرده‌اند معلوم میشود ، خاصه از سنگهای قیمتی اینك مامیتوانیم شهرهائی‌را که منظور ایشان بوده در نقشه عصر روشن

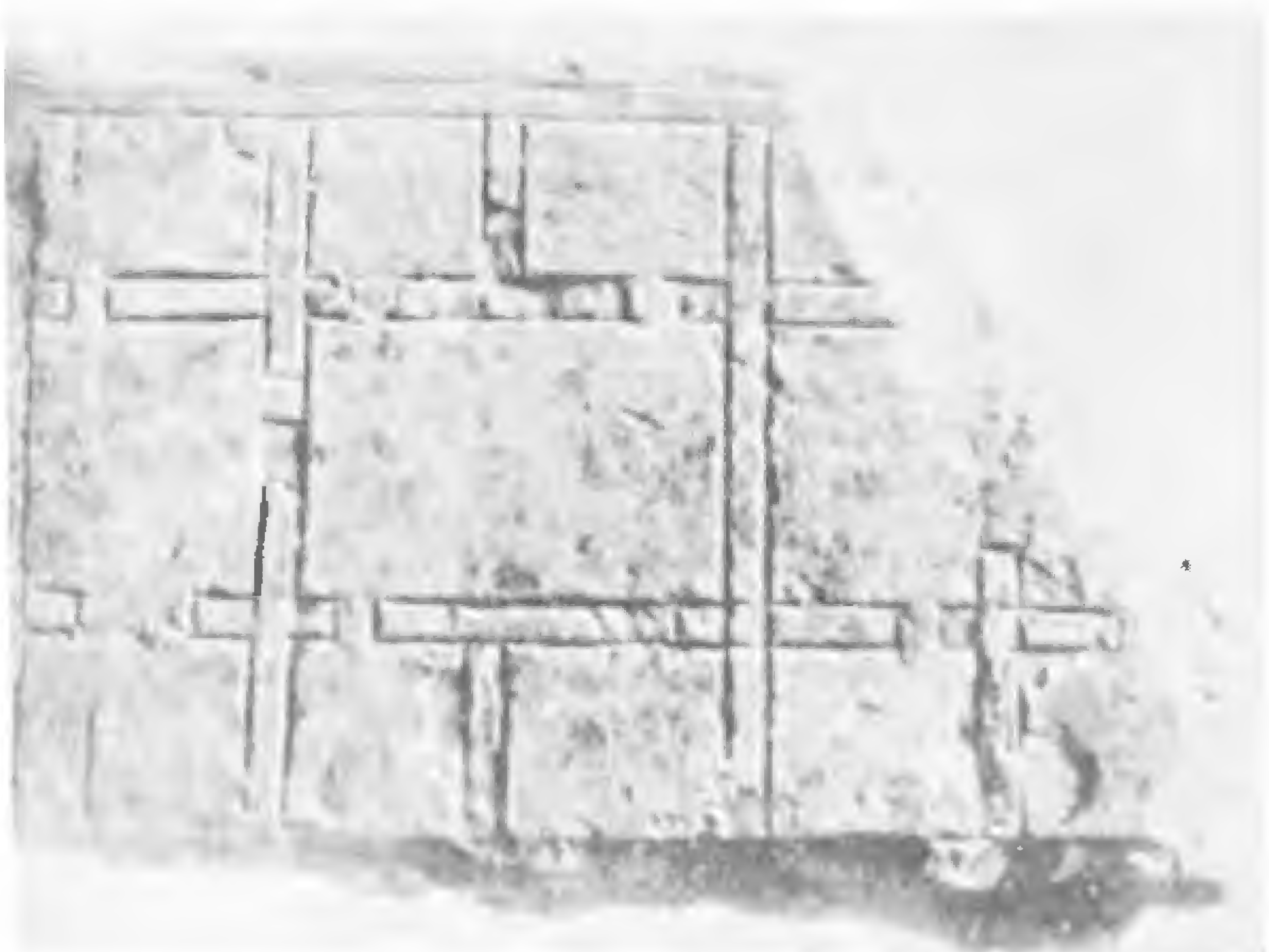
---

۱ ــ این نیزیك مورد دیگر است که‌ادوارد شیرا مؤلف‌نقیداین کتاب نسبت به امور علمی ممالك شرق عراق (ایران) سخنی گفته است که محل تردید میباشد . زیرا حفاری علمی در ایران، اززمانی که هیئت حفاری علمی موزه لوور در اوایل قرن بیستم شروع بکاوش کرد (وهنوز در ویرانه‌های شوش ادامه میدهد) تا زمانی که قانون عتیقات ایران درتاریخ ۱۳۰۹ ه به تصویب رسیده واجازه کاوشهای علمی به مؤسسات فنی اروپا وامریکا داده شده و تا این زمان درنقاطی که جایگاه شهرهای قدیم عیلام و پارس ومادو اشکانی و ساسانی بوده است،همچنان ادامه دارد ، و نتایج گرانبها وذیقیمت بدست‌آورده‌اند که‌آن اشیاء وآثار در موزه‌های طهران و پاریس ولندن و شیکاگو و دیگر بلاد هم‌اکنون در معرض استفاده و تحقیق اهل علم وارباب ذوق میباشد . وحفاری علمی در ایران صورت کاملی گرفته است .

ونفایس صنعتی ایشان . مخصوصاً یکی از فلزاتی که بکار میبرده‌اند قلع بوده است، این فلز در کشور بابل بدست نمی‌آمده واز واردات تجارتی ایشان است . حتی بعضی از فضلا وقتی گمان کرده بودند که سومریهای قدیم قلع مورد نیاز خود را از خاك انگلیس می‌آورده‌اند ! رقم دیگر واردات ایشان ادویجات است که از عربستان وارد می‌شده .

مسئله وسعت معلومات جغرافیائی مردم باستانی از آنجا معلوم میشود که در متون و الواح خود در ضمن ذکر لشکر کشی‌ها وتجهیزات سپاه پادشاهان خود فهرست‌های طولانی از اسامی بیگانه نام برده‌اند. وممالك بسیار را ذکر کرده‌اند که بوسائل و اسناد دیگر محل آنها معلوم شده

یك پیکره و نقشه باستانی



است، وما میتوانیم بلادی که منظورایشان‌بوده روی نقشه بدرستی‌معلوم سازیم. بالاخره برای توفیق کامل علمی درمطالعات باستان‌شناسی‌خودما میباید ازسرحدخاك‌عراق‌و بین النهرین تجاوز کرده وبممالك دور دست رو آوریم تا از نفوذ فرهنگی و روابـط تجارتی بابلی‌ها بـا جهـانیان آ گاه شویم .

فصل سیزدهم

تعلیم ابتدائی (۱)

هنر تحریر بر روی صحیفه گلی زمانی دراز بتمرین و مشق و ممارست احتیاج داشت . میتوان تصور کرد که همان اندازه که امروزه کودکان امریکا برای آموختن زبان مادری خود (انگلیسی) صرف وقت و بذل قوا میکنند ، نوآموزان آشور و بابل نیز برای نگارش و تحریر زبان خود نیازمند به‌جهد زیاد و سعی فراوان بوده‌اند .

همانطور که امروز خردسالان بسلیقه خود یا در دبستانهای منظم عمومی داخل میشوندیا درزیر نظر آموزگاران خصوصی‌علم‌می آموزند، اطفال بابل قدیم نیزهمین روش‌را داشته‌اند. لیکن همچو برمی آید که

۱ ــ مؤلف عنوان این فصل را « Rs.3 » قرار داده و آن رمز تعلیمات ابتدائی است و علامت اختصاری سه کلمه است‌از اینقرار :

۱ - Reading = خواندن
۲ - Writing = نوشتن
۳ - Arithmatic = شمردن حساب کردن

هر سه کلمه درزبان انگلیسی‌تقریباً با حرف « R » شروع میشوند. این سه موضوع‌اصلی ابتدای تعلیمات درتمام‌مکاتب ابتدائی‌جهان است. چون استعمال حرف« R » برای فارسی زبانان‌معنی‌نداشت مادر ترجمهٔ‌خودناگزیر عنوان این فصل را « تعلیم ابتدائی » قرار دادیم .

اکثر از کاتبان و محرران و نوآموزان جوان طریقه دوم را بیشتر می‌پسندیده‌اند. دبستانها و مکاتب منظم دسته جمعی وابسته بمعابد بوده و ازینرو از یکدیگر بعد مسافت داشته‌است؛ درصورتیکه کاتبان و نویسندگان خصوصی که برای معلمی آماده بوده‌اند، درهمه‌جا پراکنده و حتی در قصبات کوچك نیز یافت میشده‌اند.

درست مانند استادان هنرور در قرون وسطی، صنعتگران هنرمند بابلی هنرجویان جوان را درظل هدایت خود قرارمیداده وآنها را «شاگرد» خود مینامیده و هنر و صنعت خودرا به‌آنها می‌آموخته وآنها را بدرجهٔ کمال میرسانده‌اند. بعدازآن استادان جدید نیز بنوبت خود نسل بعد را پرورش می‌داده‌اند. با این تفاوت که بین این شاگردان با استادان خودعلاقه و قرابتی شدیدتروبیشتر ازاستادان و شاگردان اعصار جدید وجود داشته است. استاد نویسنده برای تعلیم کتابت، شاگرد خود را «فرزند» میخوانده‌است واین‌رابطه پدر وفرزندی بین آن‌دو سالی‌چنددوام داشته، تاآنکه شاگرد خود بدرجهٔ استادی میرسیده و در عداد کاتبان خبره قرار میگرفته است. خود من، وقتیکه مقداری الواح بابلی و خشتهای گلی را از این نظر مطالعه میکردم، بسکه عدد اشخاصی که خود را پسر کاتب معینی نام داده‌اند زیاد بود، دچارحیرت شدم عاقبت این مشگل بر من اینچنین حل شد که اینهمه جوانان پسر طبیعی و جسمانی آن‌استادکاتب نبوده‌بلکه شاگردان وی بوده‌اند وآنانراوالدین حقیقی آنها در تحت هدایت و تعلیم او قرار داده بوده‌اند. ما را دورنمای یك‌تصویری‌دردست‌است که منظری‌ازسبك تعلیم‌درآن زمانهای

قدیم را نشان میدهد و آن عبارت است از معلمی که مشغول انجام‌حرفه تعلیم میباشد واطراف‌او گروهی از هنرجویان گردآمده براومی‌نگرند و عمل او را تقلید میکنند . در بابل بــرای تعلیــم خصوصی، افرادی بمنظور تربیت کاتبان و محرران‌مخصوص‌امور عادی درشعب تجارت و کسب، به مقدارکافی وجود داشته اند . آنان درزیر دست مربیان خود تعداد بسیاری‌ازفورمولهای مختلف را ازحفظ کرده وآنهارادرنوشتجات و اسناد مورد لزوم بکار میبرده‌اند، تابجائی میرسیده که مردم به‌آنهــا وثوق‌واعتمادپیدا کرده‌درتحریرمراسلات شخصی خود مطالب را به‌آنها املا مینموده‌اند وآنها مینوشته‌اند .

پس ازتعلیم خصوصی ، برای کسب معلومـات وسیع‌تر و مهارت زیادتر نوآموزان‌میبایستی به‌مدارس منظم بروند . میتوان به‌تشبیه گفت که تعلیم خصوصی‌نزد ایشان بمنزله دوره ابتدائی بوده‌است که‌فارغ ـ التحصیل آن منفرداً برای کارهای زندگانی تجارتی روزمــره آماده میشدند. اما برای‌تعلیم ادبیات یاعلوم عالیه‌ومهم‌دانش‌آموز میبایستی به مدارس اجتماعی که درجنب معابد قرارداشته برود؛ زیرا درآنجاوسائل تحصیل فنون و کسب علوم زیادتر بوده است . در آنجا فن کتابت را از مرحلهٔ نخستین شروع کرده و دنباله تحصیل را ادامه میدادند تــا آنکه جوان دانش طلب بمقام کاهن (عالم دین) یا عالم ریاضی یا عالم طبیعی، به‌اصطلاح امروز ، میرسیده است .

ما درمیان‌الواح مکتشفه ازویرانه‌های بلاد بین‌النهرین، مقداری کتاب درسی(۱) بدست‌آورده‌ایم که دانشجویان برای تکمیل نفس‌خود

۱ ــ کتاب درسی = texte-book



نشیمن‌های مخصوص شاگردان بابلی شبیه به نیمکتهای دبستانهای امروزه

آنها را بکار میبرده‌اند . البته کتاب درسی آنها با کتب ما خیلی فرق دارد ، در واقع آنها چیزی نیستندجزمقداری الواح گلی بد قواره و ضخیم که نقل و انتقال آنها هم از مکانی بمکانی بسیار مشکل بوده‌است. این رساله های کهنه علمی که برای تعلیم فن کتابت درست شده ، البته در سهولت و جامعیت و تلخیص بپای کتابهای درسی عصر کنونی، که بچه‌ها در سر بازار بچند دینارمیخرند ، نمیرسد . معذلك اصولی که در آن رعایت می شده عیناً همان است که در کتب درسی امروزه معمول میباشد . نویسنده بخاطر دارد که مادر هنگام کودکی در دبستان کتابچه‌های مشق خط داشتیم که در هر صفحه یك سطر خط بسیار خوب قلمی نوشته شده و آن سرمشق ما بود و در زیر آن بلافاصله یك

سطر سفید گذارده بودند که ما نو آموزان میبایستی در آن بخط خود سرمشق بالا را تقلید کرده وسعی کنیم که آنرا عیناً مثل سرمشق از کار در آوریم. درست مانند همین کتابچه‌های مشق، ازمدارس باستانی بابلی نیز نمونه‌ها بدست ما رسیده، بااین تفاوت که بجای آنکه خط سرمشق درسطور افقی متناوباً قرار بگیرد، آنها سطرمدل رادرطرف دست چپ لوح خشتی نگاشته‌و طرف راست را برای مبتدی باز می گذاشته‌اند که ازروی خط استاد تقلید و پیروی کند. بخوبی میتوانیم در ذهن خود تصور کنیم که چگونه دانش آموزان جوان بعد از کوشش وسعی بسیار خطی مطابق سرمشق مینگاشته و آنگاه کار خود را بنظرمعلم میرسانیده‌اند، و او با چند نشان وعلامت، نوشته مغلوط را تصحیح میکرده است. نقوشی که نو آموز بغلط رسم میکرده، گاهی یك علامت میخ کم داشته، گاهی علامت اساسی رافاقدبوده و گاهی میخ‌ها از نظم وترتیب خارج می‌شده یا زیاد بهم آمیخته بوده که تمیز آنها مشکل میشده. همهٔ این معایب را معلم با قلم خود برای آنها اصلاح میکرده است.

ازاین صفحه مشق‌ها بسیار بدست ما رسیده که هم اکنون ما نیز غلطهای آنرا درست مانند معلمین قدیم به‌آسانی در می‌یابیم وتصحیح می کنیم.

همینکه نسخه مشق راشاگرداولّی کامل‌میکرد وبیغلط مینوشت، نوبت بشاگرد دوم میرسید. او نیز در تحت نظر استاد خط نویس واز روی سرمشق او خطی مینگاشت و استاد دیگر لازم نبود که دوباره لوح جدیدی برای او درست کند. همینقدرکافی بود که باقلم خود

سطر دست راست را که شاگرد نخستین نگاشته‌بود، بکلی محو کرده و آنرا صاف کند و سپس آنرا بمحصل دوم بدهد که او نیز بنوبت خود مشق وتمرین را در همان ضلع دست راست دامه دهد. بدیهی است بعد از آنکه آن خشت چندین مرتبه دست بدست میگشت، کم کم سرمشق ضایع میشد یا آنکه گل آن بکلی خشکیده ودیگر قابل تحریر نبود و بدرد نمیخورد. پس آن لوحهٔ گلی را بگوشه‌ای می‌افکندند؛ این خشتها همانهاست که اکنون بعد از گذشت چند هزار سال باستانشناسان با کمال دقت واحتیاط آنها راجمع کرده‌ودوباره‌درمعرض مطالعه قرار داده‌اند. بعضی از اوقات، شاید معلم ضلع دست راست را که محل مشق‌خط محصلین بوده است بکلی میبریده فقط سرمشق خود را باقی میگذاشته و آنرا به‌بعضی دیگر میداده است که از روی آن برروی‌لوحه‌های‌جداگانه‌دیگر مشق‌وتمرین‌نمایند. این‌است‌دلیل آنکه امروزه مقدار کثیری‌الواح نیم‌بریده که‌فقط تتمه دست‌چپ آن‌باقی‌مانده از زیر خاك بیرون‌آمده و بدست ما رسیده است.

شاگردان ماهرتر این نیمه الواح راکه در آن بخط زیبای معلم سطری نگاشته شده بوده، جلو چشم خود میگذاشته ویك قطعه لوح گلی ازنودردست گرفته وروی آن بتقلید از آن مدل‌سطری تحریر میکرده ومنتهای سعی رابعمل می‌آورده‌اند که مانند معلم کتابت کنند.

البته خطشاگردان غالباً بسیار بد وتقلید از استادان امری‌خیلی دشوار بوده است و وقتی که عین سرمشق باخط او همراه نیست فهم سطری که محصل نوشته مشکل‌است. بسیاری ازاین‌الواح کاردست‌دانش-

آموزان که فعلا در تصرف ماست بقدری ناشیانه ومغلوط نوشته شده که محال است بتوان آنرا قرائت کرد ، فقط چند علامت از آن شناخته میشود و بس. ظاهراً اینگونه مبتدیان بدخط احتیاج بممارست وتمرین بیشتری داشته‌اند .

این گونه تمرین‌های کتبی مدارس بابلی که دریك لوحه‌مینوشته و محو میکرده و دوباره مینوشته‌اند ، ظاهراً قدیمترین صورت «اسناد مخدوشه»(۱) میباشد . و یکنوع ازین صفحه مشق‌های دبستانی اینك نزد ما موجود است که میتوان آنرا نمونه اعلای مشق وتمرین‌دانست ، و آن عبارت از الواحی است که محصل در آن زحمت بخود نمیداده تا آنرا دوباره گل کرده ولوح مستطیلی از نو بسازد بلکه یك تکه گل‌را برداشته وآنرا در کف‌دست خود گلوله میکرده وبافشار یك طرف آنرا صاف و مسطح می‌ساخته پس بروی آن خطی برای مشق و تمرین مینگاشته است ، همینکه خط تمام و سپس‌تصحیح میشده ، دوباره آنرا گلوله کرده وباز یك ضلع آنرا تسطیح نموده وبا اسباب تحریر و قلم حاضر فوراً بنگارش سطری دیگر بتمرین و مشق تازه مشغول میشده است. درتمام روزآن دانش‌آموز بهمین‌قرار به مشق مشغول بوده

۱ ـ « اسناد مخدوشه » = برای این کلمه در متن انگلیسی لغت Palimpsest آمده، این‌کلمه‌را در کتابهای فرهنگ به« کاغذ خط خورده » ترجمه کرده‌اند . این‌لغت از ریشه لاتینی palimpsestas اشتقاق یافته و معنی تحت‌اللفظی آن «سائیده شده» است واصطلاحاً نام سند و نوشته‌ای بوده که بر روی پوست یا چوب یا کاغذ نگاشته وآنرا دو سه بار محو و حك کرده باز نوشته باشندبطوری که خیلی‌خط خورده وناخوانا بشود .

بدون آنکه لوحه کاراو ضایع شود ومحتاج به تجدید آن گردد. هم اکنون در دست ما مقدار زیادی ازین الواح شلغمی شکل وجود دارد . وقتیکه در بدوکار این الواح بدست آمد باعث سر گردانی باستان شناسان شد زیرا که نمیتوانستند معلوم کنند مقصود ازساختن آنها چه بوده؟ خاصه که خطوط روی آنها هم مختلف وغالباً مغلوط بوده است .

زمانی که معلمی قصد تربیت شاگردان را داشت و برای آنها مشق وتمرینی معین میساخت ، در مکتب‌های وابسته بمعبد، نسخ متعدده ازمطالب مختلف دراختیار آنها میگذاشت. دردرس اوّل به آنها تعلیم میداد که مقداری علائم ونشانهای اولیه را بر گزیده واز روی آنها مشق وتکرار نمایند واین خود بمنزله تعلیم الفبا بوده است که در دبستانهای امروزی معمول میباشد ! بااین تفاوت که مجموعه آن علائم و نشانها بمراتب از نقوش الفبای امروزی بیشتر وبرای آموختن و از بر کردن آنها وقت زیادتری ضرورت داشته است. عمل دوم شاگرد ، یا درس دوم او همانا بحافظه سپردن و تمرین کردن همان علائم و نشانها بوده بانضمام معانی هجائی هر یك یا معانی تصویری آنها . پس از آن ، درس سوم عبارت بوده است ازاستنساخ قسمتهائی ازفهرست لغات مشتمل بر اسامی تمام سنگها و اشجار و حیوانات و شهرها و نام خدایان و امثال آنها. بعد از اینکه این تمرین و تعلیم ابتدائی انجام میگرفت و دانش آموز مستعد تحریر و استنساخ متون ادبی میگردید ، بعضی قطعات از زرمنامه‌ها یا سرودها یامناجات‌ها را باو میدادند که از روی اصل بدقت تمام استنساخ کرده و کوشش کند که آنرا شبیه باصل بنگارد .



يك «كتابچه مشق» باستانى با كتيبه سرمشق خط معلم

معلوم است كه‌مواد موجوده در مدارس وابسته بمعابد، خيلى مهم و ذيقيمت بوده‌اند. چونكه غالب آنها درحقيقت‌يا كتب كلاسيك و يا از اسناد مهمه بوده كــه در كتابخانه‌هاى بزرگ نگـاهدارى ميشده است . براى آشورشناسان‌ومحققين آثار بابلى‌اين‌صفحه‌مشق‌هاى‌محصلين‌مدارس، توليدزحمت بسيار كرده‌است . زيرا آنهاهم عبارت ازتعدادى‌الواح گلى هستند كه‌دانشجويان‌بميل خوددروى آنهاتحرير كرده وصفحه‌اى چند از حكايتى را نوشته‌اند و غالباً فاقد اول وآخر است . بديهى است دانشجو هر وقت خسته ميشده يا ساعت كار مدرسه بـآخر ميرسيده دست ازكار ميكشيده‌و لوحى راكه دردست داشته نيم تمام ميگذاشته‌است . از اينرو

محققین امروزی ، بسیاری از این قطعات رامطالعه میکنند بدون آنکه بدانند که آن لوح صفحه‌ای مختصر از کتابی مفصل بیش نیست و آنرا محصلی برای تمرین خود تحریر کرده و نباید آن را حکایت کامل دانست و بترجمه و تحقیق در آن صرف وقت کرد و از آنجا که محصلین کما-بیش یك متن را دردست داشته و آنرا مکرر تقلید واستنساخ میکرده‌اند از اینرو ازیك حکایت قطعات متعددی در حفاری مدارس وابسته بمعابد بدست افتاده است. یك محصل چون درجائی متوقف میشده محصلی دیگر کار اورا دردست می گرفته واز آنجا بنوبت خود شروع بتحریر مینموده وسومی نیمه دیگررا پیش میگرفته ، چهارمی نیمه دیگررا ، که غالباً اینها همه تکرارمکررات است. بعضی ازاین دانش آموزان که کاتبان و محرران آینده میبایستی بشوند جوانانـی صاحب شوق و بـلند همت بوده و میخواسته‌اند کتابی را ازاول آغاز کرده به آخر برسانند . بدیهی است که بعدازاندك زمانی خسته میشده وقبل از آنکه درنوشتن آن کتاب خیلی پیش رفته باشد آنرا رها میکرده‌اند . ازین سبب است که از فصل اول بعضی کتابها و حکایات و افسانه‌های بابلی نسخ بیشمار و کتیبه‌های فراوان بدست ما رسیده و آنها همه الواحی است که تخته مشقهای عدیده محصلین بوده، وهرقدر کار پیش میرفته عدد نسخ آن کمتر میشده تا آنکه عاقبت نسخ کامل بدون نقص کـه تا آخر یك کتاب یا یـك حـکایت مستقل را متضمن باشد، بسیار کمیاب است و محدود به نسخه‌های متون اصلی میباشد کـه در کتابخانه معبد یافت شده است .

دربعضی الواح، مشاهده میشود که متن واحدی را بعلامات گوناگون

نوشته‌اند زیرا هر یك را محصلی دیگر تحریر کرده است .

ازاین‌رومعلوم‌میشود که‌متن‌مذکوررا،معلم‌املاءمیکرده‌وشاگردان مینوشته‌اند. دراین گونه الواح اختلاف مابین علامت ونشانها خیلی‌زیاد است، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم یك صوت وصدا بعلایم گوناگون‌نموده میشده‌است ولی‌این نسخه‌های‌املاء، بااینکه مایه‌زحمت‌باستانشناسان‌اند یك‌فایده را متضمن هستند ، وآن اینکه نشان میدهند چگونه یك‌صوت مستقل و یك صدای واحد را ممکن است بعلامات مختلف نشان داد. و اختلاف ما بین علامات برای همان یك صوت بسیار زیاد میباشد و ازینقرار آن علامات فقط از جنبه صوتی باهم مشاهت دارند .

دیگر ، در ضمن آنکه محصلین درس نوشتن را بسبك املاء (دیکته) کاملا یادمیگرفتند،بایشان مقداری علم حساب‌نیز تعلیم میشده است. آموختن چهار عمل اصلی، یعنی جمع، تفریق ، ضرب وتقسیم هم چنانکه‌برای اطفال‌خردسال ما دردبستانهای کنونی اسباب دردسر است برای‌آنان نیزموجب رنج‌وزحمت بوده‌است. معذلك این‌مقدمات حساب رابکودکان‌می‌آموخته‌اندتاپس‌از آن‌دررشته‌های‌عالی‌تر، یعنی‌علوم‌ریاضی رابمنظور مشاغل مختلفه بتوانند تعلیم بگیرند .

متونی که در آن ازمنه قدیمه برای تعلیم و تعلم بکار میرفته بدست ما از دومنبع رسیده است : اول آنچه در کتابخانه‌های وابسته بمعابد وجود داشته و مشتمل بر تمام کتب کلاسیك زمان بوده . نسخ مخدوش ومغلوط همین متون است که محصلین‌ودانشجویان‌بعدها آنرا برای تمرین استنساخ کرده‌اند . دوم متونی که در کتابخانه‌های

سلاطین و پادشاهان جمع شده وبه زمان حاضر رسیده .

در بابل مانند سایر ممالك باستانی،قدرت سیاسی و قدرت‌دینی باهم رابطه و علاقه تمام داشته و از هم منفك نبوده . هنوز در قرن بیستم ما خوداصل«سلطنت من جانب اللهی» راکمابیش محترم میشماریم . ولی معذلك‌در همان اعصاربسیاردیرین‌درسرزمین بابل نیروی‌سیاسی سلاطین شروع کرده است که خود را از زیر یوغ اقتدار معبد بیرون‌آورده و مستقل‌سازد. برای نیل باین مقصود ، یعنی‌برای‌آنکه حکومت‌راازنفوذ مذهب‌خلاص کنند ، ناگزیر مبارزه‌ها میکرده‌اند باز وقتیکه سلاطین موقع‌خودرامستحکم‌می‌ساخته‌وبقدری مقتدر وتوانا میشده‌اند که بدون دستیاری معبد میتونسته‌اندبرمملکت، مستقلا فرمانروائی کنند ، بطور کلی‌وبحکم‌ضرورت بامقامات مذهبی حسن سلوك پیش میگرفته وسعی میکرده‌اندآنها را راضی نگاهدارند. پس بمعابد هدایا وعطایای بسیار تقدیم میداشته وایشان را از پرداخت باج و خراج معاف و در امور زندگانی‌نهایت مساعدت را به‌آنها مبذول‌می‌نموده‌اند . شاید مرا به بد-بینی‌وبد گوئی متهم کنند ، ولی من معتقدم که بوسیله معابد، بپادشاهان دیندار برای حفظ روابط حسنه ، علائم نیك و بشارات مستحسن از طرف خدایان اعطاء میشده است . یعنی درکارهائی که سلاطین‌در صدد اقدام‌بوده‌اند الهامات خیر و شر از طرف خدایدان به‌آنان میرسیده است .

این کشمکش بین‌دربارومعبد خیلی مخفی‌وناپیدا بوده ولی‌معذلك وجود داشته است . هرقدربه‌قدرت‌وبه‌اعتبار شخصی‌سلطان‌افزوده میشده



منشی های بابلی هنگام املا

جلوقدرت و نفوذ معبد رامی گرفته‌و مخصوصاًدست روحانیون را ازکار تربیت و تعلیم کوتاه میکرده‌است ، اگرمعابد دارای کتابخانه‌بوده‌اند، پادشاه نیز بنوبت‌خود کتابخانه‌ای در قصرسلطنتی تأسیس می‌فرموده . ازینرو ملاحظه میشود که بعضی از سلاطین نامدار آشور که آنها را بلقب مخرب و منهدم کننده تمدنها میتوان ملقب کرد در عین حال رهبری‌وحمایت‌ازهنر وعلم‌در آن سرزمین بدست‌ایشان‌انجام گرفته است و نیزملاحظه‌میشود که‌هم آنها، منشیان وکاتبان‌خاص‌خودرا برای جمع آوری متون مهم موجود در معابد باطراف مملکت میفرستاده‌اند

هم اکنون نامه یکی از پادشاهان در تصرف من است که نام خود

را در آن ذکر نکرده ولی محتمل است که همان آشور بانی پال[1] معروف باشد. محتویات این نامه بقدری مهم است که من بعضی قسمتهای آنرا لفظ بلفظ در اینجا نقل میکنم :

« امر سلطان به شادونو [2]، حال من خوب است. امید که تو هم خوب باشی؛ همینکه این نامه بتو برسد این سه نفر (.. نام سه تن ذکر شده ..) زانگاه دار و دانشمندان شهر بورسیپپا [3] و تمام الواح را تصرف کن و تمام آنها که در خانه‌های ایشان است، پس تمام الواحی را که در معبد «ازیدا»[4] است تصرف کن ».

پس از آن سلطان در نامه خود اسامی کتب مهمی را ذکر میکند که خود مخصوصاً میخواسته بدست بیاورد. لوح باین عبارت خاتمه میپذیرد :

« تجسس کن هرقدر الواح قیمتی در بایگانیهای خودت موجود است که در ملك آشور یافت نمیشود آنها را هم برای من بفرست. من بهمه مأمورها ومباشران نوشته‌ام، هیچ کس نباید لوحی را از تو مخفی بدارد وهرزمان که لوحی یا مناجاتی مشاهده کنی هرچند که درباره آن

۱ـ آشوربانی پال Ashur Banipal ، نام یکی از پادشاهان با اقتدار کشور آشور است که در حدود ٦۲۰ ق. م. در آن کشور سلطنت میکرده و تمام خاك سوریه و عراق در زیر فرمان او بوده.

۲ـ شادونو Shâdunu ظاهراً نام یکی از حکام و عمال سلطان بوده است.

۳ـ بورسیپ یا Borsippâ نام شهری بوده است در آشور.

٤ـ ازیدا Ezida

بتو ننوشته باشم لکن توخود آنرا مفید بدانی که به کار قصر من بخورد، فوراً تصرف کن و بگیر و برای من بفرست ... »

شکی نیست که کاتبان شاهی اینگونه اوامر را بامنتهای جدوجهد انجام می‌داده‌اند؛ بدلیل آنکه هم اکنون ما در خرابه‌های نینوا مقدار بیشماری متون باستانی در روی الواح گلی بدست آورده‌ایم که‌همه‌متعلق بکتابخانه همین پادشاه بوده است . این پادشاهان اواخرعهد آشوری علاوه برجمع آوری واستنساخ کتابها ونوشتجات قدیمه از کتابخانه‌های کهن، قدمی فراتر برداشته وکاری‌مهمترانجام داده‌اند. آن این‌است که متون باستانی را که‌برروی الواح، بزبان سومری نوشته‌شده‌بود، ایشان امر کرده‌اند که آنها را بزبان های نوین ترجمه نمایند ، یعنی آنها را بااحتیاجات‌زمان‌موافق‌سازند. ازاینقرارافسانه‌های کهن سومری را که بدست می‌آورده دوباره می‌نگاشته وبین هردو سطر ترجمه آنرا به‌زبان آشوری نیز اضافه میکرده‌اند. البته انجام این کاربزرگ احتیاج بعده کثیری فضلا و دانشمندان داشته و معلوم میشود که دربار این پادشاهان فرهنگ دوست در آنزمان عیناً مانند دستگاه ملوك عصر رنساس (۱) مظهرادب و مهد فرهنگ و دانش بوده است .

این نکته قابل توجه‌است که باوجود اینهمه صف آرائی دانشمندان باز مترجمین آنزمان برای ترجمه متون کهن سومری رنج بسیار برده

۱ـ رنسانس Renaissance ، نام دوره‌ایست درقرون وسطی (ازقرن ۱۵ تا ۱٦) که درآن دوره درممالك اروپا خاصه در ایطالیا علم و ادب و هنر یونان وروم‌قدیم تجدید حیات یافت،یعنی «ولادت دوباره»حاصل کرد. این دوره درتاریخ اروپا حد فاصل مابین ادوار قدیم وجدید میباشد.

و زحمت فراوان تحمل می کرده‌اند ، زیرا زبان هزار سال قبل از آن ، از میان رفته و فراموش شده بود . این خود از معجزات علم امروزی است که ما هم اکنون میتوانیم آن زبان مرده را بدرستی بخوانیم و به اغلاط و اشتباهات بعضی از این مترجمین که سه‌هزار سال قبل از ما آنها را ترجمه کرده‌اند پی ببریم .

در زمان حاضر تنها کتابخانه سلطنتی که ما بتمام آن دست یافته‌ایم همانا متعلق بقصر آشوربانی پال می‌باشد که خوشبختانه در اوایل عهد حفاریهای علمی دربین‌النهرین کشف گردیده‌است. فضلا ودانشمندان که این کتابخانه گرانبها را در تصرف خود آوردند و بر آن همه متون که به‌زبان‌سومری ویاترجمه آشوری تحریر شده، دست‌یافتند، فوراً بمطالعه وتحقیق درزبان سومری‌پرداختند. لیکن با آنکه کتابخانه آشوربانی‌ـ پال تنها مجموعه‌باستانی است که ازین نوع بدست ما رسیده، ما دلایلی داریم ومطمئن میشویم که‌دیگر سلاطین نامدار وملوك عالیمقدار آشور نیزمانند سارگون و دیگران قبل از او ، همه باین‌کار سودمند علمی ، یعنی جمع آوری‌متون‌و کتب‌اقدام‌فرموده‌اند. دراثرحفاریهائی که مدتها قبل در دیگر کاخهای پادشاهان بعمل‌آمد، تعداد فراوانی از الواح‌خشتی بدست افتاد ، ولی درآنزمان هنوز قدروقیمت این « آجرهای مکتوب » را بدرستی نمی‌دانستند، وظاهراً آنها راکاشفین، در خاك می‌افکنده‌اند ، بسیاری هنوز درزیرزمین مانده ومنتظراکتشاف مجدد وتحقیقات تازه باستانشناسان است ؛ تاکی ازظلمات فراموشی بیرون بیایند. بالاخره باید گفت که اختراع و تأسیس کتابخانه امری تازه نیست وبزمان

حاضر اختصاص ندارد .

آیادروازهٔاین کتابخانه‌هابروی عموم باز بوده‌است ؟ این سئوالی است که‌بصعوبت میتوان‌جواب‌داد. خیلی‌متحمل‌است که چنین‌بوده‌باشد، خاصه کتب قانون یعنی الواح مشتمل برشرایع ونظامات که مسلماً در دسترس قانون‌شناسان و قضاة قرار داشته است . ولی بدیهی است که اکثریت‌سکنه کشوربیسوادبوده و ازین‌ذخایر ادبی‌ومجموعات‌فرهنگی کمتر استفاده میکرده‌اند . من امیدوارم روزی دلایلی بدست‌آوریم تا مدلل سازیم که حتی تأسیس کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی از امتیازات عصر حاضر نیست ، چنانکه بعضی چنین گمان کرده‌اند .

فصل چهاردهم

رستاخیز خلق

پس ازاینهمه اکتشافات، عجب‌نیست اگر ما توانسته‌ایم ازموادی که بتدریج از اطراف واکناف کشور بین‌النهرین فراهم‌آورده‌ایم دور-نمائی ازعادات‌روزانه‌آنمردم باستانی، بطوریکه نماینده حیات اجتماعی ایشان باشد، مرتسم سازیم. این فصل در باب پیشرفت بطئی زندگانی اجتماعی ایشان نیست. بلکه میخواهیم دراینجا ازپیدایش‌سریع مردمی سخن گوئیم که اسم ایشان درنزد جهانیان بکلی مجهول بود. این مردم ناگهان ازاعماق‌ظلمات فراموشی‌بیرون آمده وبوضوح‌تمام نمایان‌شدند، و ظهور دورنمای زندگانی ایشان با تمام جزئیات و دقایق وبه کمال روشنی،درصحنه‌تاریخ امربسیارتازه‌ای است وهم اکنون مارا میسر است بهمان درجه که ازصور زندگانی یومیه ملل‌هم ترازایشان،یعنی رومیان ویونانیان قدیم، باخبر هستیم، از مظاهرحیات روزانه ایشان نیزآگاه باشیم.

چندسال‌پیش،زمانی که‌من‌درعراق‌بسرمیبردم‌خانم گرترود بل(۱)

---

۱ ــ میس گرترود بل. Miss L. Gertrude Bell متولد ۱۸٦۸ در

بقیه پاورقی در زیر صفحهٔ بعد

درآنوقت مدیر کل عتیقات آن کشور بـود . وی با من دربارهٔ یك نـوع الواح گلی صحبت کرد که بتازگی به بازار های محلی آمده و مایه حیرت وسر گردانی دانشمندان و محققین شده بـود ،ولی در اثر علاقه و میل یکنفر طبیب دانشمند بفن باستانشناسی ، عاقبت منبع ومحل آن الواح معلوم گردید ، آن خانم ما را دعوت کرد که در همان ناحیه شروع بحفاری کنیم ، شاید که درآنجا باسناد مهم‌تر وبیشتری از همان نوع‌موفق گردیم .

من نیز پذیرفتم و عمل حفاری در همان حوالی شروع شد ، در حال یك دستگاه عمارت (ویلا) بسیار مجلل که ظاهراً منزلگاه یکی

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

لندن،متوفی‌درسال۱۹۲۶.بانوی‌شرق شناس‌وشاعره‌وسیاح انگلیسی،اززنان دانشمندمعروف که صاحب آثار ادبی در آن لغت است . از آنجمله ترجمه غزلیات خواجه حافظ شیرازی،که برترجمه‌های دیگر بمزیدلطافت و دقت و نزدیکی باصل امتیاز دارد . درزمانی که عموی او سرفرانك لاسلز وزیــر مختار دولت بریطانیا درطهران بوده وی بایران مسافرت کرد وفریفته آثار ادبی فارسی، مخصوصاً غزلیات حافظ گردید . پس از جنـگ اول جهـانی بمملکت جدیدالتأسیس«عراق» مسافرت کرد وچون‌درلغت عرب دستی توانا داشت، وبممالك عربستان مسافرتها کرده بود،سخنان وگزارشهای اودرباب آن کشور نزد اولیاء دولت انگلیس با اهمیت و اعتبار تلقی شد .کتبی که اودرتاریخ‌وآرکئولوژی کشورهای‌خاورمیانه‌نوشته‌است ، نزدعلما موثق ومعتبر شمرده گردید . در ۱۹۱۷ م . در زمان مستشاری سرپرسی کاکس S . P . Cox دربغدادبه‌آنشهرمسافرت کردودرایام انقلاب عراق‌درآنکشور بود ودرتأسیس سلطنت خاندان هاشمی نقشی مهم داشت. بعد ازآنکه ملك‌ـ فیصل اول‌بسال ۱۹۲۳ درآنمملکت سلطان شد، خانم مذکورسمت ریاست افتخاری اداره عتیقات عراق را قبول‌کرده وبرای تأسیس موزه بغدادمساعی فراوان بکار برد. عاقبت در سال۱۹۲۶ م در بغداد وفات یافت.

از اعیان قدیم بوده است از زیر خاك بیرون آمد . دراواخر آن ایام، ما ناگهان باطاق کوچکی برخوردیم، که گویا انبار نوشتجات (بایگانی) بوده‌است . درآنجا متجاوز ازیك‌هزارلوحه گلی کشف گردید، که‌بطور پراکنده درآن اطاق انباشته بودند . و از قرار معلوم قبلا آنها را در سبدهای مستطیل و منظم نـهاده و پس از آنکه‌آن عمارت سرنگون و ویران‌شده ، مقدار زیادی ازآن الواح از خرابی و تباهی مصون مانده، ولی‌درهم‌آمیخته‌شده‌بود . ماچندروز مشغول انتظام وجمع‌آوری وبسته‌بندی‌آنها شدیم کـه بخارج حمل کنیم . بعد ازآنکه‌آن الواح به‌امریکا رسید ومـورد مطالعه دقیق قرار گرفت بزودی‌مطمئن شدیم که ما به ـ بایگانی‌کاملی دست یافته‌ایم که مربوط بـه چهار نسل متوالی از یك خانواده متشخص در شهر باستانی نوزی[۲] بوده است. چند سال متوالی همچنان درآن محل کار حفاری ادامه داشت و در حدود سه هزار لوحه جدیددیگر نیز کشف گردید ، که‌غالباً به‌سایر خانواده‌ها ویا به‌بایگانی معبد تعلق داشته .

این مجموعه نفیس، که‌اسناد خاصی را محتوی بود، تماماً بخط و زبان‌آشوری نگاشته شده ، ولی علی‌الظاهر مردمی که این مجموعه را فراهم ساخته‌بودند ، آن‌زبانرابسیار ناقص‌میدانسته‌اند،زیرادرتحریرات خوداغلاط‌فاحش کرده وتخطی‌ازقواعد مقرره املاء ونحودرآن‌فراوان دیده میشد. بعلاوه بعضی کلمات بیگانه جابجا درضمن عبارات‌آشوری

---

۲ ـ نوزی Nuzi ـ یکی از شهر هـای بـاستانی بین‌النهرین‌است که اخیراً کشف گردیده .

داخل‌شده بود بطور کلی اشخاصی که نامشان در آنها ذکر شده بود همه اسامی اجنبی داشته‌اند .

هم چنین ملاحظه‌شد که اسناد قرار داد ومعاملات ، مطابق بر قوانین و مقرراتی مرتب شده که بکلی برخلاف قوانین و مقررات سایر نقاط کشور بوده است . پس در برابر دیده ما دورنمائی از زندگانی مردمی نمایان شد که نه بابلی بودند و نه آشوری. تا آنوقت از هیچ خاندانی از سلسله های قدیم اسنادی بدست باستانشناسان نیفتاده بود که شماره آن حداقل ربع این اسناد ویادورهٔ آن باندازه اینها طولانی باشد.

پس از بررسی دقیق‌تر و بعد از کشف یکی از الواح که مشتمل برنامد یکی از پادشاهان بود که ما او را میشناختیم، معلوم شد که سرا-سر این مجموعه ، درحدود قرون چهاردهم وپانزدهم قبل ازمیلادجمع-آوری‌شده‌است. این الواح غالباً عبارت بودند ازاسنادمعاملاتی وقبالجات مبایعه املاك . مابوسیله همین‌الواح بوضع یك خاندان باستانی موسوم به تهیپ تیلا Tehiptilla آگاه شده و تاریخ ظهور و زوال آن خاندان را نیز معلوم کردیم . بوسیله این اسناد ممکن شد فصلی طولانی در شرح حال این خاندان کهن برشته تحریر درآید که خلاصه آن این است : اول آنکه مؤسس آن‌فامیل وارث مقدار عظیمی مستغلات،ازقبیل خانه‌ها ومزارع وباغستان بوده‌است که درآنشهر ودر دیگر بلاد و قراء کشورقرارداشته . آنگاه این شخص شروع کرده‌است که بزور وتعدی بدیگران، املاك‌موروثی‌خودرا توسعه وافزونی‌بخشد . البته بااطلاعات ناقصی که ماازرسوم‌اخلاقی وعرف آن زمان داریم، نمیتوانیم‌فوراًدربارهٔ

اعمال این سرمایه‌دار باستانی قضاوت کنیم . بهرحال میتوان گفت که رفتار او کاملا منطبق باظاهرمقررات‌قانونی بوده است. ولی‌از این‌اسناد برمی‌آیدکه وی باحیله وتزویر کارخود را پیش میبرده‌وازین حیث‌تیپ‌تیلا ازقماش‌مردم‌امروزی‌وباصطلاح(مدرن) بشمار می‌آمده!!

دیگرآنکه بعد از او پسران و نوادگان وی همچنان مشغول ازیاد ثروت خود بوده‌اند ؛ لیکن اندك اندك قوت‌و توانائی‌آن خاندان روبنقصان گذاشته . بالاخره ضربه نهائی ، براثر يك حمله دشمنان خارجی (ظاهراً آشوریها) ، برآنهاواردآمده، وآن فامیل‌بکلی از صفحه هستی‌محوشده‌است. نیز معلوم گردید که این حمله وهجوم بسیارشدید بوده ، زیرا اسنادی از ایشان به‌دست آمد که میزان خسارات وارد شده را نه‌تنها برآن‌خانواده‌بلکه خسارت سرمایه داران ومالکان معاصرآنان راهم بدقت ذکر میکند. تعداد اسب‌ها و گاوها و گوسفندها که در این حمله از کف رفته‌اند جزء بجزء ثبت‌شده‌است. خلاصه زوال استقلال آن خاندان‌ازآنجا حدس زده میشود که خرد خرد استعمال اسامی ماهها و تواریخ‌آشوری از میان رفته و نامهای محلی جای‌آنها راگرفته است .

با همه اینها باز معلوم میشود که سکنه شهر نوزی بکلی تسلیم نشده بودند. زیرا بعد از چندی ، اسناد موجوده يك حمله دیگری را نشان میدهد. ولی دراین هجوم دوم‌مهاجمین گویا غلبه‌قطعی یافته‌بودند زیر تمام خانه‌ها که کشف شده بکلی طعمه حریق و درگوشه و کنار محوطه‌ها اجساد غیر مدفون اموات نیز بیرون آمد چون هیچگونه سندی پس ازین واقعه باقی نمانده البته نمیتوان دانست که این‌حمله ـ

کنندگان نهائی چه کسانی بوده‌اند و آن خاندان بدست کی منقرض شده‌است؟ ولی معلوم است که شهر نوزی Nuzi از آن پس گرفتار یك آشوب و آشفتگی کلی بوده بطوری که همه مردم آن ناحیه در آنوقت بر سر مرگ و حیات نزاع و جدال داشته اند . در هر حال هر که مسبب فنای این شهر شده ، چنان ضربه سختی وارد ساخته که ویرانه‌های آن شهر پس از گذشت صدها سال همچنان دست نخورده باقیمانده، و اینك در مد نظر ما قرار گرفته است .

از مطالعه این اسناد، سبك و روشی که تهیپ تیلا وزمین‌داران و ثروتمندان دیگر برای ربودن اراضی دهقانهای فقیر داشته‌اند دانسته میشود که البته بسیار جالب ودرهمان‌حال تأثرانگیز است. همچنین معلوم میشود که قوانین محلی بدهقانان اجازه فروش اراضی خود را نمیداده‌است. احتمالا این قانون ناشی از حس انسانیت و حمایت از کشاورزان نبوده بلکه برای آن بوده که ایشان زمین کافی داشته باشند تا از آن معاش کرده ودر آن زراعت نمایند وبتوانند همه ساله خراج دولتی را بپردازند .

ملك داران و ثروتمندان البته برخلاف قانون، عملی مرتکب نشده‌اند و املاك زارعین را خریداری نمیکرده . ولی برای فرار از قانون حیله‌ای بکار میبرده‌اند . از اینقرار : از قرون قدیم و اعصار دیرین درنزد بابلی‌ها و آشوریهارسم چنان بوده‌است که هر کس میتوانست برای دوره پیری خود هر که را بخواهد بفرزندی اختیار کند . مثلا اگر شخصی از زراعت در مزرعه خود که کاری مشکل و طاقت فرسا بود ناتوان میشد ، جوانی را پسر خوانده خود قرار میداد و قرار



مؤلف کتاب در هنگام حفاری در نوزی

میگذاشت که تمام دارایی او بعد ازممات به‌آن پسرمنتقل گردد، بشرط آنکه او هم در برابر به‌آن پیر مرد مادام الحیات هرساله مقدار معینی حبوب و غلات و روغن و ضروریات دیگر مانند البسه و لوازم مسکن و غیره تأدیه کند . البته مقدار این عایدات همه ساله متناسب با ارزش اموالی بوده است که بعداً بآن جوان میرسیده .باین‌ترتیب‌اگر آن‌پسر خوانده برحسب قرار داد عمل میکرد وارث شرعی آن شخص میشد . این عمل‌باستانی، باصطلاح یکنوع معامله شرطی‌سالیانه است، همانطور که‌دراین ایام با کمپانیهای بیمه عمر منعقدمیشود وآنهابه‌آن شخص‌در برابرحق بیمه‌ای که‌میپردازد تدریجاً مادام العمر سالانه‌ای مرتباً تأدیه میکنند .باری ظاهر است کـه‌آقایان ملاك شهر نوزی ازین رسم دیرین استفاده کرده وآنرا وسیله تصاحب املاك روستائیان قرار داده بودند . یعنی باآنها ترتیبی میدادند کـه روستائیان ایشانـرا به پسر خواندگی اختیار کنند. وبعداًدرمیراث‌آنها بادیگر ورثه‌شریك باشندوآنهادرمورد پرداخت اقساط منظم سالیانه قراری میگذاشتند که مبلغ معینی بطور مقطوع بعنوان «هدیه» مرتباًبه‌آنهاتأدیه نمایند . این‌سبك و روش بسیار معمول و متداول شده بـود ، تا بـجائی کـه مـلاحـظه مـیکنیم یـکـنفر شخص واحد پسر خواندهٔ سیصد یا چهار صد نفرروستائی میشده !!

در میان اسنادی کــه درآن بایگانی (الواح گلی) بـدست‌آمد، احکامی از عدلیه مشاهده شد کـه میرساندآنها پسر منحصر بفرد نبوده وآن پدرهای بیچاره از فرزند خواندگان خود غالباً تظلم مـیکرده‌اند که بشروط قرار داد خود رفتار نکرده و بیش ازآنچه مقرر بوده است

از اراضی آنها تصاحب کرده . در این اسناد عموماً اصل پدر و فرزندی همه جا رعایت می‌شده‌است، لکن دراثر اشتباه یاغفلت کاتبان ومحرران گاهی کلماتی دیده میشود که بطور وضوح نشان میدهد کــه این نسبت بــکلی مجعول و تصنعی بوده . این عمل بــرای مالکین ، ظاهراً خیلی سودبخش و مفید بوده زیرا در بعضی قرار دادها مشاهده میکنیم که آن مـالك متمول بکلی خـود را فرزنـد آن دهقان فقیر خوانـده و پنج یا شش زارع در آن واحد و بموجب یك سند، یك مالك را بفرزندی خود گرفته و هستی خود راتماماً باو میداده‌اند و دربرابر،هر یك جداگانه مبلغی وجه نقد یا مقداری غله وحبوب یا معادل دانگی از ملك مزروع آنهارا بعنوان‌عوض‌دریافت میداشته‌اند. ولی آن زارعین همچنان درهمان مزرعه باقـی مانده وبرای « فرزند خوانده » خود بزراعت و کشاورزی میپرداخته و بـرای این بینوایان مسکین دیگر حق مالکیتی در آن اراضی باقی نمیمانده است . در نتیجهٔ این حیله شرعی، در تمام اراضی کشور یك سیستم کار مجانی وبیگاری بر گردن کشاورزان بظهور رسیده است که مفاسد آن بمراتب زیادتر از مفاسدی بوده که برای رفـع آن در ابتدا قانـون « منع فـروش اراضـی » را وضع کرده بودند . چون قرارداد «فرزندخواندگی» قابل فسخ نبوده ازهمین سبب نزد ملاکین ، خیلی متداول ومطلوب گردیده .

با وجود همهٔ اینها باز دیـده میشود کــه در بسیاری از مـوارد ـ کشاورزان فقیر از قبول این قـرار دادابا میکرده و هــر گاه بمنتهای مضیقه و عسرت میفتاده‌اند، اراضی مزروعی خود را گرومیگذاشته ولی

به«پسر خوانده»خودنمیداده‌اند.دراین بایگانی اسناد رهن ووثیقه بسیار دیده‌ایم که برطبق آنها مزرعه رابعنوان «گرو» میگذاشته وفوراً قرض‌کننده از خود خلع ید کرده وآنرا تحویل طلبکار میداده است. دراین معاملات رهنی قرار میگذاشته‌اند که بعد از انقضاء یك مدت‌معین، ملك مذکوردرسند(مثلاپس‌ازپنجسال‌تاسی‌سال) وام کننده‌دین‌خودرا پرداخته و ملك را استرداد کند . برای زارع بدهکار این حق محفوظ بوده که وجه مبایعه شرطیه را به‌وام‌دهنده رد کند و ملك مورد رهن راآزادسازد. برای این قرض ربح و سودی منظور نمیشده زیرا در طول این‌مدت‌وام‌دهنده ملك وثیقه را در تصرف داشته وآنرا زراعت و بهره برداری میکرده است .

وقتیکه مدت رهن منقضی میشده دهقانان فقیر که برای امرار معاش درعسرت بسیار بوده‌اند بندرت تمکن داشته‌اند که وجه شرطی را مستردبدارند ، ناگزیر میبایستی از دو طریق یکی را اختیار نمایند : یا بگذارند وقت مقرر منقضی‌شده و ملك وثیقه‌بطورقطع در تصرف‌قرض دهنده قرار گیرد. یا آنکه همان ملك را نزد شخص ثالثی گرو گذاشته و وجهی دوباره قرض کنند ودین خود را ادا نمایند. خواه چیزی برای خودشان باقی بماند یا نه .

بدیهی است کــه اگر قیمت‌آن مزرعه مورد رهن بیشتر از وجه وام بود فوراً شخص پولدار دیگری پیدامیشد وآنرا به‌وثیقه میگرفت و طلب وامدار اوّلی رامیپرداخت وشاید مبلغی جزئی هم اضافةً به‌آن روستائی صاحب ملك میداد و زمین را تصرف میکرد . در موقع

وقوع این چنین پیش آمدی غالباً همان وام‌دهنده اوّلی خودش قرض جدیدی بصاحب ملك میداده و معامله شرطی را تجدیـد میکرده است ایـن بار دیگر مطمئن بوده که مزرعه برای همیشه در تصرف او باقی خواهد ماند. همه ایـن معاملات بهمین تفصیل، بموجب اسناد منظم برروی الواح خشتی تحریر شده و شهود بر آن شهادت داده و امضاء کرده واینك در آن بایگانی باستانی سالماً بدست ما رسیده اند و همه خیلی شبیه است بمعامله اسناد و سهام تجارتی و یاقرار دادهای رهنی در عصر حاضر .

گاهی هیچیك از این دو سبك معامله ـ یعنی « فرزند خواندگی » یا « بیـع شرطی » ـ بنفع مالك نبوده است . پس در اینمورد راه ثالثی برای فراراز قانون پیش میگرفته‌اند و آن عبارت بوده‌است از « تعویض ملك » .

معلوم است قوانین مملکتی تبدیل وتعویض املاك و اراضی رامنع نمیکرده وباین ترتیب رعایت صورت ظاهر قانون رابخوبی بعمل آورده و ملك راتبدیل میکرده‌اند . درحقیقت یکنوع مبایعه قطعی بین دو نفر انجام میگرفته‌است، غالباً مزرعه وسیع وقابل کشت با یك زمین کوچك لم‌یزرع تبدیل می‌شده وبرای جبران خسارت زارع ، شخص مالك مبلغی «سر کی» بعنوان تفاوت به‌اومیداده‌است، گاهی خانه بسیار خوبی باکلبه خیلی محقری





کشاورزان در هنگام درو در کشور عراق

تعویض‌میشده ومبلغ نقداضافی در حقیقت تفاوت بهای آن دو بوده‌است.

در ممالکی که مقدار بارندگی کم است غالباً محصولات شتوی‌از میان‌میرود، درآنموقع است که کشاورزان بینوابرای فراراز مجاعه‌وفقر اراضی و مزارع خود را این چنین از کف میداده‌اند و آن املاك بدست پـولدارها میفتاده است . حتی اگر زارعـی فقیر زمینی هم در دست نداشته،ملاحظه میشود که ناچار خود یااطفال‌ذکورواناث خود را گرو میگذاشته وناگزیر بغلامی و کنیزی تن درمیداده وسندی ، شبیه باسناد راجع‌باراضی،مابین‌اوومالك‌ردوبدل‌میشده‌است.درآن‌سندقیدمیکرده‌اند که‌پسران مادام‌العمرغلام ودختران کنیز طلبکار بایدباشندواو میتواند آندخترهارابعقدمزاوجت‌هر کس که‌بخواهددرآورد.هم‌اکنون ازنمونهٔ این قبیل اسناد الواحی در دست است که قریب باین مضامین تحریر شده و خود مبین ومفسر خود میباشد. درآنجا مینویسد: «طلبکار حق دارد که‌آنزن رابرای خودنگاهدارد یاآنکه او را بیکی ازپسران خود یا یکی‌از غلامان خود بدهد واگرشوهر اولی او بمیرد حق دارد او را

بشوهر دومی یا سومــی یا چهارمی یا پنجمی تزویج کند ولی از خانه شخصی او نبایدخارج شود. »

دربعضی ازین قباله‌ها قید شده که آندختر راطلبکار نمیتواند بغلامی تزویج کند، زیرا زوجه غلام بالتبع کنیز میشود و فرزندان آنها نیز در نتیجه بنده و غلام میمانند.

ازین سخنان نباید چنین نتیجه گرفت کــه زن بابلی در وضعیت مدنی پستی بوده ویا در تحت فشار و ظلم سختی قـرار داشته‌است. بلکه زنان با مردان متساویاً دارای حقوق واحد بوده وازتمام امتیازات مدنی کــه شامل حال رجال میشده نسوان نیز بهره‌مندمی گشته‌اند. حتی کنیزان نیزبنوبت خودحقوق مدنی را فاقد نمیشده وحق داشته‌اند که بدیوان عدالت‌شکایت کنند یااسناد رسمی رابمهرخود « امضاء » نمایند. مخصوصاًزنان طبقات متمول بهیچوجه غبطه بحال ووضع شوهران خود نداشته‌وعیناًمثل آنهاهر گونه‌قراردادی که‌میخواسته‌اندمنعقدمیکرده‌اند مثلازوجهٔ«تهیپ‌تیلا»ی مذکور درفوق مدتهامانند شوهرخودهمان روش خانوادگی را ادامه میداده و باروستائیان معاملاتی می کرده، یعنی‌خود «دخترخوانده» بسیاری از ایشان میشده است واموال زیادی ازایشان را تصاحب می کرده و بایك ضربه دست ویا با یك نوك قلم دریك قرارداد با ده‌یاپانزده‌نفر کشاورز عقد«پدرخواندگی»می‌بسته است. گرچه زنان روستائیان‌رابیشتر بمنظورزاد و ولد بشوهر میداده‌اند، ولی زنان اعیان وهمسران‌دولتمندان برخلاف آنهادرعقد نامه خودشرایط‌وحقوق خاصی را برای خود قید میکرده‌اند. مثلا در بعضی از الواح دیده‌میشود که

نوشته‌شده«اگر زن فلان، اولاد بیاورد شوهرش حق ندارد که بازن دومی عقد مزاوجت بــه بندد. اما اگر آنزن عقیم بماند میتواند یکی از کنیزان خود را بشوهر خود بدهد وشوهر با اطفال آنزن کنیز، بایدرفتار اطفال زن آزاد رابنماید» این‌درست مشابه‌است بحکایت معروفی که درتورية از ابراهیم نقل‌شده وملاحظه میشود که وی حق نداشته هاجر کنیزخود و اسمعیل فرزند او را از خانه خود بیرون کند. (۱)

مسأله تصرف آلهـه وبت‌های خانــواده که موجب سهیم بــودن متصرف آن بتها درمیراث‌پدران میشود، از الواح خشتی شهر نوزی نیز همچنان استنباط می‌شود و بار دیگر حکایت قدیمی تـورية در داستان یعقوب وزوجه‌اش راحیل (۲) را بخاطر ما می‌آورد. همچنین در میان ایـن‌الــواح واسناد چـنـد وصـیـت نـامـه بدست‌افتاده که برطبق آن شوهر تمام اموال خود را بعد ازوفات، بـزن خود بـخشیده است و آن اموال بعد از مردن مادر ارثاً باولاد او میرسیده بشرط آنکه تـحت قیـمومت وولایت او بمانند والّا مادر مـیتوانسته است آنهارا از حق‌ارث محروم سازد.

بازدرهمین‌مجموعه‌درمیان‌اسنادفراوان خانوادگی‌مقداری احکام دیــوان عدالت بدست ما افـتاده کـه در آن خلاصه‌کاملـی از جـریـان محاکمات قانونی (البته بنفع مالك) ذکر شده. ایـن اسناد خیلی

۱ــ رجوع شود بداستان ابراهیم وسارا وهاجرـ (سفر پیدایش باب ۱٦ وباب۲۱)

۲ــ رجوع شود به‌فصل نه۹در همین کتاب (داستان یعقوب و راحیل‌و سرقت‌بتها ــ سفر پیدایش ۳۱:)

جالب و قابل توجه‌اند؛ زیرا قضات از گواهان و شهود سئوالاتی میکرده وایشان شخصاً جواب میداده‌اند . سپس حکم صادر میشده‌ومحکوم علیه میبایستی که یا مبلغی خسارت بپردازد یا برابر با مقدار خسارت مدتی غلامی محکوم‌له را بنماید. خیلی واضح است که برای کشاورزان ساده‌لوح امری بسیار خطرناك بوده است که بر ضد مالکان بدیوان عدلیه شکایت نمایند . زیرا برای آن بیچاره‌ها احتمال موفقیت بسیار کم بوده است . مرافعات آنان اغلب بمحکومیت روستائیان وسلب آزادی از آنها منجر میشده‌یعنی عاقبت بغلامی‌محکوم‌میشده‌اند.من‌زمانی که‌این گونه اسناد را بدقت‌مطالعه میکردم میخواستم به‌ببینم که‌آیا قضات‌هیچ قانون را رعایت میکرده وبیطرفانه حکومت مینموده‌اند ؟ متأسفانه معلوم شد که‌آنها این‌چنین نبوده‌اند. مالك پولدارو دولتمند که‌اسنادخودرا به‌نظم و دقت تمام برای اعقاب خود نگهداری کرده غالباً آن احکام رابامضای شهودعدیده میرسانیده که همه حقانیت آنها را در تصرف اراضی دهقانان گواهی می‌داده‌اند و قضیه خاتمه میافته است . چون آن دهقانان بینوا خواندن ونوشتن نمیدانسته‌اند باکمال سهولت آنها را فریب میداده‌اند وچندرقم‌مبلغ نقد یامقداری املاك بنفع طلبکار بحیله‌تصرف‌میکرده‌اند و البته این حیله سالها مخفی میمانده است .

باوجود اینهمه احتیاط که شخص مالك برای ضبط و بایگانی اسناد خود میکرده ؛ معذلك موارد بسیار اتفاق میافتاده که وی سندی در دست نداشته که به‌محکمه ارائه دهد ویا اسناد موجود برای اثبات ادعای او یا ابطال دعوی خصم کافی نبوده است . ملاحظه میشود که در

این موارد وی از کشاورز فقیر تقاضا می کرده برای اثبات مدعای خود اقامه شهود نماید. کاریکه غالباً محال بوده زیرا معامله مورددعوی که مربوط بدو یا سه نسل ماضی بوده بکلی کهنه شده و اثری از آن بجای نمانده وحتی اگر مردروستائی موفق به آوردن گواهان میشده، باز وسیله وتدبیر دیگری وجود داشته که دعوی را بنفع مالك خاتمه دهد. آن تدبیر این چنین بوده که شهود قبلا قسم یاد میکرده اند که اگر برخلاف حقیقت گواهی دهند در برابر خدایان در معرض امتحان قرار گیرند، تا آنکه خدایان صدق یا کذب کلام آنها رامشهود سازند. آنگاه برای این کار یك آزمایش جسمانی، گویا بوسیله آب، مقرر بوده شبیه به امتحانات جسمانی در قرون وسطی، یعنی هر کس که شهادت می داده بایستی او را درآب اندازند: اگر درآب غرق نشد معلوم میشود که دروغ گفته و گواهی اونزد خدایان مردود واقع شده است. و بنابراین مجازات او بازمرگ است و بایستی اعدام شود. در هردو صورت شاهد بیچاره میبایستی تن بمردن بدهد. ولی آنانکه مباشر انجام این امتحان بوده اند ظاهراً یکنوع طرفداری بکار می برده اند زیرا همیشه در اسناد ملاحظه میشود که شاکی و شهود او از قبول این امتحان امتناع کرده و بالنتیجه این احکام غالباً باین عبارت ختم میشود: «چون ... (فلان) و شهود او از خدایان بیم کرده و برای امتحان حاضر نشدند قضیه بضرر آنها خاتمه یافت و محکوم بپرداخت (فلان) .. میباشند» .

فقدان عدالت در اجرای قانون از آنجا معلوم میشود که قضات خود از اعضاء طبقه دولتمندان بوده اند و اگر محل یکی از ایشان

خالی میشده، ناگزیر دیگری از همان طبقه جای او را پر میکرده است. پادشاهان و امراء محلی هم شاید بعلت قلت نفوذ و قدرت، با آنکه ظاهراً حق تجدید نظر در انتخاب قضات را داشته اند، نمیتوانسته اند که از این حق خود استفاده کرده قاضی دیگری را بجای آن شخص سابق منصوب سازند .

دراین الواح متضمن احکام دیوان، که بدست ما افتاده، مطالبی دیده می‌شود، که از آن لحاظ که کاتب چگونگی جریان محاکمه را برشته تحریر درآورده بسیار جالب توجه اند . البته محاکمه ایکه یك ساعت فی المثل طول میکشیده کاتب ناگزیر، میبایستی آنرا بر روی لوحه گلی آنقدر خلاصه بنگارد که در پنج دقیقه خوانده شود. یعنی چون در آن عصر باستانی قاعده و فن تند نویسی« استنوگرافی » معمول نبوده، ناچار کاتبان زمان میبایستی خیلی خلاصه نویس باشند و ازینرو همه این احکام بطور اختصار در روی الواح گلی نقش شده است . در یکی از آنها ملاحظه میشود که ظاهراً کاتبی یك صفحه گل بر داشته وخلاصه یکی از احکام دیوان را شروع بتحریر میکند. ولی قبل از آنکه مطلب تمام شود می‌بیند که آن لوحه بسیار کوچك است و نمیتواند تمام شهادات و قضایای مربوطه را در روی آن خلاصه کند . پس بناچار آن لوحه را گذاشته و لوحه گلی بزرگتری بدست گرفته و دوباره از سر نو شروع به تحریر می‌نماید. با آنکه تحقیقاً میبایستی که متن دومی کاملا منطبق با نوشته اولی شود ، معذلك می‌بینیم که ما بین آن هر دو لوح اختلاف

فراوانی وجود دارد و بیانات اشخاص بکلی با هم دیگر تفاوت دارند. و اگر اسامی اشخاص و موضوع دعوی و ارقام مربوطه نمی‌بود هرآینه ممکن نمیشد تشخیص بدهیم که نوشته دوم عین سند اولی است بلکه خواننده آنرا دو موضوع جداگانه تصور میکرد. باید در عصر حاضر ممنون مهارت و هنر تند نویسان زمان خود باشیم که مدعی هستند عین کلمات را بی‌اندك اختلاف ثبت و نقل مینمایند.

علاوه‌بر اسنادخانوادگی که‌بازدرآن‌بایگانی کشف‌شده‌مقداری‌الواح مربوط به‌معبد ودستگاه‌مباشرت معابد نیز بدست‌آمده‌است. نام‌خدایانی که معبود قوم بوده هم چنین هدایا و نیازهائی که به‌آنها تقدیم میشده همه در آنجا مذکور است. بعلاوه برای ما بوضوح روشن می‌سازد که وسعت جغرافیائی‌آن ناحیه چقدر بوده است. همچنین ملاحظه میکنیم که‌آن شهر در حال جنگ و تجهیز بوده است، زیرا سکنه شهر از فقیر و غنی وکاتبان و اصناف وکسبه و غیره و غیره همه مکلف بوده‌اند که هر یك تیر وکمانی مخصوص خود داشته باشند. اغنیا و متمولین هم میبایستی هر یك مقدار معینی عرابه و اسب و حربه‌های بزرگ به‌انواع مختلف‌برای‌سپاهیان‌پیاده وسواره آماده سازند. تمام این ادوات حربیّه در سر اوقات معین تفتیش‌وگزارش داده میشده است. نقایص آنها مانند عرابه با چرخ شکسته،یا کمان‌بدون‌زه، یا اسب‌های پیر و علیل همه ذکر میشده‌اند.

همچنین بعضی الواح، کیفیت تقسیم غنایم را نشان میدهد که در آنها تعداد غلامان واسرا از ممالك مختلفه ذکر شده‌اند. خلاصه‌آنکه

در این فصل کوتاه نمیتوان تمام مطالبی که از هزاران لوحه بایگانی مربوط به خانواده «تهیپ‌تیلا» استخراج شده بیان کرد والحق برای نشان دادن چگونگی تمدن آنشهر که مسکن آنها بوده سزاوار است کتاب مستقلی تألیف شود.

فصل پانزدهم

انسان و هنر

در رساله مختصری مانند این کتاب کـه مندرجات آن مبتنی بر اطلاعاتی است مأخوذ از الواح گلی بابلی، انتظار نباید داشت که دربارهٔ ظرایف و صنایع جمیله باستانی آنقوم بابی مفصل نگاشته شود. ولی البته بعضی اطلاعات متفرقه درباب پیشه و هنر آنان را، میتوان درضمن مطالعه ازادبیات ایشان استخراج کرد. معلوم است که متون باستانی که بزینت تصاویر گوناگون آرایش نیافته بقدر کتابهای امروزی که درباب صنایع مستظرفه نوشته میشود کافی ورضایت بخش نخواهد بود، و جزئیات مطالبی که بدست میدهد حتی برای یك مطالعه خیلی اجمالی هم کفایت نمیکند. ازینرو بیفایده است که تنها از منابع متون ادبی بجمع آوری اطلاعات درباره هنرهای زیبا بپردازیم.

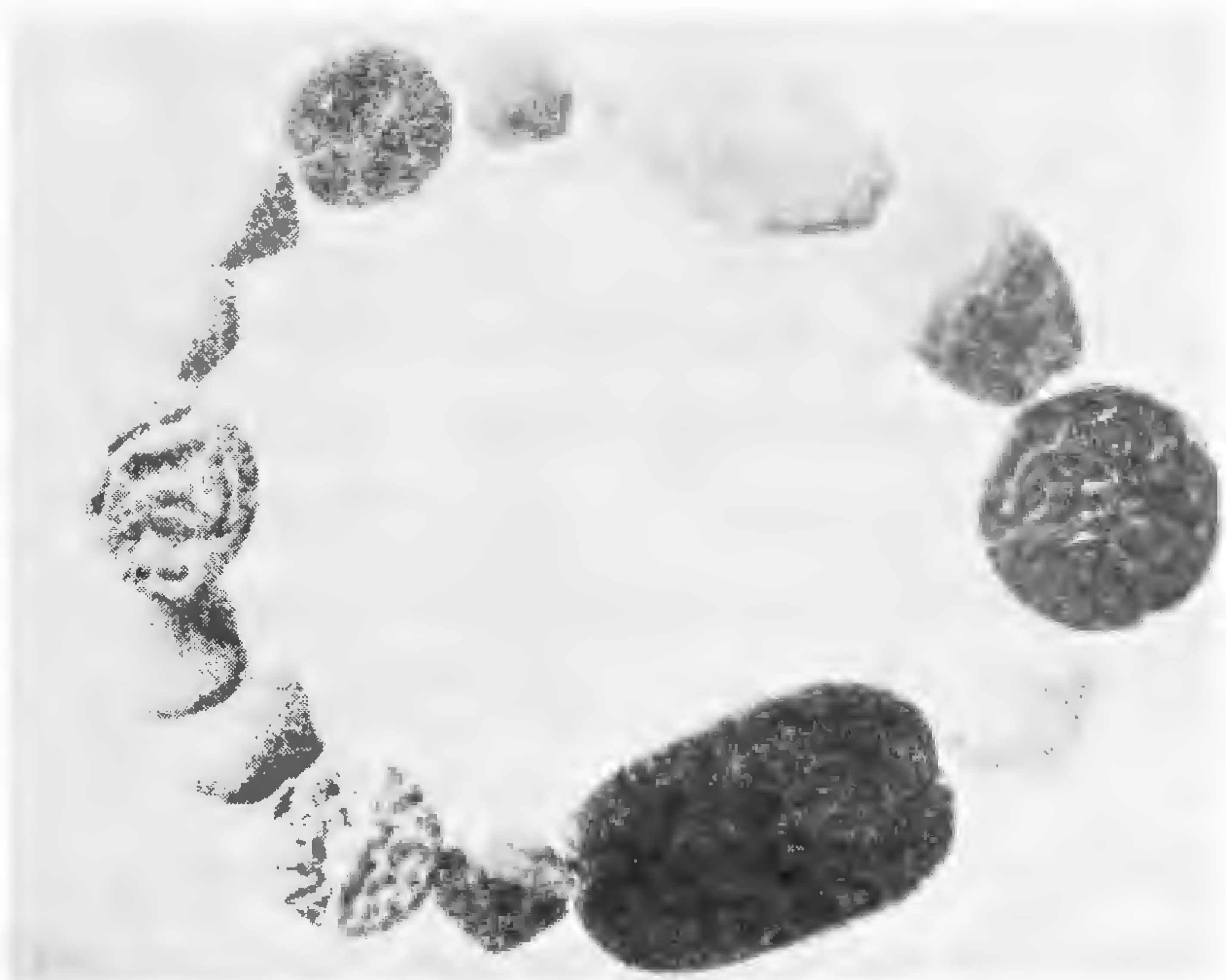
باهمه اینها و باوجود کافی نبودن متون موجوده بازالواح گلی آنقدر اطلاعات درزمینه هنرهای زیبا بمامیدهند که نمیتوان انتظار داشت منبع دیگری بهتر از آن در جای دیگر بدست آوریم. سابقاً باین نکته جالب توجه اشاره کرده‌ایم که مردم سرزمین بین‌النهرین با آنکه خط نوشتن

نمیتوانستند ولی اسناد خـود را امضا میکرده‌اند . زیـرا امضای خود را بگردن خود آویخته بودند[1] . قدیم ترین این گونه امضاها یا مهرها احتمالاً طلسمی یا تعویذی بوده که برای دفع شرارواح موذیه نزدخود نگاه میداشته‌اند . این مهره‌ها سطح عریضی داشته که روی آن‌هـا نقشی مربع‌یامدوریا کم و بیش بیضی، حك میکرده‌اند. این نقوش‌خیلی خام و بدوی بـوده کـــه بزحمت میتوان آنرانقش صورت انسانی یا حیوانی تصور کرد . معلوم میشود که مدتها قبل از اختراع خشت گلی بمنظور صحیفه تحریر و شاید حتی قبل از اختراع خط، آن مهره‌هارا استعمال میکرده‌انـد . پس ازآن بتدریج هرچــه فن کتابت برروی الواح گلی ترقی کرده‌ورایج‌ترشده مهره‌ها را هم بهتر وظریف تردرست کرده‌اند و برای امضا بکاربرده‌اند. بعدها دریافتند که یك قطعه مهراستوانه شکل برای مهر زدن بهترازیك‌قطعه مسطح است زیراآنرابسهولت‌برروی‌لوحه گل میغلطانیده و نقش طولانی‌تری پدیدار میشده است .

استعمال مهرهـای استوانــه شکل نه تنها درآشورو بابل متداول گردیده بلکه از حدود جغرافیائی کشور بین‌النهرین نیز تجاوز کرده است . آنها را همواره ازقطعه سنگ صلبی میساخته و حتی گاهی احجار گرانبها وجواهر، درصورت استطاعت صاحب آن، بکار میبرده‌اند . ولی هر گاه ارزانی قیمت در نظر بوده سنگ نرم یا صدف حلزون را اختیار مینموده‌اند. الحق صنعتگران و هنرمندان‌باستانی‌هوش و ذوق فراوانی برای حکاکی‌روی این استوانه‌ها نشان داده‌اند. بعضی ازآنها صورتهای

---

۱ ــ رجوع به‌فصل ششم ص ۹۶ از همین کتاب .



نمونه گردن بندی که از مهرهای باستانی درست شده

ظریف و دورنماهای جمیل با نواع گونا گون وباندازه‌های بسیار کوچك نشان میدهند . تهیدستان و فقرا کـه امکان پـرداخت اجرت هنروران بزرگ رانداشته‌اند نیز بنوبت خود برای مهرهای خویش زحمت بسیار میکشیده‌اند . باری در نتیجه این علل واسباب اینهمه مهرهای مسطح و استوانه‌ای که اکنون کشف‌شده معلوم نیست کدام قدیم وبدوی و کدام مربوط به‌ادوار اخیر میباشد، زیرا بعضی از آنها صنعتگرانی بدوی و ساده داشته که درایام زمانی نسبةً متأخر میزیسته‌اند .

در این اوقات این گونه سنگهای استوانه‌ای شکل بفراوانی در اطراف کشور عراق یافت میشود ، زنهای عرب امروزی بکمك نامزدان ودوستداران خود از آنهـا گردن بندهای گونا گون و متنوع مـیسازند .

چه بسیارسهل است که آن مهره‌های گرد یا مدور یااستوانه‌ای‌را بوسیله یك ریسمان یا مفتول بسر هم کرد واز آن گردن‌بندی ساخت. زیرا که ازهمان عهود عتیقه این مهره‌ها مجوف بوده یعنی دروسط آنها سوراخی به امتداد طول آن مهره می‌سفته‌اند تا بجائیکه بسیاری از باستان ـ شناسان امروزی در عراق چون یکی از آن مجموعه‌های کهنه وقیمتی رابگردن زنی عرب میبینند از روی حسرت بدان نگاه میکنند. زیرا صاحب آن بداشتنش افتخار کـرده و آنرا لحظـه‌ای از خـود جدا نمیسازد.

با این حال هر چند ایـن مهرهای استوانه‌ای خـود منبع اطلاع بسیار خوبی است ولی همان تصاویر زیبائی که دارد و دقتی که درحفظ آنها بعمل آمده است از ارزش باستانشناسی آن کاسته است. ازین‌قطعات در نـواحی مختلف کشور عراق مقداری فراوان بدست آمده کـه همه مربوط به‌ازمنه‌بسیار کهن ونامعلومی‌هستند. مردم‌درطول‌ازمنه‌وقرون‌آنها را از مهد پیدایش خود بهاماکن بسیار دور دست برده‌اند. معذلك چون مشتری و قیمت دارند، غالباً اتفاق میافتد که فلاحی در مزرعه خودیك مهره استوانه‌ای‌پیدا میکند که شایدتاریخ‌آن از دوهزارسال قبل‌ازمیلاد قدیمتر است. معذلك چون میداند که خریداری دارد و ارزش و قیمتی به‌آن می‌نهند آنرا بادیگر زیور آلات و چیزهای قیمتی خود کـه شاید در همین روزهـا ساخته شده همه را در یك محفظه نگـاه میدارد. ازین سبب هم زمان حقیقی وهم مکان و مبداء اصلی‌این ظرایف صنعت‌بطوری بهم‌آمیخته ومشوش است که نمیتوان از روی مبانی علمی، این مهره‌های

کهن سال را مطالعه کرد و از آن مطالب دقیقی استخراج نمود.

علاوه بر این یك عیب وعلت دیگر هم در این اواخر در این باب پیدا شده است. درست مانند سوسکهای مصری (1) که نظر بقیمت و بهائی که پیدا کرده در زمان حاضر عتیقه سازهای حقه باز از آن عیناً صدها میسازند و میفروشند، مهره‌های استوانه‌ای عراق همچنین، مورد استفاده متقلب های جعال است. برای هر حکاك و نقاش متعارفی این عمل بسیار سهل وساده است که نسخه بدل هریك از آنها را درست مثل نمونه اصل بسازد، و هر نوع سنگی برای این مقصود میتوانند بکار ببرند وهر گونه کنده کاری که روی آن بکنند قابل قبول است. تنها در مورد آثار خطی است که عتیقه‌سازها چون خطوط قدیم را نمیتوانند بخوانند و بفهمند، ناچار نقش و نگاری چند بجای حروف و خطوط از روی قوه تصوریه خود بروی مهره‌ها رسم میکنند. بهرحال غالباً مهر نو ساختگی بقدری خوب ساخته میشود که محال است آنرا ازیك مهره کهن اصلی تشخیص داد. وقتی یکی از تجار عتیقه در بغداد برای من دراین باره حکایتی نقل کرد که چون یقین دارم ازین قصه نفعی عاید او نمیشد مسلم بود که دروغ نمیگوید و آن حکایت حقیقی میباشد.

میگفت: چندی قبل در بغداد شخصی زندگانی میکرد «رضا» نام که مردی هنرمند بود و هوش خود را درجعل اشیاء عتیقه کهنه بکار میبرد، و مخصوصاً درتقلید و ساختن همین مهره‌های کوچك استوانه‌ای

---

۱ سوسك مصری Scarabs یا «جعل» یك نوع حشره‌ای است که در نزد مصریان قدیم مقدس شمرده می‌شده وتصویر آنرا درروی سنگهای قیمتی وزیورآلات بمنظور افسون وسحر نقش می‌کرده‌اند.

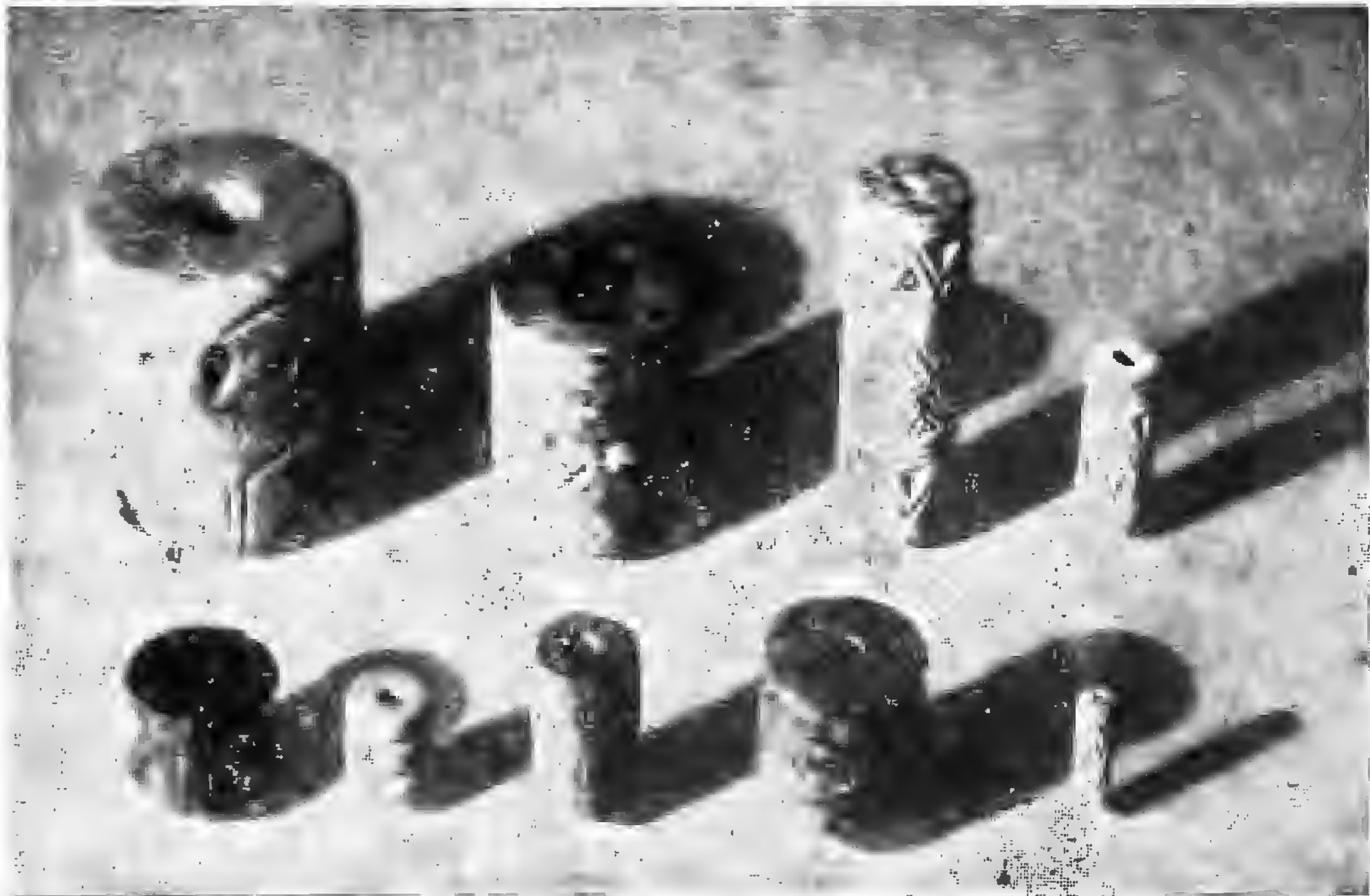
مهارت زیادی داشت . همه ازین تقلب او اطلاع داشتند ولی قانوناً باو کاری نمیتوانستند بکنند ، زیرا او با کمال هشیاری مصنوعات خود را بوسایل غیر مستقیم بفروش میرسانید و خود مباشرت نمی کرد . روزی یکی از فلاحان عراقی نزدآن بازرگان رفته و یك مهره استوانه‌ای بسیار زیبا و ظریف برای فروش بردو قیمتی بسیار گزاف برای آن مطالبه کرد. تاجرعتیقه‌فروش آن مهره را خوب میشناخت وبه‌ارزش آن آگاه بود، لیکن دریغ‌داشت که آن وجه کلان را در بهای آن بپردازد . ازینرو هرقدر بسبك بازاریهای مشرق هردوطرف‌چانه بسیارزدند بجائی نرسید ، بالاخره تاجر کهنه‌کار به‌آن فلاح ساده لوح گفت که آن شیئی ظریف را دوروزی نزد او بامانت بسپارد تا خوب آنرا مطالعه کندو به‌بیند میتواندآنرا به‌آن قیمت گزاف بخرد یانه .

بمحض اینکه آن مرد فلاح از دیده غایب شد،عتیقه فروش نزد رضا شتافت و از او خواهش کرد که‌در ظرف دو روز بدلی آنرا بسازد. بمنظورآنکه آنرا بفلاح بیچاره‌جا بزند و مهره اصلی را بدین تدبیر از چنگ او برباید . رضا قبول کردو بعد ازدو روز یك دانه مهرهٔ استوانه‌ای‌بسیار خوب بطوری شبیه باصل‌بعمل‌آورد که هیچ کس مابین اصلی‌و بدلی نمیتوانست فرق بگذارد .

تاجر این نقشه را عملی کرد و با کمال مسرت منتظر روستائی جاهل نشست . همینکه آمد و چشمش به مهره بدلی افتاد و دانست که ازمتاع او در بازار ، متعدد وجوددارد ناگزیر بقیمت بسیار نازلی آنرا فروخته و راه خود را در پیش گرفت . بعد از چندی دانشمند

بزرگی که نماینده یکی از موزه‌های مهم اروپا بود به بغداد آمده در طلب اشیاء زیرخاکی بدکان آن عتیقه فروش رفت. او علاوه بر آنکه مشتری خوبی بود باآن شخص تاجر نیز سابقه دوستی داشت. مرد عتیقه‌چی بخیال افتاد که از درشوخی درآمده و سربسر او بگذارد. پس مهره مجعول ونورا باو داده و عقیده او را سئوال کرد. آنمرد دانشمند خبیر از دیدن آن مهره بوجدآمده‌و بقیمت گزافی آنرا مشتری شد، بشرط آنکه اجازه دهدآنرا بامانت به هتل خود ببرد و از روی بصیرت و دقت آنرا مطالعه کند و فردا آنرا مسترد دارد. تاجر خواهش آن دوست محترم را پذیرفته و آنمرد دانشمند مهره را باخود برد ولی فردا مراجعت نکرده و معلوم شد که برای اوکاری پیش آمده ومجبوراً بغداد را ترك کرده وآن مهره را نیز همراه خود برده است. بعد از چندی يك نامه بايك طغرا چك بانك از طرف موزه مربوط در بهای آن مهره بتاجر رسید. وی آن حواله‌را دریافت کرد ولی‌بدوست خودنامه‌ای نوشت باین‌مضمون که دراین‌ایام‌معلوم‌شد که‌آن مهره‌ای که‌وی همراه خود برده‌مجعول ونو بوده‌است. لهذا اصل حقیقی و کهنه‌آنرافرستادو خواهش‌نمود که‌آنرانگاهداشته‌ومهره‌اولی‌را که‌ساختگی‌است‌اعاده‌دهد. امااولیاءموزه که‌همه‌اهل‌خبرت‌و بصیرت‌بودنداین‌سخن‌را نپذیرفته‌ومصراً اظهار داشتند که مهره اول (مجعول) که در بغداد گرفته بودند اصلی وصحیح است و آن دومی را که اصلی بود برای عتیقه فروش برگردانیدند!!

بهرحال خوب یا بد، این مهره‌ها برای مطالعه وتحقیقی که فعلا



نمونه‌ای چند از مهر وامضاهای عهد باستان

در دست ماست اگر بهترین منبع اطلاع می‌بود باز هم چندان مفید بفایده نمیشد، زیرا تحقیقات ما منحصراً در چهارچوبه اطلاعاتی است که ازمتون الواح گلی بدست آورده‌ایم .

ازین گذشته مهره‌ها را برای آن ساخته بودند که برروی خشتهای گلی مهر زنند و فقط ازآن جهت که برای این مقصود ساخته شده بوده‌اند در خور مطالعه می‌باشند . چه بعدازآنکه سندی کاملاتحریر میشدکاتب مهرخود را بپای آن میزد که در حقیقت بمنزله‌امضای او بود.پس ازآن شهود را دعوت‌میکرد که بترتیب رتبه و مقام پیش آمده وماننداوهمه‌صحیفه را مهر نمایند .آنگاه درجنب نقش مهر هریك که برسطح خشت گلی مرطوب ظاهر میشدمردکاتب نام صاحبان‌آنرایکایك مینگاشت . البته در پائین صحیفه ، سطر نخستین رابرای دو یا سه مهر اولی اختصاص میداد . شهود دیگر که دارای شأن و عنوان

چندانی نبوده‌اند مهرهای خود را در کنار و حاشیه لوح یا هرجا که محل خالی پیدا میشده میزده‌اند.

واضح است که بعضی ازین نقش مهرها خیلی روشن و نمایان و بعضی‌دیگر ناقص ومبهم‌بوده ونقوش آن درست‌خوانا نمی‌مانده است.

با همه این تفاصیل این الواح مهر شده برای ما از جهتی نافع است. چنانکه گفتیم، اولین‌شهودی که مهرخود را پای آن لوحه زده‌اند، غالباً اشخاص ثروتمند و معتبری بوده که مسلماً مهر آنها از هرحیث بهتر و زیباتر ساخته شده و نقش آن بر روی خشت‌های گلی بسیار خوانا و نمایان دیده می‌شود. برخلاف، مهرهای سایر شهود و آنکه آخر همه امضا کرده بسیار مبهم و ناخواناست. بعضی از مهرهای گواهان درجه اول هم گاهی در بهترین جای لوح زده شده و چنان اتفاق میافتد که زیباترین و ظریف‌ترین نقش مهرها در حاشیه و کناره واقع شده یا ناقص مانده‌است. بهر حال این نکته که صاحب بهترین مهرهامقدم بردیگران سند را امضا می کرده برای تحقیقات فنی خیلی مفیدمیباشد.

خلاصه سخن آن است که از نقش مهرها برروی الواح گلی، ما بیشتر ازمطالعه خود مهرها استفاده کرده‌ایم. چونکه تاریخ‌ومحل‌مبداء هرلوح را بدرستی میتوان تعیین کردوسبب نقش مهرهاهم معلوم‌میشود که متعلق‌بکدام شهر ومربوط بچه‌زمان بوده‌است.در غالب اسناد گلی جزئیات مطالب مانند تاریخ سال و ماه و روز، همچنین نام شهری که درآنجا آن لوحه را تحریر کرده‌اند درپایان صفحه قید شده،ولی خود

مهره معلوم نیست که در کدام شهر وبلد از نواحی دوردست بین‌النهرین بلکه‌در کدام کشور بیگانه‌ساخته وپرداخته‌شده‌است. البته این نیز معلوم است که قدما غالباً مهر آباء و اجداد خود را هم پیدا کرده یا بارث برده وبرای امضای خوداستعمال میکرده‌اند. تنها بوسیله متن عبارت مکتوب بر لوح گلی میتوان معلوم کرد که نقوش آن مهر مربوط بکدام دوره است .

از این بگذریم . نقش مهرهابرروی‌الواح‌بمنظورمطالعه‌وتحقیق، مزیت خاص دیگری هم دارد وآن این است که صحت و اصالت نقوش آنهامسلم‌میباشد وتردیدی نیست که دست متقلب مهرسازان جدیدبه‌آن راه نیافته، درحالتی که درنقوش‌روی سطح‌مهرهای مجعول این‌جعالهای مزور اشتباهاتی مرتکب می‌شوند . ولی الواح گلی را نمیتوانند تقلید یا جعل کنند . ازین رو متخصصین، نقوش الـواح را با اطمینان خاطر مطالعه می‌نمایند ، در صورتی که اصالت خود مهره‌ها مورد شك و شبهه است .

ازالواحی که در اکناف عراق‌بیرون آمده ومربوط‌بادوار مختلفه تاریخ است شمارهٔ بسیاری از نوع اسناد تجارتی یا اوراق کسب و کار میباشد . برای آنکه‌آنها ارزش رسمی قانونی پیدا کنند میبایستی که بمهر کاتب و یك یا دو تن شاهد لااقل مهر شده باشد . البـته در مورد معاملات‌بسیار مهم عدد گواهان زیادتر ونقش مهرهامتنوع‌تروفراوان‌تر است . غالباً دیده شده کـه در ذیل یك لوح‌متجاوز از ده مهر یا امضاء خورده‌است.



یك منظره «دام‌پروری» روی یك نقش مهر

هر نقش مهر بخودی‌خود یك دورنمای کامل ومنظره تمامی است که از زندگانی روزانه مردم حکایت میکند. در روی آنها غالباً سه یا چهار نفر آدمی یا تصاویر حیوانات و معبد و یا افزار و آلات ویا تمثال آلهه و اثاثیه و ادوات موسیقی و هزار چیز دیگر در نقش آن مهرها بنظر می‌آیند. ازین رو میتوان بااطمینان گفت که یك نقش مهر کامل و بی‌عیب در روی یك‌لوح گلی درست‌بمنظور مطالعه هنر وصنعت با یك پردهٔ نقاشی به‌طول و عرض چندین زرع برابری میکند. در هیچیك از کشورهای باستانی، هیچ وقت این‌چنین آثار صنعتی کاملی بدست نیامده وامیدوار نیستیم که بعدها نیز مانندآن بدست‌آید، بطوری که هزاریك نقاشی وکار هنری نقش این گونه مهرها را متضمن باشد. این شاهکار-های صنعتی برروی الواح بیزوال گلی، اکنون در معرض مطالعه ماست. اگر عدداین‌الواح‌موجوده راضرب‌درمیلیون‌نمائیم شماره‌الواحی و اسنادی خواهد بود که درآتیه از زیر خاك بیرون خواهد آمد. بی اغراق میتوان گفت آنچه از این الواح گلی در معرفت فن و هنر د رهر یك‌از ادوار تاریخ و در هر گوشه از کشور حاصل میشود درهیچ منبع و مبداء دیگری نمیتوان‌آموخت.

فصل شانزدهم

از روزنامه یك دیپلومات

هنگامی کـه برای نخستین بار یکی از بزرگترین اکتشافـات باستانی در مصر بوقوع پیوست، درمیان مردم جهان چندان حس‌علاقه و اعجابی ایجاد ننمود .

یك روز زنی‌عرب درقریه کوچکی نزدیك تل‌العمارنه [1] مقدار زیادی از الواح گلی بدست آورد . البته کشف اینگونه الواح در کشور مصر انتظار نمیرفت و آن زن بی‌اطلاع قدر آنهـا را نمیدانست ، ولی

۱ـ تل‌العمارنه TelleLAmarna نام مکانی است در ساحل شرقی رود نیل‌علیا ـ در شصت میلی قصبه « اسیوط » . خرابه های شهر قـدیم باستانی اختاتون درآنجا واقع است، شهری که در ۱۳۵۰ ق.م. فرعونی بنام‌امنوفیس چهارم بجای شهـرتب Tebes تخـتگاه خود قـرار داد ، و بـرای خـدای آفتاب «اتون» معبدی عظیم ساخت . درسال ۱۸۹۲م. قصرومعبدآن‌فرعون اززیرخاك بیرون‌آمد . الواح گلی کشف‌شده درآنجا که درمتن اشاره شده اکنون درموزه‌های برلن و بریطانیا موجود است .

همینقدر دانسته‌بود که‌آنهاهمه‌اشیاء « آنتیك » [1] میباشدومشتری‌پیدا خواهد کرد .

آن زن قبل‌ازفروش به‌اتفاق‌بعضی ازآشنایان خودآنهاراشکستند و بقطعات کوچکتری تقسیم کردند تاتعداد آنها زیادتر شود و بتوانند مشتری‌بیشتری بدست‌آورند، سپس‌آن قطعات‌را به‌بعضی از تجار عتیقه فروختند . عتیقه فروشهای مصر درابتدانسبت باین اشیاء نویافته چندان استقبالی‌نکردند، ولی‌چون‌بصیرت‌آنها باین گونه چیزهای باستانی‌درهر حال‌بیشتر ازآن‌زن‌عرب‌جاهل‌بود ومیدانستند که این الواح‌همه مشتمل برخطوط و کتیبه است و شاید ارزش تجارتی پیدا کند . بالاخره مقدار فراوانی‌ازین الواح را بیکی ازموزه‌های مهم‌اروپا عرضه داشتند . علماء باستانشناس آنها را مورد مطالعه دقیق قرار دادند، ولی مورد قبول‌کامل آنهانیز واقع‌نشد.زیراازخودمی‌پرسیدند که‌چه معنی‌دارد که‌الواح گلی بابلی‌درمصر کشف شود؟ و چون کتیبه‌های‌آنها وخطوط‌آن نیز از جهت انشاء واملاء باالواح بابلی فرق‌داشت ،بگمان اینکه مجعول وساختگی است‌آنها راطرد کردند.تجار عتیقه فروش ناچارآن الواح‌رابقیمت‌نازلی بفروش رسانیدند . غالباً سیاحان و جهانگردان در مصر آنها را فقط بعنوان یادگار و ارمغان‌خریداری‌میکردند. این تجارت همچنان ادامه داشت وبازرگانان آن کالاهای واخورده را درنقاط مختلف جهان عرضه

---

۱ ــ انتیك Antika ـ کلمه ترکی‌است محرف‌کلمه لاتینی Antique که بمعنای شیئی کهنه‌وقدیمی‌است وداصطلاح‌یعنی اشیاءعتیقه که ازنظر باستان‌شناسی ارزش‌فنی یاتجارتی دارد.درممالك غرب آسیاآنرا «انتیکه» گویند. بعربی کلمه «عتیق» بهمان معنی وقریب‌المخرج است .

می‌نمودند، تا آنکه عاقبت موقع کشف حقیقت فرا رسید.

موزه برلن دراثر مطالعات فاضلانه علماء آلمان اهمیت این الواح مکتشفه در مصر را بـزودی تشخیص داد. پس از آنکـه قسمت اول خریداری و جمع آوری شد، شوق و حرارت در طلب آنها بحد کمال رسید وتابجایی که علمای سایر ممالك جهان نیز بنوبت خود بدانشمندان آلمانی تأسی کردند وهمان کسانی که نخست ازخریداری آن الواح ابا میکردند هر قدر توانستند با کمال میل بقیمتهای گزاف از آنها ابتیاع نمودند.

نتیجه آن شد که هم اکنون الواح گلی تل العمارنه درهمه موزه‌های ممالك دنیا متفرق است. بطوریکه نیمی ازیك لوح در یك گوشهٔ جهان

قطعات الواح گلی بابلی منکشفه در مصر



و نیمی در گوشه دیگر قرار دارد . امریکاییها که در زمینه علم آشور-شناسی از سایر مردم دنیا عقب‌تر بودند، بخرده پاره‌ای چند که از گوشه و کنار بدستشان آمد قناعت کردند. مثلا در سال ۱۸۹۲م. یك جزء کوچك از لوح گلی که در دکان تاجری عتیقه فروش بود مورد مطالعه ایشان قرار گرفت وحالا معلوم شده که بقیه آن لوح دریکی از موزه‌های اروپاست. بعدها همین قطعه خرد حقیر را یکنفر میلیونر امریکائی در مصر از آن تاجر خریده و معلوم نشد بکجا رفت ، ولی بعداً آنرا ، در میان مقدار زیادی اشیاء عتیقه مصری ، بنیاد هنری شیکاگو [1] خریده و بمؤسسه شرقی [2] اهداء کرد ، و اکنون در آنجا بسیار محل توجه و احترام است .

اهمیت این الواح گلی منکشفه درمصر ازچه‌رو و بچه سبب است ؟

۱- بنیاد هنری شیکاگو، Art Institute of Chicago - مؤسسه بسیار بزرگی است مخصوص جمع آوری ومطالعه آثار صنایع ظریفه جهان و مشتمل برمدرسه معروفی است در هنر نقاشی که در سال ۱۸۷۹م. تأسیس گردید . درموزهٔ عظیم آن مؤسسه ، اشیاء نفیس وتحف صنعتی از آثار هنری همه ملل گرد آورده‌اند .

۲- مؤسسه شرقی Oriental Institute, Chicago نام موزه فنی بزرگی است وابسته بدانشگاه شیکاگو درامریکا که متضمن آثار نفیسه و تحف بدیعه ازممالك شرق نزدیك میباشد وغالب آن اشیاء را دانشمندان ومحققین امریکا به کدیمین وسعی جمیل درنتیجه کاوشها وحفاریها و تحقیقات در شرق جمع-آوری کرده‌اند و کتب و نشریات علمی وفنی مهم منتشر ساخته . همین مؤسسه است که درسال ۱۹۳۱م. توسط پرفسور هر تسفلد آلمانی در تخت جمشید-فارس-گل برداری کرده و بکشفیات قابل ملاحظهٔ جدیدی نائل گردید .

جواب این سئوال را درچند کلمه میتوان گفت : این الواح اسنادی‌است که اندکی بعد از ۱۵۰۰ ق . م . نـگاشته شده و عبارت از یـك رشته مکاتیب ونامه‌های دیپلوماسی است که مابین سلاطین مصر با حکمرانان فلسطین و سوریه و آسیای صغیر و بابل و آشور و دیگر بـلدان مبادله شده‌است.ومیتوان گفت که آن‌اولین‌مجموعه‌بایگانی‌اسناد «دیپلوماتیك» جهان است که‌از قرون ماضیه باقی مانده وبعصر حاضررسیده و بخوبی می‌توان باهمیت آن پی‌برد، زیرا نوری درخشان برصفحات‌تاریخ‌سیاسی آن عصر ظلمانی میفکند و هزاران نقطه تاریك را روشن میکند .

بعداز اکتشاف‌این الواح دایره‌علم واطلاع‌مادرباره حوزه آسیای صغیر آنچنان وسعت گرفت که موجب‌شگفتی گردید.قبل‌از آن‌قوم هیت درتاریخ آن کشور نزدعلماءتاریخ‌چندان‌اهمیت ومعروفیتی نداشتندوفقط گاه‌بگاه نام‌آنها درعداداقوام‌مذکوردر کتاب‌عهدعتیق‌مانند یبوسیان[1] وعمالقه[2] و فریزیان[3] و غیرهم ذکر می‌شده و همه تصور میکردند که‌هیت‌هامقام‌ومرتبت‌شایسته‌ای‌احرازنکرده وتنهاعده‌قلیلی‌ازایشان در

۱ ـ یبوسیان Jebusites ـ درتورية آمده است: «هر آینه.... قوم خودرا بزمینی نیکو و وسیع درآوردم . . . . بمکان کنعانیان و هیتیان وعاموریان وفریزیان وحویان ویبوسیان . . . . » این عبارت متضمن نام اقوامی‌است که قبل از بنی‌اسرائیل همه ساکن‌فلسطین بوده‌اند . (سفرخروج : ۸/۳)

۲ـ عمالقه Amalikites ـ نام قبایل‌بدوی صحرانشین ازاولاد «عملق» است که در صحرای جنوب شام رحاله بوده اند . در تورية نام ایشان کراراً آمده‌است (سفرپیدایش ۳٦ . سفراعداد : ۲۹/۱۳)

۳ـ فریزیان Perizites ـ نام یکی‌ازاقوامی‌است که قبل‌از هجوم بنی ـ اسرائیل بسرزمین فلسطین ساکن آندیار بوده‌اند (سفر خروج : ۸/۳)

فلسطین دخالت نموده وبا عبرانیها سر وکاری داشته‌اند. اما سلطنت ایشان درآسیای صغیر تا حدود شام ممتد بوده است . در میان الواح منکشفه در تل العمارنه نامه‌ای بدست آمده است که یکی ازسلاطین هیت که خود را مهم‌تر ازفرعون مصر میدانسته باو نوشته است. بوسیله همین الواح چشم ما بچگونگی تاریخ تمدن قوم هیت باز شده این قوم مجهول که سلطنتی نیرومندداشته‌انداست‌ازروایای گمنامی وفراموشی بیرون آمدند.

اما از قوم یبوسیان جزنامی نزدما معلوم نبود. در کتاب مقدس میگوید : یبوس [1] نام قدیم شهر اورشلیم است . ولی بعد بدینوسیله معلوم شد که یکی از پادشاهان اورشلیم مقارن عصر حمله یهودبفلسطین و احتلال کشورایشان، پادشاه کنعان بافراعنه‌مصر تبادل مراسلات داشته است. بهمین‌سبب ودرپرتو همین‌الواح‌خشتی مطالبی که‌در کتب عهدعتیق، یهودیان‌راجع بدشمنان خود یعنی ساکنین آن کشور نوشته‌اند موردتأیید قرار گرفت . یهود در سرزمین کنعان بقومی حمله‌آوردند که در مراحل تمدن به مراتب ازآنهابرتر بوده‌اند ، ولی ایشان خود را « قوم منتخب خدا» میدانسته و دیگر اقوام و ملل را وزنی نمی‌نهادند . از اینرو همت بقلع و قمع آنها گماشته و سکنه اصلی را بکلی نابود کردند . اما ازآنطرف کنعانیان این مهاجمین تازه‌وارد را همه قطاع الطریق و قاتل خوانده و میخواسته‌اند که بایاری و همدستی دیگر کشورها از سرزمین خود در برابر یهودیان دفاع کرده‌وآنهارا از کشور خود بیرون کنند .

۱ــ یبوس Jebus نام شهر اورشلیم قبل‌ازحمله یهودبه‌آن مکان‌است . و بهمین‌اسم درتوریة آمده (صحیفه یوشع : ۲۸/۱۹ سفر داوران : ۱۰/۱۹)



يك مجسمه هيتى كه در جنب آن يك مرد حفار باللباس جديد تركى نموده مى‌شود

درآنروزگار كنعانيان تاحدى تحت‌حمايت فرعون‌قرارداشته‌اند، از اينرو پادشاه اورشليم ناگزير فرستادگانى چند بمصر گسيل داشته و درخواست كرد كه فرعون بيارى اودربرابرمهاجمين يهود بشتابد . در آنزمان فرعونى ملقب به ايخناتون (۱) سرگرم اصلاحات مذهبى در

۱ـ ايخناتون Ikhnaton، لقب يكى از فراعنه‌مصر است موسوم‌به‌امن‌هوتپ يا آمنوفيس‌چهارم كه‌مدت هفده‌سال درحدود ۱۳۵۰ ق.م بروادى نيل‌سلطنت ميكرد ومؤسس انقلابى عظيم درمذهب پرستش آلهه متعدده كه دين‌مصريان قديم است ميباشد . وى آنها را بتوحيد و به عبادت اتون Aton كه قرص
بقيه پاورقى در زير صفحه بعد

کشور خود بود و میخواست که بجای پرستش آلهه متعدده که در نـزد مصریان قدیم معمول بود ، عبادت خدای یگانه‌را رسم و آئیـن کنـد ، از این سبب درزحمت ودردسر عظیمی افتاده، وقت و مجال آنرا نداشت که افواج‌سپاهیان خود را بیاری‌پادشاه اورشلیم بخاك کنعان‌اعزام دارد. آیا فرعون‌درجواب‌این‌استمدادچه‌نوشته است؟ برما معلوم نیست ولی‌معلوم است که بالاخره سپاهی بیاری کنعانیها بفلسطین نفرستاده است . سپس لوحی‌دیگر موجود میباشد که مشتمل برنامه ثانوی‌همان پادشاه بیچاره است که درآن در خواست سابق‌خود را از فرعون تجدید کرده و اعلام میکند که اگر بیاری و کمك فوراً نشتابد هر آینه کشور کنعان ازدست او خواهد رفت. این استمداد ثانوی هم‌چنان‌بی‌اثر مانده است. بالاخره درلوحی دیگر نامه‌آخرین اوخوانده‌میشود که مینویسد: دیگر فرستادن سپاه ضرورت ندارد زیرا دیرشده و فایدتی ازآن حاصل نیست و قسمت عمده از کشور (کنعان) بدست مهاجمین یهود افتاده است .

ازمطالعه کتب عهدعتیق این نکته را بسهولت درك میتوان کرد که داستان فتح کشور کنعان چنانچه درسفر یوشع [1] آمـده درست با

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آفتاب مظهر اوست دعوت کرد وبرای اوچنان که گفته شدمعبدی‌عظیم‌در شهر «اخناتون» (تل‌العمارنه) بناساخت وبرای‌اتون سرودی ومناجاتی‌نوشته‌که از کتیبه‌های‌آن معبد بدست آمده ودارای معانی عالیه درتوحید است . نویسنده این‌حواشی‌این‌سرود را بنظم‌آورده باشرح‌تاریخ آن‌فرعون درمجله‌دانشکده ادبیات ، تهران (شماره اول مورخ مهر ۱۳۳۸) مندرج است .

۱ــ صحیفه یوشع Joshua ــ نام سفری است از اسفار عهد عتیق و یوشع نام سرداری یهودی است که بعداز وفـات موسی قوم خودرا بسرزمین موعود (کنعان) رهبری کرد و سرگذشت فتوحات او و قوم‌او درآن صحیفه به تفصیل مذکور است .

تفصیلی که‌در‌دیگر اسفار مذکور‌شده‌منطبق نیست ازاولی همچوبر می آید که قوم بنی‌اسرائیل آن بلاد را فقط‌بزور شمشیر و باقوای جنگی خود مسخر کرده و سکنه اصلی و بومیان آنجا را بکلی نابود ساخته‌اند. ولی از کتب دیگر یهود همچومستفاد میشود که غلبه‌بر آن‌دیار بطور بطئی و تدریجی انجام گرفته وآن خاك را یهودیان غیر مستقیم وباحیله‌تدبیر بحیطه تسخیر درآورده‌اند . این نکته بخوبی از الواح منکشفه درتل العمارنه تأیید میشود و در آنجا مطالبی میخوانیم که نشان میدهد مهاجمین با بعضی از امرا و حکمرانان محلی علیه بعضی دیگر اتحاد وسازش کرده‌بوده‌اند. این‌روش ائتلاف‌وهمدستی برای‌حصول‌غلبه‌بردشمن البته بسیارسودمند ومؤثرواقع‌شده ومردم آنسرزمین را بتدریج درتحت استیلای قوم یهود درآورده است . لکن در همان حال برای آن مهاجمین دردسر و زحمت بسیار هم ایجاد میکرده است . سراسر تاریخ مذهبی عبرانیان عبارت است از جنگ و جدال دائم ایشان با پرستندگان الاهۀ « بعل » (۱) که نه فقط دردین قدیم خود راسخ و پایدار بوده‌اند بلکه در بعضی مواقع موفق شده‌اند که حتی قوم مهاجم را گمراه کرده

۱ـ بعل Baal ـ نام مطلق خدای اقوام سامی است که در تمام السنه ایشان آمده و او را خالق و مالك جهان میدانسته‌اند . در نزد کنعانیان و فنیقیان بعل‌های متعدد وجود داشته و در هرشهری بعلی را میپرستیده‌اند و آنها را مؤثر در عالم طبیعت و باعث فراوانی نعمت و آب و سر سبزی محصول میدانسته وافزایش عدد افراد حیوان و انسان را نیز از عنایات بعل می‌شمرده‌اند. بعل خدایی مذکراست که بصورت سنگهای تراشیده مستقیم و و برپا ایستاده نشان داده می‌شده است .

واز پرستش یهوه [1] منحرف ساخته و بدام عبادت بعل بیندازند .

فصلی دیگر ازمطالب سیاسی که‌ازالواح تل‌العمارنه بدست‌می‌آید نامه‌هایی است که سلاطین بابل بفراعنه مصر نگاشته‌اند ، مسلماً در آن زمان شهر بابل درزیر استیلای یك سلالهٔ بیگانه بوده وروزگاری آمیخته به آشفتگی وهرج ومرج ودر کمال‌ضعف وناتوانی میگذرانیده‌است. این پادشاهان‌پیوسته‌عرایضی‌بدربارمصر ارسال‌داشته‌واز آنجا توقع واستدعای فلز قیمتی (رز) میکرده‌اند . یعنی مـاده‌ای که در خاك بیـن‌النهرین و کشورهای مجاور بدست نمی‌آمـده است .

درآنزمـان نظر بمعـادن فـراوان طـلا در خـــاك سینـا [2] و در ناحیه نوبه[3] ، مصر این جهت بسیار غنی بوده است و بابلی ها هرچه میتوانسته‌اند تحف و هدایای گوناگون نزد فرعون فرستاده و از او در عوض تمنای مشتی زرمیکرده‌اند . در یکی ازآن الـواح چنین مرقوم است : « طلا در کشور شما باخاك زمین برابـر است.» اما مصریان ایـن قضیه را با چشمی‌دیگر نگریسته و از اعطای فلز گرانبهای خودبه‌آنان دریغ میکرده‌اند . این نکته قابل توجه است که سلاطین بابل بـا همهٔ

۱ـ یهوه : خدای یهودکه شرح‌آن سابقا مذکورشد .

۲ـ سینا Sinai ـ شبه جزیره‌ای است درشمال شرقی‌مصر،مابین خلیج عقبه و کانال سوئز ، ونیز نام کوهی است درجنوب همان شبه جزیره که بکوه طور معروف‌است . در کتب عهد عتیق نام آنکوه ذکرشده و در آنجاست که الواح الهی برموسی پیغمبر بنی‌اسرائیل نازل‌گردیده است .

۳ـ نوبه Nubia ـناحیهٔ وسیعی‌است درجنوب مصر،مابین دریای احمر و صحرای بزرگ افریقا . اراضی آن اکنون نیمی متعلق بمصراست و نیمی دیگر جزوخاك جمهوری سودان میباشد .

فقر وو پریشانی اقتصادی‌در کشورشان، باز نمیخواسته‌اند که‌واحدطلا(۱) را در سرزمین خود منسوخ سازند و با همه مشکلات و موانع مالی که داشته مقاومت میکرده‌اند .

در بعضی از این نامه های منکشفه صحبت از دو شاهزاده خانم است که از بابل بمصر افتاده و بهمسری حکمرانان مصری درآمده بوده‌اند. تصور احساسات این‌دختران بیچاره بیرون از حدامکان است. چه‌آنهارا از یك گوشه دنیای متمدن بگوشه‌ای دیگر برده و درحباله زوجیت مردانی ناشناس انداخته ، شوهرانی که‌آنها را اصلا ندیده ونشناخته و حتی در زبان و فرهنگ و نژاد باآنها بیگانه بوده‌اند. اما باهمهٔ این احوال ایشان نیز مانند شاهزاده خانم‌های عصر حاضر، چون منسوب‌بخاندان سلطنت بوده اند ، از شوهران خود بیدی سخن نگفته ومنافع‌سیاسی مملکت را مافوق مصالح شخصی خود میدانسته‌اند .

اگر توفیق یاری کند شاید روزی بتوانیم بایگانی الواح تل‌العمارنه‌را مکمل سازیم،یعنی متن‌پاسخ‌هائی که فراعنه مصر باین نامه‌ها نوشته واصل‌آنرا اینچنین بدقت نگاهداشته‌اند ، بدست آوریم . البته حصول‌این‌آرزو وابسته‌بروزگاری‌دراز است‌چه‌بسی‌از‌آن نامه‌های‌مصری دراطراف واکناف دنیای قدیم پراکنده میباشد و مسلماً بعضی‌ازآنها از صفحه هستی یکباره نیست ونابود شده‌اند، لیکن نومید نباید بودچه ما

۱ـ واحد طلا gold staudard ـ دراکثر ممالك‌جهان‌طلا را پایه واساس پول رائج خود برقرار کرده‌اند . بعضی‌ممالك دیگر نقره راواحد پول قرار داده‌اند .

تازه‌در آغاز کارا کتشافی خودهستیم‌و آینده‌درپیش‌ماست . خالی ازغرابت و شگفتی نخواهد بود اگر بشما بگویم که متن یکی از عهدنامه‌های مابین فرعون مصر و سلطان هیت بخط «هیرو گلیفی» سابقاً کشف شده‌بود و اخیراً همان عهد نامه درآسیای صغیر نیز بخط بابلی (میخی) ظریفی برروی یك لوح گلی بدست آمد .

چونکه خط وزبان رسمی معمول دردیپلماسی باستانی بابلی بوده است، متنی که‌بروی الواح گلی‌بابلی‌منقوش میشده علی‌التحقیق نسخه اصلی و معتبرشناخته می‌شده ونسخه هیرو گلیفی مصری بمنزله ترجمه آن بشمار می‌آمده‌است . میدانیم که درزمان ما هم ترجمه اسناد رسمی مهمه‌کاری است بسیار دشوار.زیرا ضرورت دارد که ترجمه با اصل کاملا تطبیق شود و معنای واحد از عبارت مخصوص بدو زبان فهمیده گردد . ولی‌همیشه‌برای آنکه‌ازسوءتفاهم وعدم توافق مابین دومتن‌اجتناب‌شود، یکی از السنه را اصل ومعتبر میشناسند.ازاینجا معلوم میشود مترجمین اعصار باستانی نیز درکار خود بهمین اشکالات و دشواریها دچار بوده‌اند

در اینجا شاید این سؤال طرح شود و کسی بپرسد : چرا درآن ازمنه خط و زبان بابلی را رسمی میشناخته‌اند ؟ مگر مصریها در آنزمان بمرحله علیای تمدن نرسیده بوده‌اند ؟ وآیا بهتر نبود که خط وزبان ایشان برای اسناد دیپلوماسی بکار برده شود ؟ جواب این است که تحمیل یك زبان براقوام دیگر ناشی ازآن میشود که صاحبان‌آن زبان یا بسبب فتوحات نظامی یابعلت غلبه فرهنگی بردیگر ملل و و اقوام تفوق یافته باشند . کشور گشایان و فاتحین بابل هم‌از ۲۵۰۰

ق.م. شروع بجهانگیری کردند وقدرت‌خود را در سرزمینی وسیع بسط و انتشار دادند گرچه این فتوحات جنگی‌بطورمتناوب بوده، یعنی گاه‌ـ گاهی پادشاهی صاحب اقتدار بیرون میتاخته و پرچم الهه بابل را بر ـ فراز کشورهایی که بزعم ایشان وحشی (بربری) بوده‌اند میفراشته است . لیکن این مفاخر نظامی منحصراً درزمان پادشاهان بزرگ‌واقع می‌شده ونفوذ ایشان‌درنشرو توسعه‌تمدن نسبةً کمتر بوده است. بعبارت دیگرهیچوقت یك‌امپراطوری‌عظیم‌ووسیع بابلی‌برای‌مدت بسیارطولانی بظهور نرسیده‌است، ازینرو به‌یقین میتوان گفت که اختیار خط و زبان قوم بابل برای مسائل دیپلوماسی جهانی تنها در نتیجه غـلبه فرهنگی ایشان بوده است . از طرف دیگر مملکت مصر نـاحیه‌ای کنار افتاده بوده و از هـرسو بدریاهای ژرف و بیابـانهای سوزان و در همسایگی اقوامی بسیار متأخر و عقب افتاده‌قرار داشته،در حالیکه سرزمین بین‌ـ النهرین درست در وسط ناحیه پهناور جهان متمدن واقع بـوده و مجاور با مللی پیش افتاده و متقدم که ناگزیر باآنها دائماً سروکارداشته‌است. درآن‌زمان ظاهراً هیچ کشوری بجزمصر با بابلی‌ها درداشتن یك سیستم مستقل خط رقابت نمیکرده و درآنجا بـوده‌است که خـط بـرای نوع انسان زینت کمال حاصل نموده است. همچنان عجب نیست اگرهمان‌ـ طور که اقوام عقب‌افتاده اروپا الفبای لاتین را قبول کردندو برای‌خود استعمال‌نمودند،ملل‌مجاوربابابل‌نیزصنعت خط وکتابت راازآنهااقتباس کرده باشند ، از این‌قرار لاتین در قرون وسطی زبان تمام دانشمندان و اهل علـم اروپا گردید زبان‌بابلی نیز در اعصار باستانی لسان علمی و

فرهنگی و دیپلوماسی جهان شد. کاتبان و محررین بابلی مجهز به‌قلم - های نوك تیز، درسراسر کشورهای مجاور، به‌مردم خط میخی می آموختند وبرای دانستن لغات، ایشان لغت نامه‌هائی تدوین میکردند که در آنها از السنه محلی کلمات را بطور هجایی و صوتی نگاشته و کلمات لغت بابلی و سامی را در جنب آن ثبت میکرده‌اند.

این نویسندگان نه‌تنها قلمهای خودراهمراه داشتندبلکه علم‌وادب خودرانیز برای‌دیگران ارمغان‌میبردند. وهمانگونه کامتون کتب بزرگ وشاهکارهای بابلی درمدارس آن کشوروسیله تعلیم‌وتعلم وقرائت و کتابت بوده، در ملل «متوحشه» همسایه نیز اسباب آموزش شده‌وایشان ازروی آنها خواندن و نوشتن می‌آموخته‌اند. شك نیست که مصریها را بهیچ صورت نمیتوان در عداد ملل نیم وحشی قدیم قرار داد، زیرا ایشان را تمدنی‌متعالی ومترقی‌خاص‌خود بوده است. اما ازآنجا که برای‌مصریها میسر نبوده که زبان‌خودرابجهانیان تحمیل کنند، پس برای اینکه زبان دیگران‌را درك کنند وباایشان مفاهمه‌حاصل‌نمایند نا گزیر زبانی را که بیگانگان‌بهتر میدانسته و میشناخته‌اند استعمال میکرده‌اند.

این است که میتوانم بگویم کاتبان مصری، وقتی که نامه‌های بابلی بایشان‌میرسیده، دراسلوب خط میخی وسبك نگارش آن اندیشه‌ها کرده‌ومطالعات‌داشته‌اند. دربعضی ازالواح منکشفه درتل‌العمارنه‌بعضی جاها باعلائمی برنگ قرمز مشخص شده است. این درست در جاهایی است که یك کلمه تمام وکلمه‌بعدشروع‌میشود این‌معلوم مینماید که‌کاتب مصری آن علامات سرخ رابمنظور سهولت‌فهم برای‌خود گذاشته است.

همچنین پیداست که کاتبان مصری مانند بابلی‌ها به‌افسانه‌ها و اساطیر بابلی مراجعه‌میکرده‌اند . بهمین‌سبب درمیان الواح خشتی تل‌العمارنه گاهی الواح بدست آمده که مشتمل است بر قطعات مختلف حکایات بسیار لطیف و زیبای بابلی .

بهرحال‌میزان کاملی‌ازاهمیت‌این معانی آنوقت حاصل‌خواهد شد که مادرست‌بدرجه‌نفوذخط وفرهنگ‌بابلی‌درممالك مجاور آنهاپی‌ببریم وبدانیم که تمدن آن‌قوم درملل‌دیگر تاچه‌پایه‌رسوخ داشته‌است. بنظرمن این‌نفوذهنوز خیلی بیش‌ازآن حدی‌است که تاکنون تصورمیکرده‌ایم.

فصل هفدهم

در یونان و روم

در دورهٔ نسل ماضی بعضی از بومیان ترك که دریك تل باستانی درجایگاه شهر قدیم قیصریه(1) زمین را میکندند، بعضی الواح آجری مشتمل بر کتیبه‌های خطی کهن بدست آوردند که بزودی از نزدایشان به مخازن عتیقه فروشها منتقل شد و از آنجا در بازارهای جهان بفروش رسید. یکی ازآشورشناسان چندسال بعد به آنجا سفر کرد ودر نتیجه حفاری مقدارفراوانی ازهمان الواح کشف کرد. این گونه آثار از خشت پخته و آثارمشابه آن که ازآن تاریخ ببعد درخاك ترکیه بدست آمد درنزدعلماء به «آثار کاپادوشیها»(2) نامبردار است. بمحض کشف این آثار مهم یك رشته مسائل مشکل محل تفکر ومطالعه واقع شد. اولا این الواح همه اسناد و مکتوبات تجارتی بودند باستثنای یك قطعه که مشتمل بر بعضی

۱ ــ قیصریه Caesarea نام شهری است در آسیای صغیر که در زمان غلبه رومیها بر آن کشور مرکز ایشان بوده است، و آن در شمال شرقی مدیترانه قرار داشته و آنرا منسوب به قیصر کرده و قیصریه نام داده بودند و درلغت لاتینی آنرا Ocisaria نیز میگویند.

۲ــ کاپادوشی‌ها Cappadocians اهل ناحیهٔ بهمین اسم در شرق آسیای صغیر.

مواد قانون‌بود. آن نیز دلیلش واضح‌بود زیرا هرعمل کسبی وتجارتی میبایستی برطبق نظامات‌قانونی‌انجام گیرد. دیگر آنکه‌در آنمیان‌بهیچوجه اثری از متون ادبـی و ادعیه و اوراد و سرودها و بالاخره هیچ نوشته علمی‌وجودنداشت. بدلائلی که از مطالعه‌آنها بدست‌آمد معلوم شد که تاریخ‌پیدایش‌این الواح متعلق بدوهزارسال ق. م. میباشد. ونیز بطور وضوح محقق گردید که‌آنـها متعلق بوده‌اند بیك جماعت بـازرگانان آشوری که در آن ناحیه از آسیای صغیر سکنی گرفته وخود عمال و نمایندگان تجار آشوری دیگری‌بوده که درآن‌زمان دراطراف واکناف دنیای معلوم پراکنده بوده اند. این مراسلات و نامه‌ها که مابین تجار ساکن بلاد مختلف متبادل شده ثابت می کند که ایـن جماعت منحصر بفرد نبوده‌اند و نه تنها باسایر بلدان و امصار بلکه با مرکز و طـنی خودشان‌یعنی‌ــ آشور ــ نیز روابط‌داشته‌اند، همه‌جا ازآنجابکلمه «شهر» مطلق‌یادمیکنند. درست مانندرومیان قدیم که‌آنهانیز هروقت بطورکلی «شهر» میگفته‌اند بلده روم (رومیة الکبری) را اراده میکرده‌اند. (۱)

باری‌نخستین‌مسئله‌ایکه‌طرح شد این بود ـ درزمانی که برحسب معلومات‌موجوده، مملکت آشور مانند یك ملت نیرومند وجود نداشته

۱ـ شهر مطلق‌یا « Urb » نـزد رومیها کلمه‌ایست کـه در برابـر روستا وده استعمال‌میشده‌است. نزد غالب‌اقوام وملل این عادت معمول بوده است که شهر مطلق نزد ایشان همان تختگاه ایشان است هنوز مردم فارس وقتی که «شهر» میگویند «شیراز» را قصد میکنند و شعری نـیز در این باب میخوانند:

«چه هند و چه روم و چه بروچه بحر
همـه روستایند و شیراز شهر»

چگونه این کولونی آشوری درآن ناحیه دور دست اقامت گزیده‌اند ؟ یعنی چگونه برای ایـن جماعت قلیل میسر بوده که در ملکی بیگانه بسر برند، بدون آنکه ازحمایت وپشتیبانی کشور خود بهره‌ور باشند؟ آیا واقعاً امپراطوری عظیمی بنام آشور درحـدود دو هـزار سال ق. م. در عالم بوده‌است؟ اگر چنین است چرا درهیچ جانام و نشانی ازآن بجای نمانده ؟ آری باید گفت که تحقیقات باستانشناسی درخـاك بین‌النهرین هنوز در مراحل‌اولیه است و ما درسر آغازکار واقع‌شده‌ایم ، صدهاهزار اسنادخشتی که تاکنون کشف‌شده همه‌بمنزلهٔ ریزه وخرده‌ای‌اندك است که ازخوان‌نعمت‌آن قوم باستانی فروریخته باشد . سکوت و بیخبری دلیل عدم ونیستی نیست .

بایگانی یك تاجر- از الواح منکشفه درکاپادوشیا



بااینهمه، از آن آشور کهن‌سال‌عتیق، از گوشه‌و کناربگوش‌ما خبری میرسد . این آشوریهای مقیم آسیای صغیر بازرگانانی مسالمت‌کار و معقول بوده‌اند، عجب آنکه لسانی هم که استعمال میکرده‌اند زبان خالص‌واصیل آشوری‌است . بطوریکه میتوان گفت از آن بهتر وکاملتر هنوز کشف نشده‌است. دراین مستعمره آشوری کهن سال هیچگونه آثار خشونت‌وبربریت مشهودنیست. این‌وضع وحال‌بکلی‌بااندیشه‌وتصوری که عموم دانشمندان ازملت آشور در دماغ خود پرورده‌اند متباین است. چه همه‌جااین قوم بصورت سپاهیانی خشن وخونریز نمایان میشوند، که از طریق‌غارت ویغمای‌ممالك بی‌دفاع همسایه‌معاش‌میکرده‌اند . این‌صفات نا مطلوب را به‌آشوریهای ازمنه اخیر نسبت دادن بکلی‌خطاست . گرچه مردمی که متعلق‌بدوهزارسال‌قبل ازمیلاد بوده‌اند ودر آغاز نشو ونماو درمرحله نخستین‌تاریخ خود قرار داشته قاعدةً میبایستی نسبةً خشن و درشت‌باشند .

مسئله دیگر آنکه مناسبات‌مابین این کولونی آشوری درآسیای صغیر بامردم‌محلی‌وبومیان آن بلادچگونه بوده است ؟ گرچه ما رااینك ازروابط تجارتی ایشان‌اطلاعات‌کامل دردست است ولی ازپیوستگی های فرهنگی که طبعاً متعاقب ارتباط تجارتی است هیچگونه‌خبری نداریم.
آیا امراء و حکمرانان محلی زبان اکادی (۱) راآموخته وآنرا

۱ــ اکاد « Akkad » یا Accade نام قومی‌ومملکتی‌قدیمی‌است که در شمال‌غربی بین‌النهرین میزیسته‌اند. ودر کتاب مقدس (عهد عتیق) نام‌شهری باستانی‌است درسرزمین‌شنعارجزومملکت نمروداست(سفر پیدایش. ۱۰/۱۰) نزد مورخین بعداً سرزمین اکاد شامل ناحیه بین فرات و دجله بوده که‌آنرا «جزیره» گویند و شهر بابل نیز درآن ناحیه قرار داشته است .

بین خودشان استعمال و تکلم میکرده‌اند ؟ آیا اینهمه اسناد آشوری که درنقاط‌مختلف آسیای صغیر بدست آمده همه را مهاجرین و کولونی‌های آشوری ابداع کرده‌اند ؟ یا اینکه بعضی آنها اثر مردم بومی است که نزدآشوریان‌مهاجر کتابت و قرائت آموخته‌بوده‌اند؟ افسوس که‌در زمان حاضر تمام یا بعضی از این مسائل، لاینحل مانده و چون جوابی برای آنها نیافته‌ایم ناچار ازین‌بیش سخنی از آن نمی کنیم .

خاك آسیای صغیر نه‌تنها بواسطه کشف این‌اسناد والواح‌مهاجرین آشوری، بماهدیه‌حیرت انگیزی عطا کرد، بلکه‌تحفه‌ای دیگرهم‌از آنجا بدست ما افتاد که ازآن عجب‌تر بود: وقتی که در بوغاز کوی(۱) برای اولین بار حفاری بعمل‌آمد. در آن ناحیه که چندان از شهر انکوریا (آنکارا) پایتخت فعلی دولت جمهوری‌ترکیه بعد مسافت ندارد، مقدار فراوانی در حدود ده‌هزار الواح و اسناد کشف گردید . این آثار پر قیمت‌کاملا بزبان و خط محلی نوشته شده و تاریخ آن مجموعه بزمانی مابین ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ ق . م متعلق بوده‌است. معلوم می‌شود که آنمردم درابتدا به‌هنرخط و کتابت آشنانبوده‌اند وبا مردمی دیگر که برآنهادر مراحل تمدن سبقت داشته ، تماس حاصل کرده واز ایشان اسلوب خط

۱ـ بوغاز کوی Boghazkoy ، نام قریه کوچکی است درخاك ترکیه درشمال شرقی آنکارا که درجنب آن خرابه های قدیم و آثار باستانی قابل توجهی‌وجود دارد ودراواخرهزاره دوم ق . م. محل‌یکی‌ازشهرهای تاریخی و تختگاه قوم هیت بوده است . مجموعهٔ الواح خط میخی که دراوائل قرن بیستم در این ناحیه کشف گردید، چنانکه درمتن شرح داده شده دارای ارزش بسیار است و چگونگی تمدن آسیای صغیر را در ازمنهٔ قدیم تاریخ نشان میدهد .

را آموخته‌اندوزبان‌ایشان را نیز یاد گرفته‌اند. این‌هر دو یعنی خط‌وزبان‌در آغاز با هم‌بسیار نزدیکی داشته‌اند، بعداز چندی ظاهراً یك تن صاحب هوش‌وقریحه این‌نکته‌را کشف کرده که برای‌خط ونگارش‌استعمال‌لغت بیگانه‌ضرورت نداردبلکه میتوان‌زبانهای محلی‌راهم بهمان‌روش کتابت کرد ؛ یعنی زبان دیگر را نیز بهمان خط میتوان نوشت. پس قدم دوم برداشته شدیعنی تحریرزبانهای‌مختلف بخط واحد. قدم سوم که‌مرحله نهائی است وقتی‌برداشته شد که درخط بیگانه اصلاحات ضروری تازه بعمل‌آوردند تا آنکه متناسب و فرا خور زبان بومی گردد . عاقبت یك زبان و یك خط مستقلی بظهور رسید که با خط و زبان‌آشوری بکلی مختلف‌بود .

شرح این اجمال بعبارت دیگر چنین است : که درحدود دوهزار سال ق . م . سکنه‌آسیای صغیر رسم‌الخط میخی را از مهاجرین

آثار ویرانهٔ قلعه باستانی درآسیای صغیر



و کولونیست‌های آشوری تعلیم گرفتند ، اما چون آن وسیله فقط برای مقاصد تجارتی بکارمیرفت، رواج و عمومیت چندانی حاصل نکرد . چند صد سال بعد از آن، مردم همان ناحیه،دیگر باربااهل‌شهر بابل‌رابطه‌حاصل کردند . در اینوقت ازآثار ادبی وفرهنگی آن بلده عظیم بهره‌ور گشته و نفوذ تمدن بابلی درآنها چنان شدید شد که رسم‌الخط ایشانرا نیز اقتباس کرده درزبان خودعیناً استعمال وتقلید نمودند . یعنی‌لغت‌خودرا به‌خطمیخی‌بقلم‌آوردند.این‌قدم‌دوم‌درحدود۱٤۰۰سال ق.م. برداشته‌شد.

هم چنین در مجموعه آثار منکشفه در بوغاز کوی ، دیده میشود که خط میخی را برای زبانهای متعددهم بکاربرده‌اند، ازآنجمله زبانی است که بزبان هیت[1] نامبردار است . و البته این زبان از ریشهٔ هند و اروپائی است که با زبان یونانی قدیم چندان دوری ندارد .بحدی که یکی از دانشمندان که با نویسنده آشنایی داشت در این عقیده راسخ بود که زبان هیت فی‌الحقیقه همان زبان یونانی است و اختلاف جزئی مابین آنها همین قدر است که ازلغت یونانی فعلی بسیار کهن سال ترو قدیم‌تر میباشد . بلی ،شاید اثبات این مدعا خالی از اشکال‌نباشد،ولی هیچ اشکالی ندارد که‌مشابهت‌فوق‌العاده‌مابین‌آندولغت را درك نمائیم. ضمناً باید گفت که نژاد هند واروپائی‌را بدرستی «پدران تمدن»ملقب کرده‌اند: برای‌اولین‌بار‌این‌نکته‌ثابت‌شده که‌ایشان‌بوده‌اند که‌آثاری مدون ساخته‌اند . بعضی آنها را اولین موجد کتب‌و آثار ادبی می‌شناسند . مخصوصاً بعدازآنکه دانشمندان جدید، کتب عتیقه هند را

۱ــهیت‌ها Hittites (رجوع شود به حاشیه صحفه ۱۱۲، همین کتاب)

تصفح کردند و بقدمت باستانی تمدن آنقوم بدرستی پی بردند در این عقیده ثابت‌تر گشتند.

مادرصدد نیستیم که دراینجا ازالسنه مختلفه شرح و بسطی مفصل بیان کنیم، همینقدر کافی است که بگوییم علاوه بر زبان هیت که هند و اروپایی است لااقل پنج زبان‌دیگر نیزدرمیان اسنادبوغاز کوی کشف‌شده است که در آن‌ها کلمات فرس‌قدیم باهند قدیم پرا کنده‌است. وزبانهای سومری‌و بابلی رااز آنجمله نمی‌شماریم، هرچند در اسنادمنکشفه، از آن هر دوزبان نیز بفراوانی اسنادی بدست‌رسیده‌است. درمجموعه بوغاز کوی یك‌مجموعه‌هجائی [1] ویا کتاب‌لغت‌نامه(فرهنگ‌حقیقی) بدست آمده که در آن یك ستون علائم و نشانه‌های باستانی ثبت‌شده و در ستونهای دیگر بموازات آن کلمه لغت سومری یا اکادی یا هیت را ثبت کرده‌اند.

از عجایب آنکه در میان اسنادمنکشفه در بوغاز کوی، مثل سایر جاهامقداری‌حکایات حماسی ورزمنامه‌هاجلب توجه میکند. درآنجانیز قطعاتی‌ازافسانه گیل گمش که بزبان هیت‌و بزبان‌هوریان‌ترجمه‌شده هم چنین‌بدست‌آمده، و نیزمتونی عدیده درفن غیب گوئی و تفألات کشف شده است که شبیه بمتون غیب گوئی و تفألات قوم اکاد و قوم هیت میباشد. درآنمیان بعضی متون از علم‌آثار نجومی خیلی جالب نظر است که از حرکات و مقارنات ثوابت و سیارات پیش بینی حوادث آتیه‌را مینموده‌اند وبسیار شبیه بعلم نجوم‌آشوری است، هم چنین غیب‌ـ گویی ازروی جگر گوسفند قربانی همانطور که نزد بابلی ها معمول

۱ـ مجموعه‌های هجائی Syllabaries

بوده است برحسب این اسناد ، آنها هم نیز رواج داشته است . آنان‌هم تحقیقاتی‌درخصوص‌نقوش‌برروی‌جگر آنحیوان دارند که مشابه باعقاید مردم‌بین النهرین است و ثابت میکنند که این عمل خرافی ریشه‌واحدی داشته‌و بعدها ظاهراً از بابل بخاك اتروریا [1] نیز سرایت کرده حتی در اروپا هم بعدها رواج یافته است [2] .

نکته دیگر اینکه غالب این متون بوغاز کوی متعلق به بایگانی سلطنتی بوده است . ازینرو آنچه درباب مذاهب و عقاید عـامه و رسوم وتشریفات درمعابد از آنها مستفاد میشود مطالبی‌است که راجع به اعمال دینی سلاطین وحکام میباشد و تعداد حیرت انگیزی از آنها مشتمل بر ـ عباداتی است که بوظائف دینی‌طبقات مختلفه مأمورین ونو کران دولت ارتباط‌دارد، از و اجبات ومحرمات آنها سخن میگوید و هدایائی را که نیازمعبد میبایستی کرد شرح میدهد، وبرای نگاهداری وتنظیف‌پیکر خدایان و آلهه دستورهائی میدهد . تشریفات اعیاد و ایـام مقدسه را که جماعت بیشماری بطور دسته جمعی جشن میگرفته‌اند بـیان میکند و همه این مطالب بمنتهای دقت‌وباذکر جزئیات ثبت شده است. درآنمیان

۱ـ اتروریا Etruria ـ نام‌ناحیه‌ایست‌بسیارقدیم درشمال‌ومغرب‌شبه‌ـ جزیره‌ایطالیا که در زمان حاضر به «توسکانی»موسوم است واز رود تیبر تاکوههای آلپ امتداد داشته است .

۲ـ عمل نقش‌جگر گوسفندـ بابلیهای قدیم مغز یاقلب را مرکزروح ومحل حیات نمیدانسته‌اند بلکه معتقد بوده‌اند که کبد جایگاه روح و حیات است. ازینرو جگر گوسفندی‌راکه مدتها درمعرض دعاها وافسونهای‌طولانی می‌بوده است و جنبه قدوسی پیدا می‌کرده بیرون آورده وآنرا مظهر عالم وجود می‌دانسته و شبیه آنرا ساخته برآن طلسمات و نیرنجات نقش میکرده ومیپرستیده‌اند .

جسته و گریخته بعضی اشارات هم بعقاید وادیان افراددرخانه بمیان آمده است. مثلا دریك جابیان کرده که هــر گاه در موقع وضع حمل ، زنی بزحمت افتد و عمل زایمان دچــار اختلال گردد چه تشریفات دینــی باید انجام داد .

این اسناد از لحاظ تاریخ سیاسی زمان نیز مشتمل برمعلومات و اطلاعات مفیداست، ازآنجمله یك‌جا ازسارگون‌پادشاه بزرگ‌اکادو از یکی از جانشینان او موسوم به نارام سین (۱) کـه در هزاره سوم قبل از میلاد سلطنت میکرده‌است یاد میکند . هم در اینجا بیکی از متون‌مهمه برمیخوریم که‌میتوانیم آنرا«اولین‌قانون‌اساسی‌انسانی» که تابحال کشف شده لقب دهیم . این لوحه شامل قواعدی راجع بمسأله توارث سلاطین میباشد . درضمن چنین یادکرده است که سلطانی بنام تلپی‌نــوس (۲) آنراوضع کرده درآن‌متن‌حدود و حقوق مردم‌وامراونجبارابیان نموده وبرای اختیار واقتدار شخص‌سلطان که اصلا پادشاه‌مستبدومطلق‌العنان بوده است حـدود و حقوقی قــائل گردیده است . این دستور یا قـانون اساسی مصدربمقدمه‌ای آغازمیشود که درآن ازتاریخ گذشته‌بحث میکند ودردنباله‌آن کتیبه‌های تاریخی و تاریخ سنوی پادشاهان‌را مندرج ساخته وعهدنامه‌های چندی رانیز درآنجا ثبت کرده است که ازآنجمله همان عهدنامه متبادل بین سلطان هیت و فرعون مصر است که درفصل گذشته به‌آن اشاره شد . باری ، چنانکه سابقاً نیز گفته‌ایــم قسمتی از مجموعه قوانین هیت در بوغازکوی کشف شده‌است .

۱ــ نارام سین Naram_Sin

۲ــ تلپی‌نوس Telepinus

در میان این آثارمنکشفه یکی که خالی از لطف و غرابت نیست، رسالهایست درتربیت ستور. درآنجا بیان میکند که اسب را چگونه باید تربیت کرد و چقدر ورزش در روز باید این حیوان داشته باشد، و چقدر استراحت‌باید بکند ودیگر امور. بگمان من این تنها قدیمترین سندی است که‌دراین باب تا کنون ازمتون قدیم بدست آمده‌است.

مطلب دیگری که در عالـم خـود دارای اهمیت بسیاراست و از الواح کاپادوشی [1] درمجموعه بایگانی‌بوغازکوی دستگیرماشده‌مطالب و اشاراتی است در باره خط سیر یکی از شاهراههای عمده جـهان که بـرفرازآن تمدن بشری بـاطراف عالم منتشر شده است. اینکه گفتیم یکی از شاهراهها، ازآن سبب است که رابطه وتماس فیمابین اقوام وامم منحصر و محدود بیك شاهراه نبوده، بلکه گوهر تمدن بوسیله عوامل و اسباب گوناگون از قومی بقومی و از مردمی بمردمی دیـگر انـتقال یافته است و نمیتوان خط سیر ومعبر آنها را تعیین کرد.ولی مسلماً یکی ازآن شاهراههای عمده از روی آسیای صغیرمیگذشته و لااقـل در حدود دو هزار سال قبل از میلاد قویاً درتحت نفوذآشوریها قرار داشته. دراین معبراست که یکی از تمدنـهای عظیم محلی بوجودآمده ودر پرتو علم

۱ـ کاپادوشیا Cappaddocia نام قدیمی سرزمینی وسیع‌است در مشرق آسیای‌صغیر.(دیاربکر وارزروم). بنابه‌قول هرودت این کلمه ایرانی‌است و ایرانیان به‌آن ناحیه این‌نام را داده‌بودند وآن دو قسمت بوده و دو ساتراپ ایرانی‌در آنجاحکمرانی‌میکرده‌اند. کاپادوشیادرشمال‌جبال‌تاراس و در شرق فرات‌واقع‌شده‌است که فلات مرکزی‌آسیای صغیر را تشکیل میدهد ازقدیم‌الایام جایگاه تمدنی کهن‌سال است که‌آثار باستانی آن هنوز باقی میباشد.

و فرهنگ بابلی‌ها نشو و نمایافته است .

آسیای صغیر بواسطه دریا از یونان منفصل است، فی‌الحقیقه هم در ازمنه باستانی بسیار کهن یونانیها بسیاری ازسواحل نزدیك آن شبه‌جزیره‌را اشغال کرده و درآنجا کولونی‌هایی بوجودآورده بودند .

آیانمیتوان تصور کرد که این ساحل نشینان قدیم بکلی از نفوذ بلاد مجاور خود دورمانده بوده‌اند؟ واگر چنین بوده ظاهراً آنقدر در مرحله سفلای تمدن و فرهنگ قرار داشته که از خود خدمتی مهم انجام نداده و اثری سودمند باقی نگذاشته‌اند . آیا این مهاجرین‌و کولونیست‌های یونانی خود مبادرت به ایجاد فرضیه‌های علمی در باب اصل خلقت جهان کرده‌اند؟ یاآنکه از ملل کهن سال دیگر در این باره مطالب علمی اقتباس نموده‌اند؟

از روی قیاس میتوان اندیشید که‌بسیاری‌از آثاروخدمات یونانی‌ها بعالم تمدن‌بشری غالباً ابداع و ابتکار ایشان‌نبوده است، بلکه در هرچه از دیگران یافته‌اند مطابق ذوق و حاجت خود تصرفات کرده وآنرا بسوی مراحل کمال بالاتر برده‌اند . در وقت حاضر بیفایده است که بخواهیم از تأثیر سومری‌ها دراساطیر و افسانه‌هاو حتی در افکار فلسفی یونانیان قدیم بحث کنیم . گرچه خطوط مشابهتی مابین‌آن هردو بنظر می‌رسد . قبل ازآنکه بخواهیم جدول تطبیق و مقایسه‌ای بین یونانیان قدیم و سومریهای باستانی ترتیب بدهیم بهتر است که باز قدری صبر و تأمل کنیم تامتون سومری، بیشتر و زیادتر کشف وترجمه و تکمیل شوند . بنظرمن شکی نیست که اگر این مطالعه بدرستی انجام پذیرد

از نتایج حاصله از آن دچار شگفتی و حیرت بسیار خواهیم شد .

در زمینه تعلق افکار فلسفی و مذهبی یونانیان بدیگران، همچنین در آن زمینه‌ای که اینك برای هنرهای زیبای یونانی دردست است ، این نکته بسیار جالب توجه میباشد که یکی از طرحهای تصاویر و نقوش صنعتی یونانیان باستانی همانا صورت « بز » است که آنرا همواره در دو طرف « شجره حیات » میکشیده‌اند . این نقش که یکی از قدیمترین رموز باستانی مشرق است بسیار کهن و عتیق میباشد . همین نقش در مهر منکشفه درشهر نوزی (۱) هم معاینه شده‌است ولی هنوز موقع قیاس وحدس دراین باب نرسیده ودر حال حاضر همینقدر کافی است که بگوئیم عنقریب زمانی خواهد رسید که دانشمندان غالب افکار و عقاید قدیمه خودرا رها کرده و در کتاب تاریخ تمدن جهان فصول جدیدی در باب تاریخ یونان باز کنند . البته این میسر نخواهد شد جز بجمع آوری کامل اطلاعاتی که دائما ازسرچشمه فیض بخش الواح گلی بدست ما میرسد.



« شجره حیات » نقش مهر یکی از استوانه‌های بابلی

۱ ــ نوزی Nuzi

فصل هیجدهم

درشرق و غرب

نخستین روزی که کتیبه‌های بابلی ترجمه‌شدمعلوم گردید که‌خط میخی را در السنه‌ای که بکلی اززبان بابلی بیگانه‌است نیزبکار برده‌اند. باید بخاطر داشت که همان کشف کتیبه‌سه زبانی در ایران (1) مفتاحی بودبرای‌ترجمه‌خطوط میخی. درآن سنگ‌نوشت معروف که دربیستون واقع است‌سه کتیبه : اولی به‌فارسی‌قدیم، دومی‌بزبان بابلی‌وسومی بزبان عیلامی هر سه بخط میخی تحریر شده‌اند . در کتیبه سومی یعنی عیلامی گر چه عدد علامات و نقوش میخی کمتر از کتیبه بابلی است ولی باز آن خط بروش هجائی میباشد ، یعنی علائم برای‌اصوات وضع شده‌اند . اما در کتیبه اولی ، یعنی فرس قدیم، علائم میخی کم کم بصورت الفبای منظمی درآمده . فعلا محال است بطور جزم بتوان گفت که این تکامل و تحول در خط میخی را ایرانیان باستانی خود مستقلا بعمل‌آورده‌اند یاآنکه‌آن دراثر نفوذ السنه سامی بوده که الفبائی برای خط خودقبلا اختراع کرده بوده‌اند. احتمال دوم بواقع

۱ـ رجوع شود به‌حاشیه ص ۱۲۹ فصل هشتم ازهمین‌کتاب .

نزدیکتر است ومجموعه اکتشافی‌دربوغاز کوی که‌علائم میخی درالسنه عدیده استعمال شده‌است نیزاین نکته تأییدشد . شاهددیگری براثبات این معنی در کوههای ارمنستان بدست آمد که در آنجا پادشاهان قدیم ارمن کتیبه‌های چند بزبان خودشان ولی‌بخط آشوری نگاشته بوده‌اند . باری گرچه راه برای کشف امور عجیب و حیرت‌انگیز صاف شده‌بود، ولی هنوز یك‌اکتشاف مهمی که تاریخ زبان راتغییر بدهد صورت‌نگرفته بود تا وقتیکه کشفیات حفاری در رأس شمرا(۱) بوقوع پیوست .

رأس‌شمرا نام محل کوچکی است در سوریه ، که در وقت حاضر اهمیت چندانی ندارد . باید دانست که سرزمین شام وفلسطین چنانکه معلوم است درازمنه دیرین بمنزله پلی بوده که دو تمدن بزرگ مصر وبابل را بهم می‌پیوسته است . بازرگانان هر دو جانب پیوسته عرض و طول این ناحیه را قطع میکرده‌اند وآن ناحیه در مواقع واوقات‌عدیده در اثنای تاریخ دراز خود پی‌درپی ازدستی بدستی منتقل‌می گشته است . شهر قدیم بیبلوس (۲) واقع در سوریه ، سالیان طولانی مرکز تجارتی مهمی برای مصریها بوده است . در نواحی دیگر شام مخصوصاً دراقطاع

۱ ــ رأس شمرا ، نام موضعی است در شام که در جنوب لاذقیه معلی قرار داد ومحل اکتشاف یکی از مدینهای درخشان باستانی در حدود قرن ۱۳ . ق . م است .

۲ــ بیبلوس Byblos ، نام قدیمی قریه‌ایست در شمال بیروت که اکنون بنام جبیل معروف و قریب هزار نفر سکنه دارد . آثار تاریخی فراوانی از ویرانه‌های آن بدست آمده که مربوط به هزارهٔ سوم ق.م. است. ظاهراً آنجا مرکز تجارت فیمابین‌شام ومصر بوده وازآنجا چوب وسقزوموادیگر جنگلی بوادی‌نیل حمل می‌شده است .

شمالی آثار بسیاری یافت شده‌اند که همه‌مصر قدیم را بیاد می آورند . هم چنین تعدادی الــواح کتیبه گلی در نقاط مختلفـه شام و فلسطین کشف گردیده که همه بتأثیر ونفوذ دائمی بابل در آن‌سرزمین شهادت میدهند ، ونیز ازوجودمردم هیت‌در آن‌دومملکت محسوساً علائمی‌مشاهده میشود. ومخصوصاً دراقطاع شمالی آن‌ناحیه مقداری یادگارهای مهم از آن قوم دیرین یافت شده است . ازینرو کشور سوریه وفلسطین را سرزمینی‌باید دانست که‌همواره درتحت‌نفوذممالك همجوارقرارداشته و کمتر درآنجا چیزی بدست‌آمده کـه ابــتکار مستقیم سکنه بومی آنجا باشد .

باری، چندسال‌قبل‌یکی‌ازمردم‌بومی که ازرأس‌شمرا میگذشت در

پایه ستون یکی از قصور سوریه نفوذ هیت را نشان میدهد



تلی اثری مشاهده کرد که ظاهراً قبر کهنه‌ای بوده است. همینکه حکومت محلی از این امر آگاه شد، نه فقط به آثار منکشفه در آن قبر علاقه‌مند گردید بلکه باهمیت تل رأس شمرا نیز پی برده و از آنجا مقدار فراوانی مهرهای استوانه‌ای استخراج کردند. حتی در یکی از آنها نقوش و علائمی بخط میخی منقوش بود. پس یك هیأت علمی، آنمحل را موردبازرسی وحفاری قرار داد و بزودی نتایج مهم بدست آورد. زیرا اندکی بر نیامد که افزون ازچهل عددالواح گلی جاویدانی بپاداش رنج باستانشناسان حفار از زیرخاك درآنمحل بیرون آمد. هنوزعدد واقعی اسنادزیرخاکی آنجا را انتشار نداده‌اند وضرورت هم ندارد، زیرا دائماً عملیات حفاری در آن نقطه ادامه دارد و عدد الواح اکتشافی اتصالاً رو به‌ازدیاد است. فقط همینقدر نتایج اولیه‌ای را که ازین اکتشافات بدست آمده بطبع رسانیده‌اند.

درمیان این الواح اسنادی ملاحظه شده که بزبان سومری واکادی تحریر کرده‌اند ویکنوع سند محکمی است که ثابت میکند از دیرباز در آن خاك تمدن بین‌النهرین نفوذ فراوان داشته است.

وجودهمان الواح گلی بخودی خوددلیلی متقن است براین معنی و احتیاج به‌برهان دیگری ندارد. خاصه در سرزمینی چون سوریه که برای تحریر غیر از خاك مواد فراوان دیگرنیز وجود داشته و دارد.

هرچندهنوزتعیین تاریخ قطعی ایجاداین مجموعه اکتشافی، دررأس شمرا، ازروی دقت وصحت ممکن نشده، لیکن تحریر آنرا درحدود ۱۴۰۰ ق.م. تخمین میزنند. وهرگاه همان سیرطبیعی مراحل تکامل فرهنگی را

که‌قبلاشرح دادیم زمینه‌مطالعه قراردهیم، می‌بینیم که‌چون بعضی‌ازاین متون به‌زبان‌بابلی‌نوشته شده معلوم میشود که‌آنها قدیمترین‌قسمت آن مجموعه‌میباشد، زیراچنانکه گفتیم درمرحله‌اول قراردارد، یعنی عبارت است از کتیبه‌ها بخط وزبان‌واحد، مرحله‌دوم عبارت‌است از کتیبه‌ها بخط واحدولی بزبانهای گوناگون. مرحله‌سوم عبارت‌است‌از کتیبه‌ها بخطوط و السنه مختلف هردونوین وتازه. همین میزان تحول رادربررسی الواح رأس شمرا و تعیین تاریخ تقریبی زمان آنها بکار می‌بریم.

حقیقت‌حیرت‌انگیزی که‌در آنجا کشف‌شد، این‌بود که‌مردم آنجا همان علائم خط میخی کهن را باعلائمی که خود اختراع کرده بودند برای الفبا بکار برده و کتیبه‌های خود را باآن الفبای اختراعی بدو زبان‌مختلف نگاشته‌اند. یکی‌ازآن دوزبان، بلهجه قدیم فینیقی[۱] است ودومی، لسانی‌خیلی شبیه به زبان هوریان[۲] (هوریتهای - کتاب

۱ - فینیقیه Phoenicia ، نام سلطنت قدیمی است در سواحل شرقی مدیترانه در محل امروزی کشور سوریه و فلسطین، که دارای خط وزبان و فرهنگ خاص ملی‌خود بوده . این قوم که از گروه نژادهای سامی(سمتیك) میباشند، دربحرپیمائی و بازرگانی درسراسر دنیای باستانی شهره بوده‌اند. دولت کارتاژ که بعدها در شمال افریقا تأسیس شد ، اصلا از مستعمره های قدیم فینیقی بوده است . اینمردم الاهه وصنم «بعل» رامی‌پرستیده‌اند .

۲ - هوریان‌ها Hurrians که در کتاب مقدس (عهد عتیق) بنام حوری‌ها Horites ذکر شده‌اند (سفر پیدایش ۳۰/۳۶) نام قومی است که برحسب‌تورية در شبه‌جزیره سینا می‌زیسته‌اند. محققین گویند‌این‌قوم ازنژاد سامی نیستند وقبلا در کوهستانهای شمالی بین‌النهرین زندگانی میکرده‌اند. بعدأدر هزاره دوم ق.م. بصحراهای شمال آن کشوروشام مهاجرت کرده وتا فلسطین و سرحد مصر پیش‌رفته‌اند .قبل‌ازهجوم‌بنی‌اسرائیل به‌ارض‌فلسطین، در سواحل فرات و اردن ساکن‌بوده‌اند . شهر نوزو Nuzu مرکز ایشانرا آشوریها در اواسط هزاره دوم مسخر کرده‌اند .

عهید عتیق) از وقتیکه این اکتشاف جدید بوقوع پیوست دانشمندان اکثر عنایت و توجه خود را وقف خواندن کتیبه‌های زبان قسمت اول (یعنی فینیقی) نموده‌اند. زیرا آن زبانی است از گروه السنه معلوم سامی و ترجمه آن طبعاً آسانتر میباشد . البته تعیین عدد میخها و گاوه‌ها که هر یك صوتی از اصوات الفبارا نشان میدهد محتاج بزمان طولانی بوده است. ولی فعلا بمرحله‌ای رسیده‌اند که مشکلترین متون را کمابیش و با اطمینان نسبی میتوانند قرائت کنند .

اکنون بوسیله این اسناد معلوم کرده‌اند که فینیقیان باستانی افسانه‌های دیرین خود را چگونه حکایت میکنند وظاهراً ایشان خود نیز سعی بلیغ داشته‌اند که سرگذشتهای خود را برای ما باز گویند. زیرا مقدار زیادی داستانهای طولانی و رزمنامه‌های دور و دراز در رأس شمرا بدست آمده است. ازین پس محققین و مفسرین کتاب مقدس (عهد عتیق) نباید دیگر مطالعات خود را فقط محدود و منحصر بدرجه نفوذ تمدن مصر و بابل نمایند، بلکه باید تأثیر تمدن فینیقیان معاصر بایهود را نیز درمد نظر محققانه خود درآورند. زیرا این مسأله هم از ابتدا مسلم بوده است که مردم کنعان در تحول دین عبرانیان نقشی بزرگ بازی کرده‌اند . اکنون موقع آن رسیده که از زبان خود ایشان سرگذشت آنها را بشنویم .

چنانکه هم اکنون گفتیم قسمت عمده متون منکشفه که این اوقات در تحت مطالعه و بررسی است بزبان فینیقی است . قسمت دیگر که بزبان هوریانی است آنقدر مشکل میباشد که احتمال اطلاع کامل و وقوف بر ترجمه آن خیلی ضعیف میباشد . ولی همان وجود آنزبان در یك خط

الفبائی درآن زمان کهن مسائل‌ومشکلات لاینحلی برای‌ما ایجاد کرده است، ازاین‌قرار : آیا کدام یك ازین‌دوزبان دراختراع الفبابردیگری سبقت داشته‌است ؟آیا هوریان‌هانخست‌براین کار مبادرت کرده وفینیقیها بدنبال ایشان رفته‌انــد ؟ یابـرعکس‌فینیقی‌ها مقدم و هوریــان‌ها مقلد بوده‌اند؟ آیا مابین این اسلوب‌الفبا که‌نزد این دو قوم مستعمل بوده‌است رابطه‌ای باالفباهای سایر اقوام‌وجودداشته یا خیر ؟ وازآنجمله‌باالفبائی که در شبه جزیره سینا(1)چندی قبل بدست آمدچه ارتباطی داشته‌است؟ آیا در افکار و حدسیاتی که در بـاب طرح و انتقال الفبا پس ازاکتشاف کتیبه‌های سینا بطورقطعـی بظهور رسید، میباید که اکنون تجدید نظر نمائیم یانه ؟ اینها همه‌سئوالات ومشکلاتی‌است که بعداز اکتشاف‌الواح دررأس شمرا قهراً پیش آمده‌است. و هرچه بـرعلم ما بیفزاید برحیرت و سر گردانـی ما افـزوده میشود . کسی چـه میـدانـد که پس از سالها تحقیق و مطالعه و ترجمه آثار منکشفه در رأس شمرا همینکه بررسی‌ما به مرحله نهائی نزدیك گردید ناگهان دریك‌نقطه دیگر از دنیای کهـن مجموعه‌دیگری ازالواح گلی کشف شود که معتقدات‌مارا بکلی‌واژگون سازد وآنچه بهم بافته‌ایم ازهم بگشاید . ولی‌ازسوی‌دیگر یقین‌است که همیشه‌نور حقیقت در ظلمات‌سر گردانی میتابد وازکوشش عمیا ولمس

۱ـ سینا Sinai شبه جزیره مثلث‌شکلی است که مابین مصر وفلسطین قرار دارد. در آنجا بوده است که بنی‌اسرائیل بعد ازخروج از مصردر«تیه» سر گردان بوده‌و احکام عشره‌تورية ازخدای‌یهوه‌در کوهی‌درآن شبه جزیره موسوم به «طورسینا» که اکنون «جبل‌موسی» نام دارد نازل گردید. ایــن ایام در دامنه آن کوه دیری‌بنام « کاترین قدیسه » Ste. Cathrina هم‌اکنون موجوداست .

اصل احتمالی مصری	سینائی	فنیقی	یونانی قدیم	یونانی اخیر	لاطینی	انگلیسی
			A	A	A	A
				B	B	B
					C G	C,G
			Δ	Δ	D	D
					E	E
					F V	F.U.V. W.Y
	= (?)					Z
					H	H
		⊗	⊗	⊗		(Th)
					I	I,J
				K		K
					L	L
					M	M
				N	N	N
					X	(X)
					O	O
					P	P
				M		(S)
					Q	Q
					R	R
					S	S
	+	×	T	T	T	T

کور کورانه اشیاء وصول بهدف مقصود میسر می گردد .

فن استعمال الـواح گلی وتحریر باالفبای میخی در اعماق آسیا تا کجا نفوذ کرده بوده ؟ وآیا چه تمدنهای گمشده‌ای درظلمات تاریخ ممکن است دوبـاره در معرض نورعلم قرار گیرند ؟ اینها سئوالاتی است که جواب قطعی وصریح به آنها اکنون غیرمقدور میباشد. ولی درزمان حاضر علائم ونشانی‌های چند درپیش پای‌ما قراردارد که بطریق‌بررسی علمی‌وصحیح مارا راهنمائی‌میکند. ازبرکت آن‌مطالعات‌وتحقیقات‌است که‌امروز میتوانیم تاحدی پاسخی قطعی بپرسشهای فوق بدهیم . متون عیلامی که درحل رمز خطوط‌میخی نقش عمده را داشت، آخرین آثاری است که از یك سلسله تمـدن ــ قوم عیلام قدیم ــ باقی‌مانده . همه آنان بـرروی لوحهای گلی کتیبه نگاری میکرده‌اند . ازینقرار رسم استعمال ماده گل برای خط و زبان تا سه هــزار سال ق . م . پیش مـیرود کــه در طول اعصاروقرون صدها سال سلاطین عیلا مــی بهمین وسیله تحریر میکرده‌اند .

اطلاعاتی که‌از آنقوم (عیلام) بمارسیده‌همه دراثر اکتشافاتی‌است که در جنوب غربی ایران (خـوزستان) بعمل‌آمده و نـیز معلوم شده است که منشیان ایرانی قدیم در قلل فلات مرتفع خود همچنان باستعمال کلك‌نئین برای تحریر خط میخی آگاه بوده‌اند .

در چند سال قبل ، در بـعضی نقاط هنـدوستان (1) مـهره های

۱ـ بعضی نقاط‌هندوستان‌ـ اکتشافات باستان‌شناسی‌دردره‌سنددرویرانه های شهر باستانی «موهن جودارو» Mohenjo-Dara و هراپا Hàrappa در

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

دیرین باستانی کشف گردید که دارای نقوش و تصاویر حیوانات بسیار بود و از نوع خط تصویری [1] بشمار می‌آمد. برای شرح و ترجمه این نقش و نگارها که در پنجهزار سال قبل در دره سنداطفال خردسال معنی آنرا میدانسته‌اند اکنون‌دانشمندان رنج فراوان‌می‌برند وجسارت و جرأت بسیار نشان میدهند. لکن افسوس که مساعی ایشان تا کنون بیحاصل مانده است، هرچند کاوشهایی که در طبقات بسیار قدیم زمین بین‌النهرین بعمل آمده مهره‌هائی دیگر ازدل خاك بیرون کشیده که با نقوش مهره‌های هندی مشابه‌اند بلکه ازهمان نوع هستند و از قرار معلوم روابط تجارتی ثابت و منظمی نزد مردم بین‌النهرین و مردم بعضی نواحی هندوستان در هزاره سوم ق. م.یا قدیم‌تر ازآن برقرار بوده‌است.

پس از اکتشاف این مهره‌ها دولت انگلیس عنایت خاصی بکار باستانشناسی وارکئولوژی هند مبذول داشت، و بعد از ده سال حفاری مداوم در آن سرزمین یك دوره دو هزار ساله برتاریخ آنسرزمین افزوده

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پنجاب درنیمه اخیرقرن‌نوزدهم‌بعمل‌آمد ومعلوم‌شدکه درآن ناحیه‌مخصوصاً در دره رود سند و وادی حاصلخیز آن یکی از قدیمترین تمدنهای بشری وجود داشته است که تاریخ آن بهزاره سوم قبل‌ازمیلادبالا میرود. این‌تمدن معاصر مدنیت بین‌النهرین در وادی فرات بوده و باشهر اور Urرابطه‌داشته است. (کتاب سرزمین‌هند. فصل ۲ ص ۱۲). باستان شناسان جدید از جمله مرحوم سراورل اشتین سعی بسیار کرده و کوشش فراوان نموده‌اند که از خط ارتباط این دوتمدن باستانی اطلاعات‌متقن ومتکی‌براسناد ارکئولوژیك بدست آورند.

۱ـ خط تصویری = pictography

گشت. ویرانه‌شهرهای معظم اززیرخاك بیرون آمد و آثار واشیائی بدست افتاد که همه از تمدن عالی آن قوم در آن ازمنه باستانی حکایت میکند .

متأسفانه، تمام این شهرهای کهن منسوب بتاریخ عصرو زمانی هستند که خط و کتابت کشف نشده بود وهنوزساکنین هندازطریقه استعمال الواح گلی آگاهی نداشته‌اند. لیکن اگر رسم نوشتن را مردم هندوستان در اوایل هزاره سوم ق . م . بلد بودند مسلماً دلـیلی نداشته که بعدها فراموش کرده باشند . روابط تجارتی مابین هند و بین‌النهرین در طول مرور اعصار و دهور روبشدت و ازدیاد میرفته و هندیها اگـر خود یك اسلوب خط و کتابت بوجودنیاورده‌اند ولی‌چون به‌بابل راه داشته واین فن‌مهم رانزد بابلی‌ها مسلماً مشاهده‌میکرده‌اند . ازینرو ظن قریب به-







نقش بالا آثار منکشفه در بابل و نقش زیر آثار منکشفه درهند ودلیل ارتباط دوتمدن باستانی است

یقین داریم که عنقریب روزی خواهدرسید که دریك نقطه‌ازاقطاع سرزمین پهناور هند اشیاء حیرت انـگیزی پرده خاك را شکافته و بعاشقان علـم تاریخ و باستان شناسی چهره نماید .

در اینجا سزاوار است سئوالی طرح شود از اینقرار : اگر چنین اسنادی درهند بدست آیدآیا بـه‌چه زبانی خواهد بود ؟ و متضمن چه مطالبی میباشد ؟ درجواب این سئوال باید گفت :ازآنجا که معلوم‌است سکنه‌بومی‌هند درحدود ۱۲۰۰ق.م.دربرابراقوام مهاجم آریائی،معروف به « هندو اروپائی » مغلوب شده‌اند ، قـوم غالب‌با مردم مغلوب بمنتهای بیرحمی رفتار کرده وآنانرا بغلامی خود درآورده و بر آنها انواع جور و ستم روا داشته‌اند . بعبارت دیگـر آریاهـا مردم بومـی را پاریا(۱) خوانده و همانها هستند که اجداد « طبقه نجس»درملت هند معاصر اند . بنابراین اگر روزی الواح گلی‌در خاك هند بدست‌آید،بظن قوی‌شامل شرح تمدن وزندگانی نیاگان پاریاهاخواهدبود وثابت‌خواهد کرد که آن‌جماعت‌دارای فرهنگی‌رفیع‌تر وعالی‌تر ازقوم‌مهاجم(آریا) بوده‌اند. درآنروز دراثراین کشف بزرگ‌یقین‌است که‌ساختمان اجتماعی‌سرزمین هند قطعاًواژگون‌خواهدشد وطبقه‌نجس‌منکوب‌وبینوا، سربلند ومفتخر گشته ودارای‌مجدوعظمتی نوین‌خواهند گردید. کسی‌چه‌داند شایدهمین اکتشاف باعث‌شود که سد هولناکی که درجامعه هند، سیستم‌کاست (۲)

---

۱ ــ پاریا Pariahs نامی است‌که در هندوستان بطبقه سافله «نجس» Untouchable نهاده‌اند . ظاهراً طوایف آریـا Arias « نجیب » وقتـی که بهندوستان‌تاخته‌اند، مردم بومی‌غیر آریائی‌را« پاریا» نامیده‌اند.مهاتماگاندی آنها را هوریگان Hurigans یعنی «بندگان خدا» نام داده است .

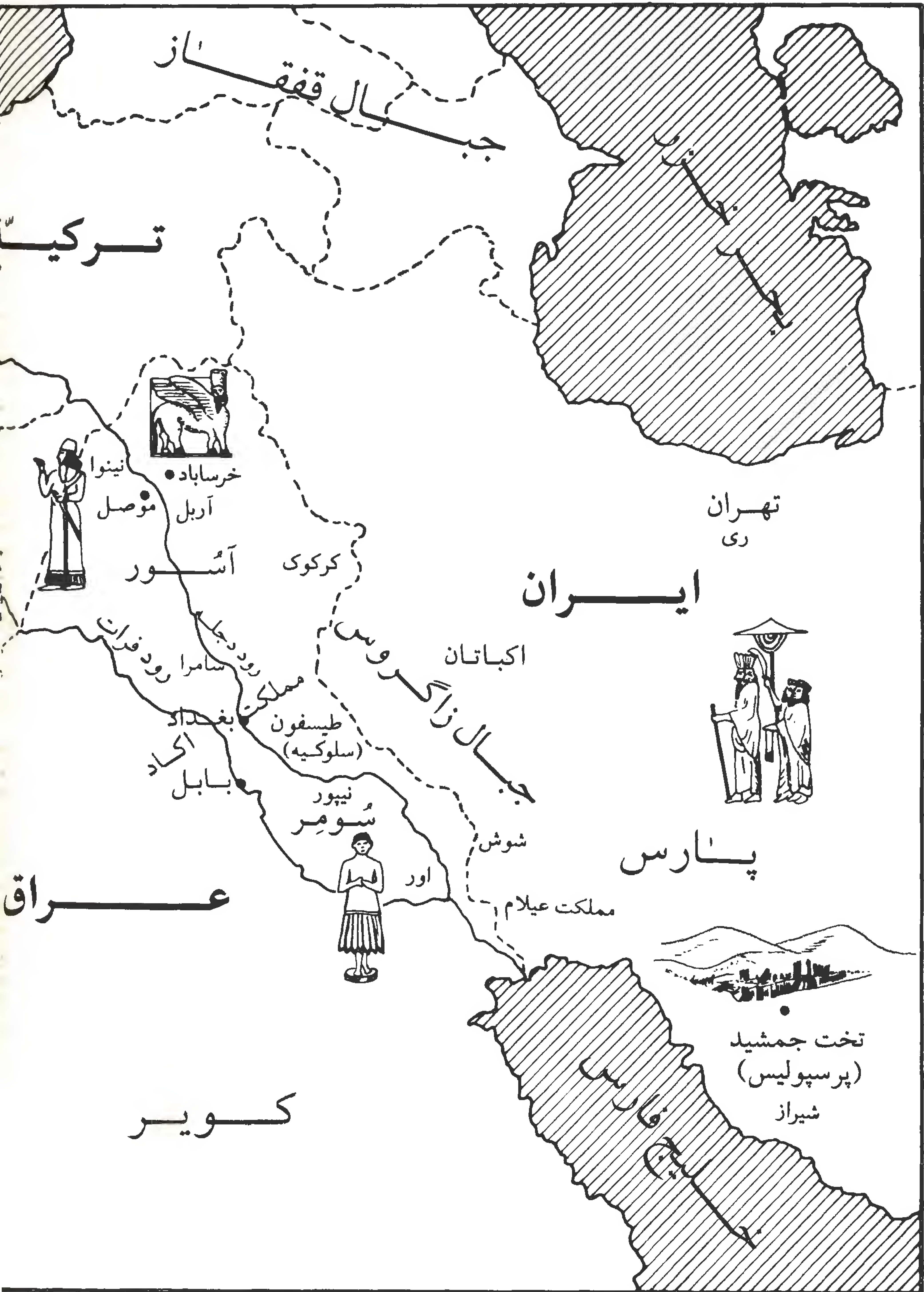
۲ ــ سیستم‌کاست Caste System ، کلمه «کاست» اصلاپرتغالی است، بمعنی نژاد یـا جنس. و در هندوستان این سیستم عبارت است ازتقسیم بندی طبقات‌اجتماعی بشری‌و آن ازدیر بازدرجامعه‌هندبظهور آمد، مردم‌آن‌سرزمین بچهار طبقه یا « کاست » تقسیم شده‌اندکه هـریك از دیگری بکلی متمایز و جداست و افرادیك طبقه با افرادطبقه‌دیگر مزاوجت و معاشرت نمی‌کنند . (رجوع شود بکتاب سرزمین هند تألیف‌نویسنده‌این حواشی.فصل٤ص١٩١)

را برپا ساخته و در آن‌قوم تفرقه انداخته است ازبرکت این یافته‌ها از بیخ و بن برافتد.

در عالم‌فرض وخیال، رسم لوح‌نگاری‌بابلی‌را که‌تا کجای مشرق زمین‌پیش‌رفته و درروی‌خاك اقلیم آسیا آن‌خط تابکجامعمول بوده‌است، فعلاتصورنمیتوان کرد. بعضی‌ازدانشمندان سعی کرده‌اند ثابت کنند که خط تصویری‌چینی‌باخط تصویری‌سومری قدیم ازیك‌ریشه‌منشعب‌شده و سپس هریك،دو اسلوب جدا جدا در دو طریق، مراحل‌ترقی وتحول را پیموده است. ازیك‌طرف درغرب آسیا بابلی‌ها یك قسمت عمدهٔ «خط تصویری» را رها کرده و بجای آن«شیوه هجائی» را اختیار کردندولی از طرف دیگرچینی‌ها بهمان اسلوب دیرین وفادار مانده وآنرا متکامل ساخته‌اند. اما این‌فرضیات هنوز از دائره حدس وتخمین‌خارج نشده و صحت‌وقوع آن مشکوك است. هزاران‌حقایق‌مسلمه علمی‌برما تاکنون مجهول مانده و باید صبر وشکیب پیشه کرد تاآنکه روزی سرزمینهای بسیار بعید که ازخاك بین‌النهرین بسیار فاصله دارند مورد بررسی قرار گیرند. باشد که قسمتی‌ازآن اسرار نهفته‌آشکار گردد.

پایان

فهرست اعلام



جبـال قفقـاز
تـركيـه
نينوا
خرساباد
موصل
آربل
آشـور
كركوك
تهران
ری
ایـران
رود فرات
رود دجله
سامرا
اكبـاتـان
جبـال زاگـرس
مملكت
بغداد
اكاد
طيسفون
(سلوكيه)
بـابل
نيپور
سُـومِر
شوش
پـارس
اور
عـراق
مملكت عيلام
تخت جمشيد
(پرسپوليس)
شيراز
كـويـر
خليج فارس

اروپـــا
استانبول
ای سیـاه
تروا
آنـکارا
رود هالیس
ازمـیر
جبال
کـــشور حیت‌هـــا
طـاروس
طرسوس

انطاکیه
رود فرات
حلب
راس شمرا
قبرس
رود اورونت
ـــوریه
بیروت
دمشق
صیدون
بحر الرّوم دریای متوسّط
تیر
مجیدو
اورشلیم
بندر جافا

بیت‌المقدس
فلسطین
کانال سوئز
قاهره
ممفیس
صحرای سینا
مصـــر
جبل سینا

تـل العمارنه
ـــرَب
رود نیل
